النحو الجامع

شامل كلية مباحث نحو قواعد باتركيب وتوضيح



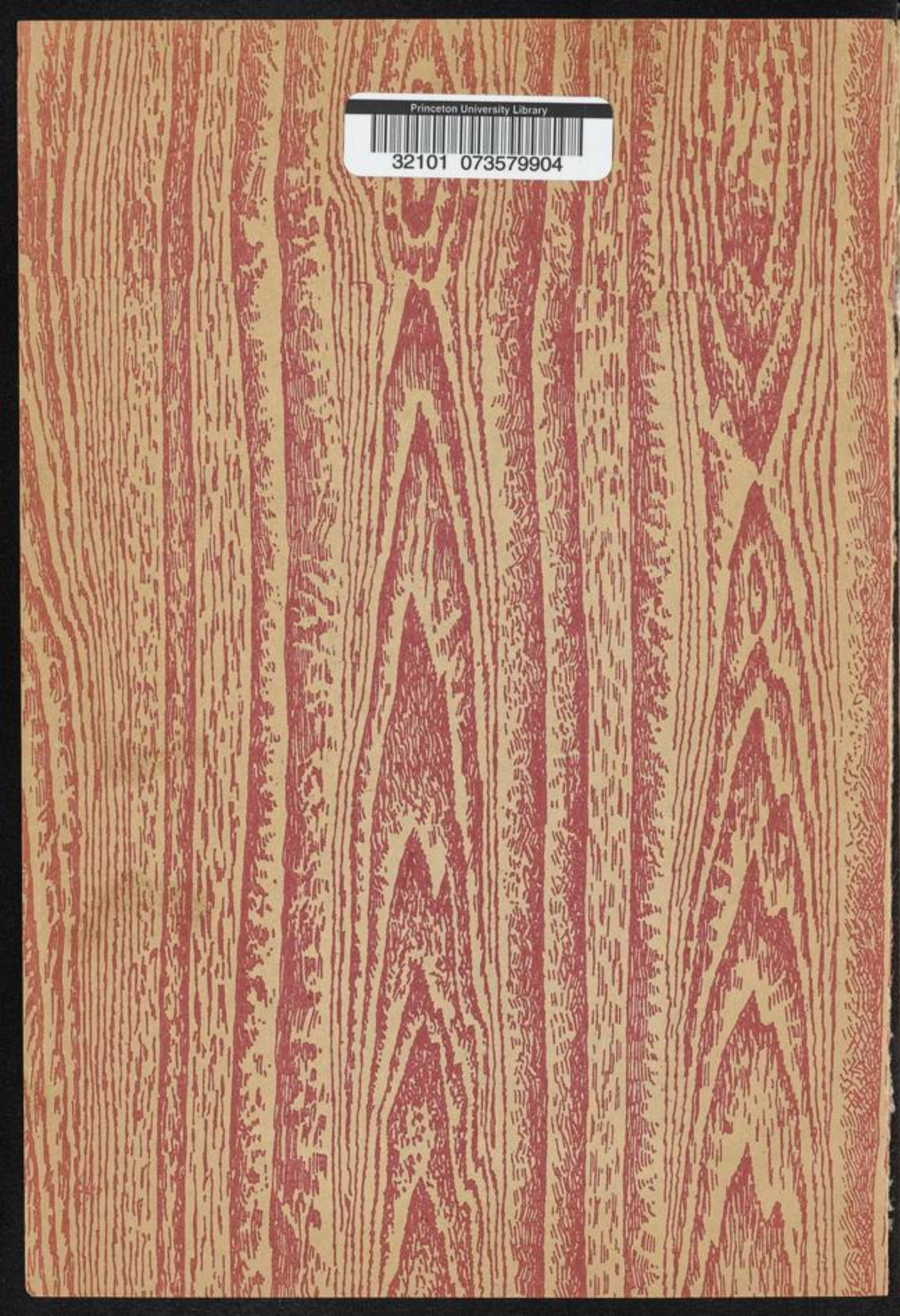
تأليف محسن بينا

2255
.181

2255.181
Bina
al-Nahw al-jami

DATE	ISSUED TO

DATE ISSUED	DATE DUE	DATE ISSUED	DATE DUE


Princeton University Library
32101 073579904

هنر نمیخرد ایام و غیر از اینم نیست ◦ کجا روم بتجارت بدین کساد متاع

در بازار علم و دانش متاع نحو را رونقی نیست، خریداران آن معدودند، علت اینست هنوز این علم با سبك و روش و الفاظ و عبارات چندین قرن قبل بخریداران عرضه میشود . مشتریان امروز جز متاع روز نخرند، این علم را سبکی بدیع، مدی جدید، عباراتی سلیس لازم است تا امروزیان نیز بدان رو کنند. «النحو الجامع» جامع این جهات است .

بسمه تعالى

اعلم ان للعلوم اوائل تؤدي الى اواخرها ومداخل تفضي الى حقائقها . فليبتدي طالب العلم باوائلها لينتهي الى اواخرها وبمداخلها ليفضي الى حقائقها ولايطلب الاخر قبل الاول ، ولا الحقيقة قبل المدخل فلا يدرك الاخر ولا يعرف الحقيقة لان البناء على غير اس لا يبنى والثمر من غير غرس لا يجنى .

(ماوردى)

Bīnā, Muḥsin

النحو الجامع

al-Naḥw al-jāmiᶜ

شامل کلیهٔ مباحث نحو تو أم با ترکیب و توضیح

تألیف ـ محسن بینا

دبیر زبان و ادبیات

چاپ اول

شهریور ماه ۱۳۳۷

حق طبع محفوظ و مخصوص است بمؤلف

چاپخانه دار العلم ـ قم

مقدمه ـ تحول در علم نحو

درسالهای ۲۵ و ۲۶ که اینجانب عهده دار تدریس زبان عربی بودم بین کتب موجوده هرچه گشتم کتابی نیافتم که برای محصلین کلاسهای پنجم و ششم مناسب و با برنامه آنان سازش داشته باشد ناچار شدم جزوه ای تهیه و از روی آن تدریس کنم تهیه این جزوه چون نظر خاصی در تدوین آن داشتم مدتی وقت مرا گرفت اما بی نتیجه هم نبود چند سالی مورد استفاده قرار گرفت .

پس از تهیه جزوه بفکر تکمیل آن و تألیف کتاب افتادم بخاطرم گذشت آن جزوه را بهمان سبك وروش که روی آن آزمایش شده تکمیل کنم از آنجائی که برای نوع کتب کلاسیك ثبات و بقائی نمیدیدم با تألیف کتاب بسبك کلاسیك موافق نبودم میخواستم کتابی تألیف شود جامع ، غیر کلاسیك ، در عین حال به روشی که نظر محصلین را جلب کند تا در نتیجه راه تحصیل زبان عربی سهل وزمینه تکمیل ادبیات بیش از پیش فراهم گردد . البته این فکر در آنوقتی قوت میگرفت که میدیدم کتابهای درسی زبان خارجه روز بروز تکمیل و یکی پس از دیگری باسبکی نو ، به بازار عرضه میشد .

من هنوز در مقدمات امر میبودم ، فکر چنین تألیفی را در سرداشتم ، نقشه برای وضع کتاب طرح میکردم ، پای بمیدان عمل نگذارده بودم ، اما چیزی که بود فکر این کار مرا بسیار رنج میداد .

پس از مدتی بامشغله تدریس مشغول آن شدم چند روزی بمطالعه گذرانده چند صفحه از آنرا نوشتم ، ولی متوجه شدم تحول در نحو و تألیف چنین کتاب کاری است مشکل فرصت و فراغتی میخواهد که برای من میسر نیست واجبار بتدریس در صبح وعصر با تألیف سازش ندارد با خود گفتم آنانکه فراغت بیشتری داشته وشایستگی این کار را دارند قطعاً دست بچنین تألیفی خواهند زد ومرور ایام ابهام علم نحو را هم برطرف خواهد کرد فکر تألیف را از سر بدر کرده بترجمه ای مشغول شدم (۱)

سالها گذشت ، کتابها نوشته شد ، تحولاتی پیش آمد ، صورت بسیاری از کتب عوض شد ، کسی بفکر **تحول در علم نحو** نیفتاد ، ظاهراً کتب درسی این رشته برای همیشه باید همان باشد که هست !

---

(۱) شرح حال ابن سینا تحت عنوان «مرد شرق» ترجمه از انگلیسی مؤلف پروفسور آربری .

بااین ترتیب معلوم است تأمل من دیگر مورد نداشت نقشهٔ که طرح کرده بودم بایدعملی سازم باهمه گرفتاری و موانع وعدم امیدواری بانجام واتمام، مشغول آن شدم چهار سال وقت اضافی خودرا صرف این کار نمودم بالاخره روزی رسید که کتابرا بهمان سبك وروش که مورد نظر بود درمقابل خود آماده بچاپ دیدم دراین موقع تصور میکردم زحمت من تمام شده غافل از اینکه مشکل بزرگ چاپ کتاب است .

چون در همدان وسائل چاپخانه ها کافی نبود و آماده اینکار نبودند برای طبع کتاب ازهمدان بشهرستان قم منتقل ونظرم این بود کتابرا دراین شهرستان بچاپ رسانم . معمول است میگویند چاپ کتاب زحمتش بیش از تألیف کتاب است این قسمت اضافی حدش چقدر است معلوم نیست ! کسانیکه بوضع چاپ و چاپخانه ها آشنا و بطبع کتاب وارد هستند بدیدن این کتاب متوجه میشوند که مؤلف در راه طبع این کتاب متحمل چه زحماتی شده است .

چاپخانه دارالعلم قم که طبع این کتابرا بعهده گرفت از آنجائیکه مؤسسه‌ای بود نوبنیاد و نمیخواست شانه از زیر بارسنگین خالی کند نهایت علاقه‌مندی رانشان داد که این کتاب مطابق دلخواه من چاپ شود مسلماً اگر توجه مخصوص مؤسسین چاپخانه وعلاقمندی مدیران داخلی آن نبود کتاب باین ظراوت ازطبع خارج نمیشد من از هیئت مؤسسین محترم چاپخانه که بمنظور همین همکاریها این چاپخانه راتأسیس نموده‌اند از آن جهت که تمام چاپخانه رابرای نیل بمقصود دراختیار من گذارده‌اند نهایت سپاسگذارم معلوم است اینگونه مؤسسات در نشر علوم وبسط و توسعه معارف سهم بسزائی دارند.

باری کتابی که شرح طبع وتألیفش در بالا گذشت اکنون تقدیم اهل فضل وادب میشود امید هست که این کتاب بااین سبك وروش در بالا بردن سطح معلومات ادبی عموم مؤثر واقع شود وزمینه‌ای باشد که علم صرف راهم مؤلف دیگری بدین صورت در آورد تاهر دوموضوع صرف ونحو بسبکی در آید که محصلین متجدد وداشجویان امروزی دیگر از آنها روگردان نباشند این روگردانی و نفرت محصلین را از تحصیل صرف و نحو بازداشته و در نتیجه از استفاده‌های کتب دینی، علمی، و اخلاقی محروم مانده‌اند.

محسن بینا شهریور ماه ۱۳۳۷

2255
.181

تذکر مصحح

درموقع غلط‌گیری این کتاب نهایت‌دقت بعمل آمد که کتاب‌بدون غلط ازچاپ خارج‌شود بحمدالله درعبارات‌معرب که این موضوع نهایت اهمیت را داشت این توفیق حاصل شد اما در عبارات فارسی بر خلاف انتظاربعد ازچاپ اغلاطی‌دیده‌شد فهرست‌اغلاط در صفحات اول کتاب درج شدکه از خوانندگان‌محترم تقاضا شود قبل ازقرائت بتصحیح آن اغلاط‌مبادرت فرمایند.

جامانده‌ها وبعضی ازاغلاط که تصحیح آنها لازم است باحروف هشت چیده‌شده‌است.

مصحح

فهرست اغلاط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۱	مصنوبات	منصوبات
۱۶	۵	کتب رقعه (۱)	کتبت رقعة
۱۶	۲۶	مشق	مشتق
۱۸	۴	التمیذ	التلمیذ
۲۷	۲۲	فعل وفاعل	وصف وفاعل
۳۱	۲۱	باالفعل	بالفعل
۳۵	۴	باالقسط	بالقسط
۳۷	۱۹	فتیء	فتی
۳۸	۳	فعل آخر	فعل
۳۸	۱۴	التهٔ	البته
۴۹	۲۱	تاّویل	تأویل
۵۲	۹	یأ	یاء
۵۵	۱۸	فرفی	فرقی
۶۲	۱۴	ما شائکم	ماشأنکم
۶۴	۱۳	انباء	انبأ
۶۴	۱۳	نبا	نبأ
۶۵	۱۴	عالم طوی	عالم لقیت وقد طوی
۶۵	۱۵	(لقیت فعل ضمیر فاعل واو حالیه قد تحقیقیه طوی فعل)	
۶۸	۱۳	بوده	بود
۷۲	۲۴	ان شرط ان حرف شرط	
۷۵	۸	فی آلافاق	فی الآفاق
۷۵	۳	موئث	مؤنث
۷۷	۱	یکسبون	تکسبون
۸۰	۱۸	ایتان	اتیان
۸۱	۱۲	یا	او
۸۳	۸	فاعل	مفعول
۸۳	۱۳	بفاعل	بمفعول
۸۳	۱۳	فاعلیت مرفوع	مفعولیت منصوب
۸۴	۷	فاعلیت مرفوع	مفعولیت منصوب
۸۴	۶	مهم	مهام
۸۴	۸	فـاعل	مفعول
۸۴	۱۵	فاعلیت مرفوع	مفعولیت منصوب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۴	۱۵	بفاعل	بمفعول
۸۴	۲۰	تحقیقه	تحقیقیه
۸۸	۵	مگان	مکان
۹۴	۱۷	حجاباً	حجاباً
۹۵	۱۸	یا	یاء
۱۰۵	۱۱	واوعطف	فاءعطف
۱۰۸	۱۸	نُقرَ	نُقُر
۱۱۰	۱۱	قرائت	قرأت
۱۱۳	۱۴	مبدا	مبتدا
۱۱۸	۲۴	مبنیه	مبنیه
۱۲۲	۶	ذهبت	ذهبت
۱۲۳	۲۲ ۲۱		۱۲
۱۲۴	۱۷	فاذکرو	فاذکروا
۱۲۵	۱۷	مسبحین	مصبحین
۱۲۵	۱۷	بااللیل	باللیل
۱۲۹	۱۹	واو	او
۱۳۶	۲۲	مفرداست	مفرداست ومجرور
۱۵۵	۱۴	جلجل	جلجل
۱۶۸	۳	عبـد	عبـد
۱۶۹	۱۷	نداه	ندا
۱۷۱	۸	ذَنْبَكَ	ذَنْبَكَ
۱۷۳	۱۸	مُسلَمَهٔ	مُسلَمَةٌ
۱۷۴	۲۱	الزیدَ	لزیدَ
۱۷۷	۹ ۳		۶
۱۷۷	۱۶-۱۳	آل یسن	آل یس
۱۹۰	۵	یای	پای
۱۹۳	۱۰	مند	منذ
۱۹۳	۱۱	نحوییین	نحویین
۲۳۹	۱۶-۱۰	بالذی	به الذی
۲۴۰	۳	بالذی	به الذی

(۱) رقعه تأنیثش مجازی است ذکر کتب (مذکراً) غلط نیست بهتر اینست که با تاء ذکر شود (کتبت) شماره ۶۵-۱۵ داخل برانتر جامانده است.

پاورقی کتاب

درنظر بود برای مطالب پاورقی فهرستي جدا گانه تنظیم گردد از آنجائیکه زمینه این کارفراهم نشد لازم میدانم متذکر شوم پاورقی این کتاب نه تنها شرح کلمات، ترجمه عبارات ، یابیان بعضی توضیحات است مطالبی در پاورقی درج شده که میتوان به مجموع آنها عنوان خاصی داد یعنی آنرا کتابی فرض کرد .چون متن کتاب اختصاص به نحو داشت بیشتر این مطالب درصرف واشتقاق کلمات است ونسبت بآن اسماء وحروفی بحث شده که کمتر از آنها بحث شده است بنابراین بی مورد نیست چنانچه تذکر دهیم خوانندگان محترم بادقت بیشتري پاورقي هارا مطالعه فرمایند .

مؤلف



فصل اول ـ مقدمه

۱ ـ تعریف علم نحو

وقتی یکی از اقسام کلمه را (اسم یا فعل) ما ازصورتی بصورت دیگر نقل میکنیم چه با تغییر حرکت وچه با تغییرحروف برای اینست که از آن صورت جدید معنای دیگری بگیریم مثلا وقتی ضرب که ماضی است بمضارع (یضرب) و مضارع بامر (اضرب) وهمچنین اسم فاعل ومفعول نقل میگردد از هر یك از این صیغه ها معنای جدیدی استفاده میشود بهمین جهت درتعریف صرف گفته اند :

اَلصَّرْفُ عِلْمٌ یَبْحَثُ عَنْ تَحْوِیلِ الْکَلِمَةِ اِلَی صُوَرٍ مُخْتَلِفَةٍ بِحَسَبِ الْمَعْنَی الْمَقْصُودِ.

یا بعبارت دیگر:

اَنَّ التَّصْرِیفَ تَحْوِیلُ الْاَصْلِ الْواحِدِ اِلَی اَمْثِلَةٍ مُخْتَلِفَةٍ لِمَعانٍ مَقْصُودَةٍ لَاتُحَصَّلُ اِلَّا بِها.

خصوصیاتی که ازنظرتجزیه برای هر کلمه هست آن کلمه در هر کجای جمله واقع شود آن خصوصیت را واجد است. در موقع تغییر محل از لحاظ صرف تغییری در آن حاصل نمیشود درواقع تغییرمکان سبب تغییروضع آن نخواهد بود . مثلا اگر

کلمه رجل را درجملاتی مانند:

جاءَ الرَّجُلُ - رَایتُ الرَّجُلَ - ضُرِبَ الرَّجُلُ - قامَ هٰذا الرَّجُلُ والرَّجُلُ یذهبُ.

مورد نظرقراردهیم تجزیه کلمه رجل در هر پنج جمله یکسان است و تغییر محل از نظرصرف تأثیری در آن نکرده است درصورتیکه اگرهمان کلمه راازلحاظ ترکیب مورد نظرقرار دهیم میبینیم بکلی با هم متغایر و کلمه رجل در هرجمله عنوان خاصی دارد یعنی در اول فاعل دوم مفعول سوم نایب فاعل چهارم مضاف بیان پنجم مبتدا میباشد.

دراینجا با تغییر محل کلمات عنوان آنها نیز تغییر میکند پس با این ترتیب میتوان گفت علم نحو گفتگومیکند از:

تشکیل جمله وموقعیت کلمات وحرکات آخر آنها

ویا بعبارت دیگر:

یَبحثُ النَّحوعن موقعِ المُفرداتِ فِی الجُملةِ وصَوغُ الجُملةِ مِن المُفرداتِ علی مقتضی الکلامِ العربیِ الصَّحیحِ.

۲- فایده علم نحو

محصلینی که چند سال در دوران تحصیلی باعربی سروکار دارند هنوز در پایان تحصیلی خود نمیتوانند یك جمله فارسی را بعربی و جملات عربی را بفارسی روان ترجمه کنند شاید اشخاصی هم بوده که بدرس عربی علاقمند ونسبت بآن اظهار تمایل میکرده‌اند. مع‌الوصف این عمل از آنها ساخته نبوده علت چیست که محصل چند ساله نمیتواند باین کار مبادرت کند و حتی نمیتواند عبارت عربی را صحیحاً بخواند.

درس عربی منحصر شده است به خواندن چند صفحه قرائت وحفظ چند لغت وتجزیه عده

کلمات بااین مایه کم چطور میتواند یك محصل به ترجمه آشنا شود مگر کسی آشنا به علم نحو نباشد میتواند این کار را انجام دهد محصلین را باید بقواعد علم نحو آشنا کرد تا راه درست خواندن و درست نوشتن را بیاموزند و بتوانند عبارات را صحیحاً ترجمه کنند.

چه مضامین عالیه در اشعار شعرای عرب هست که بدون علم نحو نمیتوان بآنها رسید.

چه مطالبی علمی در کتب قدماء ثبت و ضبط شده است که با این مایه کم نمیتوان از آنها استفاده کرد در کتاب آسمانی ما قرآن چه لطائف و دقائقی موجود است که ما را به آنها راهی نیست!

علم نحو است که مارا باین موضوعات آشنا وراه را برای ما باز میکند!

۳- اعراب یا حرکت

گفته شد در علم نحو حرکات آخر کلمات مورد بحث است باید متوجه بود خود حرکت موضوع بحث نیست بلکه اشاره بحرکات از جهت وجود عوامل و نحوه عمل آنها است ما حرکات را در آخر کلمات بمنزله اثری میدانیم از یك مؤثر و نشانه از یك عامل و روی همین اصل چنانچه عبارت یا جمله را در نظر بگیریم می بینیم که آنجمله و یا آن عبارت از یك دسته عامل و معمول تشکیل شده در حقیقت عامل و معمول جمله را تشکیل داده و حرکات آخر کلمات هم اثری هستند از عامل که بر روی معمول ظاهر شده اند بنابراین ما باید بدواً بدسته عوامل اشاره کنیم.

عوامل - ۱ فعل و شبه فعل ۲ حرف جر ۳ اضافه ۴ نواصب ۵ جوازم ۶ عامل معنوی

این عوامل که عامل رفع - نصب - جر - جزم هستند وقتی کلمه را برای خود معمول گرفتند برحسب عمل آن کلمه را مرفوع یا منصوب یا مجرور یا مجزوم میکنند بهمین جهت تمام موضوعات نحو تحت این سه عنوان ۱ مرفوعات ۲ منصوبات ۳ مجرورات - بحث شده است.

تذکر- جر مختص باسماء وجزم مختص بافعال است لذا اسماء مجزوم وافعال مجرور نمیشوند

(وَالْاِسْمُ قَدْ خُصِّصَ بِالْجَرِّ كَمَا قَدْ خُصِّصَ الْفِعْلُ بِاَنْ يَنْجَزِمَا)

٤ معرب و مبنی و اقسام آن

کلمات از لحاظ ظهور اثر عامل بدو قسم تقسیم میشوند یك قسم آنهائیکه عامل در ظاهر آنها اثر کرده وحرکات آخرش تغییر میکند ویك قسم آنهائیکه عامل در ظاهر آنها بهیچوجه اثری نداشته وکلمه بحالت اصلی خود باقي است قسم اول را معرب وقسم دوم را مبنی میگویند. عامل عمل خود را انجام میدهد اگر کلمه معرب بوده باشد اعرابش ظاهر واگر مبنی باشد اعرابش درتقدیر است وکلمه معمول محلا مرفوع یامنصوب یامجرور خواهد بود دراین جمله :

(بِكَمْ اشْتَرَيْتَ ؟ ج - بِدِرْهَمٍ)

باء یکی از عوامل جر است درکم ودردرهم عمل کرده درکم اعراب در تقدیر است ودر درهم اعراب ظاهر کم مبنی است محلامجرورشده ودرهم معرب است صورتاً مجرور گردیده است .

اُفٍّ لَكَ يَادَهْرُ مِنْ خَلِيلِ-

کلمات این مصراع غیرازکلمه خلیل تماماً مبنی هستند و از اقسام مبنی نمونه دراینجا دیده میشود .

اُفّ (مبنی برکسر) - اف اسم فعل است - اسماء افعال مبنی هستند.

لك (مبنی برفتح) - کاف ضمیراست ضمائر مبنی هستند .

یادهر (مبنی برضم) - دهر در اینجا مبنی است - منادای مفرد معین مبنی به بناء عارض است .

من (مبنی برسکون) ـ من از حروف جاره است ـ حروف تماماً مبنی هستند ابن مالك در الفیه در شرح اسماء مبنیه چنین میگوید.

وَ مِنْهُ ذُوفَتْحٍ وَذُو كَسْرٍ وَضَمْ كَاَيْنَ اَمْسِ حَيْثُ وَ السَّاكِنُ كَمْ

(این مبنی بر فتح) (امس مبني بر کسر) (حیث مبنی بر ضم) (کم مبنی برسکون)

اقسام معرب و مبنی

عوامل بروی کلمات معربه بدوطریق اثر میگذارند یکی به تغییر حرکت یکی به تغییر حروف ـ قسم اول را معرب بحرکت و قسم دوم رامعرب بحروف گویند .

اقسام معرب بحرکت معدود نیستند لکن اقسام معرب بحروف معدود و عبارتنداز

۱ـ اسماء ستّه ۲ـ اسماء مثنّی ۳ـ اسماء جمع مذّکر سالم

دراسماء ستّه واو برای حالت رفعی است الف برای حالت نصبی و یاء برای حالت جری مانند .

ابو ـ ابا ـ ابی ـ ذو ـ ذا ـ ذی ـ فو ـ فا ـ في واسماء ستّه عبارتند از.

ذو ۲ فم ۳ اب ٤ اخ ٥ حم ٦ هن (۱)

ابن مالك میگوید .

وَارْفَعْ بِوَاوٍ وَانْصِبَنْ بِالْاَلِفْ وَاجْرُرْ بِيَاءٍ مَا مِنَ الْاَسْمَاءِ اُصِفْ

مِنْ ذَاكَ ذُوانْ صُحْبَةً اَبَانَا وَ فَمْ حَيْثُ الْمِيمُ مِنْهُ بَانَا

اَبٌ اَخٌ حَمٌ كَذَاكَ وَ هَنْ وَالنَّقْصُ فِي هٰذَا الْاَخِيرِ اَحْسَنْ

ذو وقتی جزء این دسته از اسماء است که بمعنای صاحب باشد .

فم در وقتی معرب بحروف است که میم آن ساقط شود .

ذو ـ صاحب. فم ـ دهان . اب ـ پدر . اخ ـ برادر. حم ـ : پدرزن و پدرداماد. هن ـ چیزی.

هن اصلش هنو بوده وقسمت اخیر گفته ابن مالك اشاره باین است که واو ساقط است.

۲ **اسماء مثنی** - در اسماء مثنی الف ونون برای حالت رفع و یاء ونون برای حالت نصبی وجری است- مثال: **رجلان - رجلین .**

۳ **اسماء جمع مذکر سالم**- در اسماء جمع مذکر سالم واو ونون برای حالت رفعی و یاء ونون برای حالت نصبی وجری است - مثال: **مؤمنون - مؤمنین .**

هر اسمی را با این دو علامت نمیتوان جمع بست و برای استعمال این دو علامت شرائطی ذکر شده است .

۱ - اسماء مرکب را نمیتوان با این دو علامت جمع بست سیبویهون گفته نمیشود .

۲- اسماء جامدی که علم نیستند با این دو علامت جمع بسته نمیشوند- رجلون گفته نمیشود .

۳ با این دو علامت اسماء علمی را که برای زن علم شده نمیتوان جمع بست زینبون گفته نمیشود:

٤ صفاتی را که مختص بزنان است با این دو علامت جمع نمیبندند حائضون گفته نمیشود .

٥ صفاتی که در مذکر و مؤنث یکسان هستند با این دو علامت جمع نمیبندند صبورون گفته نمیشود .

٦ صفاتی که از باب افعل فعلا (مانند احمر حمرا) باشد اینطور جمع نمیبندند .

۷ صفات باب فعلان فعلی (مانند سکران سکری) را هم با این دو علامت جمع نمیبندند .

- بنابراین گفته نمیشود سکرانون -

اشاره ابن مالك به عامر و مذنب در سطر ذیل رعایت مراتب فوق است.

وَارْفَعْ بِوَاوٍ وَبِيَاجُرَّ وَانْصِبْ - سَالِمَ جَمْعِ عَامِرٍ وَ مُذْنِبِ .

تذکر حذف نون تثنیه وجمع را در افعال منصوب ومجزوم ذیل این مبحث عنوان

کرده‌اند. وحذفها للجزم والنصب سمه-مثال :

لم‌یضربوا (جزم فعل بحذف‌نون) لن یضربا (نصب فعل به‌حذف نون) :

فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ

۱مبنی به‌بناء لازم ۲مبنی به‌بناءعارض

مبنی‌را گفتیم آن‌کلمه که‌عامل برروی‌آن در ظاهر اثری نگذارد و اعرابی‌که دارد بهیچوجه قابل تغییر نباشد این نوع ازمبنی را مبنی به‌بناء لازم میگویند.

ازافعال‌ماضی‌وامرواز‌اسماء - اسماء اشارات۱موصولات۲اسماء شرط‌واستفهام.

۳بعضی‌از کنایات ٤ بعضی‌از ظروف٥اسماء افعال ٦مبنی به‌بناءلازم هستند.

تذکر- حروف تماماً مبنی هستند به‌بناء لازم.

وَ كُلُّ حَرْفٍ مُسْتَحِقٌّ لِلْبِنَاءِ وَالْاَصْلُ فِي الْمَبْنِيِّ اَنْ يُسَكَّنَا

مبنی به‌بناء عارض - مواردی هست‌که اسماء معربه در آن موارد بخصوص اعرابشان ثابت وجزءکلمات مبنیه بشمار میروند و بدین جهت آنها را مبنی به بناء عارض گویند.

۱بعدازحرف ندادر صورتیکه مناداسم مفرد معین بوده باشد مثال - یازَیدُ و یاکَریمُ وامثال‌اینها - (مبنی‌برضم) - نکره مقصوده هم مبنی‌است (یارَجُلُ).

۲بعد ازلاء نفی جنس - لاحِیاءَ فِی‌الدِّینِ - (مبنی برفتح).

۳دوجزء اعدادمرکبه- اَحَدَ عَشَرَ(۱۱) تِسْعَةَ عَشَرَ (۱۹)(مبنی‌برفتح).

٤ اسماء جهات- فوق- تحت-یمین- شمال - خلف-قدام‌وآن اسمائیکه بمعنای اینها هستند مانند - قبل -بعد- دون- حیث)

تذکر- فعل مضارع را هم در موقعیکه جمع مؤنث یامؤکدبنون تأکید بوده باشد مبنی به‌بناء عارض میدانند - مثال : یَضْرِبْنَ - یَذْهَبَنَّ ..

وَفِعْلِ اَمْرٍ وَمُضِيٍّ بُنِيَا وَاَعْرَبُوْ اُمُضَارِعاً اِنْ عَرِيَا
مِنْ نُوْنِ تَأْكِيدٍ مُبَاشِرٍ وَمِنْ نُوْنِ اِنَاثٍ كَيَرُعْنَ مَنْ فُتِنَ

تذکر- اصطلاحاً مورد استعمال رفع - نصب - جر- جزم -دراسماء معربه است وضم - فتح -کسر - سکون درکلمات مبنیه . -

---

فصل دوم

مرفوعات

فاعل۱ در اصطلاح علم نحوفاعل آن اسم مرفوعی است که بعداز فعل تام معلوم یاشبه فعل واقع وفعل بآن نسبت داده شود ودر جواب که وچه واقع شود :

جَاءَ الرَّئِيسُ -کلمه رئیس که اسمی است مرفوع وبعد از فعل تام ومعلوم جاء ذکر شده فاعل است ودر ترکیب آن باید گفت (جاء فعل الرئیس فاعل) واگرسئوال شودکه آمد جواب الرئیس است .

اقسام فاعل

فاعل از سه قسم خارج نیست یااسم ظاهر است ویاضمیر ضمیرهم یابارزاست و یا مستتر.

مثال ازقسم اول فاعل ظاهر -

كَتَبَ التِّلْمِيذُ ١ ترکیب(کتب فعل تلمیذفاعل).

قَرَءَ الرَّجُلَانِ ٢ » (قرء فعل الرجلان فاعل)معرب بحروف الف ونون حالت رفعی.

قَالَ الرِّجَالُ ٣ » (قال فعل الرجال فاعل).

قَالَتِ الرِّجَالُ ٤ » (قالت فعل الرجال فاعل).

تَنْقَسِمُ الْكَلِمَةُ ٥ » (تنقسم فعل الكلمة فاعل).

مثال از قسم دوم فاعل ضمیر بارز :

اَخَذْتُ قَلَمِی ١ ترکیب(اخذت فعل ضمیر فاعل قلم مفعول یاء مصاف الیه) .

قَتَلْنَا عَدُوَّنَا ٢ » (قتلنا فعل ضمیر فاعل عدو مفعول مضاف یاء مضاف الیه).

قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ ٣ » (قطعن فعل ضمیر فاعل ایدی مفعول مضاف هن مضاف الیه)

اَلْحُكَمَاءُ يَقُولُونَ ٤ » (الحکماء مبتدا یقولون فعل ضمیر فاعل خبر محلا مرفوع)

هُمَا ضَرَبَا ٥ » (هما مبتدا ضربا فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر.)

مثال از قسم سوم فاعل ضمیر مستتر :

اَلتِّلْمِيذُ كَتَبَ ١ ترکیب (التلمیذ مبتدا کتب فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر).

اَلشَّمْسُ طَلَعَتْ ٢ » (الشمس مبتدا طلعت فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر)

قُلْ ٣ » (فعل ضمیر فاعل).

اِضْرِبِي اَنْتِ ٤ » (فعل ضمیر فاعل انت تأکید).

قَتَلَ وَ فَرَّ ٥ » (فعل ضمیر فاعل وعطف فر فعل ضمیر فاعل).

بیان قواعد و تطبیق آنها با امثله فوق

۱فاعل ظاهر اگر مفرد تثنیه یاجمع باشد فعل درهرسه صورت مفرداست .
(شاهد مثال ۱ـ۲ـ۳ قسم اول)

۲ فاعل اگر مؤنث باشد فعل باید مؤنث ذکر شود .
(شاهد مثال ٥ قسم اول)

۳ فاعل چنانچه مؤنث مجازی باشد جایز است فعل مؤنث یامذکر استعمال شود.
(شاهد مثال ۳و٤ قسم اول)

٤ فاعل چنانچه جمع مکسر باشد جایز است فعل مؤنث استعمال شود .
(شاهد مثال ٤ قسم اول)

٥ فاعل اگر برفعل خود مقدم شود جمله تبدیل به مبتدا وخبر میشود .
(شاهد مثال ۱ قسم سوم)

٦ مفردات افعال اگر دارای فاعل ظاهر باشند ضمیری که در آنها مستتر اُوجود دارد دیگر فاعل نخواهد بود .
(شاهد پنج مثال قسم اول)

۷ افعال امر (امر باالصیغه) بافاعل ظاهر سازش ندارند اگر اسم یا ضمیری بعنوان فاعل مرفوعاً بعداز آنها ذکر شود تأکید خواهدبود .
(شاهد مثال ٤ قسم سوم)

۸ چنانچه بافعل ضمیر بارز همراه باشد ضمیر بارز فاعل فعل است مکرر آنکه ذکر ضمیر از نظر تطبیق فعل وفاعل بوده باشد .
(شاهد مثال۱ـ۲ـ۳ قسم دوم ومثال ۲ قسم سوم)

۹ فعل یکی از عوامل است .

۱۰ جمله فعل وفاعل خود جمله مستقلی است بهمین جهت میتواند مسند هم (خبر) واقع شود، (شاهد مثال ٤و٥ قسم دوم و مثال۳ قسم سوم

شبه فعل و افعالی که فاعل نمیگیرند

فاعل را گفتیم آن اسم مرفوعی است که بعد از فعل تام معلوم یا شبه فعل قرار گیرد: از قید تام افعال ناقصه و افعال مقاربه که جزء نواسخ هستند خارج میشوند و از قید معلوم افعال مجهول. (افعال مجهول نایب فاعل و افعال ناقصه و افعال مقاربه اسم و خبر میگیرند).

شبه فعل - یك دسته از اسماء هستند که مانند فعل عمل نموده فاعل و مفعول میگیرند و آنها عبارتند از :

۱ اسم فاعل ۲ اسم مفعول ۳ صفت مشبه ۴ صیغه مبالغه ۵ مصدر ۶ افعل التفضیل ۷ اسماء افعال

(مثال از عمل شبه فعل)

المؤمن ذاكر قلبه كريم خلقه صبور نفسه وازيد من قوله عمله اعجبني

عمل المؤمن هيهات الناس ان يعلموا قدر المؤمن

اسم فاعل چنانچه دارای الف و لام باشد در هرسه حال ماضی مستقبل و حال عمل میکند مثال .

هذا الضارب زيداً الان اوغداً اوامس «قول مشهور»

ابن مالك گوید :

وان يكن صلة الفي المضي و غيره اعماله قد ارتضي

و اگر بدون الف ولام باشد تنها در زمان حال و مستقبل عمل میکند و در ماضی باید اضافه شود :

هذا ضارب زيد امس

وبطور کلی دروقتی معمول خواهد داشت که بعد از استفهام - ندا - یانفی ذکر گردد ویا اینکه خود اسم فاعل حال یاصفت برای جمله دیگری باشد ویااینکه خبر برای مبتدا و یا نواسخ و ویامفعول نواسخ بوده باشد مثال :

در این جمله اسم فاعل(ذاکر) صفت مشبه (کریم) صیغه‌مبالغه (صبور) افعل التفضیل (ازید) مصدر (عمل) واسم‌فعل(هیهات)عمل فعل راانجام داده فاعل گرفته‌اند

اَضارِبٌ زَیْدٌ عَمْراً - یا طالِعاً جَبَلاً - ما ضارِبٌ زَیْدٌ عَمْراً - جاءَ زَیْدٌ راکِباً فَرَساً - مَرَرْتُ بِرَجُلٍ ضارِبٍ زَیْداً - زَیْدٌ ضارِبٌ عَمْراً - کانَ زَیْدٌ ضارِباً عَمْراً - اِنَّ زَیْداً ضارِبٌ عَمْراً - ظَنَنْتُ زَیْداً ضارِباً عَمْراً - اَعْلَمْتُ زَیْداً عَمْراً ضارِباً بَکْراً :

مراتب فوق عیناً باید درمورد عمل اسم مفعول رعایت شود :

وَ کُلُّ ما قُرِّرَ لِاسْمِ فاعِلِ ✡ یُعْطی اِسْمَ مَفْعُولٍ بِلا تَفاضُلِ

مشابهت صفت مشبه باسم فاعل ازلحاظ قبولی الف ولام وتأنیث وتذکیر وتثنیه وجمع آنست باواو ونون و یاء و نون بمثل فاعل و در تحت شرایط اسم فاعل بمانند آن عمل میکنند الا اینکه معمول صفت مشبهه مقدم برآن نمیشود چنانکه درفاعل مقدم میشد .

وَعَمَلُ اسْمِ الْفاعِلِ الْمُعَدّی لَهاعَلَی الْحَدِّ الَّذی قَدْحَدّا

صفت مشبهه مشتق ازفعل لازم :

«وَصَوْغُها مِنْ لازِمٍ لِحاضِرِ کَطاهِرِ الْقَلْبِ جَمیلِ الظّاهِرِ»

واز افعال مزید بروزن اسم فاعل ابواب مزیداست مانند معتدل - مستقیم - مطمئن وازافعالی که‌دال برعیب ورنگ وجمال بوده باشد قیاساً بروزن افعل است‌مانند اعرج - اسود وابلج وغیر این دو صورت سماعی‌است و باوزان مختلف آمده است ازجمله صعب - صلب جبان - شجاع - سید کریم - عطشان - عریان - دنق-صب :

معمول صفت مشبهه سه حال دارد ۱ -مرفوع بنابه فاعلیت این در صورتی است که معمول مقرون به ضمیر موصوف یامضاف به چیزی باشد که‌در آن ضمیر موصوف باشد مانند :

اَیُّهَاالرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَبُهُ اَیُّهَاالرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَبُ اَجْدادِهِ

۲- منصوب بعنوان تمیز واین درموردی‌است که‌معمول نکره یامضاف بر نکره باشد مانند

اَیُّهَا الرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَباً - اَیُّهَاالرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَبُ اَجْدادِهِ

الااینکه مصدر بفاعل خود مؤمن اضافه شده است.

تذکر- اسم مفعول شبه فعل مجهول است ودر مبحث نیابت فاعل بعمل آن اشاره خواهد شد.

---

۳ لفظاً مجرور ومحلا مرفوع بعنوان فاعلیت واین درصورتی است که معمول دارای الف و لام بوده باشد :

اَیُّهَا الْمَلِکُ الْکَرِیمُ النَّسَبِ - اَیُّهَا الْمَلِکُ الْکَرِیمُ نَسَبِ الْاَجْدادِ

فَارْفَعْ بِهَا وَانْصِبْ وَجُرَّ مَعَ الْ ✡ وَدُونَ الْ مَصْحُوبَ الْ وَمَا اتَّصَلْ

صیغه مبالغه .

اوزان صیغه مبالغه عبارتند از فعول - فعال - مفعال - فعل - فعیل این اسماء مانند فاعل عمل میکنند وحکم آنها باالف ولام و بدون آن از جهت تقدیم و تأخیر واظهار و اضمار معمول بمانند اسم فاعل است بعلاوه زیادتی وصف در موصوف عمل سه صیغه اولی بیش از فعیل وفعل است و عمل فعیل بیش از فعل

فَعَّالٌ اَوْ مِفْعَالٌ اَوْ فَعُولٌ ✡ فِی کَثْرَةٍ عَنْ فَاعِلٍ بَدِیلٌ

فَیَسْتَحِقُّ مَالَهُ مِنْ عَمَلِ ✡ وَفِی فَعِیلٍ قَلَّ ذَا وَفَعِلِ

مصدر .

مصدر عیناً مانند فعل خود عمل میکند اگرلازم باشد تنهافاعل میگیرد اگرمتعدی باشد به یك مفعول یك مفعول خواهد داشت اگر فعل آن دومفعول طلب باشد مصدر آنهم دومفعول خواهد گرفت وچنانچه فعل متعدی به حرف جر باشد مصدر هم متعدی به حرف جر میشود

بِفِعْلِهِ الْمَصْدَرُ الْحَقْ فِی الْعَمَلِ مُضَافاً اَوْ مُجَرَّداً اَوْ مَعَ الْ

درمورد عمل مصدر چنین تعبیر شده که مصدر یا نایب مناب فعل است و یا اینکه مقدر است بان وما درهر صورت عملش ازاین سه حال خارج نیست ۱ بطور اضافه . مانند

عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبِكَ زَیْداً

۲ بطور تجرید (ازاضافه وال) مانند .

عَجِبْتُ مِنْ ضَرْبٍ زَیْداً

فاعل صریح- فاعل ماول

در جملات فعلیه چنانچه اسماء یاضمائر فاعل بوده باشند بآنها فاعل صریح گفته میشود چنانکه درامثله قبل گذشت واگر جمله که خود دارای ترکیبی است برای فعل یاشبه فعل فاعل بوده باشد بآن فاعل مؤول گفته میشود . فاعل مأول در عین اینکه خود ترکیبی دارد فاعل است برای عامل ماقبل خود ؛ (مانند)

---

٣ باالف ولام مانند

عَجِبْتُ مِنَ الضَّرْبِ زَيْداً

عمل وجه اول بیشتر از ثانی و ثانی بیشتر از ثالث است . عمل آیه شریفه : شماره ١٤ سورهٔ بلد

«اوِاطْعامٌ فی یَوْمٍ ذی مَسْغَبَهٍ یَتیماً»

ازقسم دوم فوق است .

مقایسه مصدر واسم فاعل از لحاظ عمل

١ مصدر مضاف به فاعل ومفعول هردو میشود - اسم فاعل فقط به مفعول اضافه میشود.

٢ معمول مصدر بر آن مقدم نمیشود - اسم فاعل اگر دارای الف ولام باشد معمولش بر آن مقدم میشود .

٣ مصدر احتیاج ندارد بچیزی که درقبل بعنوان معتمد ذکر شود تا عمل کند- اسم فاعل باید معتمد داشته باشد

٤ مصدر درهر سه حال « ماضی - حال - آینده» عمل میکند اسم فاعل تنها درحال ومضارع عمل میکند . « درمورد عمل باسط دراین آیه شریفه

کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصیدِ

که بمعنای ماضی است نحویین اختلاف نظر دارند »

٥ الف ولام درمصدر تنها مفید معنای تعریف است - الف ولام در فاعل موصول و تعریف هردو

افعل التفضیل

بنای این صیغه ازافعال ثلاثی مجرد بروزن افعل است مانند اکرم واعلم واز افعال رباعی جامد - مجهول - ناقص - وافعالی که دال برعیب ورنگ و زیور باشند واز آنهائیکه برای مفاضله

ينبغي ان تحاسب نفسك ۱ ترکیب (ینبغی فعل ان حرف نصب تحاسب فعل ضمیر فاعل نفس مفعول کاف مضاف‌الیه جمله فعلیه فاعل ینبغی).

بلغني انك عالم ۲ ترکیب)بلغ فعل‌نون‌وقایه یاء مفعول ان‌ازحروف مشبهة باالفعل کاف اسم ان عـالم‌خبر ان جمله فاعل برای‌بلغنی)،

انا اکبر منك سناً ۳ترکیب(انا مبتدااکبرخبرمنك جارومجرورسناً تمیزمحلا مرفوع فاعل برای‌اکبر).

صالح نیستند مانند ـ فنی ومات بروزن افعل ساخته نمیشود برای ساختن این‌نوع ازافعال وافعال ثلاثی مزید باید ازکلمه اکثر واشد واقوی استفاده کرد باین ترتیب بعداز ذکریکی‌ازاین سه‌مصدر فعل مورد نظر منصوبا ذکر میشود .

هو اکثر احتراماً لابیه

افعل التفضیل باتفاق نحویین ضمیر مستتررارفع میدهد ورفع آن براسم ظاهر نادراست‌مانند

رایت‌رجلا احسن منه‌ابوه

« ابو فاعل احسن » و افعل التفضیل اجماعاً مفعول به‌منصوب ندارد باین معنی عامل نصب نیست ورفع آنهم درظاهر درمواردی است‌که بجای‌آن وقوع فعل صالح‌باشد . بدین معنی‌صلاحیت وقوع فعل‌را بجای خود داشته باشد . ابن‌مالك میگوید دراین صورت عملش زیاداست .

ورفعه الظاهر نزر ومتی عاقب فعلا فکثیراً ثبتا

افعل التفضیل تامادامیکه باالف‌ولام‌باشد ازقبولی من‌واضافه امتناع دارد ودراین صورت مؤنث وتثنیه وجمع بسته میشود مانند :

هذاالفضلی‌هندان‌الفضلیان‌هندات‌الفضلیات. زیدالافضل‌ـ زیدان‌الافضلان‌ـ الزیدون‌الافضلون.

اسماء افعال

اسماء افعال کلماتی هستند عملا ومعناً نایب‌مناب افعال وهریك مطابق معنای‌خود بافعل

- نایب فاعل -

بـاسم مرفوع مذکور بعداز فعل مجهول نایب فاعل گفته میشود : نایب فاعل مفعول فعل متعدی است کـه بعد از حذف فاعل بجای فاعل نشسته و اعراب آنـرا پذیرفته است .

کُتِبَ رُقْعَةٌ - رُقْعَةٌ کـه اسمی است مرفوع و بعد از کتب که فعلی است مجهول واقع شده نایب فاعل کتب میباشد اگر این فعل را تبدیل کنیم به فعل معلوم وفاعلی برای آن ذکر کنیم کلمه رقعه بعنوان مفعولیت منصوب خواهد شد - مثلا - **کَتَبَ التِّلْمِیذُ رُقْعَةً** ترکیب (کتب فعل تلمیذ فاعل رقعه مفعول) .

یَنُوبُ مَفْعُولٌ بِهِ عَنْ فَاعِلٍ ... فَیُمَالُ کَنِیلَ خَیْرُ نَائِلٍ

عملی دارند چنانچه بمعنای فعل لازم باشند تنها فاعل واگر متعدی باشندمفعول‌هم خواهند داشت و غرض ازبکار بستن آنها بجای افعال نوع ایجاز واختصار وتضمن مبالغه آنها است.
این‌اسماء ازلحاظ زمان‌به‌قسمت‌ـماضی‌ـ مضارع ـ وامرتقسیم‌شده‌اند.

١ بطآن « ابطاء » شتان « افترق » سرعان ووشکان « اسرع » هیهات «بعد» آخرکلمه اخیر « هیهات » بسه‌حرکت خوانده شده‌است .

٢ آه واوه « اتوجع » اف « اتضجر » قد « یکفی » بخ « اتعجب وامدح » زه « استحسن» وا ـ واها ـ وی « اتلهف » .

٣ الیك « اعتزل » امامك « تقدم » آمین « استمع » رویـد « امهل» صهٔ «اسکت»عندك لدیك ـ دونك ـ هاك‌ـها، « خذ » بله « دع » جی « اقبل » هلم وهیا، « اسرع » مه «اکفف وراءك « تأخر » ایه « امض فی‌حدیثك » .

قیاساً وزن فعال هم باین باب ملحق‌است نزال «انزل » ضراب « اضرب» .

توضیح ـ درهاك ـ کاف خطاب است وشش صیغه ازآن بدین ترتیب صرف شده است .

هاك ـ هاکمـا ـ هاکم ـ هاکـ‌ـهاکمـا‌ـهاکن‌ـ

در مورد کلمه رو ید « امهل » چهار و جه ذکر شده ١ معنای اسم فعلی‌ـمبنی. ٢ معنای صفتی معرب «سارو سیراً رویداً». ٣ حال « معرب » مثال سارو ارویداً .٤ ـ بمعنای مصدری . رویداً زیداً «ارودزیدأر وادأ» .

ازاسماء افعال ذیل این سه عنوان هم «مرتجل ـ منقول ـ مشق » بحث شده است مرتجل مانند «صه ومه»منقول«علـیك‌ـ دونك ـ الیك » مشتق مانند «نزال ـ حذار» .

احکام فعل مجهول ونایب فاعل

در مبحث فعل وفاعل باحکامی اشاره شدکه باید بین فعل وفاعل آن احکام را رعایت نمود. همان احکام عیناً باید بین فعل مجهول ونایب فاعل رعایت شود بااین تفاوت که ممکن است ظرف وجارومجرور نایب فاعل قرار گیرد.

وَقَابِلٍ مِنْ ظَرْفٍ اَوِ مِنْ مَصْدَرِ اَوْ حَرْفَ جَرٍّ بِنِيَابَةٍ حَرِيٌّ

علل حذف فاعل

عللی که سبب حذف فاعل شده وباالنتیجه فعل مجهول میشود بسیار است و چون حذف فاعل بسته به نظر نویسنده یامتکلم از این لحاظ نمیتوان بجهت اصلی حذف آن دست یافت ولی بطور کلی این جهات ممکن است سبب حذف فاعل بوده باشد.

۱ عدم شناسائی فاعل که ممکن نباشد تعیین او.

۲ احساس رغبة سامعین برعدم ذکر فاعل.

۳ عدم تمایل ذکر فاعل از نظر متکلم.

٤ اشتهار فاعل فعل بطوریکه اگر ذکر گردد عبث تلقی گردد.

٥ تردید متکلم نسبت بفاعل از لحاظ شناسائی.

٦ خوف از ذکر فاعل از نظر متکلم یا از نظر مستمع.

فعل مجهول در ماضی حرف اولش مضموم وما قبل آخر آن مکسور است:

وَاوَّلَ الْفِعْلِ اضْمُمَنْ وَالْمُتَّصِلْ بِالْاٰخِرِ اكْسِرْ فِي مُضِيٍّ كَوُصِلْ

ودرمضارع حرف اول مضموم وماقبل آخرمفتوح:

وَاجْعَلْهُ مِنْ مُضَارِعٍ مُنْفَتِحاً كَيُنْتَحَى الْمَقُولُ فِيهِ يُنْتَحَى[۱]

[۱] دردو باب فاعل وتفاعل مجهول بدین صورت نوشته میشود فوعل ـ تفوعل ضورب ـ تضورب واز افعال ثلاثی معتل العین «قول بیع» بدین صورت قیل ـ بیع ـ مضارع یقال یباع

شبه فعل مجهول

اسم مفعول شبه فعل مجهول است ومانند فعل مجهول عمل میکند یعنی نایب فاعل میگیرد مثلا **التلمیذ مسرورٌ قلبُه** - قلب در این عبارت از لحاظ ترکیب نایب فاعل است برای مسرور ، ترکیب (التمیذ مبتدا - مسرور خبر- قلب نایب فاعل اضافه به ها ، ها مضاف الیه) .

نایب فاعل صریح - نایب فاعل مؤول

نایب فاعل صریح اسم مرفوعی است که بعنوان نایب فاعل دنبال فعل مجهول ذکر شود . دراین جمله **فُقِدَ کتابٌ** - کتاب نایب فاعل است وچون یك کلمه بیش نیست بآن نایب فاعل صریح گفته میشود لکن چنانچه جمله کامل بعد ازفعل مجهول ذکر شود وجمله معمول فعل مجهول باشد مانند(**سُمِعَ انَّ الکتابَ مفقودٌ**) این نوع نایب فاعل را نایب فاعل مأول گویند وجهت هم اینست که باید آنرا چنین تأویل نمود .

سُمِعَ فقدانُ الکتابِ

مجهول شدن افعال دو مفعول طلب

افعالی که دومفعول میگیرند چنانچه مجهول شوند مفعول اول بنام نایب فاعل مرفوع شده ومفعول دوم منصوباً بنام مفعول باقی خواهد ماند در جمله **اُعْطِیَ التلمیذُ کتاباً** تلمیذ نایب فاعل اعطی وکتاباً مفعول است.

و ماسوی النائبِ مما عُلِّقا ... بالرافعِ النصبُ له محققاً

این دو بیت ازجهت وجود افعال مجهول ترکیب شود :

یعد رفیعَ القومِ من کان عاقلاً ... و ان لم یکن فی قومه بحسیب

یغضی حیاءً ویغضی من مهابته ... فلا یکلم الا حین یبتسم

مثالی چند از جملاتی که فعل مجهول در آنها موجود است

۱ قُتِلَ الْعَدُوُّ. ترکیب:(قتل فعل مجهول، العدو نایب فاعل).

۲ عِنْدَ الْاِمْتِحَانِ یُکْرَمُ الْمَرْءُ اَوْ یُهَانُ. ترکیب: (عند ظرف مضاف، امتحان مضاف الیه، یکرم فعل مجهول، المرء نایب فاعل، او حرف عطف یهان فعل مجهول، ضمیر نایب فاعل).

۳ عُلِمَ اَنَّ الْمُؤْمِنَ مَجْهُولٌ قَدْرُهُ. ترکیب:(علم فعل مجهول ان از حروف مشبهة بالفعل، المؤمن اسم ان، مجهول خبر ان، قدر نایب فاعل مجهول، ها مضاف الیه تمام جمله محلا مرفوع نایب فاعل برای علم).

۴ یُحْذَفُ الْفَاعِلُ اَحْیَانًا ترکیب:(یحذف فعل مجهول، الفاعل نایب فاعل، احیاناً مفعول فیه).

۵ حُکِیَ اَنَّ قِرْدًا رَاَی نَجَّارًا. ترکیب:(حکی فعل مجهول، ان از حروف مشبهة بالفعل، قردا اسم ان، رای فعل ضمیر فاعل، نجاراً مفعول، جمله محلا مرفوع نایب فاعل).

توضیح. درجمله۳ وجمله ۵ (ان المؤمن وان قردا) هر دو خبر ان تحویل بمفرد میشوند، در اولی نایب فاعل برای علم و در دومی نایب فاعل برای حکی خواهد بود درواقع معمول علم وحکی جمله است.



۳- مبتدا و خبر

مبتدا وخبر (سوم وچهارم ازمرفوعات) قسمت عمده کلام را تشکیل میدهند. علت ذکراین دو مبحث در یکجا تلازم آنها است با یکدیگر بطوریکه مبتدا بدون خبریا خبر بدون مبتدا امکان ندارد در مواردی هم که دیده میشود مبتدا بدون خبریا خبر بدون مبتداست بمقتضای مطلب هر یك از آندو راکه حذف شده است میبایستی درتقدیر گرفت.

کلام وجمله

ترکیب دوکلمه یا بیشتررا درصورتیکه مفید معنای کاملی باشدکلام یا جمله خوانند، جمله ممکن است ازدواسم باشد : زَیْدٌ عَاذِرٌ

ویا ازفعل واسم باشد: اِعْتَذَرَ زَیْدٌ

واگربااسم شروع شود جمله اسمیه واگربافعل شروع شودفعلیه گویند.«۱»

مبتدا زید و عاذر خبر — ان قلت زید عاذر من اعتذر(۲)

---

(۱) شبه جمله نیز یکی ازاقسام جمله است الااینکه چون برای هرظرف یاجاروومجرور که شبه جمله است لازم است ازاینکه فعل یاشبه فعلی درتقدیر گرفت بنابراین اگر فعل درتقدیر گرفته شود جمله فعلیه واگراسم در تقدیر گرفته شد اسمیه خواهدبود.

(۲) مبتدا بردوقسم است مبتدائی که برای آن خبرهست ومبتدائی که برای آن فاعل «قائم مقام خبر» قسم اول مانند :

زَیْدٌ قَائِمٌ

ودوم مانند:

اَقَائِمٌ زَیْدٌ قسم اخیر باید معتمد براستفهام یانفی باشد.

برای قسم اخیر دوترکیب هست ۱ اقائم مبتدا زیدفاعل قائم مقام خبر ۲ قائم خبر مقدم زید مبتدای مؤخر.

اَرَاغِبٌ اَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یَا اِبْرَاهِیمُ. ✡

مفرد و مرکب

وقتی یك کلمه بتنهائی ذکرشود عنوان مفرد دارد ووقتی باکلمهٔ دیگرترکیب شد بآن مرکب اطلاق میشود مرکب را روی ارتباط و تناسب کلمات باقسام ذیل منحصر کرده‌اند :

۱- ترکیب اضافی ۲- ترکیب مزجی ۳- ترکیب عددی ۴- ترکیب تقییدی ۵- ترکیب اسنادی.

مثال از ترکیب اول - باب المدرسة- دوم - سیبویه - سوم - خمسة عشر - چهارم- التلمیذالساعی -پنجم زید عاذر یا اعتذر زید .

تمام پنج ترکیب فوق دارای معنا هستند الا اینکه معنای آنها کامل نیست فقط یکی ازاین تراکیب (ترکیب پنجم) معنای آن کامل و مستمع از شنیدن آن رفع انتظارش میشود.

ترکیب اسنادی

مسند یا خبر و مسند الیه یا مبتدا

ترکیب اسنادی شامل دورکن است یکی مسندالیه‌ودیگری مسند، مسندالیه آن اسمی‌است که نسبتی‌بآن دهند، (یا ازآن سلب‌کنند) ومسندآن عملی است که بمسندالیه نسبت داده‌شود، بعبارت دیگرمسندالیه **مبتدائی** است‌که ازاو خبردهند ومسند**خبری**است که بمبتدانسبت داده میشود. درترکیب پنجم :«زَیْدٌعاذِرٌ»

زید مسندالیه یا مبتدا وعاذر مسند یا خبراست.

---

* چنانچه ازجهت عدد مطابقت بین‌مبتدا ووصف نباشد

اَقائِمُ الزَّیْدانِ اَقائِمُونَ الزَّیْدُونَ

بنابراین ازمطالب مذکور چنین نتیجه میگیریم که محل مبتدا وخبر درترکیب اسنادی است ودر ترکیبات اسنادی باید مبتدا را ازخبر وخبر را از مبتدا تمیز داد و سایر ترکیبات هم چنانچه دارای اسناد شدند بدیهی است مبتدا وخبر خواهند بود.

۱- بابُ المدرسةِ مفتوحٌ. ترکیب:(باب المدرسة مضاف ومضاف الیه مبتدا، مفتوح خبر).

۲- سیبویه کانَ رجلاً عالماً. ترکیب:(سیبویه، مبتدا کان فعل ناقص، ضمیر اسم کان، عالماً خبر کان جمله خبر).

۳- خمسةَ عشرَ اکثرُ من اربعةَ عشرَ ترکیب: (خمسة عشر مبتدا، اکثر خبر، من اربعة عشر جار ومجرور متعلق به اکثر).

۴- التلمیذُ الساعیِ ینجح. ترکیب:(التلمیذ مبتدا، الساعی صفت، ینجح فعل ضمیر فاعل محلاً مرفوع خبر).

چنانچه جلواین ترکیبات فعل تام معلوم گذارده شود تماماً تبدیل میشوند به فاعل واگر فعل مجهول گذارده شود تبدیل میشوند به نایب فاعل.

معلوم	مجهول
۱- سدَّ بابُ المدرسةِ	سُدَّ بابُ المدرسةِ
درب مدرسه بست	بسته شد درب مدرسه
۲- ارسلَ سیبویه	اُرسِلَ سیبویه
سیبویه فرستاد	فرستاده شد سیبویه
۳- کفی خمسةَ عشرَ	اُستُثنِیَ خمسةَ عشرَ
کفایت کرد پانزده	استثنا شد پانزده
۴- سئلَ التلمیذُ الساعیُ	سُئِلَ التلمیذُ الساعیُ
شاگرد کوشا سئوال کرد	شاگرد کوشا مورد پرسش واقع شد

* وصف «قائم» مبتدا زیدان وزیدون فاعلند قائم مقام خبر «سد مسد خبر» چنانچه در تثنیه و

عامل رفع مبتدا و خبر

درمبحث فاعل ونایب‌فاعل متذکر شدیم‌عامل فاعل فعل معلوم وعامل نایب فاعل فعل مجهول‌است ورفع‌این‌دومعمول بواسطه‌وجوداین‌دوعامل‌است واین‌دو عامل که‌لفظاً درجلو فاعل ونایب فاعل‌ذکر شده آندورا مرفوع کرده‌است . دراین‌مبحث می‌بینیم لفظاً عاملی‌درجلو مبتدا ذکر نشده تاکه رفع‌مبتدا بواسطه آن‌باشد ازطرفی هم‌نمیشود گفت مبتدارا عاملی نیست پس‌عامل‌مبتدا باید معنوی‌بوده‌باشدوابتدائیت که موضوعی است معنوی مبتدا رارفع‌دهد وخبرهم‌بواسطه‌وجود مبتدا مرفوع شده باشد :

وَرَفَعُوا مُبْتَدَأً بِالاِبْتِدَاءِ كَذَاكَ رَفْعُ خَبَرٍ بِالْمُبْتَدَا

بنابراین میتوان مبتدارا چنین تعریف‌کرد:

مبتدا اسمی است مرفوع عاری از عوامل لفظی وخبرجزئی است که تمام‌کننده معنای مبتداست.

ازاین تعریف میتوان چنین نتیجه گرفت :

۱ـ افعال‌وحروف صلاحیت‌ندارندکه مبتدا بشوند.

۲ـاسمائی که‌در اوائل جملات باعوامل لفظی‌همراه هستند مبتدا نخواهندبود. (باستثنای‌عامل زائد وشبه زائد مانند جملات‌ذیل).

بِحَسْبِكَ دِرْهَمٌ . ترکیب : (باء زائده ، حسب مجرور به باء (لفظاً)مضاف کاف‌مضاف‌الیه‌محلامرفوع‌مبتدا،درهم خبر).

رُبَّ طَالِبٍ صَالِحٍ فِي مَدْرَسَتِنَا. ترکیب : (رب‌طالب جار و مجرور محلا مرفوع مبتدا ، صالح صفت، فی‌مدرستنا جار و مجرورمضاف، نا مضاف الیه،محلامرفوع‌خبر).

جمع‌مطابقت باشد

اَقَائِمَانِ الزَّيْدَانِ. اَقَائِمُونَ الزَّيْدُونَ

وصف قائمان وقائمون‌خبرمقدم‌است والزیدان والزیدون مبتدای‌مؤخر.

وَالثَّانِي مُبْتَدَا وَذَا الْوَصْفُ خَبَرْ اِنْ فِي سِوَى الْاِفْرَادِ طِبْقًا اسْتَقَرْ

چند قاعده کلی راجع به مبتدا و خبر

١- مبتدا باید معرفه باشد تا خبری که از آن داده میشود مورد استفاده قرار گیرد (اگر اسم نکره هم خبرش مورد استفاده بود میتواند مبتدا باشد).

ولا يجوز الابتداء بالنكرة ... ما لم تفد كعند زيد نمرة

٢- خبر باید مؤخر از مبتدا و مبتدا مقدم بر خبر ذکر گردد لیکن در بعضی موارد تقدیم خبر بر مبتدا واجب است:

والأصل في الأخبار أن تؤخرا ... وجوزوا التقديم إذ لا ضررا

٣- خبر ممکن است یکی از شش صورت ذیل را دارا باشد:

١- اسم مفرد جامد «النحو علم» ٢- اسم مفرد مشتق «النحو نافع»

٣- جمله اسمیه «النحو نفعه كثير» ٤- جمله فعلیه «النحو ينفعنا»

٥- شبه جمله (١) «علم النحو في كتابنا» ٦- شبه جمله «لدينا كتاب النحو»

در جملاتی مانند جمله دوم، سوم و چهارم میبایستی ضمیری بعنوان رابط بین مبتدا و خبر در کلام باشد الا اینکه در جمله دوم محذوف و در سوم بارز و در چهارم آن رابط مستتر است:

ومفردا يأتي ويأتي جملة ... حاوية معنى الذي سيقت له

٤- قبلا اشاره کردیم که جار و مجرور و ظرف (شبه جمله) متعلق دارند بنا بر این در جملات پنجم و ششم و نظائر این دو جمله افعال یا اسمائی مانند «کائن» و یا «استقر» باید در تقدیر گرفت:

واخبروا بظرف أو بحرف جر ... ناوين معنى كائن أو استقر

نسبت به سایر مسائل دیگر مبتدا و خبر به امثله بعد و توضیحات مربوطه بانها مراجعه شود.

---

(١) شبه جمله در مثال پنجم جار و مجرور و در مثال ششم ظرف است.

جملات مختلفه از مبتدا وخبر و توضیحات مربوطه

۱ - اللّٰهُ رَبُّنا . ترکیب : «اللّٰه مبتدا ربنا مضاف و مضاف الیه خبر»

توضیح -(اسم مفرد جامد خبر واقع شده احتیاجی به رابط نیست).

۲ - اَلْحَسُودُ لَایَسُودُ. ترکیب : « الحسود مبتدا لانافیه یسود فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر » .

توضیح -(جمله فعلیه خبر واقع شده وضمیر رابط مستتر است «هو») .

۳- اَلسَّعادَةُ غایَةُ الْاِنسانِ. ترکیب : « السعادة مبتدا، غایة الانسان مضاف ومضاف الیه خبر » .

توضیح - (مضاف ومضاف الیه خبر واقع شده است) .

۴- عِنْدی دِرْهَمٌ وَلِیٌّ وَطَرٌ. ترکیب : «عند ظرف مضاف یاء مضاف الیه خبر مقدم درهم مبتدای مؤخر، لی جار ومجرور خبر مقدم، وطر مبتدای مؤخر»

توضیح - (چون مبتدا در این دو جمله نکره است خبر ظرف وجار ومجرور خبر بر مبتدا مقدم شده) .

وَنَحْوُ عِنْدی دِرْهَمٌ وَلِیٌّ وَطَرٌ مُلْتَزِمٌ فیهِ تَقَدُّمَ الْخَبَرِ -

۵- زَیْدٌ اَخُوكَ. ترکیب : « زید مبتدا، اخو خبر مضاف ، کاف مضاف الیه » .

توضیح -(در این جمله خبر و مبتدا هردو معرفه هستند بنابراین میتوان خبر را مبتدا قرار داد).

۶- کَیْفَ حالُكَ. ترکیب : «کیف خبر مقدم، حالك مضاف ومضاف الیه مبتدای مؤخر»

توضیح -(اسماء استفهام صدارت طلب هستند از این جهة خبر بر مبتدا مقدم است)

٧ـ فِي الْمَدْرَسَةِ رَئِيسُهَا ـ ترکیب «فی المدرسة جار و مجرور خبر مقدم، رئیس مضاف‌ها مضاف الیه مبتدا »

توضیح ـ (ازجهة اینکه برگشت ضمیر بر متأخر صحیح نیست مبتدا بااینکه معرفه است مؤخر است) .

٨ـ الْعِلْمُ مُفِيدٌ ـ ترکیب : «العلم مبتدا ، مفید خبر، العلم نور ـ العلم مبتدا ، نور خبر »

توضیح ـ (خبر در اولی اسم مشتق است این موردی است که باید ضمیری بعنوان رابط در تقدیر گرفت ودر دومی خبر چون جامد است تقدیر رابط لزومی ندارد) .

وَالْمُفْرَدُ الْجَامِدُ فَارِغٌ وَانْ ✡ يُشْتَقَّ فَهُوَ ذُو ضَمِيرٍ مُسْتَكِنِ

٩ـ مَا أَحْسَنَ الْوَفَاءَ ـ ترکیب: «ما تعجبیه مبتدا ، احسن فعل تعجب ضمیر فاعل، الوفاء مفعول به، جمله خبر»

توضیح ـ (جمله تعجبیه خبر واقع شده است)

١٠ـ مَنْ يَطْلُبْ يَجِدْ ـ ترکیب : «من شرطیه محلا مرفوع مبتدا ، یطلب فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، یجد فعل ضمیر فاعل جزای شرط ، جمله محلا مرفوع خبر »

توضیح ـ (جمله جزائیه خبر واقع شده است .)

١١ـ الْأَمِيرَةُ مَرِيضَةٌ ـ ترکیب : «الامیرة مبتدا ، مریضة خبر»

توضیح ـ (خبر باید از لحاظ افراد تثنیه و جمع بامبتدا مطابقت داشته باشد)

١٢ـ الشَّجَرَاتُ يَابِسَاتٌ ـ ترکیب : «الشجرات مبتدا ، یابسات خبر»

توضیح ـ (خبر جمع است و مؤنث ـ ازجهت اینکه مبتدا جمع است و مؤنث)

۱۳- اَلزَّیْدانِ قائِمانِ- ترکیب : «الزیدان مبتدا ، قائمان خبر »

توضیح - (مبتدا مذکر و تثنیه است خبر نیز مذکر و تثنیه است)

۱۴- هُوَ شاعِرٌ کاتِبٌ - ترکیب : « هو مبتدا ، شاعر خبر ، کاتب خبر دوم»

توضیح - (ضمیر مرفوع مبتدا و خبر متعدد است)

۱۵- اَساعِی التِلمیذُ - ترکیب : « همزه استفهام ، ساعی مبتدا ، التلمیذ فاعل، قائم مقام (سد مسد) خبر»

توضیح - (چنانچه مبتدا وصف باشد ومعتمد به حرف نفی و استفهام هم باشد اسم مرفوع بعد آن فاعل خواهد بود سد مسد خبر)

۱۶- اَقائِمُ الزَّیْدانِ - ترکیب : «همزه استفهام ، قائم مبتدا ، الزیدان فاعل ، سد مسد خبر»

توضیح - (این صورت جمله هم چون مبتدا مفرد است اسم مرفوع بعد فاعل است)

۱۷- اَقائِمانِ الزَّیْدانِ- ترکیب : « همزه استفهام ، قائمان خبر مقدم ، الزیدان مبتدای مؤخر»

توضیح - (چون در این جمله قائمان تثنیه است و باضمیر فاعل همراه از جهت اینکه الزیدان بعد از آن ذکر شده قائمان خبر مقدم است ، و الزیدان مبتدای مؤخر)

۱۸- اَقائِمُونَ الزَّیْدُونَ - ترکیب : « همزه استفهام ، قائمون خبر مقدم ، الزیدون مبتدای مؤخر»

توضیح - (از مثال‌های ۱۶-۱۷ و ۱۸ این نتیجه گرفته میشود در وقتیکه بین وصف وفاعل از لحاظ عدد مطابقت باشد جمله مبتدا وخبر است و چنانچه مطابقت نباشد فعل وفاعل)

۱۹- زَیْدٌ قائِمٌ هُوَ - ترکیب : « زید مبتدا ، قائم خبر ، هو تأکید یا فاعل برای قائم »

توضیح - (در شماره ۸ اشاره شد چنانچه خبر اسم مفرد مشتق باشد خبر حامل ضمیری است بعنوان رابط - دراین جمله همان ضمیر آشکارا ذکر شده وترکیب تاکید یافاعل راگرفته است)

۲۰- اَلْغَنِیُّ وَالْفَقیرُ مُحْتاجٌ - ترکیب : «الغنی مبتدا ، الفقیر مبتدای دوم ، محتاج خبر برای هردو»

توضیح - (مبتدا دراین جمله متعدداً ذکر شده است)

۲۱- اَیْنَ صاحِبُ الْبَیْتِ - ترکیب : « این خبرمقدم ، محلا مرفوع صاحب البیت مضاف ومضاف الیه ؛ مبتدای مؤخر»

توضیح - (این از اسماء صدارت طلب است ازاین جهة مقدم بر مبتداذکر شده است)

۲۲ - اَلْاِنْسانُ هُوَ الْحَیَوانُ النّاطِقُ - ترکیب : «الانسان مبتدا، هو ضمیرفصل، الحیوان خبر ، ناطق صفت برای حیوان»

توضیح - (خبر باید نکره ومبتدا معرفه باشد اگر هردو معرفه باشند برای رفع اشتباه ضمیری دروسط بعنوان ضمیرفصل یاعماد ذکرمیشود)

۲۳ - اَلْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - ترکیب : « المؤمنون مبتدا ، هم ضمیر فصل ، المفلحون خبر»

توضیح - (این جمله مانند جمله شماره ۲۲ دارای ضمیرفصل است الااینکه چون مبتدا وخبر هردو جمع هستند ضمیرفصل نیز جمع ذکرشده است)

۲۴- لَوْلَا الْعِلْمُ لَکانَ النّاسُ کَالْبَهائِمِ - ترکیب : « لولا حرف شرط ، العلم مبتدا ، لام جواب لوکان از افعال ناقصة ، الناس اسم کان ، کالبهائم جار و مجرور خبر برای کان»

توضیح - (بعداز لولا خبرمبتدا وجوباً حذف میشود)

۳۵- لَعَمْرُكَ (بجان تو) ترکیب: « لام ابتداء، عمرك مضاف ومضاف الیه مبتدا، خبر محذوف»

توضیح - (قسمی خبربعداز لعمرك وجوباً حذف میشود)

وَبَعْدَ لَوْلاَ غَالِباً حَذْفُ الْخَبَرِ ✡ حَتْمٌ وَفِي نَصِّ يَمِينٍ ذَا اسْتَقَرّ

۳۶ - كُلُّ صَانِعٍ وَمَا صَنَعَ - ترکیب: « کل صانع مضاف و مضاف الیه مبتدا، واومعیه، ماموصول عطف برمبتدا، صنع فعل ضمیر فاعل صله ما، بی نیاز ازخبر»

توضیح - (در این جمله چون واو بمعنای مع میباشد مبتدا بی نیاز از خبراست در حقیقت جمله بدین معناست (كُلُّ صَانِعٍ مَعَ مَا صَنَعَ)

وَبَعْدَ وَاوٍ عَيَّنَتْ مَفْهُومَ مَعَ ✡ كَمِثْلِ كُلُّ صَانِعٍ وَمَا صَنَعَ

۳۷ - ضَرْبِي الْعَبْدَ مُسِيئاً - ترکیب: « ضربی مضاف ومضاف الیه مبتدا، عبد مفعول، مسیئا حال»

توضیح - (چنانچه مبتدا مصدر باشد وبعداز آن حال قائم مقام خبرباشد وجوباً خبرمحذوف است)

۳۷ - اَلْبَابُ الْاَوَّلُ - ترکیب: «الباب خبر، الاول صفت، مبتدامحذوف است جوازاً»

توضیح - (درجائیکه قرینه درکلام باشد مبتدا جایزاست حذف شود تقدیر «هذا»)

۳۹ - مَرِيضٌ - ترکیب: « خبر در جواب کیف ابوك مثلا»

توضیح- (درجائیکه قرینه در کلام باشد مبتدا را میتوان حذف کرد، در آیه شریفه ذیل یکقسمت از مبتدا محذوف است)

مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا - اَیْ فَعَلَهُ لِنَفْسِهِ وَاَسَاءَتَهُ عَلَيْهَا -

وَفِي جَوَابِ كَيْفَ زَيْدٌ قُلْ دَنِفٌ فَزَيْدٌ اِسْتَغْنَى عَنْهُ اِذْ عُرِفَ

۳۰ - صَبْرٌ جَمِيلٌ - ترکیب : «صبر خبر ، جمیل صفت »

توضیح - (مبتدای این جمله وجوباً حذف شده است زیرا خبر مصدری است از جنس مبتدای محذوف «صبری» درواقع جمله فوق دراصل چنین بوده (صبری صبر جمیل)

۳۱ - اَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ لَاسِيَمَا زَيْدٌ - ترکیب : « اکرم فعل ضمیر فاعل ، العلماء مفعول لاسیما استثنا، زید خبر »

توضیح - «اسم مرفوع بعد از لاسیما خبری است برای مبتدای محذوف هو که وجوباً حذف میشود»

۳۲ - نِعْمَ الرَّجُلُ زَيْدٌ - ترکیب : « برای این جمله سه ترکیب هست ۱ نعم ازافعال مدح، الرجل فاعل ، زید بدل از فاعل ، ۲ نعم الرجل خبر مقدم، زید مبتدای مؤخر ، ۳ نعم از افعال مدح ، الرجل فاعل ، زید خبر برای مبتدای محذوف (هو) - (نعم الرجل هو زید)

۳۳ - خَرَجْتُ فَاِذَا الْعَدُوُّ - ترکیب : (خرجت فعل ضمیر فاعل ، فاء عطف ، اذا فجائیه ، العدو مبتدا)

توضیح - (العدو دراین جمله مبتدا است وخبر آن کامن جوازاً حذف شده است بعداز اذاء فجائیه نوعاً خبرحذف میشود)

۳۴ - رُبَّ رَفِيقٍ يَضُرُّكَ - ترکیب : (رب رفیق جار ومجرور محلاً مرفوع مبتدا ، یضرك فعل فاعل مفعول خبر)

توضیح - (قبلا اشاره کردیم رب زائده است اعراباً بنابر این رفیق محلا مرفوع مبتداست وجمله بعد خبران)

۳۵ - كَمالُ الْجُودِ بَذْلُ الْمَوْجُودِ - ترکیب: «کمال الجود مضاف ومضاف الیه مبتدا ، بذل الموجود مضاف ومضاف الیه خبر»

توضیح - (مبتدا ، وخبر هردو مضاف ومضاف الیه هستند).

۳۶ - مِنْ قُوَّةِ الْاِیمانِ اَنْ تُقْبِلُوا اِلَی الصَّلوٰةِ - ترکیب: «من قوة جار ومجرور مضاف، الایمان مضاف الیه، ان ناصبه ، تقبلوا فعل ضمیر فاعل تحویل بمصدر ، (اقبالکم) الی الصلوة جار ومجرور»

توضیح - (من قوة الایمان محلا مرفوع است خبر مقدم، وان تقبلوا الی الصلوه مبتدای مؤخر).

۳۷ - ما بِیَدِكَ وَمِنْ اَنْتَ - ترکیب : «ما استفهامیه مبتدا ، بید جار ومجرور ، کاف مضاف الیه ، محلا مرفوع خبر - من استفهامیه خبر مقدم، انت مبتدای مؤخر»

توضیح - (چنانچه بعد از من وما استفهامیه کلمه واقع شود که برای مبتدا بودن صالح نباشد اسماء استفهام مبتدا خواهند بود وبقیه جمله خبر ، مانند قسمت اول جمله - واگر کلمه واقع شود که صالح باشد آن کلمه مبتدا خواهد بود واسم استفهام خبر مقدم مانند قسمت دوم جمله) .

۵ - نواسخ

نواسخ دسته از افعال وحروف هستند که برجمله مبتدا وخبر داخل شده اعراب وحکم آندو را تغییر میدهند دسته افعال عبارتند از :

افعال ناقصه - افعال مقاربه - افعال قلوب

و حروف

حروف مشبهة بالفعل - ماولاء مشبه بلیس - لاء نفی جنس

افعال ناقصه

کان - صار - اصبح - امسی - ظل - اضحی - بات - مازال مابرح - مافتیء - ماانفك - مادام - لیس

عمل این افعال مانند کان رفع به مبتدا و نصب به خبر است **کان زیدٌ قائماً** ترکیب «کان ازافعال ناقصه زید اسم کان قائماً خبر کان»

علت تسمیه این افعال بفعل ناقص

در مبحث فاعل چنانکه دیدیم افعال تام باذکر فاعل معنای آنها کامل میبودو احیاناً اگر فعل متعدی بود مفعول هم میگرفت دراین مبحث می‌بینیم معنای این افعال باذکر فاعل (اسم‌مرفوع) کامل نمیگردد واحتیاج به‌اسم یاجمله دیگری (خبر) هست تامعنای آنها کاملا گردد بدین مناسبت این افعال را افعال ناقصه خوانند .

و ازجهة اینکه صرف بعضی از این افعال کامل نیست بآنها افعال جامد و غیر متصرف نیز میگویند واز این لحاظ میتوان آنها را بسه دسته تقسیم کرد ۱ آنهائیکه مانند سایر افعال متصرف هستند (**کان- صار**) ۲ آنهائیکه غیر متصرف هستند (**مادام‌ولیس**) ۳ آنهائیکه صرفشان ناقص است (بقیه) .

معانی و خصوصیات این افعال

کان - دربین این افعال کان بمعانی مختلف آمده است از جمله :**ثبت - وجد حضر - وصار** - و در عین حال ممکن است یکی ازاین سه حال « **تامه ناقصه - زائده** » را دارا باشد .

کان وقتی تامه است که معنای آن بااسم مرفوع کامل باشد - **کان الله ولم یکن شیئ**ءوان در وقتی ناقصه است که برای تکمیل معنا احتیاج بخبر داشته باشد . وزائده بودن آن هم در وقتی است که بود ونبود آن درجمله یکسان باشد .

مواردیکه کان زائد است

کان در وقتی زائد است (من غیر قیاس) کـه بین دو موضوع متلازم :صفت و موصوف- مبتداوخبر- صله وموصول- فعل وفاعل- فعل مجهول و نایب فاعل ذکرشده باشد.

۱- صفت و موصوف «مررت برجل کان قائم»

۲- مبتدا و خبر «زید کان یکتب»

۳- صله وموصول «جاء الذی کان اکرمته»

٤- فعل وفاعل «کان یکتب التلمیذ»

٥- فعل مجهول ونایب فاعل «لم یوجد کان مثلك»

ودروقتیکه بعداز ماتعجبیه واقع شود «ما کان احسن الکتاب» قیاساًزائده است.

فعل کان واسم آن حذف میشود

چنانچه فعل کان بعد از ان ولو شرطی واقع شود جایز است خـود فعل واسم آن حذف شود و تنها خبرباقی بماند :ان خیراً فخیراً - ان شراً فشراً - استفد ولو کلمة فی النهار- ان کان عملك خیراً فکان جزائك خیراً .

ویحذفونها و یبقون الخبر ✡ وبعد ان ولو کثیراً ذا اشتهر

صار - بمعنای رجع وتحول وانتقل استعمال شده است چنانچه بمعنای دو فعل اخیراستعمال شود ناقصه واگر بمعنای رجع باشد تامه است: صار الفقیر غنیاً (ناقصه) صار الفقیر . (تامـه) (فقیر غنی شد ۱ برگشت فقیر ۲) ترکیب : صار از افعال ناقصه الفقیر اسم آن، غنیاً خبر (۱) - صار فعل الفقیر فاعل (۲)

اصبح - اضحی - ظل - بات - امسی

موارد استعمال این افعال در وقتی‌است که بخواهیم مسند الیهی را متصف کنیم در مدتی از زمان «در روز وشب» بانچه بعداً بعنوان‌مسندبرای آن ذکرمیکنیم مثلا اگر گفتیم «بَاتَ زَيْدٌ نَائِماً» زید را متصف کرده‌ایم باینکه تمام مدت شب را بخواب بوده است یااینکه اگر این نسبت را دادیم :

اَصْبَحَ زَيْدٌ باكِياً - بایدمعنی کنیم تمام مدت صبح را زید در گریه بوده است درهرصورت‌زید اسم است درهردوجمله و نائماً وباکیاًخبر .

مازال، مابرح ، مافتئ ، مانفك

این چهار فعل از آنجائیکه حرف نفی (ما) در آنها داخل شده است معنای اصلی خود راکه‌عدم ثبات وقرار بوده ازدست داده واکنون موجب هستند باین‌معنی مفید معنای ثبات و قرارند چنانچه بگوئیم «مَازَالَ زَيْدٌ كَاتِباً» - باید معناکنیم‌زید پیوسته کاتب است .

البته عمل این چهارفعل در وقتی است که با حرف نفی - نهی- یااستفهامی شروع شوند .

مادام - لیس

مادام برای استمرار اسناد است و لیس برای نفی آن اگربگوئیم:

(۱)اِجْلِسْ مَادُمْتُ جَالِساً و (۲) لَيْسَ التِّلْمِيذُ حَاضِراً

بایدمعناکنیم بنشین مادامیکه من نشسته‌ام (۱) و اکنون آنشاگرد حاضر نیست (۲)

توضیح - سایر مشتقات این افعال بمانند صیغه ماضی آنها عمل میکنند البته این نسبت بآنهائی است که مشتقاتی دارند - **کونوا قوامین بالقسط - ویکون الرسول علیکم شهیداً - وغیر ماض مثله قد عملا - ان کان غیر الماض منه استعملا**

نمونه‌های مختلف از عمل فعل ناقص و ترکیب آنها

١- الناس لیسوا سواء - ترکیب : «الناس مبتدا ، لیسوا از افعال ناقصه ضمیر اسم آن ، سواء خبر آن ، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا»

٢- لا یبیت القانع الا شاکراً - ترکیب : «لا نافیه یبیت از افعال ناقصه ، القانع اسم آن ، الا اداة حصر شاکراً خبر برای یبیت»

٣- لا یبیت شاکراً الا القانع - ترکیب : « لا نافیه ، یبیت از افعال ناقصه، شاکراً خبر مقدم ، الا اداة حصر ، القانع اسم یبیت»

٤- لا یفتأ الکریم محبوباً - ترکیب :«لا نافیه ،یفتا از افعال ناقصه ،الکریم اسم آن ، محبوباً خبر»

٥- ما زال الکسلان لا یحب المطالعة ترکیب :«ما زال از افعال ناقصه، الکسلان اسم آن لا یحب فعل ضمیر فاعل ، المطالعة مفعول ، جمله در محل نصب خبر برای ما زال»

٦- الطمع لم یکن ممدوحاً - ترکیب : «الطمع مبتدا، لم جازمه یکن فعل ناقص ضمیر اسم آن ممدوحاً خبر »

٧- کن ابن من شئت واکتسب ادباً ✡ یغنیک محموده عن النسب

«ترکیب» : - کن از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، ابن خبر مضاف، من مضاف الیه، شئت فعل فاعل ، وعطف ، اکتسب فعل ضمیر فاعل، ادباً مفعول - یغنی فعل، کاف مفعول محمود فاعل مضاف ها مضاف الیه ، عن النسب جارو مجرور .

٨- اَحْبِبْ صَدِيقَكَ اِنْ فَقِيراً وَاِنْ غَنِيّاً - ترکیب : « احبب فعل ضمیر فاعل، صدیق مفعول کاف مضاف الیه، ان حرف شرط، فقیراً خبر کان محذوف واو عطف ، ان شرطیه غنیا خبر کان محذوف»

توضیح -(فعل ناقص واسم آن درهردو جمله حذف شده است» (ان کان صدیقك فقیراً - وان کان صدیقك غنیاً)

٩- لَيْسَ مِنْ عَادَةِ الْكَرِيمِ اَنْ يَمْدَحَ نَفْسَهُ- ترکیب : «لیس از افعال ناقصه من عادة جارو مجرور مضاف الکریم مضاف الیه محلا منصوب خبر مقدم برای لیس، ان یمدح فعل ضمیر فاعل مؤول بمصدر محلا مرفوع اسم برای لیس، نفس مفعول مضاف ها مضاف الیه)- (لیس المدح من عادة الکریم)

١٠ - تَعَلَّمْ مَادُمْتَ حَيّاً - ترکیب: «تعلم فعل ضمیر فاعل، مادمت از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، حیا خبر»(١)

١١- مَا فَتِئَ الْحَقُّ مُنْتَصِراً- ترکیب : « مافتیء از افعال ناقصه الحق اسم آن منتصراً خبر»

١٢- قَدْ يَصِيرُ الْخَصْمُ عَوْناً- ترکیب : «قدتقلیلیه یصیر از افعال ناقصه، الخصم اسم یصیر ،عوناً خبر»

١٣ - اَضْحَى الْعَبْدُ حُرّاً - ترکیب : «اضحی از افعال ناقصه العبد اسم اضحی حراً خبر»

١٤- مَازَالَتِ النَّاسُ مُخْتَلِفَةً- ترکیب : «مازالت از افعال ناقصه الناس اسم مازالت، مختلفة خبر»

---

(١) ما، درمادام مصدریه ظرفیه است بآن مناسبت بآن ظرفیه مصدریه میگویند که نیابت دارد از مصدر محذوف «مدة دوام» بنابراین صورت اصلی جمله این است

تعلم مدة دوامك حياً

۱۵ - لاتکن فظاً - ترکیب : «لاناهیه تکن ازافعال ناقصه، ضمیراسم آن فظاً خبر»

۱۶ - لایزال الحق باقیاً - ترکیب : «لایزال ازافعال ناقصه،الحق اسم لایزال، باقیاً خبر»

اذاکان رب البیت بالدف مولعاً فشیمة اهل البیت کلهم الرقص

ترکیب : «اذا زمانیه ،کان از افعال ناقصه ، رب اسم کان مضاف اضافه به بیت بیت مضاف الیه ، بالدف جارو مجرور مو لعاً خبر برای کان - فاء نتیجه ، شیمة خبر مقدم مضاف ،اهل مضاف الیه بیت مضاف الیه اهل، کل تاکیدمضاف هم مضاف الیه،الرقص مبتدای مؤخر .»

۱۸ - کنت میتاً والعلم احیانی - ترکیب : «کنت ازافعال ناقصه ، ضمیراسم آن ، میتاً خبرواوعطف، العلم مبتدا ، احیانی فعل وفاعل مفعول خبربرای مبتدا »

۱۹- بات المذنب خائفاً - ترکیب : «بات ازافعال ناقصه ، المذنب اسم بات ، خائفاً خبر»

۲۰- اینما تکونوا یدرککم الموت - ترکیب : «اینما ظرف متضمن معنای شرط تکونوا از افعال ناقصه، ضمیر اسم آن ،یدرك فعل کم مفعول ، الموت فاعل »

این بیت ترکیب شود

وکم من فتیً یمسی ویصبح آمناً وقد نسجت اکفانه وهو لایدری(۱)

---

(۱) اسم افعال ناقصه ازجهة افراد، تثنیه وجمع ومؤخر بودن از فعل وسایر موضوعات دیگر عیناً مانند فاعل است آنچه راجع به فاعل گفته شد باید نسبت به اسم این افعال در نظر داشت.
درمورد خبراین افعال هم ازجهت تنکیر و تعریف وتقدیم وتأخیر و سایر جهات دیگر باید قواعد بین مبتدا وخبر رادر نظر گرفت الااینکه خبراین افعال چنانچه فعل باشد باید فعل مضارع

افعال مقاربه

دومین دسته ازافعال که ناسخ مبتدا وخبر میباشد افعال مقاربه هستند فرق این دسته ازافعال باافعال ناقصه این است که خبر این افعال بایدفعل آخر مضارع باشدوازلحاظ معنی بسه قسمت تقسیم میشوند :

رجاء ،قرب ،شروع

کَکانَ کَادَ و عَسیٰ لٰکِنْ ندر غَیْرَ مُضارِعٍ لِهٰذَیْنِ خَبَرْ

افعالی که متضمن معنای رجاء(وقوع خبر)هستندعبارتنداز:**عسی.حری.اخلولق** وآن افعالی که برقرب (وقوع خبر) دلالت دارند عبارتند از :**کاد-کرب-اوشك** وبقیه که حاکی ازمعنای شروع درخبر هستندبشرح زیر عبارتنداز:(۱)

۱ انشاء ۲ طفق ۳ جعل ۴ اخذ ۵ ابتدء ٦ علق ۷ هب ۸ انبری

بیشتر این افعال جامد هستند باین معنا مشتقاتی ندارند مضارع کاد «**یکاد**» واوشك«**یوشك**»استعمال شده است بعضی اسم فاعل اوشك« **موشك** »رانیز ذکر کرده اند

وَاستعملوا مُضارِعاً لِاوشکا وَکادَلا غَیْرُ وزادُوا مُوشِکا

---

*ذکر شودالته باستثنای این ٦ فعل

کان - امسی - اصبح - اضحی - ظل - بات

که اگر با حرف قدهمراه باشند جایز است فعل ماضی ذکر شود :

کان الولد قد نجح

(خبر مقرون بحرف «قد» میباشد ازاین جهت خبر فعل ماضی است)

کان الدروس یکتب

(فعل مضارع مجهول)

کان الاستاذ یلقی الدروس علی تلامذته

(فعل مضارع معلوم)

(۱) آنچه ازافعال شروع مشتق شود جزء افعال مقاربه نبوده بمانند سایر افعال متعدی و لازم معمول خواهندداشت

افعال مضارعی که خبر این افعال واقع میشوند غالباً باحرف نصب «ان» مقرون هستند وازخبردو فعل «حری ـ اخلولق» هیچگاه ساقط نمیشود . لکـن در هشت فعل اخیر ترك حرف نصب واجب است .

وَ مِثْلُ كَادَ فِي الْاَصَحِّ كَرَبَا ✡ وَتَرْكُ اَنْ مَعْ ذِي الشُّرُوعِ وَجَبَا

تذکر ـ عسی ـ حری ـ واخلولق ایـن سه فعل باسایر افعال مقاربه ازلحاظ ترکیب فرقی دارند گاهی ممکن است تامه وگاهی ممکن است ناقصه واقع شوند ضمن مثال باین موضوع اشاره میشود .

نمونه هائی از عمل این افعال

مثال	ترکیب
۱ـ كَادَ الرَّاكِبُ يَسْقُطُ ـ	«كاد ازافعال مقاربه ، الراكب اسم كاد يسقط فعل ضمير فاعل محلا منصوب خبر براى كاد »
۲ـ حَرِيَ الْغَائِبُ اَنْ يَحْضُرَ ـ	«حرى ازافعال مقاربه، الغائب اسم حرى ان يحضر فعل ضمير فاعل محلا منصوب خبر براى حرى »
۳ـ اِخْلَوْلَقَتِ السَّمَاءُ اَنْ تَمْطُرَ ـ	«اخلولقت ازافعال مقاربه، السماء اسم اخلولقت ، ان تمطر فعل ضمير فاعل محلا منصوب خبر براى اخلولقت»
۴ـ اَوْشَكَ الْمَالُ اَنْ يَفْنَى ـ	« اوشك از افعال مقاربه ، المال اسم اوشك ، ان يفنى فعل ضمير فاعل محلا منصوب خبر براى اوشك »
۵ـ عَلِقَ صَاحِبُ الْبَيْتِ يُحَدِّثُ ضُيُوفَهُ ـ	«علق ازافعال مقاربه ، صاحب البيت مضاف ومضاف اليه اسم علق، يحدث فعل ضمير فاعل، ضيوف مفعول مضاف، هامضاف اليه محلا منصوب خبر براى علق»

٦- كَرُبَتِ الصَّلاتُ انْ تنقضي - «كربت ازافعال مقاربه، الصلات اسم كربت ،ان تنقضي فعل ضمير فاعل محلا منصوب خبراً براى كربت »

٧- عَسَى اللّٰهُ انْ يرحمَ عبادَهُ - «عسى از افعال مقاربه ، الله اسم عسى ان يرحم فعل ضمير فاعل،عباد مفعول مضاف،ها مضاف اليه جمله محلا منصوب خبر براى عسى »

٨- يُوشَكُ الحرمتى وصل الى نهايته يذيب الاجسام- «يوشك ازافعال مقاربه ، الحراسم يوشك، متى اسم شرط ، وصل فعل ضمير فاعل، الى نهايته جار ومجرور هامضاف اليه، يذيب فعل ضمير فاعل، الاجسام مفعول جمله محلا منصوب خبر براى يوشك »

عسى تامه - عسى ناقصه

١ عَسَى الْمَرِيضُ انْ يَشْفَعَ ✡ ٢ عَسَى انْ يَشْفَعَ الْمَرِيضُ

دوجمله فوق رابرحسب اينكه عسي را در آنها تامه يا ناقصه بگيريم بترتيب ذيل ميتوانيم آنرا بچهار صورت تركيب كنيم

تركيب ١ جمله اول : عسى ازافعال مقاربه، مريض فاعل عسى، ان يشفع فعل ضمير فاعل محلا منصوب مشابه مفعول يامحلا مرفوع بدل اشتمال از مريض .

(بى خبر) «صورت تامه»

تركيب ٢ جمله اول : عسى از افعال مقاربه، المريض اسم عسى، ان يشفع فعل ضمير فاعل تاويل بمفرده محلا منصوب خبر براى عسى . (باخبر) «صورت ناقصه»

تركيب ١ جمله دوم : عسى ازافعال مقاربه، ان يشفع فعل ضمير فاعل تاويل بمفرد فاعل عسى، المريض فاعل ان يشفع . (بى خبر) «صورت تامه»

تركيب ٢ جمله دوم : عسى ازافعال مقاربه، ان يشفع فعل ضمير فاعل خبر عسى محلا منصوب، المريض اسم عسى. (باخبر) «صورت ناقصه»

توضیح - نتیجه که ازترکیب این جمله بدست آمداین است چنانچه برای عسی خبری منظور شود جزء افعال ناقصه بوده و چنانچه تنها بذکر فاعل اکتفا شود جزء افعال تامه خواهدبود مستغنی ازخبر .

ترکیب شود

عَسَی الْکَرْبُ الَّذِی اَمْسَیتَ فیهِ ✡ یَکُونُ وَرَائَهُ فَرَجٌ قَرِیبٌ

افعال قلوب

سومین دسته از افعال که برجمله اسمیه مبتداوخبر داخل شده و حکم آندو را تغییر میدهند افعال قلوب هستند عمل این دسته ازافعال بعکس دو ناسخ قبلی در هر دو معمول خود نصب است وروی عمل، آنهامیبایستی جزء منصوبات ذکرشوند لکن از نظراینکه ناسخ مبتدا وخبرمیباشند آنها را بدنبال افعال ناقصه وافعال مقاربه ذکر کرده‌اند .

افعالی که دو معمول خود را بعنوان دومفعول نصب میدهند دو قسمند قسمی که معمول آنها قبلا مبتدا وخبربوده و قسمی که معمول آنها قبلا مبتدا و خبرنبوده است، دسته اول افعال قلوب و دسته دوم راافعال دومفعول طلب میخوانند :(افعال قلوب ناسخ مبتدا وخبر و افعال دو مفعول طلب بر غیرمبتدا وخبرهم داخل میشوند) .

ضمناً باید دانست افعال قلوب هم بدودسته تقسیم شده دسته دال بریقین ودسته دال بر رجحان، آن افعالی که مفید معنای یقین هستند عبارتند از : **رای - علم - وجد - دری - و تعلم** - و آنهائیکه دلالت بر رجحان دارند **خال - ظن - حسب - زعم - عد - حجا - جعل - هب** - میباشند .

این افعال را باختلاف ذکر کرده‌اندزمخشری در ذیل این عنوان فقط ۷ فعل را نام میبرد سیوطی به ۱۳ فعل اشاره میکند ومطابق گفته ابن مالك عبارتند از .

انصب بفعل القلب جزای ابتدا ✡ اعنی رای خال علمت وجدا

ظن حسبت و زعمت مع عد ✡ حجا دری وجعل اللذ کاعتقد

وهب تعلم و التی کصیرا ✡ ایضاً بها انصب مبتدا وخبرا

برای این افعال ازلحاظ معنا تعریف دیگری هم شده است ابن یعیش میگوید:

« اعلم ان هذه الافعال افعال غیر مؤثرة ولا واصلة منك الی غیرك و انما هی امور تقع فی النفس وتلك الامور علم وظن وشك، فالعلم هوالقطع علی شیی، بنفی اوایجاب و هذالقطع یکون ضروریاً و عقلیاً، فالضروری کالمدرك بالحواس الخمس نحوعلمنا بان السماء فوقنا والارض تحتنا، ویقرب من ذلك الامور الوجدانیه کالعلم بالالم واللذة ونحوهما . واما العقلی فما کان عن دلیل من غیر معارض فان وجد معارض من دلیل آخر و تردد النظر بینهما علی سواء فهوشك، وان رجح احدهما فالراجح ظن والمرجوح وهم».

این افعال برروی مفعول مانند سایر افعال اثر نمیگذارند واز حدود تصور شخص هم خارج نمیشوند .

مادرباره موضوعی که تصوری داشته و از تصور خود نفیاً یااثباتاً حکمی را عنوان میکنیم اگرحدود اطلاعات ما از مجرای حواس پنجگانه کسب علم کرده باشد آن حکم برای ماقطعی وضروری است وبدون برهان و دلیل آنرا اظهار میداریم : آسمانرا بربالای سرخود می بینیم حکم میکنیم آسمان بالای سرماست، پای برروی زمین میگذاریم ومیگوئیم زمین درزیرپای ماست (امور وجدانی هم از قبیل درك لذت واحساس الم ازهمین قبیل است).

اگرتصور مادر بارهٔ ازموضوعات توأم بادلیل وبرهان باشد وبرای اثبات موضوعی براهینی اقامه کردیم واز طریق برهان حکمی صادر شد دراین موقع عقلا تصدیق بمطلبی کرده ایم که ازراه علم آن مطلب درك شده است، دراین راه اگر براهین وادله باهم تعارض کنند ودر اخذ نتیجه وصدورحکم مارا متوقف نمایند دراین وقت مابشك گرفتار شده ایم، اگر تعارض ادله وبراهین پیش آمد ودلائل باهم معارضه کردند

وچون دو کفه ترازو هردو طرف سبك وسنگین شدند طرف سنگین که رجحان دارد بنام ظن وطرف سبك که مرجوح است وهم خوانده شده است.

بنابراین مراتب ادراك پس از شهود عبارتنداز . علم ،ظن، شك ،وهم

ملحقات افعال قلوب

قبلا گفتیم افعال قلوب برجمله اسمیه مبتدا و خبر داخل شده و آندورا بعنوان مفعول منصوب میکنند بدنبال افعال قلوب تعدادی فعل ذکر شده که ازلحاظ عمل(در معنی مغایرند) شباهتی بافعال قلوب دارند این افعال رابنام افعال تحویل میخوانند اشاره ابن مالك درمصراع اخیر «والتی کصیرا» بهمین افعال است .

افعال تحویل

صیر - رد - ترك - غادر - وهب - تخذ - اتخذ - جعل

عمل افعال قلوب و افعال تحویل

۱- وَجَدْتُ الْعِلْمَ نافِعاً - ۲ ظَنَنْتُهُ صادِقاً - ۳ اتَّخَذْتُهُ صَدِيقاً -

۱ (العلم نافع) ۲(هوصادق) ۳ (هوصدیق)

درسه جمله فوق دوفعل از افعال قلوب ویك فعل از افعال تحویل برسه جمله مبتدا وخبر داخل شده پس از اخذ فاعل هردو معمول را بعنوان مفعول منصوب کرده‌اند : عمل این افعال تا مادامیکه یکی ازاین سه حروف (لام-ابتداء -مانافیه همزه استفهام) ونظائر اینها که صدارت طلب هستند برجمله داخل نشده باشد

بقوت خود باقی است لکن چنانچه یکی ازاین سه حروف داخل برجمله شد عمل افعال لفظاً باطل شده وجمله صورتاً بحال اولیه خود به‌مبتدا وخبر برگشت مینماید ولی محلا هردو اسم بعنوان مفعول معمول. فعل مقدم خواهند بود این‌ترك عمل‌لفظی راباصطلاح نحوی «تعلیق» گویند.

دلیل معنوی عمل این افعال را در این حال از معطوف معمول اخذکرده‌اند. میگویند افعال قلوب در یك همچه جملهٔ «ظننت لزیدقائم‌وعمراًمنطلقاً» برمعمول معطوف (عمراًمنطلقاً) عمل میکند چرا نباید برمعمول خود مستقیماً عامل باشد.

تذکر - در افعال تحویل ودوفعل «هب و تعلم» که غیر متصرف بوده وجز این دوصیغه امرمشتقاتی‌ندارند تعلیق والغاء مورد ندارد.

الغاء یاترك عمل لفظی‌ومعنوی این افعال

چنانچه افعال قلوب در وسط جمله اسمیه مبتدا و خبر یادرآخرذکرشوند «۱زیدٌ ظننتُ قائمٌ ۲ زیدقائم‌ظننت»ترك‌عمل لفظی‌ومعنوی افعال را که اصطلاحاً الغاء میگویند جایزدانسته‌اند: در مورد جمله اول گفته شده اعمال والغاء برابر است ودر جمله دوم الغاء رابهتردانسته‌اند.

تذکر- کلیه افعال قلوب باستثنای دو فعل هب و تعلم متصرف هستند و مشتقات آنها بمانندماضی‌تحت همان شرائط عمل میکنند.

نوع کلمه	مثال	ترکیب
«فعل‌ماضی»	۱-خلتُ الرجلَ عالماً-	خلت‌از افعال قلوب

ضمیرفاعل،الرجل مفعول‌اول، عالما مفعول دوم.

« فعل مضارع»	۲-احسبُ الامرَ زهیداً-	احسب از افعال قلوب

ضمیرفاعل ، الامر مفعول اول، زهیداً مفعول‌دوم.

«فعل امر»	۳-تعلمْ شفاءَ النفسِ قهرَ عدوِها-	تعلم فعل ضمیر فاعل ،

شفاءالنفس مضاف ومضاف‌الیه مفعول‌اول ،قهرعدومضاف ومضاف‌الیه مفعول دوم ، هامضاف‌الیه .

«اسم فاعل» ۴- اناظنّ القتل عامداً- انا مبتدا ، ظـان خبر القتل مفعول‌اول ، عامداً مفعول دوم .

«اسم‌مفعول» ۵- النحو معلوم نفعه کثیراً- النحـو مبتدا ، معلـوم خبر ، نفعه مضاف ومضاف‌الیه لفظا نایب فاعل محلا مفعول اول، کثیراً مفعول دوم .

« مصدر » ۶- عجبت من زعمك الکتاب ناقصاً- عجبت فعل‌ضمیرفاعل، من زعم جارو مجرور مضاف کاف مضاف‌الیه ، الکتاب مفعول‌اول، ناقصاً مفعول دوم .

تذکر- افعال قلوب چنانچه بایك مفعول معنای آنها کامل شد جزء افعال قلوب نبوده‌درعدادسایرافعال‌متعدی خواهند بود .

علمت المسئلة - رایت الرجل - وجدت الکتاب -

دسته دوم ازنواسخ (حروف‌مشبهة بالفعل)

ان و ان کان لیت لکن لعل ✡ ناصب‌اسمندرافع‌درخبرضدماولا

شش حروف فوق‌که بنام‌حروف مشبهة بالفعل خوانده میشوند برجمله اسمیه مبتدا وخبر داخل‌شده مبتدارابنام اسم‌منصوب وخبررا بنام خبرحروف مشبهة بالفعل مرفوع میکنند : عمل این حروف‌بعکس عمل افعال ناقصه است .

کان النحو مفیداً ان النحو مفید

لانّ انّ لیت لکنّ لعلّ ✡ کانّ عکس مالکان من عمل

ان وان برای تحقیق، لیت‌برای تمنی و آرزو (در امرممکن‌وغیرممکن)، لعل

جهة رجاء وامید (درامر مطبوع وغیرمطبوع)، کان را در تشبیه ولـکن را جهت دفع توهم بکار میبرند،معمولاحرف آخربین دو کلام مغایر ذکر میشود :

يَقُولُونَ هٰذَا لٰكِنَّ الْأَمْرَ بِخِلَافِ ذٰلِكَ.

تذکر- مقصود ازغیر مطبوع امر مکره است که بآن اصطلاحاً اشفاق میگویند.

تفاوت ان وان

ازجهت اینکـه ان مفتوح معمول خود را تأویل به مصدر میبرد جملهٔ که ان در آن داخل شد تقدیراحکم مفرد را دارد وبرحسب عاملی که درجلو آن ذکرمیشود موقعیت آن متفاوت خواهد بود وممکن است فاعل- نایب فاعل - مضاف الیه - مبتدا وخبر بوده باشد درتمام این موارد است که ان واجب است مفتوحاً ذکر گردد .

وَ هَمْزَ اِنَّ افْتَحْ لِسَدِّ مَصْدَرِ ✡ مَسَدَّهَا وَفِي سِوَى ذَاكَ اكْسِرْ

موارد وجوب ان بکسر همزه

درشش مورد واجب است همزه ان مکسوراً ذکر گردد .

١- در وقتی که ان در ابتدای کلامی بوده باشد .

٢- در وقتی که یکی از موصولات قبل از ان ذکرشده باشد و اسم و خبر ان صله باشد برای ان، باصطلاح ان صدرصله واقع گردد .

٣- دروقتی که ان بعداز قسم ذکر شودودرخبر ان نیزلام موجود باشد باصطلاح جواب قسم بوده باشد .

فَاكْسِرْ فِي الْابْتِدَاءِ وَفِي بَدْءِ صِلَةِ ✡ وَحَيْثُ اِنَّ لِيَمِينٍ مُكْمِلَةْ

٤- دروقتی که اسم و خبر ان محکی قول واقع گردد باین معنی بعد از یکی ازمشتقات قول ذکر شود.

٥- دروقتي که اسم وخبر ان در مقام حال باشد .

اوحُكيتْ بالقولِ اوحلّتْ محلّ ✡ حالٍ كزرتهُ وانّي ذُوامل

در وقتی که بعداز یکی از افعال قلوب ذکرشود مشروط باینکه درخبر ان لام بوده باشد .

وكسروا من بعد فعلٍ علقا ✡ باللام كاعلم انّهُ لذوتقى

در موارد ذیل ان بدوصورت خوانده میشود

١- بعد از اذا فجائیه ٢ در وقتی که جواب قسم واقع شود و در خبر آن لام نبوده باشد ٣ بعداز فاء جزائیه .

بعد اذا فجائةٍ او قسمٍ ✡ لالام بعده بوجهين نُمي

ابطال عمل حروف مشبهة بالفعل بدخول کلمه ما

این حروف بدخول کلمه ما از عمل ملقی میشوند دراین صورت برجمله فعلیه هم داخل میشوند .

انّما تقضي هذه الحيوة الدّنيا كانّما يصّعّد في السّماء

حرف «ما» که دراین حروف داخل میشود و آنها را ازعمل باز میدارد بنام کافه خوانده میشود انّما - انّما - كانّما - لكنّما - ليتما - لعلّما.

چند تذکر راجع باین حروف

١- درموردلیتما اعمال واهمال هردو را جایزدانسته‌اند .

٢- دراین حروف خبر براسم مقدم نمیشود مگر موقعیکه خبرظرف یاجارو مجرور باشد .

٣- برمعمول متأخر این حروف لام تأکیدمفتوح داخل‌میشود : معمول‌متأخر چه اسم باشد وچه خبر .

اِنَّ الْجَهْلَ لَيَقْتُلُ صاحِبَهُ اِنَّ فِي الْمَعْرِفَةِ لَقُوَّةً

٤- بعد از حرف جر-لولا- لو- الا- لیت - ان (بفتح) ذکرمیگردد .

٥- بین حروف مشبهة بالفعل و یاء متکلم نون و قایه واقع میشود .

انّنی - کانّنی - لکنّنی- لعلّنی - لیتنی -

٦- بعضی ازاین حروف مخفف میشوند در این صورت اسم آنها ضمیری است بنام ضمیرشأن‌که غالباً محذوف وخبرجمله ایست‌که‌بعد از آن ذکرمیگردد .

٧- لکن در وقتی‌که مخفف شود عملی ندارد در ایـن صورت بهتراین است باواو ذکرشود تافرقی باشد بین این ولکن حرف عطف .

مثال	ترکیب	توضیح

١- اِنَّ الْجَهْلَ مَذْمُومٌ - ترکیب : «ان‌ازحروف‌مشبهة‌بالفعل،الجهل اسم‌ان، مذموم‌خبران»

توضیح - (ان‌درابتدای‌کلام‌واقع شده باید بکسرخوانده‌شود)

٢ اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ - ترکیب : «ان‌ازحروف مشبهة‌بالفعل، کاف اسم ان‌میت خبر، واوعطف،ان از حروف مشبهة بالفعل، هم اسم ان میتون خبر»

توضیح - (ان درهردوجمله باید بکسرهمزه خوانده شود زیرا ابتدای جمله ذکرشده- واسم‌ان درهردوضمیراست)

٣- لَعَلَّ الصَّدِيقَ يَزُورُنا- ترکیب : «لعـل از حـروف مشبهة بالفعل الصدیق اسم‌لعل،یزورنا فعل‌ضمیرفاعل‌نامفعول،جمله محلامرفوع خبربرای لعل»

توضیح - (جمله فعلیه خبر قرارگرفته)

۴- لَيْتَ فِي اِمْكَانِي زِيارَتَكُمْ - ترکیب : «لیت از حروف مشبهة بالفعل فی امکان جارو مجرور مضاف،یاء مضاف الیه ،محلا مرفوع خبر مقدم، زیارت اسم لیت،مضاف اضافه به کم، کم مضاف الیه»

توضیح -(دراین جمله خبر لیت جارومجرور است براسم مقدم شده است)

۵- جاءَ التِّلامِذَةُ لٰكِنَّ الْمُعَلِّمَ لَمْ يَجِئْ ترکیب : «جاء فعل التلامذة فاعل،لکن از حروف مشبهة بالفعل ،المعلم اسم لکن، لم یجیء فعل ضمیر فاعل جمله خبر برای لکن محلا مرفوع»

توضیح - (اگر لکن را به تخفیف بخوانیم معلم را باید مبتدا ولم یجیء را خبر ان گرفت)

۶- بَلَغَنِي اَنَّ الْعِلْمَ نافِعٌ- ترکیب : «بلغ فعل نون وقایه یاء مفعول،ان از حروف مشبهة بالفعل العلم اسم ان،نافع خبر ان، جمله محلا مرفوع فاعل بلغ»

توضیح - (صورت واقعی فاعل بلغ مصدر مضاف **نفع العلم** است که بواسطه ان تأویل بمصدر رفته وباین صورت در آمده این از همان مواردی است که بایدان مفتوحا ذکر شود)

۷- عَلِمْتُ اَنَّكَ عالِمٌ - ترکیب : «علمت فعل ضمیر فاعل،ان از حروف مشبهة بالفعل کاف اسم ان ،محلا منصوب، عالم خبر ان،جمله محلا منصوب مفعول علمت»

توضیح - (مصدر مضاف **علمك** مفعول علمت خواهد بود که بواسطه ان تأویل بمصدر میرود دراینجا هم ان مفتوحاً ذکر میشود)

۸- سُمِعَ اَنَّ النَّحْوَ نافِعٌ - ترکیب : «سمع فعل مجهول،ان از حروف

مشبهة بالفعل، النحواسم ان،نافع خبر، جمله محلا مرفوع نـايب فاعل سمع»

توضيح ـ (مصدر مضاف **نفع النحو** نـايب فاعل سمع ميباشد در اين مورد هم ان‌مفتوح است)

٩ـ ماعلامة ان النحو نافع ـ تركيب : «مـااستفهاميه مبتدا، علامةخبر براى‌ما،ان‌ازحروف مشبهة بالفعل،النحواسم ما،نافع خبر براى‌ما»

توضيح ـ (مصدر مضاف **نفع النحو** دراين جمله بواسطه اضافه عـلامة مجرور است در حقيقت اسم و خبران در محل جراست دراينجاهم‌ان‌واجب است‌بفتح خوانده شود)

١٠ ـ الاحسان الحقيقى انك تحسن من غير نظر ـ تركيب : « احسان الحقيقـى صفت وموصوف مبتدا ، ان ازحروف‌مشبهة بالفعل ،كاف اسم‌ان ، تحسن فعل‌ضميرفاعل خبر، من‌غيرجارومجرورمضاف، نظرمضاف اليه ، جمله در محل رفع خبر براى مبتدا»

توضيح ـ ((**احسانك من غير نظر**) خبر مبتدا خواهد بـود بهمين جهت ان رابايدبه‌نصب‌خواند)

١١ـ من المروءة انك لاتخيب السائل ـ تركيب : «من‌المروءةجارومجرورمحلا مرفوع خبرمقدم ، براى‌ان ، ان‌ازحروف مشبهة بالفعل ، كاف‌اسم ان ، لاتخيب فعل ضميرفاعل،السائل مفعول ، جمله تاويل بمصدر محلا مرفوع مبتداى مؤخر»

توضيح ـ («**عدم خيبتك السائل**» مبتدا خواهدبودبهمين جهت ان منصوب است)

١٢ـ جاء الذى انه قائم تركيب : «جاء فعل ، الذى‌موصول فاعل ، ان‌ازحروف مشبهة بالفعل ها ، اسم ان ، قائم خبران»

توضیح - (ماقبل ان موصول ذکر شده وان صدرصله است واجب است بکسرخوانده شود)

۱۳- وَ آتَیناهُ مِنَ الکُنوزِ ما اِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنوءُ بِالعُصبَةِ اُولِی القُوَّةِ - ترکیب: «واو عطف آتیناه فعل‌وفاعل و مفعول ، من الکنوز جارو مجرور ،ما موصول ، ان‌از حروف مشبهة بالفعل ، مفاتحه مضاف ومضاف‌الیه اسم ان ، لام تأکید ، تنوء فعل بالعصبة جارومجرور ، اولی القوة مضاف ومضاف‌الیه فاعل تنوء ، محلا مرفوع خبر برای ان ، جمله در محل نصب مفعول دوم برای آتیناه -۲۸ - ۷۵»

توضیح - (ان بایدبکسرخوانده شود زیرا صدرصله ماواقع‌شده است - شاهد دوم از موصول)

۱۴- ما اَبرَحَ مِن ذِهنی اَنَّکُم راغِبونَ فِی الخَیرِ - ترکیب : «مابرح فعل ناقص‌من ذهنی جارومجرور ؛ یاء مضاف الیه ، ان از حروف‌مشبهة بالفعل کم اسم ان، راغبون خبر، فی‌الخیرجارومجرور، اسم وخبران‌در محل رفع اسم فعل ناقص (مابرح) »

توضیح - (همزه‌ان واجب‌است‌بفتح خوانده شود زیرااسم وخبر تأویل بمصدراست تحت این عنوان (رغبتکم فی الخیر))

۱۵- لاتَقنَط فَاِنَّ الفَرَجَ قَریبٌ - ترکیب : «لاء حرف‌نهی، تقنط فعل ضمیرفاعل ، فاء سببیه ،ان‌ازحروف مشبهة بالفعل ، الفرج اسم ان ، قریب‌خبر برای ان »

توضیح - ان بعدازفاء سببیه واقع شده ازاین جهت واجب است بکسرخوانده‌شود)

۱۶- قَصَدتُکَ وَاِنّی مُعتَمِدٌ بِفَضلِکَ - ترکیب :«قصدت‌فعل‌ضمیرفاعل کاف‌مفعول ، و اوحالیه ، ان از حروف مشبهة بالفعل یاء اسم ان ، معتمد خبر

برای ان ، بفضلك جـارو مجرور کاف مضاف الیـه ، جمله محلا منصوب در مقام حال»

توضیح ـ (ان واجب است مکسوراً ذکرشود زیرادرصدرجمله حالیه و اقع شده)

١٧ـ قَالَ اِنِّی عَبْدُاللّٰهِ اٰتَانِیَ الْکِتٰابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً ـ ترکیب : «قال فعل ضمیر فاعل ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، یاء اسم ان عبدالله مضاف ومضاف الیه خبر برای ان ، آتانی فعل ضمیر فاعل نـون وقایه یاء مفعول اول ، الکتاب مفعول دوم ، واوحرف عطف جعلنی فعل ضمیر فاعل ،نون وقایه یأ مفعول اول نبیاً مفعول دوم »

توضیح ـ (اسم و خبر ان محکی قول واقع شده باید همزه ان را مکسوراً قرائت کرد)

١٨ـ اَتَقُولُ اِنَّا جَاهِلُونَ هٰذَا الْاَمْرَ ـ ترکیب : «همزه استفهام ، تقول فعل ضمیر فاعل ، ان از حروف مشبهة بالفعل نااسم ان، جاهلون خبر برای ان ، هذا محلا منصوب مفعول برای جاهلون . الامرعطف بیان»

توضیح ـ (در این جمله چون تقول بمعنای تظن میباشد بایدهمزه ان را بفتح قرائت کرد)

١٩ـ لَیْتَ اَنَّ الْعَدْلَ یَتَایَّدُ فِی بِلَادِنَا ـ ترکیب : «لیت از حروف مشبهة بالفعل ، ان تأکید ، العدل اسم ان ، یتاید فعل ضمیرفاعل ، فی بلاد جارو مجرور ، نامضاف الیه ، جمله محلا مرفوع خبر برای ان ، اسم و خبر ان تأویل بمصدر محلا منصوب اسم برای لیت ، فی بلادنا محلا مرفوع خبر برای لیت»

توضیح ـ (همزه ان در این جمله باید بفتح خوانده شود زیرا جمله مؤول بمصدر است تاابنکه برای لیت اسم بوده باشد)

۲۰- **ما کان علی ظنی انکم تتکلمون ضد الضمیر**- ترکیب : «مانافیه، کان ازافعال ناقصه ، علی ظنی جارومجرور ،یاءمضاف الیه خبر کان ،ان ازحروف مشبهة بالفعل ، کم اسم ان ، تتکلمون فعل ضمیر فاعل ، ضدمفعول مضاف، الضمیر مضاف الیه ، جمله درمحل رفع خبر برای ان مؤول بمصدر باین عنوان« **تکلمکم ضد الضمیر** »- اسم برای کان، خبر کان علی ظنی قبلاذکر شده »

توضیح - (درمثال شماره چهارده اشاره شد چنانچه اسم و خبر ان معمول فعل ناقص باشد همزه را باید بفتح خواند)

۲۱- **الا ان وعد الله حق ولکن اکثرهم لایعلمون** - ترکیب :«الااستفتاحیه،ان از حروف مشبهة بالفعل ، وعداسم ان ، اضافه به الله مضاف الیه حق خبر برای ان ، واوعطف، لکن ازحروف مشبهة بالفعل ، اکثر اسم لکن مضاف هم مضاف الیه،لایعلمون فعل ضمیر فاعل جمله خبر برای لکن»

توضیح - (بعداز الاهمزه ان مکسوراً باید خوانده شود)

۲۲- **لولا ان الله عظیم الرحمة لماخلصنا**- ترکیب :«لولاامتناعیه ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، الله اسم ان ، عظیم صفت الله اضافه برحمة رحمة مضاف الیه ، لام جواب لو ، مانافیه، خلصنافعل ضمیرفاعل، جمله محلامرفوع خبر برای ان ، جمله الله عظیم الرحمه در محل رفع است ازجهت اینکه مبتدا میباشد ولماخلصنا درمحل رفع تاخبر برای مبتدا باشد»

توضیح - (بعد ازلولا همزه ان باید بفتح خوانده شود وهمچنین است دروقتیکه بعد از لویاالا واقع شود)

۲۳- **خرج الفارس فاذا ان العدو بانتظاره** - ترکیب: «خرج فعل الفارس فاعل،

فاء زائده ، اذا فجائیه ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، العدو اسم ان ، بانتظار جارو مجرور ، ها مضاف الیه ، محلا مرفوع خبر برای ان

توضیح - (بعد از اذا فجائیه همزه ان را بدوصورت فتح و کسر میتوان خواند)

۲۴- مَنْ یَزُرْنِی فَاِنِّیْ اُکْرِمُهُ - ترکیب : «من شرطیه مبتدا، یزر فعل ضمیرفاعل نون وقایه، یاءمفعول، فاء جزائیه یارابط جواب شرط ان از حروف مشبهة بالفعل یاءاسم ان ، اکرم فعل ضمیرفاعل خبربرای ان ، تمام جمله درمحل رفع خبربرای مبتدا»

توضیح - (دروقتیکه ان بعدازفاء جزائیه واقع شود هردوصورت آن جایز است)

۲۵- اِحْذَرِ الْکَسَلَ اِنَّهُ عِلَّةُ الْفَقْرِ - ترکیب : «احذر فعل ضمیرفاعل، الکسل مفعول، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، ها اسم ان ، علة خبر اضافه به الفقر الفقر مضاف الیه»

توضیح - (در این جمله هم میتوان همزه را بصورت فتح و کسر قرائت نمود زیرا موقعیتی دارد که بیان علت میکند)

مامتضمن دومعنی است ۱- معنای حرفی ۲- معنای اسمی - درمواردی که نافیه - زائده - کافه - مصدریه باشد متضمن معنای حرفی هستند - ودرمواردی که استفهامیه - موصوله - شرطیه تعجبیه - ابهامیه - ونکره ملازم بانعت باشد متضمن معنای اسمی هستند

مثال از قسم اول (حرف)

۱- ماهذا ، نیست این (نافیه)
۲- «اینماتکونوا» هر کجا باشید (زائده)
۳- «مادمت حیا» مدت دوام زندگی من (مصدریه)
۴- (کانما - قلما - ربما - انما - لعلما (کافه)

مثال از قسم دوم (اسم)

۱- «ماهذا» چیست این (استفهامیه)
۲- «ماعندکم» آنچه نزدشماست (موصوله)
۳- «ماتفعلوا» هرچه انجام دهید (شرطیه)
۴- «ماأحسن» چقدر نیکو است (تعجبیه)
۵- «کتابا ما» کتابی (ابهامیه)
۶- «بامعجب» بشی، تعجب آور (نکره ملازم بانعت)

تذکر ۱ - مامصدریه و شرطیة بزمانیه وغیرزمانیه تقسیم میشوند

تذکر ۲ - ماکافه گاهی ملغی رفع است به تنهائی قلما وطالما گاهی ملغی جراست (ربما) و گاهی رفع و نصب است - انما.

ان - کان - لکن

گاهی سه حرف فوق بطور مخفف نوشته میشوند در این صورت معمول اول آنها (اسم) ضمیرشأن است ومعمول دوم (خبر) جمله‌ایست که بعداً ذکرمیگردد ولی باید دانست که حرف سومی (لکن) اگر مخفف شود مطلقاً از عمل باز میماند :

۱- اِعْلَمْ اَنْ لَیْسَ لِلتِّلْمِیذِ اِلَّا السَّعْیُ - ترکیب : «اعلم فعل ضمیرفاعل ، ان مخففه ازمثقله ، ضمیرشأن اسم آن، لیس از افعال ناقصه ، للتلمیذ جارو مجرور خبرمقدم برای لیس ، الاازاداة حصر ، السعی اسم برای لیس، جمله محلامرفوع خبران ، تمام جمله مؤول بمصدر محلا منصوب مفعول برای اعلم»

۲- کَاَنْ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً - ترکیب : «کان مخفف از کان ضمیر شأن اسم آن ، لم جازمه ، یکن ازافعال ناقصه ، ضمیراسم آن ، شیئاً خبر یکن ، مذکوراً صفت ، تمام جمله درمحل نصب خبربرای کان»

۳- ذَهَبَ التَّلامِیذُ کُلُّهُمْ وَلٰکِنْ اَخُوکَ لَمْ یَذْهَبْ - ترکیب : «ذهب فعل ، التلامیذ فاعل ،کل تأکید مضاف ،هم مضاف الیه،ولکن مخفف لکن اخوك مضاف ومضاف الیه مبتدا،لم یذهب فعل ضمیرفاعل خبربرای مبتدا»

توضیح - (گفته شد لکن درصورت تخفیف از عمل باز میماند دراین صورت بهتراین است با واو ذکرشود تا اینکه بین این ولکن حرف عطف ورقی باشد)

ضمیر شأن

ضمیرشأن یاقصه که دربالابآن اشاره شد ضمیری‌است مفرد وغایب که گاهی‌در ابتدای جمله که قصد تعظیم وتفخیم آن‌هست ذکرمیگرددراین ضمیرشأن بجمله‌مابعد خود تفسیر شده ودرترکیب آنرا باید مبتدا وجمله‌مابعد را خبر آن‌دانست :

هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ (هو ضمیرشأن است)

١- انّه هو یعلم السّر و اخفی ٢- ظننته زیدا قائما ٣- کان زیدٌ قائمٌ-

ترکیب جمله اول - ان از حروف مشبهة بالفعل ، هاضمیر شأن اسم آن ، هو مبتدا ، یعلم فعل ضمیر فاعل ، السر مفعول ، واوعطف ، اخفی عطف به السر ، جمله محلا مرفوع خبر برای مبتدا ، جمله مبتدا وخبر درمحل رفع خبر برای ان .

ترکیب جمله دوم - ظننت از افعال قلوب فعل فاعل، ها ضمیر شأن مفعول اول، زید مبتدا ؛ قائم خبر ، جمله مبتدا وخبر درمحل نصب مفعول دوم برای ظننت .

ترکیب جمله سوم - کان از افعال ناقصه ضمیر شأن (مستتر) اسم کان ، زید مبتدا قائم خبر ، جمله مبتدا وخبر درمحل نصب خبر برای کان .

توضیح - ضمیر شأن گاهی در نواسخ مبتدا وخبر ذکر میگردد . درافعال ناقصه این ضمیر مستتر و درحروف مشبهة بالفعل وافعال قلوب بطوریکه در بالا دیده میشود بطور متصل و بارز ذکر میگردد .

تذکر ١ از امثله فوق چنین استفاده میشود که ضمیر شأن بر دو قسم است **منفصل** و **متصل** ترکیب منفصل درجملات همیشه مبتدا است ومتصل بعداز نواسخ ذکر میشود

تذکر ٢ اصطلاحاً مرجع ضمیر شأن اگر مؤنث باشد بآن ضمیر قصه میگویند.



حروف مشبهة بليس

۱ ما ۲ لا ۳ لات ٤ ان

این حروف که بنام حروف مشبهة بلیس خوانده شده‌اند دومین دسته ازقسم دوم نواسخ هستند که برمبتدا وخبر داخل شده عمل افعال ناقصه را انجام میدهند .

دو حرف ماولا بیش ازلات وان مورد استعمال دارند و چون تحت شرائط خاصی عمل میکنند میبایستی زمینه عمل آنها فراهم باشد .

ماولا

ما،درمبتدا وخبرعمل میکند بشرط اینکه سه موضوع ذیل رعایت شود :

۱ ان بعداز ماذکر نشود ۲ حکم مبتدا وخبربا لا نقض نشود ۳ خبر براسم مقدم نگردد .

اذا انتقض النفی بالا او زید ان او تقدم الخبر بطل العمل

اعمال لیس اعملت ما دون ان ✡ مع بقا النفی و ترتیب زکن

تذکر- در مورد شرط سوم چنانچه خبرظرف وجارومجرور باشد جایز است مقدم گردد .

لا-لانیزدر مبتدا وخبرعمل میکند درصورتیکه سه موضوع ذیل درباره آن رعایت شود .

۱ اسم وخبرهردو نکره باشند ۲ خبر براسم مقدم نشود ۳ حکم بالانقض نشود.

فی النکرات اعملت کلیس لا ✡ وقد تلی لات وان ذا العملا

لات ، ان

لات عملش روی اسماء زمان است ومعمولا یکی ازدو معمول آن حذف میگردد

حذف اسم آن بیشتر متداول و شایع است این دوحرف بخصوصه ان بندرت در جملات دیده میشوند و کمتر معمول میگیرند اشاره ابن‌مالك «**وقدتلی لات‌وان ذاالعملا**» بهمین موضوع است.

نحوه عمل وترکیب دو معمول این حروف

۱- اَنْتَ ظالِمٌ

(مبتدا - خبر)

۲- مااَنْتَ ظالِماً (مامشبهة بلیس، انت اسم ما، محلا مرفوع، ظالماً خبر ما)

۳- مااَنْتَ اِلاّظالِمٌ (مانافیه، انت مبتدا، الاحصر، ظالم خبر)

۴زَیْدٌ - قائِمٌ

(مبتدا ، خبر)

۵- لازَیْدٌقائِمٌ - (لانافیه ، زیدمبتدا ، قائم خبر)

۶- لارَجُلٌ حاضِراً (لامشبهة بلیس ،رجل اسم لا، حاضراً خبر لا

۷ فِی الدّارِ رَجُلٌ

(خبر مقدم ، مبتدای مؤخر)

۸- مافِی الدّارِ رَجُلٌ

(مامشبهة بلیس ، فی الدار خبر مقدم محلا منصوب، رجل اسم مؤخر)

۹- ماعِنْدی کِتابٌ

(مامشبهة بلیس، عندی ظرف مضاف ومضاف الیه، خبر مقدم، کتاب اسم مؤخر)

۱۰-لاتَ ساعَةَ مَندَمٍ ۱۱-لاتَ ساعَةَ ساعَةَ مَندَمٍ ۱۲- اِنْ هُوَ مُسْتَحِقّاً بِشَیْءٍ

توضیحات

جمله اول مبتدا وخبر است - جمله دوم مبتدا وخبر بواسطه دخول کلمه مانسخ شده است - درجمله سوم بواسطه حرف الا ماعمل نکرده جمله بحال اولیه خودبر - گشت نموده - جمله چهارم مبتدا وخبر است - جمله پنجم لا داخل شده لکن بواسطه

اینکه زید معرفه است عمل نکرده - درجمله ششم چون اسم وخبر هردو نکره هستند لاعمل کرده - جمله هفتم مبتداو خبر است(خبر برمبتدا مقدم است) - درجمله هشتم ماداخل شده وعمل کرده است چون خبرجارومجرور است - در جمله نهم نیز ماعمل کرده ازجهت اینکه خبر ظرف است (گفته شد اگر خبرظرف یاجارومجرور باشد مقدم شوند ماعمل خواهد کرد) - درجمله دهم خبرلات محذوف است - درجمله یازدهم خبر لات ذکر شده است - درجمله دوازدهم ان عمل کرده هواسم انّ ومستحقاً خبران میباشد .

تذکر - درخبر- ما - لیس - لا - کان - باء زائده داخل میشود الا اینکه در خبر دو حرف اخیر بندرت دیده میشود .

وَبَعْدَ مَاوَلَیْسَ جَرَّالْبَا الْخَبَرْ ✡ وَبَعْدَ لَاوَنَفْیِ کَانَ قَدْ یُجَرّ

وَمَارَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّایَعْمَلُونَ - وَمَارَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ - اَلَیْسَ اللّٰهُ بِعَزِیزٍ ذِی انْتِقَامٍ

لاء نفی جنس

قسم آخر از نواسخ لاء نفی جنس است که بمانند حروف مشبهة بالفعل بر مبتدا وخبرعمل میکند :

فرق این لاولاء مشبهة بلیس دراین است که این لابطور مطلق نفی میکندباین معنی وقتی بوسیله این حرف جمله منفی شد صحیح نیست چیزی اثباتاً دنبال کلام ذکر گردد درصورتیکه درلاء مشبهة بلیس امکان داشت .

وقتیکه بخواهیم بگوئیم هیچ محصل درمدرسه نیست میگوییم لَا تِلْمِیذَ فِی الْمَدْرَسَةِ ووقتیکه بخواهیم بگوئیم یک محصل درمدرسه نیست میگوئم لَا تِلْمِیذٌ فِی الْمَدْرَسَةِ در جمله اول نفی جنس کرده ایم ودرجمله دوم نفی عدد، درجمله اول لاء نفی جنس بکار برده ایم و دردوم لاء مشبهة بلیس .

تذکر - خبر لاء نفی جنس غالباً محذوف است وحذف آن از عبارت پیداست :

وشاع فی ذاالباب اسقاط الخبر ✡ اذ المراد مع سقوطه ظهر

مورد عمل لا

لا در صورتی عمل میکند که جهات زیر رعایت وزمینه عمل آن فراهم باشد .

۱ - اسم وخبر آن هردو نکره باشند .

۲- اسم آن متصل به حرف لا باشد باین معنا کامه بین لا واسم آن فاصله نشود .

۳- خبر بعد از اسم ذکر شود باین معنا ترتیب رعایت شود .

٤- حرف جر ی در لا داخل نشود اگر چنین باشد «بقیت بلا رفیق» عمل ندارد.

حالات اسم لا

اسم لا همیشه یکی از این سه حال (مفرد - مضاف - شبه مضاف) را داراست :

در اینجا مقصود از شبه مضاف جار ومجرور - فاعل - مفعول - ونایب فاعل است:

کل ما تعلق بما بعده بعمل او عطف فهو شبه مضاف

مثال - ترکیب - توضیح

«مفرد»

۱- لادرهم موجودٌ

(لا نفی جنس، درهم اسم لا، موجود خبر لا)

«مضاف»

۲ لاطالب حقٍ موجودٌ

(لا نفی جنس، طالب اسم لا، مضاف حق مضاف الیه؛ موجود خبر)

«شبه مضاف»

۳ لاحافظا للقران موجود

(لا نفی جنس، حافظا اسم لا، للقران جار ومجرور مفعول، موجود خبر)

«مفرد»

۴ - لاکتابین عندی

(لا نفی جنس، کتابین اسم لا، عندی مضاف ومضاف الیه خبر لا)

«مضاف»

٥- لَا تِلْمِيذَ مَدْرَسَةٍ حَاضِرٌ

(لا، نفی جنس، تلمیذ مضاف مدرسة مضاف الیه اسم لا حاضر خبر)

«شبه مضاف»

٦- لَا قَائِلاً بِصَوَابٍ مَوْجُودٌ

(لا، نفی جنس، قائلا اسم لا، بصواب جار ومجرور مفعول، موجود خبر)

مفرد

٧ - لَا تِلْمِيذَاتٍ فِي الْمَدْرَسَةِ

(لا نفی جنس تلمیذات اسم لا، فی المدرسه جار ومجرور خبر لا)

«مضاف»

٨- لَا صَاحِبَ صِدْقٍ مَوْجُودٌ

(لا نفی جنس صاحب صدق مضاف ومضاف الیه، اسم لا، موجود خبر)

«شبه مضاف»

٩- لَا عِشْرِينَ دِرْهَماً عِنْدِي

(لا نفی جنس، عشرین اسم لا، درهما تمیز، عندی مضاف ومضاف الیه خبر)

١- لَا شَرِيكَ لَكَ

(نیست شریك برای تو)

« ترجمه بنحو مفرد »

٢- لَا شَرِيكَ لَكَ

(نیست شریکی که برای تو باشد)

« ترجمه بنحو شبه مضاف »

توضیح - درجمله دوم لك بعنوان صفت برای شریك محلا منصوب است وخبر «موجود» محذوف.

توابع مرفوعات

توابع مرفوعات که عبارتند از صفت - بدل - تأکید - عطف بیان که در ذیل فصل دوم درمبحث مرفوعات بآنها اشاره شد ازجهت اینکه درهرسه مبحث (مرفوعات منصوبات - مجرورات) عنوان دارند بهتر این است بیان این مباحث بخاتمه مبحث مجرورات موکول شود تا در آن مبحث بتوان بذکر مثال مبادرت کرد.

پایان فصل دوم

فصل سوم - منصوبات

مفاعیل

۱ مفعول‌به ۲ مفعول‌له ۳ مفعول فیه ٤ مفعول‌مطلق ٥ مفعول‌معه

از عنوان مفاعیل ممکن است چنین استنباط شود که این مفاعیل باهم برابرو یکسان هستند : باید توجه داشت بین این مفاعیل هیچ ارتباطی نبوده و بین آنها از لحاظ معنی مشابهتی موجود نیست چنان نیستند که اگر کسی یکی از آنها را فهمید بتواند دیگری را بآن قیاس کند فقط تنها چیزی را که میتوان وجه اشتراك آنها دانست این است که همگی معمول فعل ومفعول فاعل آن هستند . از نظرتوجه باین معنی وآشنا شدن بنوع مفاعیل مطالبی ذیلا درج میگردد :

صَیحَةَ هٰذَا الْیَوْم دُقَّ جَرَسُ الْمَدْرَسَة دَقَّتَیْن اعْلاماً لِلْوَقْت • فَخَرَجَت التَّلامیذُ من صُفُوفهم للرّاحَة بغتةً فازْدَحَموا فی القاعات ازْدحاماً فَخَرَجَ مُدیرُ الْمَدْرَسَةمن غُرفته لیستفسر حالهم• فَرَای التَّلامیذَ مزْدَحمین فَاشَارَ بیده اشارةً فَسَکَتوا ثُمَّسئل عن بعض التَّلامیذ سُئوالاً اذا توجّه نحوالخدام وَصاحَ مالَکُم وَالتَّلامیذوما شأنُکُم وَالطُّلاب اذْهَبُوا وشانکم ثُمَّالتفت نحو التَّلامیذ وَقَالَ یابَنی وَقّروا کبارکُم ارفقوا وخدامکم ما صنعتم والخدام• ثُمَّ جعل یَمْشی وَالْقاعَةَ قاصداً نَحْوالصُّفُوف

در این عبارت سعی شده انواع مفاعیل درج شود. اینك بشرح زیر بترتیب همان مفاعیل استخراج میگردد.

مفعول به-۱ -حالهم۲-التلامیذ۳- بیده٤-عن بعض التلامیذ ٥- کبارکم

مفعول له-۱- اعلاماًللوقت ۲- للراحة ۳- لیستفسر .

مفعول فیه- ۱-صبیحة۲-فی القاعات۳-نحو الخدام٤-نحو التلامیذ٥-نحو الصفوف

مفعول مطلق- ۱- دقتین ۲- ازدحاماً ۳- اشارة ٤- سؤالا .

مفعول معه- ۱- (مالکم)والتلامیذ ۲-(ماشائکم)والطلاب ۳-(اذهبوا)وشائکم ٤- (ارفقوا) وخدامکم ٥- (ماصنعتم) والخدام ٦- والقاعة .

دراین چند سطر قریب ۲۳ مفعول ذکر شده است اطلاع واحاطه بنوع مفاعیل وتشخیص یکی ازدیگری دقت بیشتری لازم دارد . این چند مفعول بعنوان نمونه در اینجا ذکر گردید درمبحث مربوطه نسبت به هریك مفصلا بحث خواهد شد .

لازم و متعدی

افعال را از نظر اخذ مفعول بدو قسمت تقسیم کرده‌اند یك قسمت آنهائیکه بواسطه حرفی ازحروف جرمفعول میگیرند ویك قسمت آنهائیکه بدون واسطه دارای مفعول هستند قسم اول را لازم وقسم دوم را متعدی مینامند در واقع افعال متعدی تنها بفاعل اکتفا نکرده مفعول هم دارند ولی افعال لازم تنها بفاعل اکتفامیکنند.

برای لازم ومتعدی تعریف دیگری هم شده است :

لازم آن فعلی است که محتاج نیست بمحلی غیر از فاعل ولی متعدی آنست که محتاج است و در مورد افعال منفی هم نفی وقوع فعل است از آن محل - ازاین تعریف شبهه مفعول به نیز از افعال منفی برطرف میشود چه وقتی گفته شود **ماقرءالتلمیذُ کتاباً** فعل فاعل که بروی کتاب واقع نشده پس کتاب چه مفعولی خواهد بود در جواب گفته میشود مانفی کرده‌ایم وقوع فعل را از آن محل در حقیقت برای

دفع شبهه ازاین تعریف استفاده میکنیم .

مفعول به

بنابر آنچه گفته شدمیتوان مفعول به راچنین تعریف کرد .

مفعول به آن اسمی است که فعل فاعل مستقیماً یا بواسطه حرفی بر آن اسم واقع وعملا یا نظرا آن اسم نیز مورد اصابت آن فعل قرار گیرد .

در عبارت «رای التلمیذ ـ واشاربیده ـ» دواسم تلمیذ وید هردو مفعول به هستند دراولی تلمیذ مستقیماً مورداصابت رؤیت واقع شده در دومی «ید» بواسطه باحرف جر مشارالیه اشاره قرارگرفته است

تذکر ـ بعضی ازافعال متعدی دارای دو مفعول خواهند بود البته بعضی از افعال هم هستند که سه مفعول میگیرند، هفت عدد فعل ذیل افعالی هستند که سه مفعول میگیرند .

اَرَیٰ ۱ـ اَعْلَمَ ۲ـ حَدَّثَ ۳ـ خَبَّرَ ۴ـ اَنْبَاَ ۵ـ نَبَّاَ ۶ـ واَخْبَرَ ۷ـ

فعل لازم را میتوان متعدی نمود

افعال لازم را بایکی از این سه وسیله میتوان متعدی نمود **۱ـ باب افعال ۲ـ باب تفعیل ۳ـ حروف جر ـ**

دَخَلَ النّاظِمُ فِی الصَّفِّ وَاَقامَ تِلْمیذاً ثُمَّ قَبَّحَ فِعْلَهُ اَمامَ التَّلامیذِ .

دراین جمله سه فعل ـ دخل ـ قام ـ قبح لازم بوده اولی باحرف جر دومی باهمزه باب افعال وسومی باتضعیف عین الفعل تفعیل متعدی شده اند .

تذکر ـ فعل «دخل» رابعضی متعدی میدانند ولی دراین مورد بخصوص باحرف جر «فی» متعدی شده است

تقدیم و تأخیر مفعول به

قاعدة میبایستی مفعول به دنبال فعل و بعدازفاعل ذکر گرددلیکن در مواردی ممکن است برفاعل وحتی برخود فعل هم مقدم گردد البته این تقدیم وتأخیرموقعی صحیح است که درمعنای جمله تغییری حاصل نشود یااشتباهی ایجاد نگردد .

از مواردی که حتماً باید مفعول به حتی برفعل هم مقدم باشد مواردذیل است

موقعیکه مفعول بـه از اسماء شرط - استفهام - کـم خبریـه - یاضمیرمنفصل بوده باشد

«مثال از اسمـاء شرط» **مَاتَصْنَعْ اَلْیَوْمَ تَلْقَهُ غَداً** ترکیب : « ماشرطیـه مفعول مقدم،تصنع فعل ضمیر فاعل ، یوم مفعول فیه،تلقه فعل ضمیر فاعل هامفعول،غداً مفعول فیه (تصنع فعل شرط است تلقه جزای آن)

«مثال ازاسماء استفهام» **اَیَّ ثَوْبٍ تَلْبَسُ لِاَجْلِ الْعِیدِ** - ترکیب : «ای استفهامیه مفعول مقدم مضاف ثوب مضاف الیه،تلبس فعل ضمیرفاعل ،لاجل جارو مجرورمضاف عید مضاف الیه»

«مثال ازکم خبریه» **کَمْ عَالِمٍ طُوِیَ ذِکْرُهُ لِدَفْنِهِ عُلُومُهُ فِی صَدْرِهِ** - ترکیب : «کم خبریه مفعول مقدم مضاف عالم مضاف الیه،طوی فعل مجهول ذکـر نایب فاعل مضاف اضافه برها،هامضاف الیه،لدفنه جارومجرورمحلامنصوب مفعول له ، هامضاف الیه ، علوم مفعول اضافه برها ، ها مضاف الیه ، فی صدر جار و مجرورها مضاف الیه» .

«مثال ازضمیر منفصل» **اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِینُ** - ترکیب «اياك مفعول مقـدم نعبد فعل ضمیرفاعل ،واوعاطفه، اياك مفعول مقدم نستعین فعل ضمیرفاعل»

مفعول صریح یابیواسطه وغیرصریح یابواسطه

فعل متعدی وقتی بواسطه حـرفی از حروف جرمفعول گرفت آن مفعول را بواسطه یاغیرصریح میگویندووقتی بدون واسطه حرفی از حروف جر مفعول بگیرد آنرا مفعول صریح یابیواسطه گویند :

۱- قُلْتُ لَهُ ۲- قُلْتُ بِالْمُعَلِّمِ ۳- قُلْتُ الْمُعَلِّمَ ۴- قُلْتُهُ ۵- عَلِمْتُ اَنَّکَ صَادِقٌ

درهرصورت مفعول یااسم ظاهراست (مثال ۲و۳) ویاضمیر (مثال۱و٤) وگاهی ممکن است جمله بعنوان مفعولیت درمحل نصب باشد (مثال ٥) این نوع مفعول‌را مفعول مؤول گویند .

عوامل مفعول‌به

در مبحث مرفوعات بآن دسته اسمائیکه بمانند فعل عمل نموده . فاعل و مفعول میگیرند مجملا اشارهٔ شد دراین‌مبحث که عاملیت افعال از نظر اخذمفعول مورد بحث است باید مجدداً از آن اسماء نام برد و بطور تفصیل بطرز عمل آنها اشاره کرد زیرادرمواردبسیاری‌این اسماءبمانند فعل‌دارای‌معمول هستند .

شبه فعل یااسمائیکه فاعل ومفعول میگیرند

۱- اسم فاعل ۲ - اسم مفعول ۳- صفت‌مشبهه ۴- صیغه مبالغه ٥ - افعل التفضیل ٦- مصدر ۷- اسم‌فعل -

اسم‌فاعل

اسم فاعل‌بمانند فعل خود عمل میکند اگرفعلش لازم باشد تنها بفاعل‌اکتفا خواهدکرد واگرفعلش‌متعدی باشد مفعول هم خواهد گرفت .

اسم فاعل‌چه باالف ولام وچه بی‌الف ولام درهرصورت دارای‌معمول‌است .

۱- اَنَا مُکْرِمٌ عَمْراً اَلْسَّاعَةَ — **۲- هُوَ ضَارِبٌ غُلَامَهُ غَداً**

۳- کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ — **۴- اَلْمُعَلِّمُ الْکَاتِبُ الْکِتَابَ حَاضِرٌ**

٥- اَلسَّخِیُّ کَاسِی الْفَقِیرِ ثَوْباً — **٦- اَلسَّخِیُّ کَاسٍ اَلْفَقِیرَ ثَوْباً**

ترکیب جملات فوق

جمله اول انامبتدا،مکرم‌خبر،عمراً مفعول، الساعة مفعول فیه .

جمله دوم هومبتدا، ضارب‌خبر،غلام مفعول، هامضاف‌الیه‌غداً مفعول فیه .

جمله سوم کل‌مبتدا، نفس‌مضاف‌الیه، ذائقةالموت مضاف ومضاف‌الیه‌خبر .

جمله چهارم المعلم مبتدا، الکاتب صفت، الکتاب مضاف الیه، حاضر خبر برای مبتدا.

جمله پنجم السخی مبتدا، کاسی خبر اضافه به فقیر فقیر مضاف الیه، ثوباً مفعول دوم.

جمله ششم السخی مبتدا، کاس خبر، الفقیر مفعول اول، ثوباً مفعول دوم.

توضیحات

۱ اسم فاعل متعدی مجرد از الف ولام باشد در صورتیکه بمعنای حال یا استقبال باشد عمل میکند (شاهد جمله ۱)

۲ درجمله اول اسم فاعل مفید معنای حال ودرجمله دوم مفید معنای استقبال است ودر هر دوصورت عمل کرده است .

۳ اسم فاعل جایز است برمفعول خودش اضافه شود (شاهدجمله ۳)

٤ درجمله چهارم اسم فاعل برمفعول خوداضافه شده ودارای الف ولام است) .

٥ اسم فاعل اگر دومفعول داشت جایز است بمفعول اول اضافه شود ومفعول دوم بحال خود باقی باشد . (شاهد جمله ٥)

٦ در جمله ششم اسم فاعل دارای دو مفعول است وهردو مفعول منصوبا دنبال آن ذکرشده است .

تذکر - اسم فاعل درصورتیکه مجرد ازالف ولام باشد ولازم هم باشد تنها فاعل خواهد گرفت ودرهر سه حال - مفرد - تثنیه - یاجمع دارای معمول خواهد بود .

اسم مفعول

۱- هٰذَا التِّلْمِيذُ مَكْسُورٌ قَلَمُهُ ۲ - هُوَ مُسْتَجَابٌ دَعْوَتُهُ

۱ - هذا مبتدا، تلمیذ عطف بیان، مکسور خبر، قلم نایب فاعل، هامضاف الیه .

۲ - هومبتدا، مستجاب خبر ، دعوت نایب فاعل، هامضاف الیه .

قبلا گفته شده عمل اسم مفعول مانند اسم فاعل است بااین فرق که اسم مفعول عمل فعل مجهول را انجام میدهد وبایدبمعنای حال یااستقبال باشد تاعمل نماید .

صفت مشبهه

١- اَلطِّفْلُ طٰاهِرُ الْقَلْبِ ٢- اَلطِّفْلُ طٰاهِرٌ قَلْبُهُ

(الطفل مبتدا، طاهر القلب مضاف و مضاف اليه خبر) (الطفل مبتدا، طاهر خبر، قلبه فاعل طاهر هامضاف اليه)

صفت مشبهه از لحاظ شباهتش باسم فاعل بدين نام خوانده ميشود وازجهت اينكه فقط ازافعال لازم ساخته ميشود نبـايد انتظار داشت كه مفعول به داشته باشد بمانند فعل لازم تنها بفاعل اكتفا ميكند در دو مثال فوق طاهر تنها فاعل گرفته الا اينكه درمثال اول بفاعل خود اضافه شده است .

تذكر - بپاورقی صفحه١٢ راجع به‌عمل‌صفت‌مشبهه اشاره‌شده‌است .

صيغه مبالغه

١- هٰذا مِنّٰاعُ الْخَيْرِ ٢- هُوَ رَحِيمٌ اَبٰاهُ ٣- ذٰاكَ خَبّٰازُ الْخُبْزَ

(هذا مبتدا منّاع خبر الخير مضاف اليه مفعول) (هو مبتدا رحيم خبر اباه مفعول) (ذاك مبتدا خباز خبر الخبز مفعول خباز

صيغ مبالغه در تمام موارد بمانند اسم فاعـل هستند چنانچه فعل آنهـا لازم باشد لازم خواهند بوده و تنها فاعل خواهند گرفت و اگر متعدی باشند مفعول‌هم خواهند داشت - بمنظور مزيد اطلاع عين‌مطالبی كه درشرح مفصل‌زمخشری راجع به صيغه مبالغه نوشته شده ذيلا درج ميگردد .

«وقداجروا ضرباً من اسماءالفاعلين مما فيه معنى المبالغه مجرى الفعل الذى فيه معنى المبالغه فى العمل وانلم يكن جارياً عليه فى اللفظ فقالوا زيد ضراب‌عبيده وقتال اعداءه كماقالوازيد يضرب عبيده ويقتل اعداءه اذاكثرذالك‌منه وكان ضراب و قتال‌بمنزلة ضارب‌وقاتل كما كان يضرب ويقـتل بالتشديد بمنزلة يضرب ويقتل من‌غير تشديد لانه يريد به ماأراد بفاعل‌من ايقاع الفعل الاان فيه اخباراً بزيادة مبالغة‌وتلك الاسماء فعول - فعال - مفعال - فعل - وفعيل فجميع هذه‌الاسماء تعمل عمل فاعلهاو حكمها فى العمل حكم فاعلها مـن التقديم والتاخير والاظهار والاضمار فتقول هذا ضروب زيداً كما تقول هذا ضارب زيداً وضراب عمراً »

افعل التفضیل

۱- اَلْاَسَدُ اَقْوٰی مِنَ الرَّجُلِ- ترکیب : « الاسد مبتدا ، اقوی خبر ، من الرجل جارو مجرور»

۲- اَلْبَنٰاتُ الْفُضْلَیٰاتُ هُنَّ اللَّوٰاتِی یُطِعْنَ آبٰائَهُنَّ ترکیب:«البنات مبتدا الفضلیات صفت هن ضمیر فصل،اللواتی موصول،یطعن فعل فاعل آباء مفعول»

۳- هٰذا اَفْضَلُ طَرِیقَةٍ لِحِفْظِ الْاَحْوالِ - ترکیب : «هذا مبتدا افضل خبر، مضاف،طریقه مضاف الیه لحفظ جارو مجرور،احوال مضاف الیه»

۴- اِمْرَؤُ الْقَیْسِ اَفْضَلُ الشُّعَرٰاءِ فِی الْجٰاهِلِیَّةِ- ترکیب : «امرؤ القیس مبتدا افضل خبر،الشعراء مضاف الیه،فی الجاهلیه جارومجرور»

حالات افعل التفضیل

افعل التفضیل دارای سه حالت است « حالت اول مجرد از،ال » در این صورت بامن تمام میشود (شاهد مثال اول)

«حالت دوم باالف ولام » دراین حالت چون افعل التفضیل بعنوان صفت دنبال موصوف است از جهت تذکیر و تأنیث و افراد و تثنیه و جمع مطابقت لازم است (شاهدمثال۲)

«حالت سوم حالت اضافه آنست» دراین صورت ممکن است باسم نکره ویاباسم معرفه اضافه شود . (شاهدمثال۳ ، ٤ومثالهای پاورقی)

گفته شد دروقتی که افعل التفضیل دارای الف ولام است صفت است و دراین صورت حرف جر(من) دنبال آن ذکر نمیگردد البته این قاعده کلی است لکن گاهی خلافش دیده میشود.

الاغرب من ذلك تهافته عن المعاصی .

ودروقتی هم که بدون الف ولام باشد مفرد-تثنیه-وجمع - مؤنث ومذکر آن یکسان است

زیدافضل من عمر.هند افضل من عمر.«مونث» الزیدان افضل من عمر. والهندات افضل من عمر .

واگردرحال اضافه مضاف به معرفه باشد مفرد وجمع هردوحال جایز است مثال مفرد : ✡

مصدر

مصدر از هر بابی که باشد مانند فعلش عمل میکند اگر لازم باشد تنها فاعل میگیرد اگر متعدی بیك مفعول باشد یك مفعول و اگر متعدی بدو مفعول باشد دو مفعول خواهد داشت و شرطی هم برای عمل آن نیست در هرحال «ماضی - حال - استقبال» باشد عمل میکند .

(درپاورقی درمبحث مرفوعات قبلا راجع بمصدر مطالبی ذکر شده است)

۱- اَعْجَبَنِی قِیامُ زَیْدٍ ۲- اَعْجَبَنِی مُرُورُکَ بِزَیْدٍ ۳- اَعْجَبَنِی اِعْطاءُ زَیْدٍ عَمْراً دِرْهَماً

ترکیب وتوضیح

جمله اول - «اعجب فعل ، نون وقایه یاء مفعول قیام فاعل اضافه بزید،زید مضاف‌الیه »

توضیح - (غالباً مصدر درصورتیکه لازم باشد بفاعل خوداضافه میشود دراین جمله هم قیام بزیدکه فاعل آنست اضافه شده است) .

جمله دوم - «اعجب فعل نون وقایه یاء مفعول‌مرور فاعل مضاف کاف مضاف الیه ،بزید جارو مجرور محلامنصوب‌مفعول »

توضیح -(مرورلازم است باباء جرمتعدی شده یك مفعول گرفته است کاف هم بعنوان فاعل محلا مرفوع است) .

جمله‌سوم - «اعجب‌فعل‌نون‌وقایه یاء مفعول‌اعطاء فاعل‌مضاف‌زیدمضاف‌الیه، عمراًمفعول اول، درهماً مفعول دوم » .

۞ **ولتجدنهم احرص الناس علی حیوة . «مثال جمع» وکذلك جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها.**

دراین‌حدیث مفرد وجمع هردو جمع‌است

الا اخبرکم باحبکم الی و اقربکم منی منازل یوم القیمة احاسنکم اخلاقاً الموطئون اکنافاً الذین یالفون ویولفون.

در مورد این دو آیه‌و نظایر آنها بایدبغیر افعل التفضیل معناشوند

ربکم اعلم بکم. هو اهون علیه .

توضیح - (اعطاء چون دو مفعول طلب است در این جمله دو مفعول گرفته و بفاعل خود زید اضافه شده است) .

اسم فعل

درمورداسماء افعال درپاورقي مبحث مرفوعات‌مفصلا بحث شده است دراینجا فقط بموضوع عمل آنها اشاره میشود اسم فعل چنانچه فعلش لازم باشد درهرحالی که باشد (ماضی - مضارع - امر) تنها فاعل میگیرد و اگر متعدی باشد مفعول هم خواهد داشت .

۱- هَیْهاتَ زَیْدٌ
(هیهات فعل زید فاعل)

۲- بَلْهَ هٰذَ الْاَمْرَ
(بله فعل‌ضمیر فاعل،هذا مفعول،الامر عطف بیان)

۳- رُوَیْدَ اَخاكَ
(رویدفعل‌ضمیر فاعل،اخامفعول کاف مضاف الیه)

حذف عامل مفعول به

مقام تحذیر مقام اغراء

دردو مورد عامل مفعول به حذف‌میشود - مورد اول درمقام تحذیر که‌مقصود از آن توجه‌دادن شخص مخاطب‌است بامری مکروه بمنظور اجتناب از آن .

تحذیر گاهی باضمائر نصب است (ایاك - ایاکما -ایاکم) بدون عطف و گاهی باعطف‌دراین‌جمله اِیّاكَ وَالشَّرَ ایاك مفعول است برای‌فعل‌محذوف (عامل آن) احذر وکلمه شرهم معطوف بآن است این نوع‌عبارت بنام تحذیر خوانده میشود - (تحذیر دارای عطف باشد یا نباشد اگر باایاك و اخوات آن باشد اضمار ناصب واجب است) .

اَلْکِذْبَ اَلْکِذْبَ • اَلْخِصالَ الذَّمیمَةَ یاتِلْمیذُ • اِیّاكَ مِنْ مُخالَطَةِ الْاَشْرارِ

اغراء - توجه‌دادن‌شخص‌مخاطب است‌برامری‌پسندیده بمنظورانجام آن-مثال

اَلْوَفاءَ اَلْوَفاءَ • اَلْفَضیلَةَ اَلْفَضیلَةَ • اَخاكَ اَخاكَ •

در مقام‌اغراء کلمه‌الزم درتقدیر است .

تذکر - گاهی عامل مفعول به ازجهت کثرت استعمال حذف میشود دراین صورت مفعول‌به منصوباً بدنبال آن ذکر میگردد - دراین مورد فعلی مناسب باید در تقدیر گرفت- مرحباً•اهلا•سهلا• در تقدیر این‌طورهستند- اصبت رحبالاضیقاً. اتیت اهلالا اجانب • وطئت سهلا من البلاد لاحزنا • اتیت اهلاوصادفت سعة فأستانس ولاتستوحش •

حذف مفعول‌به

در بعضی جملات مفعول فعل متعدی را حذف میکنند این عمل بسته بنظر نویسنده یامتکلم یاازمفعول بکلی‌صرف‌نظر کرده ومتعدی را بمانندلازم میشمرد ویا مفعول را درتقدیر میگیرد البته نباید فراموش کرد نظرکلی در این عمل اختصار در کلام است شاهد امثله ذیل .

۱- فَلَانْ تُعْطِیَ وَلَاتَمْنَعُ خَیْرٌ لَکَ ۲- فَلَانْ تُعْطِیَ الْفَقِیرَ وَلَاتَمْنَعُ ذَوِی الْقُرْبیٰ خَیْرٌ لَکَ ۳- وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ ۴- فَاَمَّامَنْ اَعْطیٰ وَاتَّقیٰ

بایددرنظرداشت‌حذف مفعول‌به درموردی صحیح است که اشتباهی در کلام ایجاد نشود اگر حصری درمفعول‌به باشد یامفعول به موردپرسش باشد جایز نیست حذف آن .

وَحَذْفَ فَضْلَةٍ اَجِزْ اِنْ لَمْ یَضُرْ ✡ کَحَذْفِ مَاسِیقَ جَوَابًا اَوْحُصِرَ

مثال	ترکیب	توضیح

۱- یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَایُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ- ۱۸۵/۲ ترکیب : «یریدفعل‌الله فاعل ، بکم جارو مجرور ، الیسرمفعول، واوعطف ،لانافیه‌یریدفعل‌ضمیر فاعل ، بکم جارومجرور ، العسرمفعول ، »

توضیح - (درهردوجمله بکم‌محلا منصوب است‌ومفعول‌بواسطه یرید میباشد - صاحب مجمع میگوید الیسر الأفطار فی السفر،والعسرالصوم‌فیه)

۲- فَاِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا اِلَیْهِمْ اَمْوَالَهُمْ ۶/۴ ترکیب : « فاء عطف ، ان شرط آنستم فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، منهم جارومجرور ،

رشداً مفعول ، فاء عطف ، ادفعوا فعل ضمیر فاعل ، الیهم جار و مجرور ، اموالهم مفعول اضافه بهم هم مضاف الیه ، جمله ادفعوا الیهم جزای شرط است »

توضیح - (منهم والیهم دراین آیه بعنوان مفعول هردو محلا منصوب هستند - آنستم بمعنای علمتم و وجدتم تفسیر شده است)

۳- وَانْظُرْ اِلَی الْعِظَامِ کَیْفَ نُنْشِزُهَا - $\frac{۲۵۹}{۲}$ ترکیب: «واو عطف ، انظر فعل ضمیر فاعل ، الی العظام جار و مجرور ، کیف اسم مبهم مبنی برفتح حال ، ننشز فعل ضمیر فاعل ها مفعول »

توضیح - (الی العظام محلا بعنوان مفعولیت منصوب است و در مورد کیف بیاورقی مراجعه شود - ننشزها بمعنی نرفعها الی مواضعها)

۴- وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰاهِیمَ خَلِیلاً - $\frac{۱۲۴}{۴}$ ترکیب : «واو عطف ، اتخذ فعل ، الله فاعل ، ابراهیم مفعول اول ، خلیلا مفعول دوم »

توضیح - (قبلا اشاره کردیم که فعل اتخذ فعلی است که دو مفعول میگیرد)

۵- فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلاٰلِهِ $\frac{۴۳}{۲۴}$ ترکیب: «فاء عطف ، تری فعل ضمیر فاعل ، الودق مفعول ، یخرج فعل ضمیر فاعل ، من خلال جار و مجرور ، مضاف اضافه به ها ، ها مضاف الیه ، »

توضیح - (دراین جمله فعل تری یك مفعول دارد وجار و مجرور

کیف اسمی است مبهم مبنی بر فتح وغالباً برای استفهام بکار برده میشود مانند: کیف حالك ومتضمن معنای شرط نیز هست البته در وقتی که بر فعل متفق اللفظ ومتفق المعنی داخل شود یا اینکه ما در آن داخل شود :

«کیف تصنع اصنع - کیفما تقابلنی اقابلك

کیف استفهام را به حقیقی مانند «کیف زید؟» وغیر حقیقی که جاری مجرای تعجب است ، مانند «کیف تکفرون بالله» تقسیم کرده اند درموضوع ترکب کیف نظر سیبویه براین است کیف بنا بر ظرفیت همیشه درمحل نصب است .

اخفش وسیرافی میگویند اسمی است مبهم غیر ظرف بنا بر موقعیت گاهی در محل رفع و گاهی نصب علی ای حال کیف

من خلال نیز بعنوان مفعولیت محلا منصوب است)

٦- وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا- ٨/١٦ ترکیب : « و اوعطف ، الخیل مفعول ، واو عطف ، البغال مفعول ، واو عطف ، الحمیر مفعول ، لام حرف جر ، ترکبوا فعل ضمیر فاعل هامفعول »

توضیح - (سه مفعول فوق بوسیله واو،عطف میشوندبه‌فعل‌خلق که درچند آیه قبل ذکرشده در واقع مفعول هستند برای فعل خلق - نون جمع در لترکبون بواسطه حرف نصب ان‌که مقدراست ساقط شده وجمله نیز محلا مجرور است بواسطه لام وهمین جارومجرورمحلا بعنوان مفعول‌له منصوب است)

٧- وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً ٣٢/٥ ترکیب : «واو عطف ، من شرطیه مبتدا ، احیا فعل ضمیر فاعل‌ها مفعول ، فاء رابط‌جواب شرط ،کان ازحروف مشبهة بالفعل ملغی از عمل ، ما کافه ملغی از عمل ، احیا فعل ضمیر فاعل ، الناس مفعول ، جمیعاً تأکید ، جمله محلا مرفوع خبربرای مبتدا »

توضیح -(درمبحث حروف مشبهة بالفعل اشاره شد باینکه‌وقتی ما کافه دراین حروف داخل شود از عمل باز میمانندر این موقع درجمله فعلیه هم داخل میشوند)

٨- كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٢٥/٤٤ ترکیب : «کم خبریه ،مفعول مقدم ، ترکوافعل ضمیر فاعل ، من‌جنات جار و مجرور ، وعیون عطف به‌جنات تمیز برای‌کم »

توضیح - (کم بردوقسم است استفهامیه وخبریه وهردو دارای

---

*ترکیباً حال است در وقتیکه‌جمله مستغنی از خبر باشد باین معنی جمله طوری باشد که احتیاج بخبر نداشته باشد مانند کیف جاء زید - (کیف حال، جاء فعل،زید فاعل) و در صورتیکه درجمله باشدکه احتیاج بخبر داشته باشد درترکیب کیف خبراست و بایدمحلاً نرامرفوع دانست - مانند : کیف انت (کیف خبرمقدم، انت مبتدای مؤخر) و نظیراین کیف کنت (کیف خبر مقدم، کنت‌ازافعال ناقصه،ضمیراسم آن) کیف ظننت زیداً (کیف‌مفعول‌دوم،ظننت‌فعل‌ضمیر فاعل،زیدامفعول.

تمیز هستند تمیز کم استفهامی مفرد است منصوب وتمیز کم خبریه مفرد است ومجرور)

۹- اَرِنَا الَّذَیْنِ اَضَلّانا- ۴۱/۲۹ ترکیب : «ار،فعل ضمیر فاعل، نامفعول اول ، الذین موصول مفعول دوم ، محلا منصوب ، اضلا فعل ضمیر فاعل نامفعول »

توضیح - (در این جمله «ار» امر است (از باب افعال) ودو مفعول گرفته نامفعول اول الذین مفعول دوم و باید توجه داشت در این آیه الذین بفتح ذال قرائت شود زیرا تثنیه است)

۱۰- سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَفِی اَنْفُسِهِمْ- ۴۱/۵۳ ترکیب : «س حرف استقبال نری فعل ضمیر فاعل ، هم مفعول اول ، آیاتنا مضاف ومضاف الیه مفعول دوم ، فی آلافاق جارومجرور ، واو عطف ، فی انفس جارو مجرور ، هم مضاف الیه »

توضیح - (سنری متکلم مع الغیر است از باب افعال و آیات هم چون جمع مونث است در حالت نصبی هم مجروراً ذکر میشود)

۱۱- وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلّا لِیَعْبُدُونِ- ۵۱/۵۶ ترکیب : «مانافیه ، خلقت فعل ضمیر فاعل، الجن مفعول، واو عطف، الانس عطف به جن، الا اداة حصر، لام حرف جر ، یعبدون فعل ضمیر فاعل ، نون وقایه جمله در محل نصب مفعول له برای خلقت»

توضیح -(نون جمع یعبدون بواسطه حرف ان که در تقدیر است حذف شده این نون وقایه است و کسره آن نیز دلیل است از حذف یاء در واقع در اصل چنین بوده «لان یعبدونني»

۱۲ وَلاتَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلاتُخافِتْ بِها ۱۷/۱۱۰ ترکیب:«واو عطف ، لا ،ناهیه تجهر فعل ضمیر فاعل ، بصلاة جارومجرور مفعول ، کاف مضاف - الیه ، واو عطف ، لا،ناهیه ، تخافت فعل ضمیر فاعل ، بها جارو مجرور مفعول »

توضیح- (خفت بکلامه اخفاه‌وجهر به اعلنه -کلامش‌را آهسته گفت صدایشرا بلندکرد . دراین‌جمله‌دوفعل جهر وخافت باباء متعدی شده‌اند در واقع صلوة وهامفعول‌بواسطه هستند)

۱۳- وَابْتَغِ بَيْنَ ذَالِكَ سَبِيلًا ۱۱۰/۱۷ ترکیب:«واو عطف، ابتغ فعل ضمیرفاعل ، بین‌ظرف مضاف ، ذالك مضاف‌الیه ، محلا مجرور ، سبیلامفعول»

توضیح - (ابتغ امر است ازباب افتعال (ابتغاء) اصل فعل بغی میباشدکه بمعنای طلب آمده علامت جزم امر دراینجا سقوط یاء میباشد - بین ذالك اشاره است به‌بین‌جهر واخفات)

۱۴- وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ ۳۱/۴۷ ترکیب:« واو عطف لام ابتدا ، (برای تاکید) نبلوفعل ضمیرفاعل ، کم مفعول ، حتی ناصبه ، نعلم فعل‌ضمیرفاعل، المجاهدین مفعول ،منکم‌جار ومجرور»

توضیح - (فعل «نبلو» موکد شده بنون تاکید ثقیله (البته البته آزمایش می‌کنم شمارا) حتي برنعلم‌که مضارع است داخل شده ممکن است‌برای تعلیل‌باشد (برای اینکه بشناسیم مجاهدین از شمارا) و ممکنست برای غایة باشد «الی ان نعلم»)

۱۵- يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ۳/۶ ترکیب»:یعلم‌فعل‌ضمیر فاعل سرمفعول، مضاف‌کم‌مضاف‌الیه ، واوعطف ، جهرعطف‌بسر مضاف کم مضاف‌الیه،واوعطف ، یعلم‌فعل‌ضمیرفاعل ، ما موصول مفعول،

درافعال واسماء مشتق نون‌جمع راباید بفتح ونون تثنیه وملحق به‌تثنیه رابکسر قرائت کرد

ونون مجموع ومابه التحق — فافتح وقل من بکسره نطق
و نون ما ثنی والملحق به — بعکس ذالك استعملوه فانتبه

این پنج‌اسم « اثنان - اثنتان - ثنتان - کلا - کلتا» ملحق بمثنی هستند در مورد ابوین (پدر و مادر) وقمرین(شمس وقمر) اختلاف شده‌که مثنی‌هستندیاملحق بمثنی .

یکسبون فعل ضمیر فاعل »

توضیح - (فعل یعلم دراین آیه شریفه یك مفعول دارد - وفعل تکسبون با اینکه متعدی است در این جمله مفعول ندارد مفعول آن محذوف است «تکسبونه»)

۱۶ اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ یُحْیِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا ۱۷/۵۷ ترکیب : «اعلموا فعل ضمیر فاعل ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، اللّٰه اسم ان ، یحی فعل ضمیر فاعل ، الارض مفعول ، بعدظرف مضاف اضافه بموت موت اضافه به ها ، هامضاف الیه »

توضیح - (مفعول اعلموا دراین آیه شریفه جمله است: اسم وخبران تأویل بمفرد محلامنصوبست)

۱۷ - کَمْ مِنْ قَرْیَةٍ اَهْلَکْنٰاهٰا ۴/۷ ترکیب : «کم خبریه مبتدا ، من قریة جارومجرور تمیز کم ، اهلکنافعل ضمیرفاعل ، هامفعول، جمله خبر برای کم»

توضیح - (فعلی که بعدازکم واقع شده چون دارای مفعول است کم دراینجا محلامرفوع ومبتدامیباشد)

۱۸ - فَکُلُوا مِنْهٰا وَاَطْعِمُوا الْبٰائِسَ الْفَقِیرَ ۸۲/۲۲ ترکیب : « فاءعطف ، کلوافعل ضمیرفاعل ، منهاجارومجرور،مفعول، واوعطف ، اطعموافعل ضمیر فاعل ، البائس مفعول ، الفقیرصفت برای البائس» .

توضیح - (فعل کلوا در این آیه شریفه مفعولش بواسطه است - «بئس الرجل-اشتدت حاجته» آن مرد حاجتش سخت شد-ترجمه از آن بخورید واطعام کنید فقیری را که کار بر او سخت است)

۱۹ - یُرِیدُونَ اَنْ یُبَدِّلُوا کَلاٰمَ اللّٰهِ ۱۵/۴۸ ترکیب :«یریدون فعل ضمیر فاعل ، ان ناصبه ، یبدلوا فعل ضمیرفاعل ،کلام مفعول برای یبدلوا

در جمع مذکر سالم قاعده این است چنانچه علم مؤنث نباشد و مرکب نباشد باواو نون در حالت رفعی و یاء

مضاف ، اللهمضاف‌الیه ، جمله ان‌یبدلوا محلا منصوب مفعول یریدون»

توضیح - (اسم‌وخبران مؤول بمفرد است تامفعول یریدون باشد بهمین‌جهت نیزان‌مفتوحاً ذکرشده‌است‌تأویل‌جمله «یریدون تبدیل کلام‌الله» درجمله فوق کلام صورتاً مفعول‌است ولی‌تقدیراً مضاف‌الیه)

۲۰ - لاتُبْقِی وَلاتَذَرُ ۲۹/۷۴ ترکیب : «لانافیه ، تبقی‌فعل ضمیرفاعل،واوعطف، لاناهیه ، تذر فعل‌ضمیرفاعل»

توضیح - (تأنیث تبقی وتذراز جهت اینستکه مرجع‌سقر است . تذرازباب ضرب‌یضرب بمعنای‌ترك آمده‌است:باقی نمیگذاردسقرشیئی‌را ورهانمیکند احدی‌را - دراینجاذکراین آیه‌شریفه ازاین جهت‌است که هردو مفعول‌این دو فعل در کلام‌نیست).

۲۱ - وَکُلّاً نَقُصُّ عَلَیْكَ ۱۳۰/۱۱ ترکیب: «واوعطف کلامفعول مقدم ، نقص فعل ضمیرفاعل ؛ علیك‌جارومجرور»

توضیح -(کل‌اسمی‌است که وضع شده برای موردی‌که بخواهیم بطوراستغراق بافرادی‌متعدد یابطورعموم باجزائی واحداشاره‌کنیم واین اسم‌همیشه مضاف است البته‌بالفظاً ویاتقدیراً دراین آیه مضاف‌الیه مقدراست وآیه‌شریفه من‌انباء الرسل آنرا بیان وتوجیه‌میکند)

۲۲ - مَااَطْیَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَمَااَعْذَبَ شِرْبَ قُرْبِكَ ترکیب :«ما تعجبیه‌مبتدا اطیب فعل‌ضمیر فاعل فعل‌تعجب ، طعم مفعول به مضاف اضافه به حب ، حب اضافه بکاف کاف مضاف الیه ، واو عطف ، ما تعجبیه مبتدا ، اعذب‌فعل‌ضمیر فاعل فعل‌تعجب ، شرب‌مفعول‌به،مضاف‌قرب مضاف‌الیه، کاف‌مضاف‌الیه‌شرب»

توضیح - (بااینکه‌اطیب‌واعذب هردو فعل‌تعجب هستند معذالك

ونون در حالات نصبی و جری جمع بسته‌شود عبدالملك چون مرکب و طلحه چون مؤنث است گفته میشود ذووعبدالملك و طلحات در بقیه اسماء علم که مرکب نبوده و تأنیث هم ندارند مانند:

مانند سایر افعال دارای مفعول به هستند و باید متوجه بود که باافعل التفضیل از لحاظ معنا اشتباه نشوند «چقدر پاکیزه است وچقدر گوارا است»)

۳۳- نَفْسَكَ وَ صُحْبَةَ الْاَشْرَارِ فَاِنَّهَا مُفْسِدَةُ الْاَخْلَاقِ ترکیب : «نفسك مضاف و مضاف علیه تحذیر ، و او عطف صحبة عطف به نفس اضافه باشرار، اشرار مضاف الیه، فاء عطف (نتیجه) ان از حروف مشبهة بالفعل ها اسم ان، مفسدة خبر ان ، اضافه باخلاق اخلاق مضاف الیه»

توضیح - (فعلی که عامل نفسك میباشد محذوفست متناسب است «احذر» در تقدیر گرفته شود بنابراین نفس مفعول است برای فعل احذر)

۳۴ - اَخَاكَ وَالْاِحْسَانَ اِلَيْهِ ترکیب : «اخاك مضاف ومضاف الیه ، واو عطف ، احسان عطف به اخاك ، الیه جار ومجرور»

توضیح - (اخاك منصوبست بواسطه فعل مقدر الزم چون درمقام اغراء است عامل حذف شده است)

مفعول له (لاجله)

هر فعلی که بظهور میرسد وفاعلی بانجام آن مبادرت میکند غرض وعلتی دارد تاغرض وعلت در کار نباشد فعل بظهور نمیرسد الااینکه غرض وعلت گاهی ازطرف فاعل است و گاهی وجودشیء دیگر سبب انجام فعل فاعل میشود درهردوصورت تاداعیه وغرضی در کار نباشد هیچ فعلی وجودپیدا نخواهد کرد .

درجملات و عبارات عربی گاهی همان علت و غرض که سبب ایجاد فعل شده درکلام ذکر میگردد در این جمله **ذَهَبْتُ اِلَى الْمَدْرَسَةِ طَلَبًا لِلْعِلْمِ** علت وقوع فعل که «**طَلَبًا لِلْعِلْمِ**» ذکر شده اگر سئوال شود چرا بمدرسه رفتی جواب طلبا للعلم خواهد

صادقون - مؤمنون (صفات) یوسفون - بطرسین) (اعلام) باواو ونون و یاء و نون جمع بسته میشوند.
این اسماء چون برخلاف قیاس جمع بسته میشوند ملحق بجمع هستند ۱- عضون (جمع عضه بمعنای فرقه وقطعه) ۲ - قلون (جمع قله بمعنای دوقطعه چوب که بچه ها باآن بازی میکنند (عودان یلعب بهما الصبیان) ۳ - رئون (جمع ریه) ٤ - مئون (جمع مائه (صد)) ٥ - ثبون (جمع ثبه - جماعة) ٦ - ارضون (جمع ارض) ۷ - حرون (جمع حره ریگ زار) یازمینی که دارای درخت باشد و ازبی آبی سوخته باشد ۸ - اوزون (جمع اوزه یا وز- مرغابی)

بوداین جواب که علت وقوع فعل را بیان میکند «مفعول له» خوانده شده بنابراین مفعول له اسمی است «مصدر» که سبب حصول فعل وعلت وقوع آن را بیان میکند .

فَالْمَفْعُولُ لَهُ : اِسْمٌ مَنْصُوبٌ يُبَيِّنُ سَبَبَ حُصُولِ الْفِعْلِ الَّذِي قَبْلَهُ

۱- قُمْتُ تَعْظِيماً لِمُعَلِّمِي

«قمت فعل فاعل، تعظیماً مفعول له، لمعلمی جار و مجرور بامضاف الیه»

۲- اَتَيْتُ لِلتَّعَلُّمِ

«اتیت فعل فاعل، للتعلم جار و مجرور محلا منصوب مفعول له»

۳- تَصَدَّقْتُ اِبْتِغاءَ مَرْضاتِهِ

تصدقت فعل ضمیر فاعل، ابتغاء مفعول له مضاف مرضاة مضاف الیه، ها مضاف الیه مرضاة،

حالات مفعول له

قبلا باید متذکر شویم مفعول له باید مصدر باشد ودرسه جمله فوق «تعظیم - تعلیم - ابتغاء» نیز مصدر هستندوهمین مصادر که تحت عنوان مفعول له درفوق ذکر شده‌اند دارای حالت مختلف هستند

حالت اول - (تعظیماً) ازجهت اینکه فاعل فعل وفاعل تعظیم و زمان هر دو یکی است مفعول له منصوباً ذکر شده است و در عین حالیکه شرایط نصب موجود است ماميتوانیم همین مفعول له را بالام مجرور کنیم (للتعظیم بگوئیم)

حالت دوم - (للتعلم) مفعول له بالام حرف جر مجرور شده است ومحلا منصوب خواهد بود و از جهت اینکه زمان اتیان و زمان تعلم یکی نیست باین معنی تعلیم بعد ازاتیان است نمیتوان آنرا منصوباً ذکر کرد .

حالت سوم - (ابتغاء) مفعول له مضاف است وبدون الف ولام دراین موردهم بااینکه شرایط نصب موجود است میتوان آنرا بالام مجرور کرد ؛ خلاصه اینکه مفعول له بسه حالت ممکن است درجمله ذکر گردد

۱ - مجرد ازال و اضافه (مثال ۱) ۲ محلی بالف ولام (مثال ۲) ۳ - مضاف (مثال ۳)

فقد شرط ومجرور شدن مفعول له بحرف تعلیل

۱- اَلْعاقِلُ يَفْرَحُ لِفَرَحِ غَيْرِهِ ۲ تَعَبْتُ مِنْ زَيْدٍ ۳ جِئْتُكَ اَلْيَوْمَ لِلْاِكْرامِ غَداً

درموقع نوشتن این مبحث بحثی پیش آمد و بعضی اظهار داشتند تنها مصدر منصوبی که بیان علت کند مفعول له خواهدبود اگر مصدر باحرف جرمجرور باشد بآن اصطلاحاً مفعول له گفته نمیشود

توضیحات و شرائط نصب

درجمله‌اول - از جهت اینکه فاعل فرح وفاعل مصدر یکی نیست فرح که مفعول‌له است بالام مجرور شده‌است دراینجا صحیح‌نیست مصدر را منصوبا ذکر کنیم حالت‌نسبی مفعول‌له‌تنهادروقتی‌است که فاعل مصدروفاعل‌فعل‌یکی باشدهربت‌خوفاً (من‌میگریزم، من‌میترسم)

درجمله‌دوم- چون‌زیدمصدرنیست بامن مجرورشده‌است دراین‌جمله گرچه علت‌تعب من‌زیداست و«من‌زید» بیان‌علت میکندلکن‌چون‌زیدمصدر نیست‌نمیتوانیم من زیدرا مفعول‌له بخوانیم.

درجمله‌سوم -میگوید آمدن‌امروزمن برای‌اکرام‌فرداست‌دراینجاهم‌چون‌زمان مصدروزمان فعل‌یکی‌نیست‌نمیوان‌مفعول‌له‌را منصوباذکر نمود.

تذکر - درحالت اول‌اشاره‌شددروقتی هم‌که شرط نصب موجودباشدمیتوان مفعول‌له‌را بالام‌مجرورکرد. **هذاقنع‌زهدایالزهد**

يُنْصَبُ مَفْعُولاً لَهُ الْمَصْدَرُ اِنْ ... اَبَانَ تَعْلِيلاً كَجُدْ شُكْراً وَدِنْ
وَهُوَ بِمَا يَعْمَلُ فِيهِ مُتَّحِدْ ... وَقْتاً وَفَاعِلاً وَاِنْ شَرْطٌ فُقِدْ
فَاجْرُرْهُ بِاللَّامِ وَلَيْسَ يَمْتَنِعْ ... مَعَ الشُّرُوطِ كَلِزُهْدِ ذَا قَنِعْ

مثال	ترکیب	توضیح

۱- **تَأَلَّمْتُ كَثِيراً لِعِلْمِي بِالْمَرَضِ الَّذِي اَصَابَكَ** - ترکیب: «تألمت فعل ضمیرفاعل، کثیرا صفت برای مفعول مطلق محذوف، لعلمی‌جار ومجرور یا مضاف الیه، باالمرض جار ومجرور، الذی موصول صفت برای‌مرض، اصابك فعل وفاعل ومفعول»

---

* چون ممکن‌است همین معنی درذهن بعضی از خوانندگان نیز بوده باشد لذا عین عبارتی که در این‌خصوص درشرح مفصل زمخشری نوشته شده ذیلا درج میگردد «وقوله‌تعالی (یجعلون اصابعهم فی‌آذانهم من‌الصواعق حذر الموت) فحذر الموت نصب لانه مفعول‌له وکذالك موضع‌من‌الصواعق نصب علی المفعول له ای‌من خوف الصواعق لان‌من قدتدخل بمعنی‌اللام فتقول خرجت من‌اجل‌زید ومن اجل ابتغاء الخیر واحتملت من‌خوف الشر قال‌الشاعر:

یغضی حیاء ویغضی من مهابته ... فلا یکلم الاحین یبتسم *

توضیح - (لام لعلمی بیان علت میکند از تالم بنا بر این محلا بعنوان مفعول‌لهی منصوب است دراینجا چون‌شرط نصب موجود نیست میتوان‌لام‌را ساقط نمود)

۲- اِنَّهُمْ تَأَثَّرُوا كَثِيراً لِفِراقِكَ- ترکیب : «ان‌ازحروف‌مشبهة‌بالفعل هم‌اسم‌ان ، تاثروا فعل‌ضمیرفاعل محلامرفوع‌خبران ، کثیراصفت برای مفعول فیه محذوف (زمانا) لفراق جار و مجرور ، کاف مضاف الیه»

توضیح - (درمبحث مفعول‌مطلق ومفعول فیه اشاره‌خواهدشدکه کلماتی‌نایب مناب این‌دو مفعول واقع‌میشوند در جمله اول کثیرا نایب مناب مفعول مطلق است ودر جمله دوم نـایب مناب ظرف - لفراق نیز محلا بعنوان مفعول لهی منصوب است).

۳ - اِنَّ‌هُنالِكَ قُلُوباً تَخْفُقُ بِحُبِّي وَتَجْزَعُ لِغِيابِي- ترکیب : «ان ازحروف مشبهة بالفعل ، هناك‌خبرمقدم ان ، قلوباً اسم‌ان مؤخر ، تخفق فعل‌ضمیرفاعل ،بحبی جارومجرور یامضاف‌الیه ، واوعطف ،تجزع فعل‌ضمیرفاعل ، لغیابی‌جارومجرور یاء مضاف الیه»

توضیح -(خفقان بمعنای ضربان قلب آمده‌است- باء دربحبی باء سببیه‌است-لغیابی محلابعنوان‌مفعول‌له‌منصوب است-شرط‌نصب‌دراین‌مفعول‌له‌موجود نیست(زیرا عامل مصدرمن هستم وعامل‌فعل‌قلوب.)

۴-اِنَّهُمْ يُرْسِلُونَ تَهانِيَهُمُ الحارَّةَ لِشِفائِكَ- ترکیب : «ان ازحروف‌مشبهة - بالفعل ، هم اسم‌ان ، یرسلون فعل‌ضمیرفاعل خبر ، تهانیهم‌مفعول هـم مضاف الیه ، الحاره صفت ، لشفاء جـار ومجرور ، مضاف کاف مضاف الیه

---

*نقوله‌من مهابته فی موضع المفعول له و اسم مالم یسم فاعله المصدر المقدر ولا یکون من مهابته فی‌موضع مالم‌یسم فاعله‌لان المفعول‌له لایقام‌مقام‌الفاعل‌لئلاتزول الدلاله‌علی العلة فاعرفه.

توضیح -(لشفائك بعنوان مفعول‌لهی منصوب است وازجهت اینکه شرط نصب موجود نیست بالام مجرور شده).

۵- حررت هذه النمیقة الیکم لتنوب عنی فی تقدیم الواجبات واهداء ازکی التحیات-

ترکیب : «حررت فعل ضمیر فاعل، هذه مفعول محلا منصوب . النمیقة عطف بیان ، الیکم جارومجرور ، لام حرف جر، تنوب فعل ضمیر فاعل، عنی جارومجرور، فی تقدیم جارو مجرور مضاف الواجبات مضاف الیه ، واو عطف ، اهداء عطف بمحل لتنوب محلا منصوب مفعول‌له ، ازکی فاعل اهداء مضاف التحیات مضاف الیه .»

توضیح (فعل مضارع لتنوب بواسطه حرف نصب مقدر «ان» مؤول بمصدر است ومحلا بواسطه لام تعلیل مجرور است - واهداء که بوسیله واو به لتنوب عطف شده است لفظاً مجرور بلام ومحلا منصوبست بعنوان مفعول‌لهی ودر عین حال اضافه شده بفاعل خود ازکی که تقدیرا مجرور ومحلا بعنوان فاعلیت مرفوع است)

۶- دخلت الیه اطلب عمل عنده-

ترکیب : « دخلت فعل ضمیر فاعل . الیه جارومجرور ، لطلب جارومجرور مضاف ، عمل مضاف الیه، عند ظرف مضاف ها مضاف الیه.»

توضیح (اطلب محلا منصوبست بعنوان مفعول لهی چون از حیث زمان فعل با مصدر مطابقت ندارد لذا بوسیله لام تعلیل طلب مجرور شده است.)

۷- ارجو ان اتلقی جوابك لاستلام مهام وظیفتی-

ترکیب : « ارجو

«ودر ذیل آیه شریفه «طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی» ۳ - ۲۰ صاحب کشاف مینویسد که هریك از لتشقی وتذکرة علت فعل مذکور ند الا اینکه در اولی واجب است بالام باشد یعنی شرائط انتصاب در آن موجود نیست ودر دومی «تذکره» که منصوباً ذکر شده نصب آن بجهة اجتماع شرائط است .

ابن عقیل در ذیل این مبحث مینویسد« فان فقد شرط من هذه الشروط تعین جره بحرف التعلیل وهو الام او من او فی او الباء» وآیه شریفه «ویطعمون الطعام علی حبه» - نیز مؤید همین معنی است.

فعل‌ضمیر فاعل ، ان‌حرف‌نصب ؛ اتلقی فعل‌ضمیرفاعل محلامنصوب مفعول ، جواب‌مفعول برای اتلقی‌مضاف ، کاف مضاف‌الیه،لاستلام جارومجرور مضاف ، مهام‌مضاف‌الیه ومضاف ، وظیفی مضاف‌الیه مهام،یاء مضاف‌الیه وظیفه»

توضیح (لاستلام لفظا مجرور بلام و محلا منصوب‌است بعنوان مفعول‌لهی - مهم‌جمع‌مهم است‌که اسم فاعل‌است ازباب افعال واز نظرترکیب لفظا مجرور است بسبب اضافه استلام ومحلا بعنوان‌فاعلیت مرفوع«مصدراستلام عمل‌فعل نموده‌ومهام رافاعل گرفته‌است»)

٨- يُمْكِنُ انْ تَشْرُفَنِي لِتَنَاوُلِ طَعَامِ الْغَدَاءِ بِرُفْقَتِي- ترکیب : «یمکن‌فعل، ان ناصبه ،تشرف فعل ضمیر فاعل نون وقایه یاء مفعول . جمله فعلیه محلامرفوع فاعل‌یمکن ، لتناول‌جارومجرور مضاف ، طعام مضاف‌الیه ومضاف ، الغداء مضاف‌الیه ، برفقتی‌جارومجرورمضاف یاء مضاف‌الیه»

توضیح (طعام که لفظاً بواسطه اضافه تناول‌مجرور است محلا بعنوان فاعلیت‌مرفوع است درواقع مصدرتناول بفاعل‌خود اضافه شده‌است وبعنوان مفعول‌لهی درمحل‌نصب‌است .

غداء بمعنای ناهاراست (الغداء طعام‌الغدوه) (الرفقة) بتثلیث راء بمعنای‌جماعة المرافقین‌است ، والمرافق‌الرفیق)

٩- وَلَقَدْ اقْسَمْتُ لَكَ انَّنِي سَابْقِي لَكَ رَغْمَ كُلِّ النَّاسِ- ترکیب : «واوعطف ،لام تاکید ، قد تحقیقه ، اقسمت فعل‌ضمیرفاعل ، لك‌جار ومجرور ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، نون وقایه یاء اسم‌ان ، سین حرف استقبال ، ابقی فعل‌ضمیرفاعل ، لك جار ومجرور خبربرای ان ، رغم مفعول‌له‌مضاف ،کل‌مضاف‌الیه،رغم‌الناس‌مضاف‌الیه‌کل.»

توضیح - (از جهت اینکه شرائط نصب دررغم جمع است لذا

منصوباً ذکر شده‌است ودرعین‌حال جایزاست بگوئیم لرغم کل‌الناس)

۱۰- اَنَاذَکَرْتُ مَا اَبْذُلُهُ فِی سَبِیلِکَ اِبْرَاءً لِذِمَّتِی وَاِلْهَاباً لِحُبِّی وَ مُضَاعَفَهً لِشُعُورِی -

ترکیب : «انا مبتدا ، اذکر فعل ضمیر فاعل ، ماءمفعول،ابذله فعل ضمیر فاعل هامفعول،جمله‌خبر برای‌انا.فی‌سبیل جار ومجرورمضاف کاف‌مضاف الیه،ابراءمفعول‌له،لذمتی‌جار ومجرور یاء مضاف الیه واو عطف ، الهابا مفعول له ، لحبی جار و مجرور یاء مضاف الیه واو عطف،مضاعفة مفعول‌له،لشعوری جارومجروریا مضاف الیه»

توضیح - (در این جمله سه مفعول‌له موجود است ابراء -الهاباً ومضاعفة-دومصدراز باب‌افعال ویکمصدراز باب مفاعله . چون‌شرائط نصب در هرسه جمع است باین‌معنی فاعل سه مصادر با فاعل فعل اذکر یکی است وزمانا هم هر سه یکی هستند لذا منصوبا ذکر شده‌اند و درعین حال میتوان گفت لابراء ذمتی ولالهاب حبی).

۱۱-خَفَقَ قَلْبِی لَهَا شَوْقاً وَحَنِیناً -ترکیب : « خفق‌فعل قلب فاعل،یاءمضاف الیه لهاجارومجرور،شوقامفعول‌له ، واوعطف ، حنینا مفعول‌له»

توضیح - (علت خفقان قلب‌من شوق وحنین است بهمین جهت این دومصدر مفعول‌له هستند وفاصله‌هم بین زمان این دومصدر وخفقان قلب نیست (حنین‌بمعنی اضطراب وضربان‌قلب‌است ازطرب‌یا ازحزن)

۱۲- فَخَوْفاً مِنْ اَنْ تَفُوتَ الْفُرْصَةُ رَایْتُ اَنْ اَعْجَلَ- ترکیب : «فاء عطف، خوفا مفعول له مقدم ، من جار ، ان حرف نصب ، تفوت فعل الفرصة فاعل . رایت فعل‌ضمیرفاعل ؛ ان حرف‌نصب ، اعجل فعل ضمیرفاعل»

توضیح - (ان تفوت الفرصة محلا مجرور است بواسطة من و حرف نصب‌ان جمله‌را تأویل‌بمصدربرده‌است «من‌فوت الفرصة» مفعول‌رایت نیزجمله

ان اعجل است که بواسطه حرف نصب مؤول بمصدر شده است (رایت العجلة)-در این جمله ازجهت تاکید مفعول له در بدو جمله واقع شده است .»

١٣- عَنْ قَرِيبٍ اذْهَبْ اِلَى الْبَلْدَةِ لِلْاصْطِيَافِ ترکیب :«عن قریب جار ومجرور ، اذهب فعل ضمیر فاعل . الی البلدة جار ومجرور، لاصطیاف جار ومجرور .»

توضیح - (در این جمله سه جار ومجرور موجود است جار ومجرور اول(عن قریب) بمعنی بعد است وجار ومجرور در محل نصب است تامفعول فیه بوده باشد. جار ومجرور دوم متعلق است بفعل اذهب و جار و مجرور سوم چون اصطیاف مصدر است و علت وقوع فعل هم برای اصطیاف است لذا محلا بعنوان مفعول لهی منصوب است.)

١٤- اِلٰهِي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعاً فِي جَنَّتِكَ ترکیب : « الهي مضاف ومضاف الیه در محل منادی بحذف حرف ندا(یا) ما نافیه عبدتك فعل وفاعل ومفعول ، خوفا مفعول له . من نار جار ومجرور مضاف کاف مضاف الیه ، واو عطف ، طمعا مفعول له عطف بخوف ، فی جنة جار ومجرور کاف مضاف الیه»

مفعول فیه (ظرف)

چیزی که در جائی گذارده میشود باعتبار قرار ووقوع: آن محل برای آن شیی ظرف خواهد بود ، ظرف را تعریف کرده اند **كُلُّ مَا يَسْتَقِرُّ فِيهِ غَيْرُهُ** (چیزی که قرار بگیرد در آن غیر آن) در اصطلاح نحو هم بازمنه و امکنه ظرف گفته میشود باعتبار اینست که وقوع افعال در آنهاست الا اینکه هر اسم زمان ومکانی در اصطلاح نحوی ظرف نیست ظرف در اصطلاح این قوم فقط آن اسم منصوبی است که بتقدیر «فی» منصوب باشد **قُمْتُ الْيَوْمَ (قُمْتُ فِي الْيَوْمِ)**

نباید از نظر دور داشت بعضی از اسماء زمان ومکان مبنی هستند وبطوری که

میدانید اسماء مبنیه حرکت آخرشان غیرقابل تغییراست بنابراین نباید انتظار داشت که تقدیر «فی» دراعراب وظاهر اینگونه کلمات اثری داشته باشد .

بنا براین باید گفت اسماء زمان ومکانی که بتقدیر « فی» منصوب هستند لفظاً یامحلا بردوقسمند : معرب ومبنی .

اَلظَّرْفُ ماتَضَمَّنَ مَعْنَی «فی» مِنْ مَکانٍ «کَحَیْثُ وَهُنَا» اَوْزَمانٍ «کَمَتَی وَاِذْ» وَهُوَقِسْمانِ : مُعْرَبٌ وَمَبْنِیٌ .

اَلظَّرْفُ وَقْتٌ اَوْمَکانٌ ضُمِّنَا فی باطّرادٍ کَهُنَا امْکُثْ اَزْمُنَا

فَانْصِبْهُ بِالْواقِعِ فیهِ مُظْهَراً کانَ وَاِلاّ فَانْوِهِ مُقَدَّراً

قیدتضمن معنای فی ازاینجهت است که بعضی از اسماء زمان ومکان صلاحیت دارند که ازقید ظرفیت خارج شوند و آن دروقتی است که بآنها عنوان «ظرف متصرف» داده میشود زیرادراین موقع مبتدا- خبر-مضاف-فاعل-ومفعول قرارمیگیرند .

یَوْمُ الْجُمُعَةِ سَیَأْتی (مبتدا) حانَ یَوْمُ السَّفَرِ (فاعل) یَوْمُ الْخَمیسِ عِنْدَنا یَوْمُ التَّعْطیلِ (مبتداوخبرومضاف) بَنَیْتُ الدّارَ (مفعول) .

بنابراین ظروف بردوقسمند ظرف متصرف « آنهائیکه ازقید ظرفیت میتوانند خارج شوند» وغیر متصرف « آنهائیکه براي همیشه ظرف هستند » بآن عده ظروفی هم که تنها مجرورمیشوند اصطلاحا شبه ظرف گفته می شود -من عند - الی متی -من حیث.

وَما یُرَی ظَرْفاً وَغَیْرَ ظَرْفٍ فَذاکَ ذُوتَصَرُّفٍ فِی الْعُرْفِ

وَغَیْرُذِی التَّصَرُّفِ الَّذی اَزِمَ ظَرْفِیَّةً اَوْ شِبْهَها مِنَ الْکَلِمِ

ظرف زمان وظرف مکان معرب

۱- ظرف زمان- ظرف زمان برسه قسم است ۱ مبهم ۲ مختص ۳ معدود

مبهم (۱) آن اسمی است که برمقدارغیرمعینی اززمان دلالت کند (ابد .امد . مدة . وقت . زمان . ونظایر آنها)

مختص (۲) آن اسمی‌است که برمقدار معین ومحدودی اززمان دلالت کند **ساعة . یوم . لیله . شهر. سنه . اسبوع . عام . یوم‌الخمیس** . ونظایر اینها

معدود (۳) آن‌اسمی است اززمان که برتعدادمعینی اززمان دلالت کند . **سنتین - ثلاثه ایام** ونظایر اینها .

۲ = **ظرف‌مکان** - ظرف‌مکان بردوقسم است **۱ مبهم ۲ مختص**

مبهم (۱) آن‌اسمی است که برمکان‌غیرمعینی دلالت کند «**فوق. تحت. یمین. یسار. میل. فرسخ. امام. غرب. جنوب. حول. ازاء.** ونظایر اینها. جهات‌ست ومقادیر درواقع جزء اسماء مکان مبهمند .

مختص (۲) آن اسمی است که برمکان معینی دلالت کند - اسماء شهرها **تهران . بغداد. مصر . مسجد. خانه. مدرسه. سوق.** ونظایر اینها

اعراب‌ظروف

بطورکلی هرسه‌قسم اسماء زمان بتقدیرفی منصوب میشوند

اِعْمَلْ نَهٰاراً وَاسْتَرِحْ لَیْلاً . سَاُسٰافِرُ غَداً . اَخْرُجُ اِلَی الْبَحْرِ یَوْمَیْنِ .

درمورد اسماء مکان‌مبهم «اسماء مقادیرجزء اسماء مبهم‌ذکرشد » قسم اول آن یعنی اسماء مکان غیر معین مانند اسماء زمان بتقدیرفی منصوب میشوند.

رَاَیْتُ طٰائِراً فَوْقَ الْغُصْنِ . سِرْنَافَرْسَخَیْنِ .نٰامَتِ الْقِطَّةُ اَمٰامَ الْمٰائِدَةِ .

در مورد قسم آخر یعنی‌اسماء مکان معین باید آن‌اسماء را باحرف جر «فی» مجرور کرد .

قَرَاْتُ فِی الْمَدْرَسَةِ . نَظَرْتُ فِی الدّٰارِ . صَلَّیْتُ فِی الْمَسْجِدِ .

چنانچه‌اسم مکان معین بافعل‌مذکور درجمله مادة یکی‌باشد باین معنی عامل با اسم‌مکان ازیك ریشه مشتق شده‌باشند جایزاست بتقدیرفی‌منصوب شود :

جَلَسْتُ مَجْلِسَ اَهْلِ الْعِلْمِ

قواعدفوق دراین‌دوشعرخلاصه شده است .

ظرف زمان مبهم ومحدود وی　　قابل نصبند بتقدیر فی
ظرف مکان آن چه معین بود　　چاره‌دراونیست بجزذکرفی

باید توجه داشت اسماء زمان ومکانی که بتقدیرفی منصوب‌میشوند چنانچه‌فی لفظاً ذکر شود و اسم مجرور باشد اصطلاحا بآن مفعول فیه گفته نمیشود مثال: خَرَجْتُ فِی یَوْمِ الْجُمُعَةِ اگر گفته شود خلاف‌اصطلاح است.

واما اذا ظهر فلابدمن‌جره وهذاخلاف اصطلاح القوم فانهم‌لایطلقون المفعول‌فیه الاعلی المنصوب بتقدیرفی

تذکر- گاهی‌ممکن است اسماء مکان‌معین مفعول‌به باشند نباید آنهارا با ظرف اشتباه‌کرد.

ظرف زمان وظرف مکان مبنی

ازاسماء زمان این اسماء مبنی‌هستند ببناء لازم: **اذ • امس • مذ • منذ • قط • لما • ایان • متی • الان • عوض •**

واز اسماء مکان اسماء زیر:

حیث • لدن • لدی • این • هنا • ثم • انی • «انی برای زمان و مکان هردو استعمال میشود.

ازاسماء مکان معرب‌هم‌جهات‌ست:

فوق • تحت • یمین • شمال • خلف • قدام • وآن اسمائی که بمعانی اینها هستند **قبل • بعد • دون • جنب • غیر** گاهی مبنی میشوند ببناء عارض وآن در موقعی‌است که مضاف‌الیه محذوف باشد(درحال مبني‌بودن مرفوع‌خواهندبود) **من‌قبل(برفع‌لام)**

تذکر- ازاسماء مبنیه فوق: حیث.لدن .لدی . این . لها . قط . اذ .امس .متی مذ . و منذ . غیر متصرف هستند باین معنی غیر ظرفیت صلاحیت موقعیت دیگری را ندارند •

۱- حیث - فقط‌برجمله اضافه‌میشود «اجلس،حیث‌اجلسك صاحب‌البیت»

۲- دوکلمه،لدی ولدن - براسم اضافه‌شده‌وآنرا مجرور میکنند «جلست‌لدی الصدیق - وافتح‌لی‌من‌لدنك رحمة» (درجمله اخیرکاف‌محلا مجروراست بواسطه‌اضافه لدن)

۳- این‌ظرفی است‌که بسبب آن ازمکان سؤال میشود «این هادم ابنیة الشرك والنفاق»

اسمائیکه نایب‌مناب‌ظرف واقع میشوند

۱ = مصدر ۲ = صفت ۳ = اسماء عدد ٤ = اسماء اشاره ٥ = کل وجزء

این پنج اسم گاهی بجای ظرف استعمال شده ونایب‌مناب ظرف واقع میشوند

مصدر(۱)

جِئْتُكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ — جلست فعل وفاعل ،کاف مفعول، طلوع نایب‌مناب ظرف ، شمس مضاف‌الیه

حَلَسْتُ قُرْبَكَ — جلست فعل وفاعل ،قرب نایب مناب ظرف کاف مضاف الیه

آتيكَ خُرُوجَ التَّلامِيذِ

اتیك فعل وفاعل ، خروج نایب‌مناب‌ظرف تلامیذ مضاف‌الیه

درسه مثال فوق طلوع و قرب وخروج که مصدر هستند و نایب مناب ظرف واقع شده‌اند درترکیب مضاف هستندواسماء بعد: شمس- ك -تلامیذ -مضاف‌الیه آنها اگرچنانچه ظرف زمان یامکان محذوف ذکر گردد این مصادر مجرورخواهند بود

جئتك وقت طلوع الشمس • جلست مکان قربك • وقت خروج

تذکر = در جملات غالبا ظرف زمان حذف میگردد ظرف مکان حذفش بندرت است .

وَقَدْ يَنُوبُ عَنْ مَكَانٍ مَصْدَرُ — وَذَاكَ فِي ظَرْفِ الزَّمَانِ يَكْثُرُ

صفت(۲)

اِفْتَكَرْتُ طَوِيلاً (زَمَناً طَوِيلاً) — افتکرت فعل‌ضمیر فاعل،طویلاصفت نایب مناب‌مفعول فیه

نُمْتُ قَلِيلاً (زَمَناً قَلِيلاً) — نمت فعل‌ضمیر فاعل، قلیلاصفت نایب‌مناب‌مفعول فیه

جَلَسْتُ شَرْقِيَّ الْمَلْعَبِ(الْمَكَانَ)

جلست فعل فاعل،شرقی صفت نایب‌مناب مفعول فیه ،ملعب مضاف‌الیه

تذکر = دردومثال اول‌اسم زمان حذف شده ودرمثال سوم‌اسم مکان.

و اگر برجمله فعلیه داخل شودمتضمن معنای‌شرط است وما،هم ممکن‌است دراین صورت بآن‌داخل شود «اینماتقف اقف»(هردو فعل مجزوم‌هستند)

٤- هنا - هنااسم اشاره است برای‌مکان نزدیك وگاهی باها، تنبیه ذکرمیشود (هیهنا) و گاهی باکاف خطاب‌همراه‌است «هناك» گاهی بهمین حال‌لام بعد بآن‌متصل‌میشود «هنالك»

اسماء عدد (۴)

۱ مشیت اربع ساعات .

مشیت فعل فاعل، اربع نایب‌مناب مفعول فیه، ساعات تمیز .

۲ سافرت اربعین یوماً .

سافرت فعل و فاعل ، اربعین نایب‌مناب مفعول فیه ، یوما تمیز .

۳ قطعت ثمانیة امیالٍ .

قطعت فعل و فاعل، ثمانیة نایب‌مناب‌مفعول فیه ، امیال تمیز .

درجمله‌اول ساعات ودوم یوماً وسوم امیال برای اسماء عدد اربع واربعین و ثمانیه تمیز هستند تمیز اسماء عددقواعدی‌دارد که بعدا ذکرخواهدشد

اربع و اربعین و ثمانیه دراین سه‌جمله بعنوان مفعول فیه منصوب شده‌اندالا اینکه‌دراین‌سه‌جمله و نظایراین‌جملات‌بایددانست مفعول‌فیه‌اصلی‌تمیز است واین‌اسماء نایب مناب آنها هستند .

اسماء اشاره(٤)

وقفت تلك الناحیة .

وقفت فعل و فاعل، تلك نایب‌ظرف، ناحیه بدل .

قدم الرسول ذالك النهار .

قدم فعل، رسول فاعل ذالك نایب‌مفعول فیه، النهار بدل

صمت هذا الیوم .

صمت فعل‌ضمیر فاعل ، هذا نایب‌مناب ظرف ، الیوم بدل

کلمات -ناحیه -نهار-یوم که بعدازاسماء اشاره واقع‌شده‌اند میتوان آنهارابدل ومیتوان عطف‌بیان گرفت .

کلمات تلك وذلك وهذاکه بآنهاعنوان‌ظرف ومفعول‌فیه‌داده‌شده باید دانست مفعول‌فیه‌اصلی آن کلماتی‌است که بعنوان‌بدل‌بعداز آنهاذکرشده‌است .

تذکر = هراسم باالف ولام دنبال اسماء اشاره عطف‌بیان وهراسمی که ممیز اعداداست تمیز است .

٥- انی - انی‌ظرف‌مکان باشدبمعنای‌این‌ودو فعل رامجزوم‌میکند «انی‌تجلس‌اجلس» ظرف زمان‌باشدبمعنای متی «انی‌جئت» استفهامیه باشد بمعنای‌کیف است «انی‌یکون‌ذلك»

٦- اذ - اذا- اذظرف‌زمان ماضی‌است و برجمله داخل‌میشود واذاظرف زمان مستقبل است متضمن‌معنای‌شرط «اذا اجتهدت نجحت» هردوممکن است‌برای مفاجاة باشند «اذجاءزید - فاذاالاسد بالباب»اذ اگرمتضمن معنای‌لام تعلیل‌باشد حرف‌است «ضربت‌ابنی اذاساء»

کل و جزء (۵)

مَشیتُ کُلَّ النَّهارِ

مشیت فعل ضمیر فاعل، کل نایب مناب ظرف، نهار مضاف الیه.

صُمتُ بَعضَ الشَّهرِ

صمت فعل ضمیر فاعل، بعض نایب مناب ظرف شهر مضاف الیه.

سِرتُ جَمیعَ الیَومِ

سرت فعل ضمیر فاعل، جمیع نایب مناب ظرف، الیوم مضاف الیه

چون کل و جزء از اسماء دائم الاضافه هستند در هر سه جمله نهار - شهر - یوم - مضاف الیه واقع شده اند در حقیقت همین اسماء مفعول فیه اصلی بوده کل و بعض و جمیع نایب مناب ظرف و مفعول فیه میباشند.

نمونه هائی چند از ظروف با ذکر مثال

زمان (۱)

اذهب - لیلا • عصرا • ظهرا • صباحا • مساء • غدا • نهارا • ضحا • بکرة
اقرء - ثانیة • دقیقة • ساعة • لحظة • حقبة • اسبوعا • غدوة • عتمة • صحوة
اسافر - یوما • شهرا • سنة • وقتا • قرنا • زمانا • دهرا • ابدا • امدا • سرمدا
سجدت - امس • الان • قبلا • بعدا • مدة • حینا • عشیة • عشاء • سحرا • عاما

مکان (۲)

وقفت - امام المکتبة • خلف المکتبة • فوق المکتبة • تحت المکتبة • وراء المکتبة
جلست یمینك • یسارك • حذاءك • ازائك • عندك • حولك • ناحیتك.
جلست مجلسه • سکنت مسکنه • نظرت منظره • رمیت مرماه • دخلت مدخله.
سکنت فی مجاسه • جلست فی مسکنه • رمیت فی منظره • نظرت فی مرماه.

---

۷ - امس. امس اگر مبنی بر کسر باشد بمعنای دیروز واگر معرب باشد بمعنای روزی از روزهای گذشته وجمع آن آمس واموس و آماس و نسبة آن امسی است مثال مبنی «امس الدابر لا یعود» مثال معرب: «کل یوم یصیر امسا» - وقد کان بالامس رجلا مهیبا» (در اخیر بواسطه دخول ال معرب شده است)

۸ - مذومذ: مذومذ گاهی اضافه میشوند برمفرد وگاهی برجمله «مارایته مذیوم الاحد» (مفرد) «ماصادفته مذ تفارقنا» (جمله) ولکن باید دانست برای این دو اسم سه حالت هست
حالت اول: حرف جر - اگر زمان ماضی باشد بمعنای «من» «مارایته مذیوم الاحد» (از روز یك شنبه ندیدم اورا) اگر زمان حاضر باشد بمعنای «فی» «رایته مذشهرنا» (در این ماه اورا دیدم) اگر معنا معدود باشد بمعنای من والی خواهد بود «مارایته مذ ثلاثة ایام» (الی سه روز یا از سه روز):
حالت دوم: موقعی است که اسم بعد از آن دو مرفوع باشد بعضی گفته اند در این حال این دو

مثال ترکیب توضیح

۱-(عشاءً) وَجاؤُا اَباهُمْ عِشاءً یَبْکُونَ ۱۶/۱۲ ترکیب : «واوعطف،جاءوافعل ضمیرفاعل ، اباهمفعول،هم مضاف الیه ، عشاء مفعول فیه ، یبکون فعل‌ضمیرفاعل ، اباهم‌رامیتوان بتعبیر(الی ابیهم) منصوب‌بنزع خافض گرفت »

توضیح - (درموردفعل‌جاء نوشته‌شده‌است‌هم‌باحرف‌جرباءمفعول میگیرد وهم‌متعدی بنفس‌است درجمله بالا بدون‌حرف‌جرمفعول گرفته‌است - جمله فعلیه یبکون مفید معنای حال است از ضمیر جاؤا - ازاول تاریکی تا ثلث اول شب عشاءاست)

۲-(اَلْآنَ)قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ۷۱/۲ ترکیب : «قالوافعل ضمیرفاعل ، الان مفعول‌فیه ، جئت فعل ضمیرفاعل ، بالحق جارومجرورمحلا منصوب مفعول‌به»

توضیح - (ریشهٔ آن - اون - الان والاوان بمعنای وقت وزمانی است که شخص‌در آن واقع‌است «الان ظرف للوقت الذی‌انت‌فیه» الف ولام الان‌برای تعریف نیست زیرا الف ولام تعریف براسمائی داخل میشود که نکره بوده باشند و بسبب لام معرفه بشوند الان بدون الف و لام استعمال نشده است تا بسبب آن معرفه گردد)

۳-(سِنِینَ) فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی اَهْلِ مَدْیَنَ ۴۰/۲۰ ترکیب : « فاء عطف ، لبثت فعل‌ضمیرفاعل ، سنین‌مفعول‌فیه ، فی‌اهل‌جارومجرورراضافه‌بمدین مدین‌مضاف‌الیه»

ظرفی‌هستند مضاف‌برای جملهٔ که‌فعل آن‌محذوف‌است «مارایته مذیومان» اصل‌جمله این‌بوده است «مارایته‌مذکان‌یومان» و بعضی آنرامبتداومابعدراخبرمیدانند .

حالت‌سوم : وقتی‌است‌که بعدازآن دوجمله فعلیه‌یا اسمیه واقع شودمانند همان دومثال اول (مفرد وجمله)

تذکر . مذ رانوشته‌اندمخفف ازمنذ است‌ودلیل این‌رامضموم بودن‌آن ذکرکرده‌اند درالتقاء

توضیح - (مفرد سنین سنه است این جزء همان اسمائی است که ملحق بجمع هستند در پاورقی قبلا راجع بملحق بجمع و ملحق بتثنیه اشاره شده است - در مدین مدت ۲۸ سال حضرت موسی اقامت داشته دختر حضرت شعیب را در آنجا گرفته است این شهر در نزدیکی مصر واقعست)

۴- (وراء) اِنَّ هٰؤُلاءِ یُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ وَیَذَرُونَ وَرائَهُم یَوْماً ثَقِیلاً ۷۶/۲۷

ترکیب: «ان از حروف مشبهة بالفعل، هؤلاء اسم ان، یحبون فعل ضمیر فاعل، العاجلة مفعول محلا مرفوع خبر برای ان، واو عطف، یذرون فعل ضمیر فاعل، وراء مفعول فیه مضاف، هم مضاف الیه، یوما مفعول برای یذرون، ثقیلا صفت»

توضیح - (هؤلاء اسم اشاره است بجمع قریب، مذکر و مؤنث آن یکسانست اصل کلمه اولاء است که از اول ریشه گرفته است ها حرف تنبیه است که بر آن داخل شده و در وقتی هم که کاف خطاب در آن داخل شود اولئك گفته میشود چون اسماء اشاره مبنی هستند بنابراین در جمله فوق هؤلاء محلا منصوبست)

۵- (بَیْنَ) جَعَلْنا بَیْنَكَ وَبَیْنَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً ۱۷/۴۵

ترکیب: «جعلنا فعل ضمیر فاعل، بینك ظرف مفعول فیه مضاف، کاف مضاف الیه، واو عطف، بین ظرف مضاف الذین مضاف الیه، لایؤمنون فعل ضمیر فاعل، بالاخره جار و مجرور مفعول، حجاباً مفعول جعلنا، مستورا صفت برای حجاب»

توضیح - (بین برای زمان و مکان هر دو استعمال میشود ظرفی است مبهم بمعنای وسط و از مضاف الیه آن معنای آن بدست میآید - بینا و بینما نیز بمعنی بین هستند بعضی نوشته‌اند فتحه نون اشباع شده بین، بینا شده است

الساکنین «مذالیوم» (برفع ذال)

۹- قط ظرف زمان ماضی است و عوض ظرف زمان مضارع (بندرت استعمال میشود) قط و عوض فقط درجمله منفی داخل میشوند «مافعلت هذا قط» (تابحال این کاررا من نکرده‌ام) «ما افعله عوض»: (انجام نمیدهم آنرا هرگز) کلمه عوض مبنی است و آخر آن (ض) بسه حرکت خوانده میشود و در وقتی

عده دیگر نوشته‌اند چون مضاف‌الیه این دو (اوقات) همیشه محذوف است الف وماعوض ازمضاف‌الیه‌است)

۶-(غدوّاً وعشیاً) النار یعرضون علیها غدواً وعشیاً ۴۶/۴۰ ترکیب : « النار مبتدا ، یعرضون فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، علیها جار ومجرور جمله خبر ، غدوا مفعول‌فیه ، عشیا مفعول‌فیه معطوف بغدواً»

توضیح -(غدو مصدر است از باب غدا یغد وبمعنی «ذهب غدوة» -غدوه مابین فجر وطلوع شمس را گویند)

اسم زمان غدوه است وغدو مصدر است که تعبیر اززمان شده‌است - عشاء وعشی هردو بیك معنی هستند)

۷ - (حول) الذین یحملون العرش و من حوله ۷/۴۰ ترکیب : « الذین موصول مبتدا ، یحملون فعل ضمیر فاعل ، العرش مفعول ، واو عطف ، من معطوف بالذین ، حول مفعول‌فیه مضاف ، ها مضاف الیه ، «یسبحون بحمد ربهم» که بعدا ذکر شده خبر است»

توضیح (جهاتی که محیط بشخص یاشیئی باشد حول میگویند حول - حولی - حوال - حوالی هرچهار لفظ بیك معنی هستند)

۸-(غداً) ولا تقولن لشیء إنی فاعل ذالك غداً ۲۳/۱۸ ترکیب : « واو عطف ، لا ناهیه ، تقولن فعل ضمیر فاعل ، مؤکد بنون تاکید ، لشیء جار ومجرور ان ازحروف مشبهة بالفعل ، یا اسم ان ، فاعل خبر ان ، ذالك اسم اشاره ،

که اضافه شود معرب میشود «لا افعله عوض العائضین» (ابدالابدین) کلمه عوض درماضی هم گاهی داخل میشود - «مارایت مثله عوض»

۱۰ - «لما» برای لما سه وجه ذکر کرده اندوجه اول وجه حرفی آنست که مشابه بالم است وبرفعل مضارع داخل شده آنرا مجزوم ومنفی میکند وازبعضی جهات بالم تفاوت دارد - وجه دوم وجهی است که بمعنای الا (حرف استثناء) ذکر شود «ان کل نفس لما علیها حافظ» (الاعلیها) وجه سوم وجهی است که بنام (حرف وجود برای وجود) نامیده شده دراینحال مختص بفعل ماضی است و درجمله داخل میشود که وجودجمله دوم بسته بوجود اولی باشد «لما جائنی اکرمته» درهمین وجه است که آنرا ظرف هم گرفته اند وبمعنای حین نیز عده نوشته اند آمده است .

۱۱- ایان - دروقتی که دوفعل را جزم دهد «ایان تضرب اضرب» اسم شرط است - ودروقتی که مرادف بامعنای متی باشد اسم استفهام است .

محلامنصوب مفعول براي فاعل،غدا مفعول فيه»

توضيح (اسم فاعل «فاعل» ، در اين جمله عمل كرده ومفعول گرفته‌است قبلا راجع بعمل شبه فعل بحث شده‌است)

۹-(بياتا-نهارا)قل ارايتم ان اتاكم عذابه بياتا او نهارا ۵۰/۱۰ تركيب : «قل فعل ضمير فاعل ، همزه استفهام ، رايتم فعل ضمير فاعل ، ان حرف شرط ، اتا فعل، كم مفعول، عذاب فاعل ، ها مضاف اليه، بياتا مصدر، نايب مناب مفعول فيه ، او حرف عطف ، نهارا مفعول فيه»

توضيح - (ارايتم بمعنى اخبرونى است « خبر دهيد مرا» جواب شرط در بقيه جمله‌است - بيات مصدر بات ببيت نايب مناب مفعول فيه واقع شده‌است (وقت بيات)

۱۰(فوق) ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق ۱۷/۲۳ تركيب : « واو عطف ، لام تاكيد، قد تحقيقيه ، خلقنا فعل ضمير فاعل ، فوق مفعول فيه مضاف كم مضاف اليه ، سبع مفعول ، طرائق تميز»

توضيح - (فوق مصدر است و براى ظرف مكان وزمان هردو استعمال ميشود اقمت فوق شهر دلالت بر فضل وزيادتى هم ميكند العشرة فوق التسعة وگاهى بطور اسم استعمال ميشود واذا ذكرت فكل فوق دون)

۱۱-(خلال)فجاسوا خلال الديار ۵/۱۷ تركيب : «جاسوا فعل ضمير فاعل، خلال مفعول فيه، مضاف، الديار مضاف اليه ، »

توضيح - (جاس يجوس جوسا بمعناى طلب بحرص وجستجو است -خلال بمعناى بين استعمال شده است «خلالهم-بينهم» «خلال الديار» ما حوالى حدودها او ما بين بيوتها)

۱۲- (ارضاً)اقتلوا يوسف او اطرحوه ارضا يخل لكم وجه ابيكم ۹/۱۲ تركيب : «اقتلوا فعل ضمير فاعل ، يوسف مفعول ، او حرف عطف ،

اطرحوه فعل وفاعل ومفعول ، ارضامفعول‌فیه ،یخل‌فعل، لکم‌جار ومجرور ، وجه‌فاعل مضاف‌ابی‌مضاف‌الیه ،کم‌مضاف الیه‌ابی»

توضیح- (ارض نکرة ذکرشده ازاینجهت است که مفیدمعنای ابهام باشد یعنی دوراز آبادی وشهر - جزم یخل ازجهت اینستکه جواب امر واقع شده است)

۱۳- (یوماًاو بعض یوم) قالوا لبثنا یوماًاو بعض یوم $\frac{۱۹}{۱۸}$ ترکیب :«قالوا فعل ضمیرفاعل ، لبثنا فعل‌ضمیرفاعل ، یوما مفعول فیه ، او حرف عطف ، بعض‌نایب‌مناب مفعول‌فیه مضاف یوم‌مضاف‌الیه»

توضیح - (دراین جمله بعض نایب مناب مفعول فیه واقع شده قبلاراجع باینموضوع اشاره است)

۱۴-(طرفی النهار-زلفاً) واقم الصلوة طرفی النهار وزلفاً من اللیل $\frac{۱۱۴}{۱۱}$

ترکیب : «واوعطف ، اقم‌فعل ضمیرفاعل ، الصلوة مفعول ، طرفی- ظرف مفعول فیه‌مضاف،النهارمضاف الیه،واوعطف ،زلفاًظرف عطف بطرفی، من‌اللیل جار ومجرور»

توضیح - (طرفی النهار کنایه از غدوه وعشیه است زلف جمع زلفه قسمتهائی ازشب)

۱۵-(اذ)فقد نصره الله اذاخرجه الذین کفروا $\frac{۴۰}{۹}$ ترکیب : «فاء حرف‌عطف قدتحقیقیه ، نصر فعل هامفعول ، اللهفاعل،اذظرف زمان،اخرج‌فعل ها مفعول ، الذین فاعل ،کفروافعل‌ضمیرفاعل »

توضیح - (اذدروقتی که‌اسم برای زمان ماضی باشدچهاراستعمال داردیکی از آنهاظرف است(۱)

«ترکیب‌شود»

غداًترون ایای ویکشف لکم عن سرائری وتعرفونني بعدخلو مکاني وقیام غیري مقامي

(۱)قبلا راجع به‌اذاواذدر باورقی مختصراً اشاره‌شداینك برای اینکه نسبت به‌وضع کلمه اخیر

مفعول مطلق

در این مبحث از آنجائیکه مفعول مطلق مصدر است مقدمة میبایستی بحث مصادررا پیش کشید :

مصدررا تعریف کرده‌اند باینکه‌اسمی‌است مشتق غیرمقترن‌بزمان ودلالت‌دارد بر آنچه‌فعل‌دلالت‌دارد.

فعل‌دلالت دارد بر دوشیء یکی **حدث** ویکی‌**زمان** هر فعلی که مورد نظر گرفته‌شود خالی‌ازاین‌دوموضوع نخواهدبود **قام** که فعلی‌است ماضی حدثش‌**قیام** وزمانش ماضی است و**یقوم** که فعلی است مضارع حدثش‌**قیام** وزمانش حال و استقبال‌است‌و**قم** که فعلی‌است‌امرحدثش‌**قیام**وزمانش‌تنها استقبال‌است .

بنابراین صحیح‌است که مصدریکی‌ازدومدلول‌فعل‌است‌وبهمین‌جهت آنراچنین تعریف‌کرده‌اند :

المصدر اسم مشتق یدل‌علی مایدل علیه الفعل غیر مقید بزمان

انواع‌مصدر

مصدر برچهارنوع‌است : **۱ - عادی ۲- میمی۳-مره ۴- نوع**

۱- عادی مصادرعادی‌همان مصادری هستندکه قیاساً از افعال مزید براوزانی معین وازمجرد سماعاًباوزانی مختلف آمده‌اند (ضرب‌مصدرعادی ثلاثی‌است از ضرب واکرام ازافعال)

۲ - میمی مصادرمیمی مصادری‌هستندکه بامیم‌شروع میشوند وقیاساً ازافعال ثلاثی مجرد بروزن‌**مَفْعَلْ** و **مَفْعِل**بنامیشوند .

(مضرب.مذبح.مسلخ. مرجع.مسیر.مقیل.مورد.موعد)

وازافعال‌مزیدعینا وزن اسم‌مفعول همان‌باب‌هستند :

مکرم.منحدر.مزدهم.معتقد .

اطلاعات بیشتری بدست آید عین عبارتی که درکتب مربوطه دراین خصوص نوشته شده‌نقل‌میگردد.

«واما اذکلمة تدل‌علی‌مامضی من‌الزمان ولهااستعمالات تکون ظرفاً و هوالغالب نحو قوله تعالی«فقدنصره‌الله اذاخرجه الذین کفروا» ومفعولا به‌نحوقوله‌تعالی«واذکروااذکنتم‌قلیلافکثرکم»

۳-مَرَّه بنای این مصدر از افعال ثلاثی بروزن فَعْلَه است و از افعال مزید همان وزن مصادر عادی است با این تفاوت که بآخر آن تاء تانیث ملحق میشود (از ثلاثی اخذة واز مزید انطلاقة مصدر مره هستند و هر دو دلالت دارند بر کمیت وقوع فعل)

نوع - بنای این مصدر از افعال ثلاثی بروزن فِعْلَه است و از افعال مزید بمانند مره بنا میشود از مصادر عادی بالحاق تاء تانیث بآخر آنها و دلالت دارد بر هیئت و نوع وقوع فعل یعنی کیفیت وقوع فعل را میرساند:

(نَهَضَ نِهْضَةَ الشَّمِيرِ - اِلْتَفَتَ اِلْتِفَاتَةَ الْمُؤَدَّبِ)

مصدر و اسم مصدر

مصدر تعریف شد باینکه اسمی است مشتق غیر مقید بزمان و دلالت دارد بر آنچه فعل دارد.

اسم مصدر معمول یا اثری است که حاصل از فعل است و دلالت دارد بر مفهوم و معنای مصدر.

مصادر از ثلاثی سماعی و از مزید قیاسی است، اسماء مصادر نیز تماما سماعی هستند.

نمونه هائی چند از مصدر و اسم مصدر

الفعل	المصدر	اسم المصدر	الفعل	المصدر	اسم المصدر
نَصَحَ	نُصْحاً	نَصِيحَةً	اتَّكَلَ	اتِّكَالاً	تُكْلاناً
جَرَحَ	جَرْحاً	جُرْحاً	أَثْنى	اِثْناءً	ثُناثاً
جَرَعَ	جَرْعاً	جُرْعَةً	اشْتَهَرَ	اِشْتِهاراً	شُهْرَةً
تَحَرَّكَ	تَحَرُّكاً	حَرَكَةً	اعْتَزَلَ	اِعْتِزالاً	عُزْلَةً
قَبَّلَ	تَقْبِيلاً	قُبْلَةً	اتَّهَمَ	اِتِّهاماً	تُهْمَةً
تَزَيَّنَ	تَزَيُّناً	زِينَةً	عاشَرَ	مُعاشَرَةً	عِشْرَةً
اَعْوَلَ	اِعْوالاً	عَوِيلاً	اَعْطى	اِعْطاءً	عَطاءً أو عَطِيَّةً

وبدلا من المفعول نحو «واذكر في الكتاب مريم اذ انتبذت» (فاذ بدل اشتمال من مريم) ومضافا اليها اسم زمان صالح للاستغناء عنه نحو حينئذ ويومئذ وغير صالح نحو «بعد اذ هديتنا»

درتمام این چهارده جمله مصادری که درردیف۲ نوشته شده مؤکد فعل خود و اسماء مصدری که درردیف ۳ نوشته شده مبین نوع ومفید معنای مره (عدد) هستند.

نتایجی که میتوان بعنوان قاعده از این امثله گرفت

۱ ـ مفعول مطلق مصدر یا اسم مصدر است.

۲ ـ مفعول مطلق وفعلی که عامل نصب آن است بایدازیك ریشه باشند .

۳ ـ مصدر نوعاً برای تأکید واسم مصدر برای بیان نوع وعدد استعمال میشود .

٤ ـ عامل مفعول مطلق همان فعلی است که بامصدر ازیك ریشه هستند.

(ممکن است وصف ومصدر هم عامل برای مفعول مطلق واقع شوند)

(انا ضاربٌ ضَرْباً ۱ ـ عجبت من ضَرْبِک ابنک ضَرْباً شدیداً ۲)

۵ ـ مفعول مطلق مانند سایر مفاعیل مقید بحرف جر نیست (علت تسمیه آن به مطلق همین است)

٦ ـ مصدری که برای تأکید استعمال میشود مفرد است .

۷ ـ مفعول مطلق چون مبین نوع و عدد است و برای بیان تأکید استعمال میشود منحصر به فعل متعدی تنها نیست بلکه افعال لازم هم مفعول مطلق میگیرند.

ابن مالك در مورد مصدر و مفعول مطلق میگوید»

اَلْمَصْدَرُ اسْمٌ ما سَوَى الزَّمانِ مِنْ ... مَدْلُولَيِ الْفِعْلِ كَأَمْنٍ مِنْ أَمِنْ

بِمِثْلِهِ أَوْ فِعْلٍ أَوْ وَصْفٍ نُصِبْ ... وَكَوْنَهُ أَصْلاً لِهٰذَيْنِ انْتُخِبْ

تَوْكِيداً أَوْ نَوْعاً يُبَيِّنُ أَوْ عَدَداً ... كَسِرْتُ سَيْرَتَيْنِ سَيْرَ ذِي رَشَدْ

وَما لِتَوْكِيدٍ فَوَحِّدْ أَبَداً ... وَثَنِّ وَاجْمَعْ غَيْرَهُ وَأَفْرِدْ أَ

بنابرمطالب فوق اذظرف (۱) مفعول به (۲) بدل ازمفعول (۳) مضاف الیه اسم زمان صالح و غیرصالح (٤) واقع میشود باید در نظرداشت گاهی استعمالات دیگری هم برای اذ میباشد :

(۱) اسم برای زمان مستقبل مانند «یؤمئذ تحدث اخبارها» .

(۲) تعلیل (لاجل) «ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم» (لاجل ظلمکم) .

(۳) زائده «واذواعدنا»

(٤) حرف جزاء ـ «اذما تأتنی اتك» (ان تأتنی وقتا آتك) «وقتی که باما ذکرشود دارای جزا خواهد بود .

از بیانات قبلی چنین نتیجه حاصل شد که مفعول مطلق برای بیان تأکید و بیان نوع فعل و هم چنین برای تعیین عدد بکار برده میشود در این جمله « ذَهَبْتُ ذَهَابًا وَجَلَسْتُ جِلْسَةً وَضَرَبْتُهُ ضَرْبَتَيْنِ ؛

ذَهَابًا . جِلْسَةً . ضَرْبَتَيْنِ هرسه بعنوان مفعول مطلق منصوب هستند اولی مؤکد فعل ذهبت دومی مبین نوع جلست وسومی عدد ضرب رابیان میکند و در هر سه عامل نصب ذهب، جلس. وضرب میباشند .

حذف عامل مفعول مطلق .

درموارد ذیل عامل مفعول مطلق حذف میشود .

۱ ـ تعجب و تأسف . عجباً ، اسفاً «عجبت عجباً ـ اسفت اسفاً»

۲ ـ اطاعت واجابت . سمعاً ، وطاعة «اسمع سمعاً واطیع طاعة»

۳ ـ دعاء وثناء سقیاً ، ورعیاً «سقاك الله سقیاً و رعاك الله رعیاً»

٤ ـ تنزیه وتسبیح . حمداً ، شکرا « احمده حمداشکرت شکرا»

٥ ـ نفرین ودعاء برعلیه . جدعاً لك «جعلك الله معیبا وقطع عنك الخیر» بؤسا اباسه الله بؤساً .

٦ ـ استعاذه والتجاء . معاذالله ، عیاذالله «اعوذ بالله عوذ اوعیاذا ـ الجأ الی الله »

۷ ـ شتم وتوبیخ . تربا وجندلا «اطعمك الله ترباً (ترابا) جندلا (صخرا)

عامل اسماء و مصادر ذیل نیز محذوف است

وَيْحَكَ ـ وَيْسَكَ ـ وَيْلَكَ ـ وَيْبَكَ (کنایاتی هستند که در مورد سرزنش و عتاب بکار برده میشود)

هَنِيئًا ـ مَرِيئًا ـ «این دواسم حال هستند» (ثَبَتَ لَكَ ذَالِكَ هَنِيئًا مَرِيئًا)

بُعْدًا لَهُ سُحْقًا لَهُ فَاهًا لَفِيهِ (ابعده الله عن رحمته ـ الخیبه له)

هَذَا ذَيْكَ (قَطْعًا بَعْدَ قَطْعٍ) دَوَالَيْكَ (كَرَاتٍ بَعْضُهَا بَعْدَ اُخْرَى)

لَبَّیْکَ سَعْدَیْکَ (لَبَّیْکَ دَوَاماً عَلَی طَاعَتِکَ) (سَعْدَیْکَ مُسَاعَدَةً بَعْدَ مُسَاعَدَتِکَ

حَقّاً عُرْفاً (هٰذَا عِنْدَاللّٰهِ حَقّاً (تَوْکِیدٌ لِغَیْرِهِ)- لَهُ عَلَیَّ اَلْفُ دِرْهَمٍ عُرْفاً (توکیدلنفسه)

خَیْرَ مَقْدَمٍ (قَدِمْتَ خَیْرَ قُدُومٍ) برفع هم خوانده میشود خَیْرُ مَقْدَمٍ (اَیْ قُدُومُکَ)

قِیَاماً لَاقُعُوداً (قُمْ لَاتَقْعُدْ)

صَوْتَ حِمَارٍ (لِزَیْدٍ صَوْتٌ صَوْتَ حِمَارٍ) یَصُوتُ صَوْتَ حِمَارٍ-بُکَاءَ الثَّکْلٰی (یَبْکِی بُکَاءَ الثَّکْلٰی)

سُبْحَانَ (الف ولام دراین کلمه داخل نمیشود - مرفوع ومجرور هم نمیشود. بواسطه زیادی الف ونون وعلمیت هم غیرمنصرف است ازمصادری است که فعلش استعمال نشده - در واقع برای معنای براءة علم شده است (ابری الله من السوء)

(نایب مفعول مطلق)

این اسماء نیابة بجای مفعول مطلقی که مبین نوع وعدد است استعمال میشوند:

۱- عدد ۲- صفت ۳- کل و بعض ۴-اسم اشاره ۵ - اسم آلت ۶-ای

۱- رَکَعْتُ سَبْعَ رَکَعَاتٍ-« عدد » ترکیب (رکعت فعل ضمیر فاعل، سبع نایب مناب مفعول مطلق، رکعات تمیز)

۲-اُصْبِرْ قَلِیلاً - «صفت» ترکیب(اصبر فعل ضمیر فاعل ، قلیلا صفت برای مفعول مطلق محذوف «صبرا»)

۳ - حَذَرَ کُلَّ الْحَذَرِ - «کل» ترکیب (حذر فعل ضمیر فاعل ، کل نایب مناب مفعول مطلق، الحذر مضاف الیه کل)

۴-سُئِلَ بَعْضَ السُّؤَالِ - «بعض» ترکیب (سئل فعل ضمیر فاعل، بعض نایب مناب مفعول مطلق، مضاف، السؤال مضاف الیه)

۵ - حَكَمَ هٰذَا الْحُكْمَ - «اسم اشاره» ترکیب (حکم فعل ضمیر فاعل، هذا نایب مناب مفعول مطلق، الحکم عطف بیان)

٦- ضَرَبْتَهُ سَوْطاً - « اسم آلت » ترکیب (ضربته فعل ضمیر فاعل، ها مفعول، سوطاً نایب مناب مفعول مطلق)

۷ - اَیَّ عَمَلٍ عَمِلْتَ - «ای استفهامیه» ترکیب (ای نایب مناب مفعول مطلق، عمل مضاف الیه، عملت فعل ضمیر فاعل)(۱)

۸- اَیَّ عَمَلٍ عَمِلْتَ تُجْزَیٰ بِهِ «ای شرطیه» ترکیب (ای عمل مضاف و مضاف الیه نایب مناب مفعول مطلق عملت فعل فاعل تجزی فعل، مجهول ضمیر نایب فاعل، به جار و مجرور

۹ - اِنَّهُ سَعیٰ اَیَّ سَعْیٍ - «ای وصفیه» ترکیب (ان از حروف مشبهة بالفعل ها اسم ان، سعی فعل ضمیر فاعل خبر ان، ای نایب مناب مفعول مطلق سعی مضاف الیه،»

مثال	ترکیب	توضیح

۱ - اِنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِیناً ۱/۴۸ ترکیب :«ان از حروف مشبهة بالفعل، فتحنا فعل ضمیر فاعل، لك جار و مجرور، فتحاً مفعول مطلق، مبینا صفت برای مفعول مطلق، جمله محلا مرفوع خبر برای ان »

توضیح (مبین اسم فاعل از باب افعال بمعنای آشکارا صفت شده است برای فتح، بنابر این، این مفعول مطلق مبین نوع است)

---

(۱) کلمه ای اسم است دارای پنج معنای مختلف و در جملات ممکن است یکی از این پنج وجه را دارا باشد

۱ - اسم شرط «ایا تضرب اضرب» (جازم دو فعل)

۲ - استفهامیه «ایکم اتی - فبای آلاء ربکما تکذبان»

۳ - بمعنی صوله «سلم علی ایهم افضل»

٤ - دال بر معنای کمال « زید رجل ای رجل ۱ »

«مررت بعبدالله ای رجل ۲» (جمله اول چون رجل نکره است ای صفت میباشد و دوم چون معرفه است ای حال)

۵ - صله برای ندائی که دارای الف و لام باشد در حالیکه ملحق بها، تنبیه هم بوده باشد «یا ایها الرجل یا ایتها المرئه»

کلمه ای گاهی بمعنای کم خبریه استعمال میشود این در صورتی است که کاف حرف جر در آن داخل شود «کای من قریة - کای من نبی»

ای - در افراد - تثنیه - جمع - مذکر - مؤنث مانند «ما» میباشد در هر حال یك وجه نوشته میشود و برای آن نیز چهار حالت میتوان فرض کرد:

٢ - يَنظُرُونَ إِلَيكَ نَظَرَ المَغشِيِّ عَلَيهِ مِنَ المَوتِ ٢٠/٣٧ ترکیب: «ینظرون فعل ضمیر فاعل ، الیك جار ومجرور مفعول ، نظر المغشی مضاف ومضاف الیه مفعول مطلق، علیه جار ومجرور ، من الموت جار و مجرور »

توضیح - (مغشی اسم مفعول است از غشی - یغشی - غشیاً بکسی گفته میشود که فاقد حس و حرکت باشد (بیهوش) در این جمله چون مفعول مطلق مضاف بر این کلمه شده است مبین نوع آنست)

٣ - وَتَأكُلُونَ التُّرَاثَ أَكلاً لَمّاً ١٩/٨٩ ترکیب : «واو عطف ، تأکلون فعل ضمیر فاعل ، التراث مفعول ، اکلا مفعول مطلق »

توضیح - (لم یلم- لما بمعنا جمع ، الا اینکه در این آیه تفسیر شده به شدیدا باین معنا اکلالما یعنی اکلا شدیدا ، بنابراین مفعول مطلق مبین نوع است (تراث مصدر است از ورث یرث)

٤- يَا أَيُّهَا الإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدحاً فَمُلاقِيهِ ٦/٤٨ ترکیب: یا ندا ، ای منادا ، ها حرف تنبیه، الانسان صفت برای ای، ان از حروف مشبهة بالفعل ، کاف اسم ان، کادح خبر ان، الی رب جار ومجرور، کاف مضاف الیه ، کدحاً مفعول مطلق ، فاء عاطفه یا سببیه، ملاقی خبر برای مبتدای محذوف (انت) ها مضاف الیه مفعول برای ملاقی)

توضیح (کلمه ای چون بعد از حرف ندا واقع شده است - مبنی است به بناء عارض ودر واقع مضاف هم هست باسم محذوفی که ها حرف تنبیه بدل از آن است - کدحاً مفعول مطلق ، تأکیدی است - کدح بمعنای کوشش در عمل است)

(حالت اول) مضاف باشد صدر صله هم دارا باشد «یعجبنی ایهم هو قائم»
(حالت دوم) مضاف نباشد صدر صله هم دارا نباشد «یعجبنی ای قائم »
(حالت سوم) مضاف نباشد صدر صله هم دارا باشد «یعجبنی ای هو قائم»
(حالت چهارم) مضاف باشد صدر صله هم دارا نباشد «یعجبنی ایهم قائم»
در سه حالت اول ای معرب و در حالت چهارم مبنی است این مالك هم بهمین معنی اشاره میکند در وقتی که میگوید «ای کما واعربت مالم تضف » وصدر وصلها ضمیرا تحذف

بجمله انشائیه عطف‌شود واین خلاف قواعدادبی است .

۳ - **واوحالیه** گاهی جملاتی بهم‌مربوط میشوندکه جمله‌لاحق برای‌جمله سابق حال‌است رابط این‌نوع جملات عنوانش واو حالیه است درمبحث حال‌دراین خصوص مفصلابحث خواهد شد .

٤ - **واوجمع‌مذکرياواوضمیرالذکور** - این‌واوهمان واوی‌است‌که در جمع‌مذکربآخراسماء وافعال‌ماضی ، مضارع، وامرملحق میگیرد **قاموا -یقومون- قوموا -زیدون.**

تذکر -گاهی همین واو عنوان دیگری بخود میگیرد «علامة المذکرین» (دروقتی که‌ضمیرفاعل همراه فعل باشد و در عین حال فاعل اسم ظاهر هم در کلام باشد)•

۱ - **یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل وملائکة بالنهار** (برفع‌ملائکه)

۲-**اکلونی البراغیث** ۳-**یلومونني قومي** (برفع براغیث‌وقوم)

در مورد اسماء مرفوعی که دنبال این‌جملات نوشته‌شده (**ملائکه - براغیث قومی**) نظریات مختلفی هست - سیبویه‌میگوید اینها فاعل فعل‌مذکور هستند وآن ضمائر حرفی هستند دال برجماعت هما نطوریکه تاء تأنیث در فعل ماضی با فاعل همراه است (قامت هند) •

قول دیگری هست باینکه فاعل همان ضمائر هستند این اسماء بدل هستند از آنها .

نظر عده دیگر این بوده اینها مبتدای مؤخر وآنها خبر مقدمند .

واوقسم - واوقسم‌درعدادحروف جرضبط شده‌است این واو دراسماء داخل شده وآنرا مجرورمیکند .

وحقّ راسک - «قسم‌برسرتو»(وحق‌جار ومجرور مضاف ، اضافه براس، راس اضافه‌بکاف ، کاف‌مضاف‌الیه)

٦ - **واوزائده** - آن واوی‌است که بود و نبودش درجمله یکسان است در

جملات زیر واوزائده است ٠

۱-مَا مِنْ عَامٍ اِلَّا وَ قَدْ خُصَّ ۲-حَتّٰی اِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا

۳-مَا مِنْ اَحَدٍ اِلَّا وَلَهُ طَمَعٌ اَوْ حَسَدٌ درجمله دوم عطف هم گرفته‌اند ٠

۷ - واو الفصل - آن واوی است که در آخر کلمه عمرو نوشته میشود تا فرق باشد بین عمرو وعمر .

(الف بعدازواو جمع (ضربوا) نیز الف فاصله خوانده میشود ٠

۸ - واو معیه - مفعول معه

۱-اَتَی عَلِیٌّ وَغُرُوبَ الشَّمْسِ ۲-اِسْتَیْقَظْتُ وَطُلُوعَ الْفَجْرِ

اتی فعل، علی فاعل، واومعیه ، غروب مفعول‌معه ، الشمس مضاف الیه .

استیقظت فعل ضمیرفاعل، واومعیه، طلوع مفعول‌معه ، الفجر مضاف الیه.

۳-قَرَأْتُ وَ النُّورَ

قرأت فعل ضمیرفاعل ، واومعیه ،

النور مفعول معه .

۴-سِیرِی وَ الطَّرِیقَ ۵-زَیْدٌ سَائِرٌ وَالطَّرِیقَ

سیری فعل ضمیرفاعل ، واومعیه ، الطریق مفعول معه .

زید مبتدا ، سائر خبر، واو معیه ، الطریق مفعول معه .

۶-اَعْجَبَنِی سَیْرُكَ وَ الطَّرِیقَ

اعجب فعل نون وقایه یاء مفعول، سیرك مضاف ومضاف الیه

فاعل، واومعیه ، الطریق مفعول معه .

یُنْصَبُ تَالِی الْوَاوِ مَفْعُولاً مَعَهْ فِی نَحْوِ سِیرِی وَالطَّرِیقَ مُسْرِعَهْ

بِمَا مِنَ الْفِعْلِ وَ شِبْهِهِ سَبَقْ ذَا النَّصْبِ لاَ بِالْوَاوِ فِی الْقَوْلِ الْاَحَقْ

درمواردی که‌واو بمعنای مع واسم مذکور بعد از آن منصوب باشد انواورا

واومعیه واسم منصوب‌را مفعول معه گویند ٠

اَلْمَفْعُولُ مَعَهُ هُوَاسْمٌ مَنْصُوبٌ بَعْدَ «وَاوٍ» بِمَعْنَى «مَعَ»

عـامل این‌نوع مفعول فعل یاشبه فعلی خواهد بود کامقدم بر آن ذکر میشود اسم فاعل ومصدرهم که شبه فعل هستند میتوانند عامل این مفعول واقع‌شوند ٠

(درمثال پنجم وششم عامل شبه فعل است)

بعضی معتقدند واوعامل نصب است البته این قول چندان معتبر نیست واشاره ابن مالك هم بهمین است که میگوید «لابالواو فی القول الاحق»

برای مفعول معه شرائطی هست

۱ ـ مفعول معه باید فضله باشد باین معنی ازارکان جمله یعنی مسند و مسند الیه نبوده باشد (اگرمفعول معه ازجمله ساقط شود خللی بجمله وارد نشده ومعنای اصلی ازدست نمیرود)

۲ ـ قبل از مفعول معه جملهٔ کاملی گذشته باشد (چنانکه در هر ٦ مثال گذشته است)

۳ ـ واوبمعنای مع (با) باشد

درموارد ذیل واو معیه‌است

۱ ـ اگرشرکت درعمل‌برای اسم‌بعداز واو درمورد فعل قبل‌ازواوعقلا ممتنع شد واومعیه واسم مفعول‌معه خواهدبود (درمثال‌اول اگرواوراعطف فرض کنیم لازمه اش این‌میشود که غروب و علی‌هر دو فاعل باشند برای فعل اتی عقلا می‌بینیم ممتنع است غروب دراینجا فاعل باشد پس واو معیه و غروب مفعول معه‌خواهد بود)

۲ ـ عطف برضمیر متصل را جایز نمیدانند مگر در وقتیکه ضمیر مؤکد شود به ضمیر متصل پس‌درصورت اول واومعیه است ٠

۱ـسافرت و نجیباً (واومعیه‌است) **۲ـسافرت انا و نجیبٌ**(واوعطف،نجیب‌فاعل)

۳ـ عطف برضمیرمجرور را جایز نمیدانند مگر باعاده جار،بنابراین اگربعداز ضمیر مجرور اسم‌منصوب واقع شود مفعول‌معه خواهد بود .

سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ جَمِيعَ الْاَحِبَّاءِ (واومعیه‌جمیع‌مفعول‌معه) سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ عَلَى جَمِيعِ الْاَحِبَّاءِ گاهی بعداز «ماکیف» استفهامیه عامل مقدراست

مَا لَكُمْ وَالتَّلَامِيذَ «ماحاصل لکم والتلامیذ» كَيْفَ اَنْتَ وَالدَّرْسَ «کیف تکون»

وَبَعْدَ مَا اسْتِفْهَامٍ اَوْ كَيْفَ نُصِبْ بِفِعْلِ كَوْنٍ مُضْمَرٍ بَعْضُ الْعَرَبْ

فائدة متى امكن العطف بغير ضعف كان اولى من النصب لانه الاصل فى هذه «الواو»

درمورد مفعول معه میگویند اگرعطف بلا ضعف ممکن باشد عطف سزاوار تراست ازنصب مثلا در آیه شریفه

يَا آدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ » با اینکه‌میتوان «زوجك» را منصوب خواند بنا بر اینکه واو معیه باشد مع‌الوصف چون‌عطف اصل است بهتر آنست‌که معطوف گرفته شود .

ابن مالك میگوید :

وَالْعَطْفُ اِنْ يُمْكِنْ بِلَا ضَعْفٍ اَحَقّ وَالنَّصْبُ مُخْتَارٌ لَدَى ضَعْفِ النَّسَقِ

چند مثال با واو عطف وواو معیه

واو عطف	واو معیه
۱ - قَامَ زَيْدٌ وَ عَمْرٌو	۲ - قَامَ زَيْدٌ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ
قام فعل زید فاعل، واو عطف، عمرو معطوف ،	قام فعل، زید فاعل، واو معیه، طلوع مفعول معه، الشمس مضاف الیه،
توضیح	
عمرو میتواند در عمل زید «قیام» شرکت کند	شرکت طلوع شمس در امر قیام ممتنع است
۳ - سَافَرْتُ اَنَا وَاَخُوكَ	۴ - سَافَرْتُ وَاَخَاكَ
سافرت فعل فاعل، انا تاکید ، واو عطف، اخوك معطوف ،	سافرت فعل ضمیر فاعل، واو معیه، اخاك مفعول معه
توضیح	
عطف بر ضمیر متصل مرفوع جایز نیست لذا «انا» فاصله شده است	واو متصل بضمیر مرفوع است عطف ان جایز نیست

۵ - هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً ۱۶/۳۳ ترکیب : «هنالك اسم اشاره بمکان دور مفعول فیه مقدم،» ابتلی فعل مجهول ، مؤمنون نایب فاعل ، واو عطف، زلزلوا فعل مجهول ضمیر نایب فاعل، زلزالا مفعول مطلق ، شدیداً صفت .»

توضیح - (هنالك اشاره بمکان خندق است - ابتلاء بمعنای امتحان و اختبار است زلزالا چون دارای صفت است مبین نوع است)

۶ - فَحَقَّ عَلَیْها الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً ۱۶/۱۷ ترکیب : «فاء عطف ، حق فعل علیها جارو مجرور، القول فاعل ، فاء عطف ، دمرنا فعل و فاعل، ها مفعول ، تدمیرا مفعول مطلق»

توضیح - (فحق علیها القول بمعنا وجب علی اهلها الوعید - «دمرناها تدمیراً» اهلکناها اهلاکاً - عذاب بر آنها حتم شد - هلاك کردم آنها را هلاك کردنی) -

۷ - فَعَصی فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَاَخَذْناهُ اَخْذاً وَبِیلاً ۱۶/۷۳ ترکیب : « واو عطف » عصی فعل فرعون فاعل ، الرسول مفعول ، فاء عطف ، اخذناه فعل و فاعل مفعول ، اخذا مفعول مطلق ، وبیلا صفت برای اخذاً ، »

توضیح - (فاخذناه بالعذاب اخذاً وبیلا - واخذه الله بذنبه، عاقبه علیه - وبیل شدید - خدای متعال او را بسبب گناهش سخت عذاب نمود)

۸ - کَما بَدَاْنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا ۱۰۴/۲۱ ترکیب : «کما جار و مجرور ، بدانا فعل ضمیر فاعل ، اول مفعول ، مضاف خلق مضاف الیه ، نعیده فعل و فاعل و مفعول ، وعدا مفعول مطلق برای عامل محذوف ، علینا جار و مجرور خبر برای مبتدای محذوف که انجاز باشد (علینا انجازه)»

توضیح - (ما، در کما میتوانند کافه - مصدریه - یا موصوله باشد اگر مصدریه فرض

باید توجه داشت در این موضوع نحویین اختلاف نظر دارند و آنچه در بالا ذکر شده نظریات بعضی از آنها است عده خلاف این نظر را معتقدند البته سیبویه با این نظر موافق بوده است :
«وهی عند سیبویه مبنیة علی الضم اذا وقعت صلتها محذوفة الصدر »

شودبدأنا تأویل بمصدر میشود (کبدئتنا) اگر موصوله فرض شود کاف متعلق خواهد بود بمحذوفی که نعید مفسر آن است یعنی (نعید مثل الذی بداناه) - اول خلق را میتوان مفعول‌فیه (ظرف) گرفت برای بدأنا ومیتوان آنرا حال ازضمیر موصوف محذوف دانست - وعداراامیتوان منصوب نعیدهم گرفت)

۹ - فتفجرالانهار خلالها تفجیراً ۹۱/۱۷ ترکیب : «فاء عطف، تفجرفعل ضمیرفاعل، الانهارمفعول ،خلال مفعول‌فیه، مضاف ها مضاف الیه، تفجیراً مفعول‌مطلق ، »

توضیح (فجرالماء - فتح له منفذاًاوطریقاً برای‌مبالغه بباب‌تفعیل برده‌شده- تفجیرانیزمفید معنای‌تأکیداست (تقاضای‌کفار بوده است‌ازپیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

۱۰- اذارجت‌الارض رجّاًوبست الجبال بسّاً فکانت‌هباءمنبثاً ۴/۵۶

ترکیب : « اذاظرف مفعول برای فعل محذوف (اذکر) رجت‌فعل مجهول ، الارض‌نایب‌فاعل ،رجاً مفعول‌مطلق، واوعطف، بست‌فعل مجهول،الجبال‌نایب‌فاعل، بساًمفعول‌مطلق، فاء عطف، کانت‌ازافعال ناقصه ضمیراسم آن ،هباء خبر،منبثاً صفت‌برای‌هباء»

توضیح - (رج بمعنای اضطراب‌است- رج یرج ازباب قتل یقتل اذا حرك و زلزل- رجت‌الارض رجاً-یدق بعضهاعلی بعض- بکوبد بعضی بر بعضی‌دیگر- بس‌یبس بساً- (ریزریزو پاره‌شوندازهم» هردومفعول مطلق (بساً ورجاً) برای تاکید ذکرشده اند- هباء منبثاً - «غباراً متفرقا)

۱۱- کلوا وتمتعوا قلیلاً انکم مجرمون ۶۶/۷۷ ترکیب : «کلوا فعل ضمیرفاعل ، و اوعطف ، تمتعوافعل ضمیر فاعل ، قلیلاصفت برای مصدر محذوف (تمتعاً) ان ازحروف‌مشبهة بالفعل ،کم اسم ان ، مجرمون خبر برای ان»

توضیح (قلیلا رامیتوان‌صفت برای‌ظرف‌زمان محذوف‌فرض‌نمود یعنی‌تمتعوا زماناً قلیلافی الدنیا درفرض اول نایب مناب مفعول مطلق است ودرفرض دوم نایب

مناب ظرف)

۱۲-فاما منا بعد واما فداء ۵/۴۷ ترکیب : «فاء عطف ، اما اداة تفصیل ، منا مفعول مطلق برای فعل محذوف ، بعد ظرف ، واو عطف، اما اداة تفصیل، فداء مفعول مطلق برای فعل محذوف» (۱)

توضیح (منا مفعول است برای تمنون (محذوف) وفداء برای تفدون - بعد چون مضاف الیه ندارد در این حال مبنی است قبلا در ظروف راجع به آنها اشاره شده است

مفعول معه ۵

«اقسام واوها»

۱ واو عطف ۲ واو استیناف ۳ واو حالیه ۴ واو جمع مذکر ۵ واو قسم ۶ واو زائده ۷ واو فصل ۸ واو ثمانیه

ازجهة اینکه مفعول معه مناسبتی باحرف واو دارد در این مبحث مقدمتاً میبایستی باقسام واوها اشاره بشود بطوریکه در بالا ذکر شده حرف واو در جملات وعبارات عربی بمعانی مختلفه استعمال میشود . درمورد معنای این حرف در کتب نحوی بیش از آنچه دراینجا نوشته شده اشاره شده است کسانیکه بخواهند معانی بیشتر ودقیق تر این حرف رادریابند بایدبکتاب مغنی مراجعه نمایند .

واو عطف - واو عطف آنواوی است که قسمتی از جمله رابه قسمت دیگر مربوط سازد وحکم ماقبل رابه مابعدبرساند دراین جمله «**ذهب المعلم واالتلمیذ**» کلمه تلمیذ که بواسطه واو به جمله ماقبل عطف شده حکم ذهاب که مربوط به جمله قبل است باورسیده است درنتیجه می فهمیم عملی راکه معلم انجام داده همان عمل را

---

(۱) اما بفتح همزه و بکسره آن هردو آمده است اگر همزه اش مکسور باشد درچهار معنای مختلف مورد استعمال دارد

۱- شك «جائنی اما زیدو اما عمرو» - نمیدانم زید آمد و یا عمر-

۲- ابهام «اما یعذبهم و اما یتوب علیهم» امر از نظر ما مبهم است یا عذاب میشوند یا توبه آنها قبول میشود

هم شاگرد انجام داده است ازاینجااست که میبایستی معطوف دراعراب تابع معطوف الیه باشد»

معلم بعنوان فاعلیت مرفوع است تلمیذنیز بهمان عنوان مرفوع شده است .

درمورد ذهاب این دو فاعل یعنی معلم وشاگرد سه نظر میتوان داد

۱ـ ذهاب هردو باهم بوده است (بمصاحبت وبمعیت یکدیگر رفته اند»

۲ـ معلم قبل ازشاگرد وشاگرد پس ازمعلم رفته است (بترتیب رفته اند اول معلم وسپس شاگرد)

۳ـ بااینکه شاگرد مؤخراز معلم نوشته شده مقدم براورفته باشد (یعنی اول شاگرد وسپس معلم رفته است)

تعبیر سوم دراین مثال ازجهة اینکه معلم واو ندارد (معطوف نیست) صحیح نیست مثالی مانند مثال ذیل بایددر نظر گرفت :

«وکذالك نوحی الیك والی الذین من قبلك»

درمورد این سه تعبیر گفته شده است « **وکونها للمعیة راجح و للترتیب کثیر ولعکسه قلیل** » اولی راجح ودومی بسیاروسومی بندرت دیده میشود

۲ـ **واو استیناف** ـ دروقتیکه لفظاً بین دوجمله ارتباطی نبوده وجمله بعد در اعراب تابع جمله قبل نباشد آنوا و را و اواستیناف میگویند ؛ درجملات ذیل و او استیناف است .

«**لنبین لکم و نقر فی الارحام**»ـ اگر واوعطف میبود نقر منصوباً قرائت میشد .

«**لاتأکل السمك وتشرب اللبن**» اگر واوعطف میبود تشرب مجزوم میشد .

«**و اتقوا الله ویعلمکم الله**» ـ اگر واوعطف باشد لازمه اش اینست جمله خبریه

۳ـ تغییر «اما ان تلقی و اما ان نکون اول من القی» بحضرت موسی گفتند تو میافکنی عصای خودرا یا ما اول کسی باشیم که می افکنیم .

٤ـ اباحه «تعلم اما فقهاً و اما نحواً» تعلیم هردو مباح است هر کدام خواهی .

۵ - كُلُّ امْرِءٍ وَعَمَلُهُ

كل امرء مضاف و مضاف اليه ، واو عطف عمله معطوف

۶ - مَرَرْتُ بِكَ وَاَحْمَدَ

مررت فعل ضمير فاعل، بك جار و مجرور واو معيه احمد مفعول معه

توضيح

چون قبل از واو جمله نيست و اورا نميتوان معيه گرفت

عطف برضمير مجرور جايز نيست لذا واو معيه است

۷ - جاءَ سَعِيدٌ وَخالِدٌ قَبْلَهُ

جاء فعل سعيد فاعل، واو عطف، خالد معطوف، قبل ظرف هاء مضاف اليه

۸ - عَلَفْتُها تِبْناً وَماءً بارِداً

علفتها فعل فاعل مفعول، تبناً مفعول دوم واو معيه ، ماءاً مفعول معه ، بارداً صفت .

توضيح

واو را نميتوان معيه گرفت زيرا قبل مصاحبت را برطرف كرده

خلاف اصطلاح است استعمال علف دراشراب لذا واو معيه است

۹ - ما اَنْتَ وَزَيْدٌ

ما خبر مقدم ، انت مبتدای مؤخر واو عطف، زيد عطف بر انت

۱۰ - ما صَنَعْتَ وَزَيْداً

ما استفهاميه مبدا، صنعت فعل ضمير فاعل خبر واو معيه زيد امفعول معه

توضيح

چون جمله درظاهر فعل ندارد برای عطف ايرادی نيست

بعداز ضمير متصل مرفوع واو عطف صحيح نيست بايد معيه باشد

۱۱ - كَيْفَ اَنْتَ وَقِصَّةٌ مِنْ ثَرِيدٍ

كيف خبر مقدم، انت مبتدای، مؤخر، واو عطف ، قصه معطوف ، من ثريد جار و مجرور

۱۲ - لَاتَنْهَ عَنِ الْقَبِيحِ وَاِتْيانَهُ

لا ناهيه ، تنه فعل ضمير فاعل، عن القبيح، جار مجرور واو معيه، اتيان مفعول معه ،ها مضاف اليه

توضيح

درجمله فعل نيست وعطف برضمير منفصل هم مانعی ندارد جايز است

اگر واو عطف گرفته شود معنی با جمله قبل سازش ندارد

۱۳ - فَاَجْمِعُوا اَمْرَكُمْ وَشُرَكائَكُمْ ۷۱/۱۰

فاء عطف اجمعوا فعل « ازباب افعال» ضمير فاعل، امر مفعول ، كم مضاف اليه، واو معيه ، شركائكم مفعول معه مضاف كم مضاف اليه ، (**اجمعت امری وجمعت شركائی**) واورا عطف گرفتن وشركاء را مفعول برای اجمعوا دانستن خلاف استعمال است ، گفته نميشود اجمعت شركائكم يا بايد ازجمع ثلاثی مجرد امر در تقدير گرفت «اجمعوا» يابايد و اورا معيه گرفت .

حال

هر فاعل که فعلی را انجام میدهد و یا هر مفعول که فعلی بر آن واقع میشود هنگام صدور فعل، فاعل و مفعول قطعاً وضع خاصی را دارا هستند که غالباً نویسنده یا متکلم بعداز بیان اصل موضوع باین موضوع زائد «حال فاعل و مفعول» نیز اشارهٔ دارد یعنی بیان میکند فعل در چه حالی انجام گرفته است .

اگر وضع محصلی را در نظر بگیریم که مشغول کتابت است و در عین حال محزون هم باشد بوضع اخیر او اشارهٔ بشود گفته ایم محصل در چه حال کتابت را مشغول بوده است «يَكْتُبُ التِّلْمِيذُ مَحْزُوناً» محزوناً از نظر ترکیب حال است که مبین حال فاعل است در هنگام کتابت . و هم چنین است اگر بگوئیم رَأَيْتُ الْفَقِيرَ بَاكِياً ، باکیاً حال است که بیان حال مفعول را حاکی است در هنگام رؤیت و یا اگر گفته شود :

«مَرَرْتُ بِتِلْمِيذٍ قَائِماً فِي الْمَدْرَسَةِ » اشاره بحال اسم مجرور «مفعول مجرور» شده است بنابراین حال ممکن است از فاعل، از مفعول، و یا از اسم مجرور باشد، به تعبیر دیگر صاحب حال یا فاعل است یا مفعول است و یا مجرور .

تعریف حال

١ - اَلْحَالُ مَا تُبَيِّنُ هَيْئَةَ صَاحِبِهَا فِي الْجُمْلَةِ وَتَقَعُ فِي جَوَابِ كَيْفَ وَحُكْمُهَا النَّصْبُ .

حال کلمه ایست که بیان هیئت ذی الحال را نموده حکم آن نصب و در جواب کیف واقع میشود .

٢ - اَلْحَالُ نَكِرَةٌ مَنْصُوبَةٌ مُشْتَقَّةٌ وَاقِعَةٌ بَعْدَ تَمَامِ الْكَلَامِ تُبَيِّنُ هَيْئَةَ صَاحِبِهَا عِنْدَ صُدُورِ الْفِعْلِ :

حال اسمی است نکره ، منصوب و مشتق واقع بعد از کلام تام و بیان میکند هیئت ذی الحال را هنگام صدور فعل ،

٣ - اَلْحَالُ وَصْفٌ فَضْلَةٌ مُنْتَصِبٌ مُفْهِمُ فِي حَالٍ كَفَرْداً اذْهَبُ

حال وصفی است منصوب فضله در کلام (فضله مقابل عمده است یعنی رکن کلام نیست) بیان میکند هیئت ذی‌الحال را (قائم در این جمله زید قائم عمده است بدون آن کلام ناقص است)

شُبِّهَ الْحَالُ بِالْمَفْعُولِ مِنْ حَيْثُ اَنَّهَا فَضْلَةٌ مِثْلُهُ جَاءَتْ بَعْدَ مَضِيِّ الْجُمْلَةِ وَ لَهَا بِالظَّرْفِ شَبَهٌ خَاصٌّ.

حال را از جهت اینکه فضله در کلام و بعد از کلام تام ذکر میگردد تشبیه بمفعول کرده‌اند و بخصوص نسبت به ظرف (مفعول فیه) مشابهت خاصی را دارا است چه در ظرف «فی» در تقدیر گرفته میشود در حال نیز میتوان «فی» را در تقدیر گرفت جاء زید راکباً «فی حال الرکوب»

البته چون حال در واقع فاعل است مباینتش با مفعول که غیر فاعل است بین و آشکار است و از طرفی هم چون حال میبایستی نکره باشد و مفعول میتواند معرفه هم باشد پیدا است که با مفعول تنها مشابهت دارد نه اینکه عین مفعول خواهد بود.

۱- ضَرَبْتُ قَائِماً اَلتِّلْمِيذَ ۲- ضَرَبْتُ التِّلْمِيذَ قَائِماً ۳- ضَرَبْتُ التِّلْمِيذَ قَائِمَيْنِ

برای اینکه در ترجمه اشتباهی نشود حال را باید بنزدیکترین اسم ما قبل حال نسبت داد و اگر احیاناً نویسنده بخواهد حال فاعل و مفعول هر دو را ذکر کند باید حال فاعل را متصل بفاعل (جمله ۱) حال مفعول را متصل به مفعول (جمله ۲) و اگر هر دو یك حالی را دارا باشند باید بطور تثنیه آنرا در آخر اندو ذکر کرد (جمله ۳)

شرط حال وذی الحال

در تعریف گفته شد حال باید نکره و مشتق باشد و ذی الحال معرفه اگر احیاناً حال معرفه و جامد باشد بحال نکره و مشتق تأویل میشود.

« در امثله ذیل حال مؤول شده است »

۱ جَاءَ الرَّئِيسُ وَحْدَهُ « منفرداً » ترکیب : «جاء فعل، الرئیس فاعل، وحده حال مؤول بمنفرداً،

حال صفت، هیئت، و کیفیت شیئی را گویند مؤنثا و مذکراً استعمال میشود بهمین جهة در تعریف اول ضمایر و افعال مربوطه بآن مؤنث و در تعریف سوم مذکر استعمال شده است- اصل حال حول بوده -واو ما قبل مفتوح قلب به الف شده است- جمع حال- احوال و احواله- وجمع حالة - حالات است.

(چون حال جامداست ومعرفه به‌منفردا که نکره ومشتق است تأویل میشود)

۲- جاءَ الفارسُ اسداً «شجاعاً» ترکیب: «جاء فعل، الفارس فاعل، اسداً حال مؤول به شجاعاً»

(اسد چون اسم جامداست به‌شجاعاً که صفت است و مشتق تأویل میشود)

۳- علمته الدرسَ باباً باباً «مترتبه» ترکیب: «علمته فعل فاعل مفعول، الدرس مفعول دوم، باباً باباحال مؤول به‌مترتبه»

(باب چون اسم جامداست به مترتبة که وصف ومشتق است تأویل میشود)

۴- بایعته یداً بید «مقابظاً اياه» ترکیب: «بایعته فعل وفاعل مفعول، یداً بید حال مؤول به مقابضاً»

(ید چون اسم جامداست به‌مقابضاً اياه که وصف ومشتق است تأویل میشود)

۵- اتیته رکضاً «راکضا» ترکیب: «اتیته فعل فاعل ومفعول، رکضاً حال مؤول به راکضاً»

(رکضاً چون مصدر است به راکضاً که صفت ومشتق است تأویل میشود)

۶- ادخلو ارجلاً رجلاً «واحداً واحدا» ترکیب: «ادخلوا فعل ضمیر فاعل، رجلا رجلا حال مؤول به واحدا»

(رجل چون اسم جامد است به‌واحدا که صفت است ومشتق تأویل میشود)

«در امثله ذیل حال جامد غیر مؤول است»

۱- بعه مدا بدرهم «بفروش چارکی یکدرهم» ترکیب: «بعه فعل فاعل، مدا حال (اسم جامداست) بدرهم جار ومجرور»

۲- هذا مالک ذهباً «این مال تواست درحالتی که طلااست» ترکیب: هذا مبتدا، مالك مضاف ومضاف الیه خبر، ذهباً حال»

عامل حال

۱- زیدٌ ضاربٌ عمراً قائماً ۲- زیدٌ مضروبٌ قائماً ۳- زیدٌ حسنٌ قائماً

درسه مثال فوق وهم چنین در مثالهای قبل چنانکه می‌بینم فعل و شبه فعلی

که در عبارت هست عامل نصب حال بوده است گاهی ممکن است عامل حال فعل وشبه فعل نباشد بلکه کلمه باشد که متضمن معنای فعل باشد این عامل را عامل معنوی وعامل قبلی را عامل لفظی حال میخوانند.

عوامل معنوی حال ونمونه هائی از عمل انها

۱- هٰذا اَبُوكَ ذاهِباً «اسم اشاره» ترکیب: هذا مبتدا، ابوك مضاف ومضاف الیه خبر، ذاهباً حال.

۲- اَلْكِتابُ عِنْدَكَ مَفْتُوحاً «ظرف» ترکیب: الکتاب مبتدا، عندك مضاف ومضاف الیه خبر، مفتوحاً حال.

۳- اَلدِّرْهَمُ فِي جَيْبِي مَحْفُوظاً «جار ومجرور» ترکیب: الدرهم مبتدا، فی جیبی جار ومجرور یاء مضاف الیه، محفوظاً حال.

۴- لَعَلَّ زَيْداً اِلَيْنا قادِماً «لعل» ترکیب: لعل از حروف مشبهة بالفعل، زیدا اسم لعل، الینا جار ومجرور خبر، قادماً حال.

۵- لَيْتَهُ عِنْدَنا نازِلاً «لیت» ترکیب: لیت از حروف مشبهة بالفعل ها اسم آن، عند ظرف مضاف، نا مضاف الیه خبر، نازلا حال.

۶- كَأَنَّهُ الْاَسَدُ حافِظاً «کان» ترکیب: کان از حروف مشبهة بالفعل، ها اسم ان، اسد خبر، حافظاً حال.

۷- هاهُوَ الطَّبِيبُ مُقْبِلاً «ها حرف تنبیه» ترکیب: ها حرف تنبیه، هو مبتدا، الطبیب خبر، مقبلا حال.

۸- يازَيْدُ شاكِياً «یاء حرف ندا» ترکیب: یا ندا زید منادا، شاکیاً حال.

ها - برای ها سه وجه ذکر کرده اند ۱- اسم فعل بمعنی خذ - ۲- ضمیر مؤنث (که منصوباً و مجروراً مورد استعمال دارد ضربها - قلمها) - ها ضمیر و الف علامت تأنیث است. ۳- حرف تنبیه که در چهار مورد استعمال میشود اول با اسماء اشاره بنزدیك هذا و هذاك. دوم با ضمیر رفع «ها انتم اولاء» سوم صفت برای ای در ندا «یا ایها الرجل یا ایتها المرئه».

حال از مفاعیل خمسه

قبلا گفتیم مفعول میتواند دارای حال باشد باید توجه داشت این موضوع تنها اختصاص به مفعول‌به ندارد بلکه کلیه مفاعیل میتوانند دارای حال باشند.

۱- رأیتُ الرَّجلَ مقتولاً «مفعول به» ترکیب: رأیت فعل ضمیر فاعل، الرجل مفعول، مقتولا حال.

۲- ضربتُ الضَّربَ شدیداً «مفعول مطلق» ترکیب: ضربت فعل ضمیر فاعل، الضرب مفعول، شدیدا حال.

۳- نمتُ ساعةً کاملاً «مفعول فیه» ترکیب: نمت فعل ضمیر فاعل، ساعة مفعول فیه، کاملا حال.

۴- سافرتُ لِلتَّعلُّمِ مختصّاً «مفعول له» ترکیب: سافرت فعل ضمیر فاعل، للتعلم جار و مجرور مفعول له، مختصاً حال.

۵- کتبتُ والقلمَ مکسورا «مفعول معه» ترکیب: کتبت فعل ضمیر فاعل، واو معیه، القلم مفعول معه، مکسورا حال.

تقدیم و تأخیر حال از ذی الحال

حال میبایستی پس از ذی الحال ذکر شود الا اینکه در بعضی موارد مقدم میگردد.

تقدیم (جوازا) ـ در موقعیکه ناصب حال فعل متصرفی باشد یا صفتی باشد که شباهتش به فعل متصرف تام باشد حال جایز است بر ذی الحال مقدم گردد «در دو مثال زیر حال مقدم شده است:

۱- مُخلِصاً زیدٌ دعا (عامل متصرف است) ۲- مُسرِعاً ذاراحلٌ راحل صفتی است که از لحاظ تضمن معنای فعلی شباهتش به فعل تام است (اسم فاعل- واسم مفعول

چهارم دخول بر اسم جلاله الله برای قسم» «هاالله»
در مورد قسم اول آن (اسم فعل) برای مفرد «ها» و برای تثنیه «هاؤما» و برای جمع «هاؤم» - استعمال شده است «هاؤم اقرؤا کتابیه» (یعنی بگیرید کتاب مرا و بخوانید) حال بدو نوع تقسیم شده ۱- مؤسسه (مبنیه هم گفته میشود) ۲- مؤکده - حال مؤسسه آن حالی را گویند که مبین وضع ذی الحال باشد. و مؤکده آنست

وصفت مشبهه ازلحاظ تضمن معنای فعلی شباهت به فعل دارند)

وَالْحَالُ اِنْ يَنْصِبْ بِفِعْلٍ صُرِّفَا ... اَوْ صِفَةً اَشْبَهَتِ الْمُصَرَّفَا

فَجَائِزٌ تَقَدُّمُهُ كَمُسْرِعَا ... ذَا رَاحِلٌ وَمُخْلِصًا زَيْدٌ دَعَا

تقدیم (وجوباً) درسه مورد ذیل حال برذی الحال وجوباً مقدم میشود .

۱ـ صاحب حال نکره محضه باشد (غیر مضاف و بعد از نهی و استفهام نباشد) جَاءَ شَاكِيًا تِلْمِيذٌ

۲ـ وقتیکه ذی الحال محصور باشد (بعد از حرف الا باشد) مَا قَرَءَ صَحِيحًا اِلَّا تِلْمِيذٌ

۳ـ حال از کلماتی باشد که صدارت طلب باشد (مانند کیف استفهامیه) كَيْفَ جَاءَ التِّلْمِيذُ

تأخیر «وجوباً» درموارد ذیل حال مؤخر است وجوباً .

۱ ـ حال محصور باشد (بعد از الا واقع باشد) مَا اُرْسِلَ الرُّسُلُ اِلَّا مُبَشِّرِينَ

۲ـ حال جملهٔ باشد مرتبط باواو (دروقتیکه حال جمله است) سَافَرْتُ وَقَلْبِي مَحْزُونٌ

۳ ـ وقتیکه مجرور باضافه باشد (صاحب حال مضاف الیه باشد) عَجِبْتُ مِنْ ذَهَابِكَ مَاشِيًا

٤ـ وقتیکه مجرور باشد (صاحب حال مجرور بحرف جر باشد) مَرَرْتُ بِهِنْدٍ جَالِسَةً

٥ ـ وقتیکه عامل فعل جامد باشد (عامل فعل از افعال جامده باشد) مَا اَحْسَنَ زَيْدًا مُقْبِلًا

٦ـ وقتیکه عامل معنوی باشد (عامل معنوی را قبلا بیان کردیم) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً

حذف عامل حال

۱ ـ ضَرْبِي الْعَبْدَ مُسِيئًا «اذا كان مسيئًا» ترکیب : « ضربی مضاف و مضاف الیه مبتدا، العبد مفعول، خبر محذوف «حاصل» مسیئا حال سدمسد خبر » ازجهة

---

* که مؤکد عامل یا صاحب حال و یا مؤکد مضمون جمله قبل باشد .

جاء زید ماشیا « تنها میرفت » « ثم ولیتم مدبرین » (مدبرین مؤکد عامل حال است) در این آیه شریفه جمیعاً تأکید میکند من را که صاحب حال است «ولو شاء ربك لامن من فی الارض کلهم جمیعاً» و برای تأکید مضمون جمله همان مثال شماره ۲ «زید ابوك عطوفاً» را باید در نظر داشت که عامل نصب هم وجوباً محذوف است .

اینکه خبر ندارد حال نایب مناب خبر شده است .

۲- زیدٌ ابوکَ عطوفاً «عامل محذوف احقه بوده» ترکیب : زید مبتدا ، ابوك مضاف ومضاف الیه خبر، عطوفا حال ، عامل احقه محذوف .

(حال مؤکد مضمون جمله قبل واقع شده)

۳ - اقاعداً وقد قام الناسُ «اتوجد قاعدا» ترکیب : همزه استفهام، قاعدا حال ، عامل محذوف ، واو حالیه ، قد تحقیقیه ، قام فعل الناس فاعل .

(جمله فعلیه که باواو مرتبط است حال واقع شده ـ درمورد سرزنش میباشد)

۴- اشتریته بدرهمٍ فصاعداً «فذهب الثمن صاعدا» ترکیب : اشتریته فعل فاعل و مفعول ،بدرهم جار ومجرور ، فاء عطف ،صاعدا حال ، عامل محذوف .

(در حال زیادتی تدریجی مراداست)

۵ - تصدقت بدینارٍ فسافلاً «ذهب المتصدق به سافلا» ترکیب : تصدقت فعل ضمیر فاعل، بدینار جار ومجرور ،فاء عطف ، سافلا حال عامل محذوف .

(درحال نقصان تدریجی مراداست)

۶ - هنیئاً لک «ثبت لك الخیر هنیئا» ترکیب : هنیئا حال . عامل محذوف لك جار ومجرور . درمورد اخیر برای حذف عامل حال دلیلی نیست فقط باید بگوئیم حذف آن سماعی است .

بنابراین مطابق امثله فوق و آنچه تذکر داده شده عامل حال حذفش در شش مورد واجب است .

• وعامل الحال بها قد اکدا فی نحو لا تعث فی الارض مفسداً

وان تؤکد جملة فمضمر عاملها و لفظها یؤ خر

درشش مورد مذکور درمتن عامل حال وجوباً حذف میشود باید توجه داشت اگر قرینه معنوی یا لفظی در کار باشد جایز است عامل حال را حذف نمود مثلا در این جمله «تسافر راشداً» میتوان فقط بذکر حال اکتفا کرد و گفت « راشداً» البته درحالیکه به بینیم کسی تهیه سفر می بیند .

وهم چنین در این جمله «کیف جئت الی المدرسة» جواب بگوید «راجلا» (درحال پیاده) درواقع تنها بذکر حال اکتفا شود .

۱ ـ دروقتی که حال خبر واقع شود ۲ ـ دروقتی که حال مؤکد مضمون جمله باشد ۳ ـ درمقام سرزنش باشد ٤ زیادتی تدریجی مرادباشد ٥ نقصان تدریجی مراد باشد ٦ ـ سماعی است .

اقسام حال و ارتباط آن باذی الحال

درمقدمه مبحث مبتداوخبر جمله‌را تقسیم کردیم به‌سه‌قسمت ۱ ـ جمله اسمیه ۲ ـ جمله فعلیه ۳ ـ شبه جمله (ظرف‌وجارومجرور) هرسه نوع جمله‌میتوانند حال واقع شوند الااینکه بایدتوجه داشت دروقتی که‌جمله کاملی حال واقع شدارتباط آن‌باذی الحال یابابد باواوباشد یا باضمیر .

این‌واوهمان‌واو حالیه است که در ضمن بیان واوها بآن اشاره شده باین واو واوابتداء هم گفته‌میشودبرای تشخیص آن گفته اند: اگروقوع «اذ» بجای واو سازش داشت آن‌واو واو حالیه است .

تذکر- جمله حالیه بایدجمله خبریه ودارای حرف استقبال‌نباشد ودرمواری واجب‌است رابط واوباشد ودرمواردی ضمیر ودر مواردی از هر دو استفاده میشود ضمن‌مثال باین موضوعات اشاره میشود .

نمونه‌های دیگری‌ازحال باذکرمثال

۱- جاءَ زیدٌ راکباً ضاحکاً (حال متعدداست)

ترکیب : «جاء فعل زیدفاعل،راکبا حال ، ضاحکاحال ، »

۲ - اُخِذَ الحِصْنُ مُهْدِماً (حال ازنایب فاعل آمده)

ترکیب : «اخذ فعل‌مجهول،الحصن نایب‌فاعل ،مهدما حال ، »

۳- زَیْدٌ فِی الرَّخاءِ شُجاعٌ (جار ومجرور حال‌واقع شده)

ترکیب :«زیدمبتدا،فی الرخاء جارومجرورحال،شجاع‌خبر برای‌مبتدا»

۴ - زَیْدٌ عِنْدَ الشِّدَّةِ جَبانٌ (ظرف حال‌واقع شده)

ترکیب : «زید مبتدا،عندالشدةمضاف ومضاف‌الیه حال ،جبان‌خبر»

۵-سافر الحبیب والقمر بدر (حال جمله اسمیه است مرتبط باواو)

ترکیب: «سافر فعل، الحبیب فاعل، واو حالیه، القمر مبتدا، بدر خبر جمله حال»

۶-وقف الخطیب یده علی المنبر (حال جمله اسمیه است مرتبط بضمیر)

ترکیب: «وقف فعل الخطیب فاعل، یده مضاف ومضاف الیه مبتدا، علی المنبر جار ومجرور خبر، جمله حال»

۷- ذهبت من هنا وقلمک فی یدک (حال جمله اسمیه رابط ضمیر باواو)

ترکیب: ذهبت فعل ضمیر فاعل، من هنا جار ومجرور، واو حالیه قلمک مضاف ومضاف الیه مبتدا، فی یدک جار ومجرور کاف مضاف الیه خبر»

۸- مررت بزید یعاتب ابنه (حال جمله فعلیه مضارع رابط ضمیر)

ترکیب: مررت فعل ضمیر فاعل، بزید جار و مجرور مفعول، یعاتب فعل ضمیر فاعل، ابنه مضاف ومضاف الیه مفعول، جمله درمحل نصب حال اززید،»

۹-زحف الجیش ولم یطلع الفجر (جمله فعلیه رابط واو)

ترکیب: «زحف فعل الجیش فاعل، واو حالیه، لم جازمه، یطلع فعل، الفجر فاعل جمله، حال»،

۱۰-هذا رجل یعظ ولا یعمل (حال مضارع منفی رابط واووضمیر)

ترکیب: «هذا مبتدا، رجل خبر، یعظ فعل ضمیر فاعل صفت، واو حالیه لانافیه، یعمل فعل ضمیر فاعل، جمله حال.»

۱۱- رکب زید وقد تقلد سیفه (حال جمله ماضویه رابط واووقد)

ترکیب: «رکب فعل زید فاعل، واو حالیه، قد تحقیقیه تقلد فعل، سیف فاعل، ها مضاف الیه، جمله حال»،

۱۲-اقبلت الفرسان وقد لاح الصباح (جمله فعلیه ماضویه چون ضمیر ندارد

رابط حتما باید واو وقد باشد)

ترکیب : «اقبلت فعل،الفرسان فاعل ، واوحالیه قدتحقیقیه، لاح فعل،الصباح فاعل، جمله‌حال» ،

۱۳ - سَرَّنِي قُدُومُكَ سالِماً (حال ازمضاف‌الیه جایزنیست‌لکن‌چون «ك»درحقیقت فاعل‌است‌مانعی‌ندارد)

ترکیب : « سر فعل نون و قایه یاء مفعول ، قدوم فاعل ، کاف مضاف‌الیه ، سالماً حال ، »

۱۴ - جاءَنِي مُسْرِعاً رَجُلٌ (چون ذی‌الحال نکره است حال و جوباً مقدم‌شده)

ترکیب ، «جاء فعل نون وقایه یاء مفعول ، مسرعاً حال ، رجل فاعل» ،

۱۵ - جاءَ راكِباً سَعِيدٌ (ذی‌الحال با اینکه معرفه است حال مقدم شده‌چون‌فعل جاء فعل‌متصرفی‌است)

ترکیب : «جاء فعل،راکباً حال ، سعید فاعل ،»

۱۶- ماجاءَ راكِباً الّا سَعِيدٌ (حال‌مقدم‌شده‌چون‌ذی‌الحال‌محصوراست)

ترکیب:«ما نافیه جاءفعل،راکباً حال،الاداة حصر، سعید فاعل ،»

۱۷ - ما اَحْسَنَ زَيْداً مُقْبِلاً (عامل‌حال چون‌جامد و شباهت بفعل ندارد حال‌حتماً باید مؤخراً ذکر شود)

ترکیب : «ماتعجبیه مبتدا ، احسن فعل‌تعجب ، زیدا مفعول به ، مقبلا حال ، جمله خبر ، »

۱۸ - كَيْفَ جاءَ اَخُوكَ (کیف‌چون‌حال است‌وصدارت داردمقدم‌شده)

ترکیب :« کیف‌اسم‌استفهام‌محلامنصوب‌حال، جاءفعل،اخوك‌مضاف ومضاف‌الیه فاعل ، »

۱۹ - لقیت هندا راکبة ماشیاً (چون قرینه هست راکبة حال است از هند و ماشیاً از فاعل لقیت)

ترکیب : « لقیت فعل ضمیر فاعل ، هندا مفعول ، راکبة حال از هند ، ماشیاً حال از فاعل لقیت ،)

۲۰ - لقیت خالداً مصعداً منحدراً (مصعدا حال است برای خالد - منحدرا برای ضمیر لقیت ،)

ترکیب : «لقیت فعل ضمیر فاعل، خالدا مفعول، مصعدا حال از خالد، منحدرا حال از ضمیر لقیت ،»

شواهدی چند از آیات

مثال ترکیب توضیح

۱ - والسلام علیّ یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیاً ۳۳/۱۹ ترکیب :

«واو عطف، السلام مبتدا ، علی جار و مجرور، یوم ظرف، ولدت فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، واو عطف ، یوم مفعول فیه ، (ظرف) اموت فعل ضمیر فاعل ، واو عطف، یوم ظرف، ابعث فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، حیاً حال، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا »

توضیح : (حیاً حالی است که تأکید میکند ابعث را که عامل آن است)

۲ - فاذکروا آلاء الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین ۷۴/۷ ترکیب: « فاء حرف عطف ، اذکروا فعل ضمیر فاعل، آلاء مفعول مضاف الله مضاف الیه، واو عطف، لا نهی، تعثوا فعل ضمیر فاعل، فی الارض جار و مجرور مفسدین حال ، »

توضیح (مفسدین نیز مانند جمله اول است تاکید میکند لاتعثوا را که عامل آنست - لاتعثوا لاتفسدوا)

۳ - وارسلناك للناس رسولاً وکفی بالله شهیداً ۷۹/۴ ترکیب: «واو عطف ارسلنا

فعل‌ضمیرفاعل، کاف‌مفعول،للناس‌جارومجرور،رسولاحال،واوعطف،
کفی‌فعل باء زائده‌الله لفظاً مجرورمحلامرفوع فاعل،شهیدا تمیز»

توضیح : (رسولا دراین جمله نیز تأکید میکند فعل ارسلنا را که عامل آن است)

۴ - انا انزلناه قرآناً عربیا لعلکم تعقلون ۲/۱۲ ترکیب : «ان ازحروف‌مشبهة بالفعل ، نااسم ان، انزلناه فعل‌وفاعل ومفعول ، قراناً حال ،عربیا صفت،جمله خبر،لعل ازحروف‌مشبهة بالفعل ،کم‌اسم لعل،تعقلون فعل‌وفاعل خبرلعل ،»

توضیح) حال‌قاعدة میبایستی وصف‌باشد قرآن‌مصدراست باید آنراتأویل نمودعربیا را میتوان به تعبیری صفت‌برای‌قرآن‌دانست‌وبه‌تعبیری‌حال)

۵ - وبشرناه باسحق نبیاً من الصالحین ۱۱۲/۳۷ ترکیب : «واو عطف،بشرناه‌فعل ضمیرفاعل‌ها مفعول،باسحق‌جارومجرور، نبیاً حال،من الصالحین جارومجرور ، »

توضیح - (نبیا حال‌است از اسحق ومیتوان من‌الصالحین رانیز حال گرفت باین‌معنی حال‌کونه من‌الصالحین - اسحق غیرمنصرف‌است محلا مجرور است به‌باء (سبب علمیت وعجمه‌است)

۶ - وانکم لتمرون علیهم مسبحین وباللیل ۱۳۷/۳۷ ترکیب: «واوعطف ،ان‌از حروف مشبهة بالفعل ،کم‌اسم ان، لام تأکید ، تمرون فعل‌فاعل ، علیهم‌جارومجرور ، مصبحین حال،واوعطف‌بالیل‌جار ومجرور»

توضیح (مصبحین حال‌است‌ازفاعل‌لتمرون وبالیل‌رانیزمیتوان معطوفاً برمصبحین حال گرفت‌وبه ممسین‌تعبیر کرد در واقع‌جمله‌دارای دوحال‌باشد)

۷- کیف تکفرون بالله وکنتم امواتاً فاحیاکم ۲۸/۲ ترکیب: «کیف حال،تکفرون فعل ضمیر فاعل ، بالله جار ومجرور ، واوحالیه ، کنتم از افعال

ناقصه ضمیراسم آن امواتاً خبر آن ، فاء حرف عطف ، احیافعل ضمیرفاعل ،کم مفعول ،»

توضیح (کیف استخبار است که متضمن معنای تعجب و انکار باین معنی «اخبرونی علی ای حال تکفرون» واوحالیه و جمله بعداز آن حال است (جمله ایست ماضویه وبرای شایستگی حال واقع شدن احتیاج بقد نیست)

۸ - فَاسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ۳۶/۶۶ ترکیب «فاءعطف، استبقوا فعل ضمیر فاعل ، الصراط مفعول ، فاء عطف ، انی بمعنی کیف حال ، یبصرون فعل ضمیرفاعل »

توضیح (راجع به کلمه انی قبلا درپاورقی اشاره شده است در صورتی که بمعنای کیف باشد درترکیب حال است)

۹-فرجع موسی الی قومه غضبان اسفاً ۲۰/۸۶ ترکیب : «فاء حرف عطف ،رجع فعل موسی علیه السلام فاعل ، الی قوم جار ومجرور مضاف ، ها مضاف الیه ، غضبان حال ، اسفاً حال »

توضیح (دراین جمله حال مکرراست غضبان ازنظر تجزیه وصف است بمعنی شدید الغضب - واسفاً مصدر بمعنی متلهفاً - بنابراین حال دوم چون مصدر است مؤول میشود)

۱۰-وسخر لکم الشمس والقمر دائبین ۱۴/۴۳ ترکیب : « واوعطف ، سخر فعل ضمیر فاعل ، لکم جارومجرور ، الشمس مفعول ،واوعطف، القمر عطف به شمس ، دائبین حال از دومفعول »

توضیح - (دائبین تثنیه است وحال است ازدومفعول بمعنی اینکه مستمرند برداَب وعادت خود درسیروحرکت)

۱۱ - هذا بعلی شیخاً ۱۱/۷۲ ترکیب : «هذا مبتدا ، بعلی مضاف ومضاف الیه خبر، شیخاً حال»

توضیح (بعل جمع آن بعول - بعال و بعوله آمده است شوهر و زن را گویند درمورد شوهر بعل و درمورد زن بعله گفته میشود دراین جمله ذی‌الحال بعل است و عامل حال نیز معنوی است در وقتیکه عامل معنوی باشد مقدم شدن حال صحیح نیست)

۱۲ - فیها یفرق کل امر حکیم امراً من عندنا ۴/۴۴ ترکیب: «فیها جار و مجرور، یفرق فعل مجهول، کل نایب فاعل مضاف اضافه بامر امر مضاف الیه، حکیم صفت برای امر، امراً حال، من عند جار و مجرور نا مضاف الیه»

توضیح (ذی‌الحال باید معرفه باشد الا اینکه در سه مورد جایز است نکره باشد ۱- نکره مخصص شود به وصف یا با اضافه چنانکه در این مثال به وصف حکیم ذی‌الحال مخصص شده است یا مانند این مثال «مررت برجل ظریف قائماً» که نکره موصوفه (رجل) ذی‌الحال واقع شده ۲ - اینکه نکره مخصص شود به اضافه «نظرت الی جاریة رجل مختالة» (مختالة حال است از جاریه که اضافه شده است به نکره) ۳ - اینکه ذی الحال را نفی یا شبه نفی جلو واقع شود «قلما جائنی رجل راکباً» (قبلا گفتیم اگر ذی‌الحال نکره باشد حال وجوباً مقدم است.)

۱۳ - و ما اهلکنا من قریة الا و لها کتاب معلوم ۴/۱۵ ترکیب: «واو عطف مانافیه، اهلکنا فعل ضمیر فاعل، من قریه جار و مجرور، الا ازاداة حصر، واو حالیه، لها جار و مجرور خبر مقدم، کتاب مبتدای مؤخر، معلوم صفت،»

توضیح - (جمله حالیه که بعد از واو حالیه ذکر شده حال است برای قریه یعنی ذی‌الحال قریه است در همین بالا اشاره کردیم اگر ذی‌الحال نکره و مسبوق به حرف نفی شد میتواند دارای حال باشد)

۱۴ - الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون ۱۰۵/۵ ترکیب: «

الی الله جار ومجرور خبر مقدم ، مرجعکم مضاف ومضاف الیه مبتدای مؤخر ، جمیعاً حال، فاء عطف ، ینبأ فعل ضمیر فاعل کم مفعول ، بما جار ومجرور ، کنتم از افعال ناقصه ، ضمیر اسم آن ، تعملون فعل ضمیر فاعل ، خبر برای کنتم ،»

توضیح - (آوردن حال برای مضاف الیه جایز نیست مگر اینکه مضاف از کلماتی باشد که بتواند درحال عمل کند باین معنی از اسمائی باشد که معناً از لحاظ عمل مشابه بافعل هستند مانند: مصدر - اسم فاعل - صفت مشبهه وسایر اسمائیکه شبیه فعل هستند، درجمله فوق مرجع مصدر است اضافه شده به کم که درحقیقت فاعل خود آن است بنابراین از ضمیر کم که مضاف الیه واقع شده چون معناً فاعل است حال آمده است .

۱۵ - ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخواناً ۴۷/۱۵ ترکیب : « واو عطف، نزعنا فعل ضمیر فاعل نا مفعول، فی صدور جار ومجرور ،هم مضاف الیه ، من غل جار ومجرور ، اخوانا حال ، »

توضیح - (اگر مضاف جزئی از مضاف الیه باشد برای این نوع مضاف الیه هم حال میتوان آورد - صدور درجمله فوق جزئی از مضاف الیه است لذا اخواناً از آن حال آمده است (اخواناً در تقدیر چنین است : (وهم یکونون اخواناً)

۱۶ ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفاً ۱۲۳/۱۶ ترکیب : «ثم عطف ، اوحینا فعل ضمیر فاعل ، الیک جار ومجرور، ان مفسره، اتبع فعل ضمیر فاعل، ملة مفعول ،مضاف، ابراهیم مضاف الیه، حنیفاً حال از ابراهیم، »

توضیح (اگر مضاف مثل جزء مضاف الیه باشد «ملة مثل جزء از ابراهیم است » البة ازجهة صحة استغنا مضاف الیه از مضاف میتوان از این نوع مضاف الیه حال آورد - حنیفاً حال از ابراهیم است درصورتیکه مضاف الیه واقع شده (درواقع آیه ۱۵ مضاف جزئی از مضاف الیه بوده ودراین آیه مضاف مثل جزء است)

۱۷ - ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتاً ۱۲/۴۹ ترکیب: «همزه استفهام ، یحب فعل احد فاعل ، کم مفعول ،ان ناصبه ، یأکل فعل ضمیر فاعل ،

لحم مفعول، مضاف اضافه به اخ ، اخ اضافه به ها، ها مضاف الیه، میتاً حال، جمله ان یأکل تأویل بمصدر محلا منصوب مفعول برای یحب»

توضیح (دراین جمله ذی الحال نکره است و بواسطه اضافه کسب تعریف کرده ودرعین حال مضاف الیه است محلا برای مصدر اکل (ایحب احدکم اکل لحم اخیه) از آنجائیکه مضاف بعض ازمضاف الیه است (مانند جمله ۱۵) جایز است دارای حال باشد)

۱۸ الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف $\frac{۳۴۲}{۳}$ ترکیب: «همزه استفهام لم جازمه ، تر فعل ضمیر فاعل، الی الذین جارو مجرور، خرجوا فعل ضمیر فاعل، من دیار جارومجرور مضاف اضافه به هم، هم مضاف الیه، واو واوحالیه هم مبتدا الوف خبر»

توضیح (دراین آیه شریفه جمله حال واقع شده است رابط در جمله حالیه این آیه شریفه هم ضمیر است وهم واو)

۱۹ لئن اکله الذئب ونحن عصبة $\frac{۱۴}{۱۱}$ ترکیب : «لام موطئه برای قسم ، ان حرف شرط ، اکل فعل ها مفعول الذئب فاعل، واو حالیه ، نحن مبتدا عصبة خبر ، »

توضیح (دراین جمله واو بتنهائی رابط است - جواب جمله آیه بعداست « انا اذاً لخاسرون » عصبه بمعنی رجال (مردان قوی هیکل) آمده است)

۲۰ فجائها بأسنا بیاتا اوهم قائلون $\frac{۳}{۷}$ ترکیب : « فاء عطف ، جاء فعل ، ها مفعول، بأس فاعل مضاف ، نا مضاف الیه، بیاتا حال، واو عطف، هم مبتدا قائلون خبر ، جمله حالیه هم قائلون عطف به بیاتاً ، »

توضیح (مصدر بیاتاً واقع شده است درموقع حال، تأویل میشود به بائتین یعنی درحالیکه بیتوته کرده بودند واو حالیه که باید رابط باشد از جهه اجتماع دوواو حذف شده وجمله حالیه با اوعطف شده است ورابط حال هم ضمیراست)

۲۱- وما یأتیهم من رسول الا به یستهزئون $\frac{۳۰}{۳۶}$ ترکیب : «واو عطف، ما نافیه

یأتی فعل، هم مفعول ، من زائده ، رسول لفظاً مجرور به من محلا مرفوع فاعل ؛ الا اداة حصر، به جار ومجرور، یستهزئون فعل ضمیر فاعل ، »

توضیح (جمله به یستهزئون حال است وچون حال بعداز الاواقع شده رابط ضمیر است)

۲۲- لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ $\frac{5}{61}$ ترکیب : « لام حرف جر، میم اسم استفهام، تؤذو فعل ضمیر فاعل، نون وقایه یاء مفعول ، واو حالیه ، قد تحقیقیه تعلمون فعل ضمیر فاعل ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، یاء اسم ان ، رسول خبر، اضافه به الله المضاف الیه، الیکم جار ومجرور ، جمله انی رسول الله در محل نصب مفعول برای تعلمون »

توضیح)چون جمله حالیه فعل مضارع است وبا حرف «قد» آمده است رابط واجب است واو باشد)

۲۳ - وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ $\frac{84}{5}$ ترکیب : واو عطف ، ما استفهامیه مبتدا ، لنا جار و مجرور خبر، لانافیه ، نؤمن فعل ضمیر فاعل : بالله جار ومجرور ، »

توضیح (چون حال فعل مضارع، ومنفی شده است به حرف لا واجب است ضمیر رابط باشد)

۲۴ - وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ $\frac{6}{74}$ ترکیب : « لاء نهی ، تمنن فعل ضمیر فاعل ، تستکثر فعل ضمیر فاعل حال ، »

توضیح (چون فعل مضارع بدون حرف قد استعمال شده رابط وجوباً ضمیر است)

۲۵ - ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ $\frac{2}{2}$ ترکیب: «ذالک مبتدا، الکتاب عطف بیان، لانفی جنس، ریب اسم لا ؛ خبر محذوف، فیه جار مجرور حال »

توضیح (جمله لاریب فیه از جهة اینکه مؤکد مضمون جمله قبل است وحالی است تأکیدی را بطش وجوباً ضمیر است)

تمیز

عنوان مبحث مورد بحث «تمیز» در کتب نحوی کلمه «التمییز» است وتحت عنوان التمییز در مبحث منصوبات بحث تمیز شروع شده است تمیز که دراینجا عنوان این بحث قرار دارد همانطور که از مفهوم ومعنای آن پیداست اسمی است که ممیز مفهوم جمله و آشکار کننده معنای آن است: درهر جمله که تمیز وجود دارد اگر ازذکر تمیز خودداری شود در آن جمله ابهامی خواهد بود که رفع ابهام جز با ذکر تمیز نمیشود در واقع تمیز است که رفع ابهام ازموضوع مذکور ماقبل خودنموده است : بنابراین درتعریف تمیز باید گفت ٠

فَالتَّمْيِيزُ : اِسْمٌ يُذْكَرُ لِبَيَانِ الْمُرَادِ مِنِ اسْمٍ مُبْهَمٍ قَبْلَهُ .

تمیز چون بردوقسم است «مفرد» و«جمله» (تمیز مفرد را تمیز ذات وجمله را تمیز نسبت هم میگویند) تعریف دیگری هم برای آن شده است :

اَلتَّمْيِيزُ مَا يُبَيِّنُ اِبْهَامَ ذَاتٍ اَوْ اِجْمَالَ نِسْبَةٍ وَحُكْمُهُ النَّصْبُ .

تمیز یا بیان میکند ابهام ذاتی را ویا بیان میکند اجمال نسبتی را وحکم آن درهر دوحال نصب است،مولف دیگری آنرا چنین تعریف کرده است :

اَلتَّمْيِيزُ نَكِرَةٌ جَامِدَةٌ تُزِيلُ اِبْهَامَ مَاقَبْلَهَا

تمیز آن اسم نکره جامدی است که ازماقبل خودرفع ابهام میکند

١ - لَهُ شِبْرٌ اَرْضاً

«برای او است وجبی از زمین»

٢ - لَكَ قَفِيزٌ بُرّاً «برای تو است قفیزی از گندم»

٣ - لَنَا مَنَوَانِ عَسَلاً وَتَمْراً «برای ما است دومن از عسل وخرما»

٤ - اِشْتَهَرَ التَّاجِرُ اَمَانَةً «آن تاجر مشهور شد بجهة امانتش»

درجملات فوق ارضاً - براً - عسلا - تمراً - وامانة هر پنج اسم نکره جامده بعنوان تمیز منصوب هستند الا اینکه چون جمله پنجم فعل وفاعل است امانة تمیزی است که بعنوان اجمال نسبت ازتاجر رفع ابهام نموده است ٠

ازجهةاینکه تمیز برای بیان ماقبل‌خود متضمن معنای من‌است (همانطوریکه حال متضمن معنای فی‌بود) ابن‌مالك‌درتعریف تمیز میگوید :

اسم بمعنی من مبین نکرة ... ینصب تمییزا بما قد فسره

کشبر ارضا وقفیز برا ... ومنوین عسلا وتمرا

تمیز مفرد یا تمیز ذات

۱-ذاك ذراع ارضاً

«ذاك‌مبتدا، ذراع‌خبر، ارضاً تمیز»

۲-اشتریت کیلین حنطة

اشتریت فعل فاعل ، کیلین مفعول حنطة تمیز

۳- عندی مثقال ذهباً

عندی‌مضاف و مضاف‌الیه خبرمقدم، مثقال‌مبتدای‌مؤخر،ذهباً تمیز

تمیزمفردنوعاً دنبال‌اسماء ، مقادیر یعنی‌ممسوحات ـ مکیلات ـموزونات‌ذکر میگردد درمثال اول ارضا ازذراع و درمثال دوم حنطة از کیلین و درمثال‌سوم ذهباً ازمثقال رفع‌ابهام‌نموده است.

حالات مختلفه‌تمیز مفرد

اسمی که‌بعدازاسماء مقادیر بعنوان تمیز ذکر میشود میتوان آنرا بچهار وجه قرائت‌کرد .

۱ ـ «بعنوان تمیز منصوباً» عندی رطل زیتاً ترکیب :«عندی‌مضاف‌و مضاف‌الیه خبرمقدم،رطل مبتدای مؤخر،زیتا تمیز .

۲ ـ «مجروراً بسبب‌اضافه» عندی رطل زیتٍ ترکیب : «عندی مضاف‌و مضاف‌الیه‌خبرمقدم ، رطل‌مبتدای‌مؤخرمضاف؛ زیت‌مضاف‌الیه،»

۳ ـ «مجروراً بسبب‌حرف‌جر» عندی رطل من زیتٍ ترکیب :«عندی‌مضاف ومضاف‌الیه‌خبرمقدم ،رطل‌مبتدای مؤخر، من‌زیت‌جارومجرور»

٤ ـ مرفوعاً بعنوان بدلیت » عندی رطلٌ زیتٌ ترکیب : «عندی‌مضاف و مضاف‌الیه خبرمقدم ، رطل مبتدای‌مؤخر، زیت‌بدل »

چنانچه در جمله که دال برمقدار مضاف باشد به غیرتمیز واجب است تمیز منصوباً ذکرشود »

۱-مافی السماء قدر راحة سحاباً ۲- فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا

درجمله اول دال برمقدار (قدر) اضافه‌شده‌است به‌راحة که‌غیر تمیزاست ودر جمله‌دوم دال برمقدار «ملء» اضافه شده‌است به‌ارض که غیرتمیزاست

وانصب بعد ما اضیف وجبا ان کان مثل ملء الارض ذهبا

تمیز جمله یا تمیز نسبت

تمیز نسبت آن تمیزی‌است که‌مفسر جمله باشد باین‌معنا بعدازفعل وفاعل یا بعدازفعل وفاعل‌ومفعول قرار گیرد وهمین‌تمیز بدوقسمت تقسیم‌شده ۱- محول(منقول هم‌میگویند) ۲ - غیرمحول (غیرمنقول‌هم‌میگویند)

تمیز نسبت محول آنست که دراصل‌فاعل-مفعول یامبتدا باشدوعلامت‌تشخیص این‌موضوع این‌است پس‌ازاینکه تمیزمنصوب شدبتوان آنرا بعنوان فاعلیت مرفوع‌ویا بعنوان‌مفعولیت‌منصوب‌ویااینکه مبتداقرارداد : تمیزدرجملات ذیل‌منقول‌است

۱-طابت بلادنا تربة ترکیب :«طابت فعل‌بلادفاعل‌مضاف ،نامضاف‌الیه ، تربة تمیز (اصل آنرا میتوان چنین‌تصور کرد) «**طابت تربة بلادنا**» ترکیب : «طابت‌فعل تربة‌فاعل ، مضاف اضافه‌به‌بلاد بلاداضافه بنا ، نامضاف‌الیه ،

۲ - حصدت الارض قمحاً ترکیب : «حصدت فعل‌ضمیر فاعل،ارض‌مفعول ، قمحاً تمیز (اصل آنرامیتوان چنین‌تصور کرد) «**حصدت قمح الارض** » ترکیب : «حصدت فعل ضمیرفاعل،قمح مفعول ،مضاف اضافه بارض،ارض‌مضاف الیه»

۳- هو اکثر منك مالاً ترکیب : «هومبتدا ، اکثر خبر ، منك جار ومجرور ، مالاتمیز(اصل آنرامیتوان چنین‌تصورکرد) **ماله اکثر من مالك** ترکیب : «ماله‌مضاف و مضاف الیه مبتدا ، اکثر خبر، من‌مالك‌جارو مجرور کاف‌مضاف‌الیه ،»

بطوریکه درسه جمله فوق مشاهده میشود تمیز معناً فاعل (جمله اول) تمیز معناً مفعول (جمله دوم) و تمیز معناً مبتداست (جمله سوم) وبهمین جهة این نوع تمیز را تمیز منقول یا تمیز محول مینامند .

تمیز غیر منقول یا تمیز غیر محول

تمیز غیر منقول آنست که نتوان آنرا بیکی ازسه موضوع فوق (مبتدا ـ فاعل ـ مفعول) تأویل نمود و اگر تأویل شود معنی صحیح نباشد ، درجملات ذیل تمیز غیر منقول است

۱ـ کَفیٰ بِالْمَوْتِ واعِظاً ترکیب : کفی فعل ، باءزائده ، الموت محلامرفوع فاعل ، واعظاً تمیز ، صحیح نیست گفته شود « کفی واعظ الموت » بعنوان فاعلیت مرفوع شود.

۲ـ لِلّٰهِ دَرُّهُ فارِساً ترکیب : «لله جارومجرورخبرمقدم ، درّه مضاف ومضاف الیه مبتدای مؤخر ، فارساً تمیز ، اصطلاحی است که میتوان آنرا چنین معنا کرد ، خدای متعال خیروبرکتش دهدچه سواریست « بهیچ وجه وصورت دیگری قابل تحویل نیست » فقط چیزی که هست میتوان این نوع تمیز رابمن (حرف جر) مجرور کرد (البته باید توجه داشت فارساً صفت است ازرجل محذوف)

کَفیٰ بِالْمَوْتِ مِنْ واعِظٍ لِلّٰهِ دَرُّهُ مِنْ فارِسٍ

عدد وتمیز آن

عدد نیز از کلماتی است که معدود آن بعنوان تمیز (البته اعداد اصلی) دنبال آن ذکر میگردد وباید توجه داشت عدد بدونوع تقسیم شده

۱ـ عدد صریح «انکه مقدارش معلوم باشد **۲ـ عدد غیر صریح** (انکه مقدارش معلوم نباشد)

عدد صریح (اصول عدد اصلی)

عددصریح عددی است که دلالت برکمیت اشیاء معدوده میکندوبدو قسمت تقسیم شده است ۱ ـ عدداصلی ۲ ـ عددترتیبی و وصفی ـ اصول عدد اصلی دوازده

لفظ است که عبارتند از :

واحد . اثنان . ثلاثه . اربعه . خمسه . سته . سبعه . ثمانیه . تسعه . عشره . مائه . الف

این اعداد با اینکه علامت تأنیث (ة) در آخر آنها دیده میشود مع الوصف اعدادی هستند مذکر وچنانچه برای معدود مونث در نظر باشد از آنها استفاده شود باید بدون حرف تانیث «ة» باشد مثال :

خمسة رجال و خمس نسوة ـ الا اینکه دو لفظ اول (واحد و اثنان) با مذکر مذکر و با مؤنث مؤنث خواهند بود «رجل واحد. امرئة واحده :رجلان اثنان .امرأتان اثنتان»

ثَلاثَةُ بِالتّاءِ قُلْ لِلْعَشَرَةِ فِی عَدِّ ما آحادُهُ مُذَكَّرَةْ

تقسیمات عدد اصلی

عدد اصلی بچهار قسمت تقسیم شده ۱ـ مفرد ازواحد تاعشره «لفظ مائه والف راجزء مفرد شمرده اند» ۲ـ مرکب ازاحد عشر تاتسعة عشر (از ۱۱ تا ۱۹) ۳ ـ عقود از از عشرین تاتسعین (از ۲۰ تا ۹۰) ٤ ـ معطوف از واحد و عشرین تاتسعه و تسعین (از ۲۱ تا ۹۹) بنابر تقسیم فوق اعداد اصلی عبارتند از :

مفرد ، مرکب ، عقود ، معطوف

همین تقسیمات فوق برای اعداد ترتیبی نیز هست الا اینکه دو لفظ مائه والف را جزء عقود هم شمرده اند.

عدد صریح (اصول عدد ترتیبی)

اعداد ترتیبی که بآنها اعداد وصفی هم گفته میشود ودلالت بر رتبه اشیاء دارند الفاظ اصلی آنها عبارتنداز :

اول ، ثان ، ثالث ، رابع ، خامس، سادس ، سابع ، ثامن، تاسع ، عاشر مئه ، الف .

اعداد وصفی که بعنوان صفت دنبال معدود ذکر میشوند، از جهت اینکه صفت باید با موصوف مطابقت کند (بعداً در مبحث توابع خواهید دید) این اعداد اگر برای مؤنث استعمال شوند باید در عایت تذکیر و تأنیث در آنها بشود). (از ۱۱ تا ۱۹ هر دو جزء مبنی بر فتح هستند)

اَلتِّلْمِيذُ الْاَوَّلُ ، اَلتِّلْمِيذَةُ الْاُولَى ، اَلْخِطَابُ الْحَادِيَ عَشَرَ ، اَلْخُطْبَةُ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ ،

فقط عشرون تاتسعون (٢٠ ـ ٣٠ ـ ٤٠ ـ ٥٠ ـ ٦٠ ـ ٧٠ ـ ٨٠ ـ ٩٠) ودو لفظ مأه والف مذكر و مؤنث در آنها يكسان است گفته ميشود : المقام الثلاثين ـ المقامة الثلاثين ، درواقع عقودچنانچه به‌تنهائی ذكر شوند مؤنث‌ومذكر در آنها يكسان‌است واگربا جزئی همراه باشند جزء اول‌مؤنث ومذكرميشود مثال :

هذا تسعة‌و تسعون (مذكر) **هذه تسع‌و تسعون** (مؤنث)

تذكر ـ هردوجزء اعداد مركب(**احد عشر تاتسعة عشر**) مبنی‌برفتح‌هستند الا جزء اول **اثناعشر** كه‌معرب‌است .

احكام تمیز در اعداد صریح

بنا بر آنچه گذشت اعداد وصفی دارای تمیز نخواهند بود گفتیم این اعداد بعنوان صفت دنبال‌معدود ذكر ميشوند فقط تمیز مربوط باعداد اصلی‌است كه اینك قواعدآن ذیلا درج‌میگردد .

تمیز اعداد از سه ـ الی‌ده‌جمع‌ومجروراست وازیازده‌تانودونه‌مفرد ومنصوب ـ تمیز صد وهزار هم‌مفرد ومجرور هستند .

فی یدی خمسة کتب — **قرأت احد عشر کتاباً**

فی یدی‌جار ومجرور خبرمقدم، خمسة مبتدای‌مؤخر ، کتب تمیز

قرأت فعل و فاعل،احد عشر مفعول کتاباً تمیز

کتبت الف صفحة

کتبت فعل فاعل، الف مفعول،صفحة تمیز

درجمله اول كتب جمع‌است ومجرور درجمله دوم كتاب‌مفرد است منصوب درجمله سوم‌صفحه مفرد است .

ومیز العشرین للتسعینا — بواحد کاز بعین حینا

و میزو امرکبا بمثل‌ما — میز عشرون‌فسو ینهما

عدد غیر صریح

کَمْ (چقدر) کَأَیِّنْ (چقدر) کَذا (چنین)

کم بردوقسم است استفهامیه وخبریه : کم‌استفهامیه آنست که بوسیله آن بخواهیم کمیت عدد مبهمی رابطور سئوال تعیین کنیم تعداد کتابرا در نزد او نمیدانیم سئوال میکنیم : کَمْ کِتاباً عِنْدَهُ (تمیز این کم مفرداست ومنصوب) کم‌خبریه‌اخبار به‌بسیار بودن عددی‌است که کمیتش مبهم‌است ،کتاب زیادی در دست کسی می‌بینیم میگوئیم کَمْ کُتُبٍ عِنْدَهُ (تمیزاین کم‌یاجمع ومجروراست یامفرد و مجرور)تمیز هردد کم رادروقتیکه قرینه در کلام باشد میتوان حذف کرد

۱ـ کَمْ مالُكَ (استفهامیه) (کم دیناراماالك) ۲ـ کَمْ نَدِمْتُ (خبریه) (کم مرةندمت)

حالات کم استفهامیه و خبریه در جمله

مثال	نوع وترکیب کم	توضیح
۱ـ کَمْ دِرْهَماً فِي صُرَّتِكَ	«استفهامیه، مبتدا»	(چون دنبال آن بعنوان جارومجرور خبری ذکرشده)
۲ـ کَمْ کِتاباً عِنْدَكَ	«استفهامیه،مبتدا»	(چون دنبال ان بعنوان ظرف خبری ذکرشده)
۳ـ کَمْ غُلامٍ لَكَ	« خبر یه ،مبتدا»	(درحالت رفعی کم جزمبتدا نخواهدبود پس کم مبتداو لك خبراست)
۴ـ کَمْ غُلامٍ لَكَ ذاهِبٌ	« خبر یه ،مبتدا»	(ذاهب خبراست لك بعنوان صفت ذکرشده)
۵ـ کَمْ مَرَّةً ذَهَبْتَ	«استفهامیه»،مبتدا»	(چون دنبال ان فعل لازم ذکرشده‌است)
۶ـ کَمْ دَرْساً قَرَأْتَهُ	«استفهامیه،مبتدا»	(چون فعل متعدی دنبال آن حامل ضمیرمفعولی است)
۷ـ کَمْ تُفّاحَةً اَکَلْتَ	«استفهامیه،مفعول به»	

(چون فعل متعدی بی ضمیر دنبال آن ذکر شده است)

۸- کَمْ یَوْماً هُوَ ماکِثٌ «استفهامیه، مفعول‌فیه»

(تمیز مفعول فیه است زماناً ، دنبال آن مبتدا وخبر)

۹- کَمْ شَهْراً صُمْتَ «استفهامیه، مفعول‌فیه»

(تمیز مفعول فیه است زماناً دنبال آن فعل وفاعل)

۱۰- کَمْ فَرْسَخاً سِرْتَ «استفهامیه، مفعول‌فیه»

(تمیز مفعول فیه است مکاناً دنبال آن فعل وفاعل)

۱۱- کَمْ جِلْسَةً جَلَسْتَ «استفهامیه، مفعول‌مطلق نوعی»

(تمیز مصدراست و بعدازآن فعلی ازهمان ریشه ذکرشده)

۱۲- کَمْ ضَرْبَةً ضَرَبْتَ «استفهامیه، مفعول‌مطلق عددی»

(تمیزمصدراست و بعد ازفعلی ازهمان ریشه ذکرشده)

۱۳- کَمْ وَقْفَةٍ وَقَفْتَ « خبریه مفعول مطلق تأکیدی»

(تمیزمصدراست و بعدازآن فعلی ازهمان ریشه ذکرشده)

۱۴- کَمْ یَکُونُ سِهْمُکَ «استفهامیه، خبرفعل ناقص محلا منصوب»

(چون بعد از آن فعل ناقص با اسم ذکرشده است)

۱۵- بِکَمْ ابْتَعْتَ الدّارَ «استفهامیه، مجرور به حرف، تمیز محذوف»

(محلا کم مجرور است به با، حرف جر)

۱۶- غُلامُ کَمْ رَجُلٍ عَلَّمْتَ «خبریه» مجرور بسبب اضافه»

(غلام اضافه شده بکم وهرد و منصوبند به علمت)

«کاین»

۱- کَایِنْ ۲- کَاءٍ ۳- کَیِّیءٍ (بروزن کَیْعٍ)۴- کَائٍ (بروزن کعی) ۵- کَاءٍ (بروزن کَعٍ)

کاین مرکب از کاف تشبیه (حرف‌جر) وای به‌پنج وجه خوانده میشود البته دراینجا کاف معنای تشبیه‌را متضمن نیست ومتعلقی‌هم نداردرواقع زائد وغیر متعلق به‌چیزی است ولی‌درعین حال عامل هست وبمعنای کم خبریه آمده است وغالباً تمیز آن بامن(حرف‌جر)مجرورمیشود اگرمجرورنباشدمنصوباً ذکرمیگردد وممکن‌است

درموضع رفع وموضع نصب هم قرار گیرد .

كَأَيٍّ اتاني رجلاً — «كاي مبتدا، اتاني فعل فاعل مفعول، رجلا تميز ،» «چه بسيار آمده است مرا مردانی»

كَأَيٍّ رجلاً رأيتُ — «كاي مفعول محلا منصوب، رجلا تميز، رأيت فعل فاعل» «چه بسيار مردانی ديده ام من»

۱- وكأيّن من قريةٍ اهلكناها وهي ظالمةٌ ۴۵/۴۴ ترکیب : «واوعطف، كاين مبتدا محلا مرفوع، من قرية جار ومجرور تميز، اهلكناها فعل فاعل مفعول واو حاليه ، هي مبتدا ، ظالمة خبر ، »

۲ - وكأيّن من نبيٍّ قاتل معه ربيّون كثيرٌ ۱۴۶/۳ ترکیب : « واوعطف، كاين، مبتدا، من نبي جار ومجرور تميز قاتل فعل ، معه ظرف مضاف ها مضاف اليه، ربيون فاعل ، كثير صفت ، »

۳ - وكأيّن من دابّةٍ لاتحمل رزقها اللّٰه يرزقها وإيّاكم ۱۰/۲۹ ترکیب : « واوعطف، كاين مبتدا ، من دابة جار ومجرور تميز، لاتحمل فعل ضمير فاعل ، رزقها مضاف ومضاف اليه مفعول ، الله مبتدا ، يرزقها فعل وفاعل مفعول، واوعطف ، اياكم معطوف ، »

۴- وكأيّن من آيةٍ في السموات والارض يمرون عليها وهم عنها معرضون ۱۰۵/۱۲ ترکیب : « واوعطف ، كاين مبتدا ، من آية جار و مجرور تميز ، في السموات جار ومجرور ، والارض معطوف ، يمرون فعل ضمير فاعل ، عليها جار ومجرور ، واوعطف، هم مبتدا ، عنها جار ومجرور ، معرضون خبر ، »

«كذا»

كذا تميزش مفرد ومنصوب ، ممكن است كنايه از فعل يا حديث و يا عدد مبهمی باشد و آنرا معنی میکنیم «چقدرها» وغالباً با واو (مكررا) ذكر ميگردد .

جائني كذا وكذا رجلاً (كنايه از عدد) قلت كذا وكذا حديثاً كنايه از جمله

كَكَمْ كَايٍ وَكَذَا وَيَنْتَصِبُ تَمْيِيزُ ذَيْنِ اوْبِهِ صِلْ مِنْ تَصِبْ

برای کنایه ازجمله ازدولفظ كَيْتَ وَذَيْتَ (مکرراً) نیزاستفاده میشود :

«قَالَ فُلَانٌ كَيْتَ وَكَيْتَ وَفَعَلَ ذَيْتَ وَذَيْتَ»

فرق تمیز باحال

ازچند جهت بین‌حال وتمیز اختلاف هست که باتوجه بآن اختلافات یکی را میتوان ازدیگری تمیزوتشخیص داد بمنظور آشنائی ومقایسه‌بین این دواسم منصوب موارد اختلاف بشرح‌زیر تعیین میگردد .

١ ـ درمبحث حال‌دیدیم تمام‌اقسام‌جمله (فعلیه‌ـ اسمیه ـشبه‌جمله) حال‌واقع شدند ولی تمیزدرهمه جااسم مفرد بود .

٢ ـ حال‌مبین ومفسرهیئت ذی‌الحال درصورتیکه‌تمیز مفسرومبین ذوات‌است

٣ ـ حال‌امکان داشت بطورمتعدد ذکر شود تمیز تنها مفرد و امکان ندارد متعدد باشد .

٤ ـ حال‌برذی الحال مقدم میشود (البته‌درمواردی خاص) تمیز درهیچ حال مقدم نمیگردد (تمیز مقدم درشعر بندرت‌دیده‌میشود)

٥ ـ حال‌بایدمشتق‌باشد (حتی‌اگر جامدمیبودمؤول‌به‌مشتق میشد)درصورتیکه تمیز بایدجامد باشد .

٦ ـ حال مؤکداست عاملرا درصورتیکه تمیزمبین .

نباید ازنظر دور داشت که این دواسم ازجهاتی باهم یکسان هستند ١ ـ هر دونکره‌هستند٢ـ هردو منصوب‌هستند٣ـهردورافع‌ابهامند ٤ـ هردوفضله درکلامند. (مفاعیل‌خمسه‌حال‌مستثنی‌وتمیزرافضلات‌مینامند ـ فضله آنست که‌عمده‌در کلام‌نباشد)

اَتَهْجُرُ لَيْلَى بِالْفِرَاقِ حَبِيبَهَا وَمَا كَانَ نَفْساً بِالْفِرَاقِ تُطِيبُ

همزه استفهام (انکاری) تهجرفعل لیلی فاعل ، بالفراق جارومجرور ، حبیبها مضاف‌الیه ومضاف اضافه به‌ها ، هامضاف‌الیه ، واوحالیه ، مانافیه ، کان زائده ، نفساً

تمیز، بالفراق جارومجرور، تطیب فعل‌ضمیرفاعل ، (تمیز مقدم‌شده‌است)

(لیلی‌را سزاوار نیست که‌ازمحبوب خوددوری‌جویدزیرا ازدوری وجدائی‌فرح وانبساطی حاصل‌نیست)

نمونه های دیگری از تمیز

۱ - السَّنَةُ اثْنا عَشَرَ شَهْراً ترکیب : « السنة مبتدا ، اثنا عشرخبر ، شهراً تمیز ،»

۲ - قَطَعْتُ احدعشرَ غُصْناً ترکیب : « قطعت‌فعل‌ضمیر فاعل ، احد عشر مفعول ، غصناً تمیز ،»(۱)

۳- غَرَسْتُ فِی الحَقْلِ عشرینَ نَخْلَةً ترکیب : « غرست فعل ضمیر فاعل ، فی الحقل جارومجرور ، عشرین مفعول، نخلةتمیز»

۴ -قَرأتُ مِنَ الکِتابِ خَمسینَ صَفْحَةً ترکیب : « قرائت فعل ضمیر فاعل ، من الکتاب جارومجرور ، خمسین‌مفعول ، صفحة تمیز»

۵ -اشْتَریتُ ثَمانینَ بُرتقالَةً ترکیب :«اشتریت فعل‌ضمیر فاعل ، ثمانین مفعول ، برتقالةتمیز» (۲)

٦-فِی الحَدیقَةِ ثَمانونَ شَجَرةً مِنَ المِشْمِشِ ترکیب : «فی‌الحدیقة جارومجرور خبرمقدم، ثمانون‌مبتدای‌مؤخر،شجرةتمیز، من‌المشمش‌جار ومجرور» (۳)

۷ - اخَذْتُ خَمْساً وعِشْرینَ وَرْدَةً ترکیب:«اخذت‌فعل‌ضمیرفاعل،خمساًمفعول، واوعطف ، عشرین معطوف ، وردة تمیز»

۸ - باعَ التّاجِرُ تِسْعینَ اردَبّاً مِنَ الذُّرَةِ ترکیب : «باع‌فعل التاجرفاعل، تسعین مفعول، اردباً تمیز، من‌الذرة جارومجرور » (٤)

۹- لِلّهِ دَرُّهُ بَطَلاً . لِلّهِ دَرُّهُ مِنْ بَطَلٍ ترکیب : « للّه‌جار ومجرور خبر مقدم ،

---

(۱)غصن‌ـجمع آن غصون ـاغصان‌وغصنه بمعنای شاخه-(۲) برتقال‌درلغت برتقان‌هم ضبط‌شده‌ـ
(۳) مشمش ـ زردالو (٤) اردب ۲٤صاع .

درد مضاف‌ومضاف‌الیه مبتدای مؤخر ، بطلاتمیز ، من‌بطل‌جارومجرور »

۱۰ - هُوَ اَعلاهُم شأناً وَاَکثرهُم مالاً ترکیب:«هومبتدا، اعلی‌خبرمضاف، هم مضاف‌الیه ، شاناًتمیز، واو ، عطف ، اکثرهم مضاف‌ومضاف‌الیه خبر، مالاتمیز»

۱۱ - کَفیٰ بِاللّٰهِ عالِماً ترکیب:«کفی‌فعل‌باء زائده، اللّٰه‌لفظاًمجرور به باء محلا مرفوع فاعل ،عالماً تمیز »

۱۲ - قالَ اللّٰهُ عَزَّ مِن قائِلٍ ترکیب : «قال فعل‌الله فاعل ، عزفعل ضمیر فاعل، من‌قائل جارومجرور تمیز، «من بیانی‌است»

شواهدی چند از آیات درمورد تمیز

۱-فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَه $\frac{۸}{۹۹}$ ترکیب :«فاءعطف،من‌شرطیه‌محلامرفوع مبتدا، یعمل فعل‌ضمیر فاعل‌خبر ، مثقال مفعول مضاف‌ذرة مضاف الیه ، خیراًتمیز، یره فعل‌وفاعل مفعول ، »

توضیح (دراین آیه‌دال برمقداریعنی مثقال اضافه‌شده است‌بذرة که‌غیر تمیزاست خیراً بایدمنصوب باشد)

۲ - وَکَم مِن قَریَةٍ اَهلَکناها $\frac{۴}{۷}$ ترکیب : «واوعطف ،کم‌خبریه مبتدا، من قریه‌جارومجرورتمیز، اهلکناها فعل‌وفاعل ومفعول‌خبربرای کم»

توضیح - (کم خبریه تمیزش بامن‌مجرورشده وچون فعل بعد حامل ضمیراست لذاکم‌مبتدا است)

۳ - وَکَم اَهلَکنا مِن قَریَةٍ بَطِرَت مَعیشَتَها $\frac{۵۸}{۲۷}$ ترکیب : « واو عطف ؛ کم خبریه ، محلا منصوب مفعول ، اهلکنا فعل‌ضمیرفاعل ، من‌قریة جارومجرورردرمحل‌نصب‌تمیزکم ، بطرت فعل‌ضمیر فاعل،معیشت منصوب بنزع‌خافض مضاف ، ها مضاف‌الیه»

توضیح - (کم‌خبریه است‌ومیبایستی‌تمیز آن مجرور باشد- گفته شدتمیزدرمحل نصب‌است علت‌اینست وقتی‌تمیزکم خبریه ازممیزش جداشود وکامه

فاصله واقع شود مانندکم استفهامیه تمیز آن منصوب خواهد بود . « در معیشت فی درتقدیر است »)

۴ - وَسَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا ۷/۶۹ ترکیب :«واوعطف، سخر فعل ضمیر فاعل ، ها مفعول ، علیهم جارومجرور . سبع نایب مناب مفعول فیه، (ظرف) لیال تمیز ، واوعطف ، ثمانیة ظرف (نایب مناب ظرف) ایام تمیز ، حسوماً مفعول مطلق . برای تحسمهم محذوف، (حسوماً بمعنای متتابعة - دنبال هم)»

توضیح - (گفته شد تمیز ازسه تاده جمع است ومجرور بنابرهمین قاعده لیال وایام جمعند ومجرور درمبحث مفعول فیه گفته شد که مفعول فیه واقعی در اینگونه موارد همان تمیزی است که دنبال اعداد ذکر میشود)

۵ - فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا ۱۴/۲۹ ترکیب : «فاء عطف، لبث فعل ضمیر فاعل ، فیهم جارومجرور، الف نایب مناب مفعول فیه ، سنه تمیز، الا استثنی خمسین مستثنی، عاماً تمیز ، »

توضیح - (گفته شد تمیز هزار مفرد است ومجرور، وتمیز اعداد از یازده تانودونه مفرد است ومنصوب)

۶ - إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا ۴/۱۲ ترکیب : «ان ازحروف مشبهة بالفعل یاء اسم ان ، رأیت فعل ضمیر فاعل ، احدعشر مفعول ، کوکبا تمیز، جمله محلا مرفوع خبر برای ان ، »

توضیح - (گفتیم اعداد مرکب هر دوجزء مبنی برفتح هستند بنابراین نصب احدعشر نه ازجهت این است که دنبال فعل رأیت واقع شده - تمیز اشاره شداز ۱۱ تا ۹۹ مفرداست ومنصوب (کوکباً مفرداست ومنصوب)

۷ - إِنَّ هَٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً ۲۳/۳۸ ترکیب :«ان ازحروف مشبهة بالفعل ، هذا اسم ان ، اخی مضاف ومضاف الیه خبر ان ، له جار ومجرور خبر مقدم، تسع مبتدای مؤخر، واوعطف ؛ تسعون معطوف ، نعجة تمیز ،»

توضیح (شاهدبرای اعداد معطوف‌است که‌تمیز آنها هم‌مانند اعدادمرکب مفرداست ومنصوب)

٨- ولبثوا في كهفهم ثلاث مائة سنين وازدادوا تسعاً $\frac{٢٥}{١٨}$ ترکیب : «واو عطف،لبثوا فعل‌ضمیرفاعل ، فی کهف جارومجرورمضاف ، اضافه به‌هم، هم‌مضاف‌الیه،ثلاث مأه‌نایب‌مناب‌مفعول‌فیه،سنین‌بدل،یاعطف بیان‌ازثلاث‌مأه ؛ واوعطف ، ازدادو فعل ضمیر فاعل ،تسعاًمفعول»

توضیح - (درموردکلمه سنین ازجهت‌اینکه‌بطورجمع‌ذکر شده درترکیب آن نظرهای مختلفی میتوان‌داد ١ ـ گفته شده‌بدل‌یاعطف بیان‌باشد ازثلاث مأه ٢ ـ مضاف‌الیه باشداز اضافه ثلاث مأه بسوی آن ،)

٩ - كم تركوا من جنات وعيون $\frac{٢٥}{٤٤}$ ترکیب : « کم خبریه محلا منصوب صفت‌برای موصوف‌محذوف ، (شیئاً کثیراً ترکوا) ترکوافعل‌ضمیر فاعل ، من جنات‌جارومجرور، وعیون‌عطف به جنات ، تمیز کم»

توضیح - (چون‌فعل ترکوا متعدی‌است وبه ضمیری هم مشغول نیست لذاکم‌منصوب است‌بعنوان صفت مفعول‌محذوف ترکوا ـ معطوف این‌تمیزیعنی جنات در آیه‌شریفه زیاداست «وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین »)

١٠- ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلماً $\frac{٧}{٤٠}$ ترکیب : «رب منادابرای حرف ندای‌محذوف«یا» اضافه‌به‌نا ، نا مضاف‌الیه، وسعت فعل‌ضمیرفاعل کل‌مفعول،مضاف،شی‌مضاف‌الیه، رحمة‌تمیز، واوعطف،علماًتمیز ،»

توضیح - (دراین آیه شریفه دوتمیز ذکرشده‌است)

١١- وفجرنا الارض عيوناً فالتقى الماء على امر قد قدر $\frac{١٢}{٥٤}$ ترکیب :«واو عطف، فجرنافعل ضمیرفاعل، الارض‌مفعول، عیوناً تمیز، فاءعطف ، التقی‌فعل، الماء فاعل، علی‌امرجارومجرور، محلامنصوب‌حال، قد تحقیقیه ، قدرفعل مجهول، ضمیرنایب مفعول ، »

توضیح (درموردتمیزعیوناً میتوان آنرامنصوب خواندبکندن حرف‌جر با، « بعیون» ومیتوان آنرا حال دانست)

۱۲- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً ۱۰۳/۱۸ ترکیب‌قل‌فعل‌ضمیرفاعل،هل‌استفهام نُنَبِّئُ‌فعل‌ضمیر فاعل کم‌مفعول،بالاخسرین‌جارومجرور،اعمالاتمیز)

توضیح - (تمیزی که‌بعدازافعل‌التفضیل ذکرشودازنوع‌تمیزنسبت است بنابر این‌اعمالا تمیزنسبت‌است)

۱۳- أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً ۷۳/۱۹ ترکیب «ای‌استفهامیه مبتدا مضاف اضافه‌به‌الفریقین، الفریقین‌مضاف‌الیه، خیرخبر، مقاماًتمیز ، واوعطف،احسن عطف به‌خیر ، ندیاً تمیز ،»

توضیح - (دراین آیه‌شریفه دوتمیزبرای دوافعل التفضیل آمده است ۱- خیر (اخیر) ۲ - احسن ندی بمعنای مجلس)

۱۴ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِئْياً ۷۴/۱۹ ترکیب : « هم مبتدا ، احسن خبر، اثاثاً ، تمیز، واوعطف، رئیاًعطف‌به اثاثاً »

توضیح (اثاثاً دراین آیه شریفه‌تمیزی‌است‌ازافعل‌التفضیل‌احسن قبلا گفته‌شد این‌نوع تمیزراتمیزنسبت گویند رئیاً بمعنای هیئت)

۱۵- قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَاناً ۷۷/۱۲ ترکیب : «قال فعل‌ضمیر فاعل ، انتم مبتدا ،شر خبر،مکاناًتمیز ، »

توضیح (مکاناً تمیز نسبت است ازکلمه شرکه افعل التفضیل است« اشرر »)

۱۶ - وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَماً ۱۶۰/۷ ترکیب : « واوعطف،قطعنا فعل‌ضمیرفاعل ، هم‌مفعول‌اول ، اثنتی‌عشرة‌مفعول‌دوم ، اسباطا بدل ازاثنتی عشرة ، یا تمیز ، بنابر اینکه وضع آن بجای قبیلة‌باشد. امماً بدل‌ازاسباط »

توضیح - (درمورد آیه فوق ازجهت اینکه تمیز اعداد مرکب میبایستی مفرد ومنصوب باشد بجای اسباط که جمع ذکر شده لفظ قبیله رااختیار کرده‌اند البته این دروقتی است که آنراتمیز بگیریم واگر بدل فرض شود الزامی باین تقدیر نیست - قطعنا رابمعنای صیرنا گرفته‌اند که برای آن دو مفعول فرض شده)

١٧ - اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقراواحسن مقیلا ٢٤/٢٥ ترکیب: «اصحاب الجنة مضاف ومضاف‌الیه مبتدا ، یومئذ ظرف ، خیرخبر، مستقراً تمیز،واوعطف، احسن عطف به خیر ، مقیلاتمیز »

توضیح - (تنوین دریومئذبدل ازمضاف‌الیه محذوف است«یوم اذ کان کذا » مستقراً ومقیلا نیزهردو بمعنای منزل وموضع آمده‌است)

١٨ - انّها ساءت مستقرا ومقاماً ٦٦/٢٥ ترکیب :«ان‌ازحروف‌مشبهة بالفعل هااسم‌ان، ساءت فعل‌ذم‌ضمیر فاعل، مستقراً تمیز، واوعطف، مقاماً عطف‌به مستقراً ، جمله خبربرای‌ان »

توضیح - (دراین جمله‌مخصوص‌به‌ذم «جهنم» محذوف‌است‌واسم نکره منصوب «مستقراً» آنرا تفسیرمیکند این‌ازمواردی‌است که‌درکلام حتماً تمیز وجود دارد)

١٩ - وهم‌لکم عدو بئس للظالمین بدلاً ٥٠/١٨ ترکیب : «واوحالیه،هم‌مبتدا لکم جارومجرور خبرمقدم،عدو مبتدای مؤخر،بئس ازافعال ذم ضمیر فاعل،للظالمین جارومجرور ، بدلاتمیز ، »

توضیح - (این جمله نیز مانند جمله‌فوق‌است الااینکه فعل ذم بئس میباشد)

* * *

استثناء

استثناء مصدر باب استفعال ثلاثی آن ثنی، فعلی است متعدی بمعانی مختلفه آمده است : ازجمله:عطف ـ رجع ـ طوی ـ کف ، دراینجاازذکرمصدر «استثناء»اسم مفعول یعنی مستثنی» اراده‌شده است زیرا بحث راجع به‌اسم منصوبی است که‌بعنوان‌مستثنی بعدازادوات استثناء قرارمیگیرد ؛ معنای‌استثناء اخراج بعض‌است‌ازکل وبهمین‌جهت مستثنی راچنین تعریف کرده‌اند .

المستثنی مااخرج من‌حکم ماقبله باحدی ادوات الاستثناء .

مستثنی اسمی‌است که‌بوسیله یکی‌ازادوات استثناء،ازحکم ماقبل خارج‌شود.

دربعضی ازکتب نحویین استثناء مورد تعریف قرارگرفته ودرتعریف آن چنین گفته‌اند :

الاستثناء هواخراج الاسم الواقع بعد « الا » من‌حکم ماقبلها

استثناء،خارج کردن اسم بعداز الااست ازحکم ماقبل‌آن .

۱ ـ مستثنی ۲ ـ مستثنی منه ۳ ـ آلت استثناء «اداة»

باسه‌موضوع فوق یک‌جمله استثنائی تشکیل میشود .

۱ ـ مستثنی آن‌اسمی‌است که بعدازادوات استثناء ذکرمیشود .

۲ ـ مستثنی منه آن حکم کلی‌است که نفیاً یا اثباتاً قبل از ادوات استثناء در باره فرد یاافرادی عنوان میگردد .

۳ ـ ادوات‌استثناء آن‌کلماتی هستندکه استثناء بوسیله آنها صورت میگیرد .

ادوات‌استثناء

(۱) الا (۲) غیر وسوی(۳) سوی (۴) سواء (۵) سواء (۶) خلا (۷) عدا (۸) حاشا

این‌ادوات‌ازجهت‌تغایب،حروف‌نامیده‌میشوندلکن باتفاق«الا»حرف«خلا»«عدا»

و«حاشا» مترددبین فعل وحرف، وبقیه اسمند (گاهی عدا وخلا دراستثناء با ما مصدریه «ماعدا ما خلا» ذکر میشوند دراین حال متعیناً فعلند)

سه مثال بعنوان نمونه

۱ـ جاءَ التلامیذُ (مستثنی منه) الاّ (اداة) تلمیذاً (مستثنی) (شاگردان آمدندمگریکی)

۲ـ ماجاءَ التلامیذُ (مستثنی منه) الاّ (اداة) تلمیذٌ (مستثنی) (نیامدندشاگردانمگریکی)

۳ـ ماجاءَ التلامیذُ (مستثنی منه) سوی (اداة) تلمیذ (مستثنی) (نیامدندشاگردانمگریکی)

بطوریکه درسه مثال فوق دیده میشود مستثنای جمله اول منصوب «تلمیذاً» دومی مرفوع «تلمیذ» وسومی مجروراست «تلمیذ» بنا براین مستثنی ممکن است منصوب مرفوع ـ یامجرورباشد .

مستثنای منصوب

مستثنی در موارد ذیل منصوب است (وجوباً)

۱ ـ وقتیکه درکلام تام موجب واقع باشد (مستثنی منه وقتی درکلام بودمنفی هم نبود بآن تام موجب گفته میشود)

۲ ـ دروقتیکه مستثنی برمستثنی منه مقدم باشد (بندرت مستثنی برمستثنی منه مقدم میشود)

۳ ـ دروقتیکه مستثنی منقطع باشد (دروقتیکه مستثنی ازجنس مستثنی منه باشد آنرا متصل ودروقتیکه نباشد آنرا منقطع مینامند)

مثالی چند ازقسم اول (کلام تام موجب)

۱ـ اَتانی القومُ الاّ زیداً

اتا فعل نون وقایه یاء مفعول، قوم فاعل ،الا اداة استثناء زیدا مستثنی.

۲ ـ رایت القومَ الاّ زیداً

رایت فعل ضمیر فاعل؛ قوم مفعول ، الا اداة استثناء زیداً مستثنی .

۳ ـ مررتُ بالقومِ الاّ زیداً

«مررت فعل ضمیر فاعل بالقوم جارومجرور الا اداة استثناء زیداً مستثنی»

۱ ـ قامَ القومُ خلا زیداً

قام فعل قوم فاعل، خلا اداة استثناء ، زیداً مستثنی.

۲ ـ رایت القومَ خلا زیداً

رأیت فعل ضمیر فاعل ، قوم مفعول، خلا اداة استثناء زیداً مستثنی.

۳- مررتُ باالقومِ خلازيداً

«مررت فعل ضمير فاعل، بالقوم جار ومجرور، خلا اداة استثناء زيداً مستثنى»

۱ - جاء القومُ عدا زيداً ۲ - اكرمتُ القومَ عدا زيداً

۳- امررتُ بالقومِ عدا زيداً

در كلام تام موجب مستثنای بالا نصبش واجب است چه متصل باشد چه منقطع «مثال منقطع هنوز ذكر نشده»

۱ - حُكمُ المستثنى بالاالنصبُ ان وقع بعد تمام الكلام سواءٌ كان متصلاً او منقطعاً

در كلام تام «موجب يا منفى» مستثنای به عدا و خلا نصبش واجب است زيرا عدا وخلا دو فعل ماضى هستند كه فاعل در آن دو ضمير مستتر و اسمى كه بعد از آنها بعنوان مستثنى ذكر ميگردد مفعول است «مثال منفى هنوز ذكر نشده»

۲- وانما كان المستثنى بهما منصوباً ، لانهما فعلان ماضيان وفاعلهما مضمر مستتر فانتصاب مابعدهما بانه مفعول.

تذكر - فعل خلا لازم است فقط در اين باب متعدى ميشود اما عدا فعلى است كه در اصل متعدى است .

مثالى چند از قسم دوم «تقديم مستثنى بر مستثنى منه»

۱- ماجاءنى الا زيداً احدٌ

ما نافيه، جاء فعل نون وقايه ياء مفعول الاداة استثناء زيداً مستثنى، احد فاعل

۲- ما رأيتُ الا زيداً احداً

ما نافيه رأيت فعل ضمير فاعل، الا اداة استثناء زيدا مستثنى احدا مفعول

۳- ما مررت الا زيداً باحدٍ

«ما نافيه ،مررت فعل ضمير فاعل، الا اداة استثنا ، زيدا مستثنى، باحد جار ومجرور مفعول»

۴- ماوقف الا التلميذ احدٌ

ما نافيه، وقف فعل ،الا اداة استثنا، التلميذ مستثنى ، احد فاعل

۵- ماصرف الا الماضى شيئاً

ما نافيه، صرف فعل ضمير فاعل ،الا اداة استثناء الماضى مستثنى شيئاً مفعول

٦- ما توجه الا الخير بشيء

«مانافیه، توجه فعل ضمیر فاعل الاداة استثناء، الخیر مستثنی بشی، جار و مجرور»

ومالی الا آل احمد شیعة ومالی الا مذهب الحق مذهب

واو عطف، مانافیه، لی جار و مجرور خبر مقدم، الاداة استثناء، آل احمد مضاف ومضاف الیه مستثنی، شیعة مبتدای مؤخر مستثنی منه «ترکیب بقیه هم همین است»

توضیح بنظر بعضی از نحویین ما را در بیت فوق میتوان مشبهة بلیس گرفت الا اینکه طریق صحیح اینست که مبتدا و خبر باشد زیرا خبر بر مبتدا مقدم است ما مشبهة بلیس در وقتی عمل میکند که مبتدا و خبر بترتیب بدنبال آن ذکر شوند.

مثالی چند از قسم سوم «مستثنای منقطع»

۱- ما زاد هذا المال الا النقص

مانافیه، زاد فعل هذا فاعل، المال عطف بیان الاداة استثنا، النقص مستثنی

۲- ما احترقت الدار الا الثیاب

مانافیه احترقت فعل، الدار فاعل، الاداة استثناء الثیاب مستثنی

۳- عاد الغائبون الا دوابهم

«عاد فعل الغائبون فاعل، الاداة استثنا، دوابهم مستثنی»

۴- قام القوم الا حماراً

قام فعل القوم فاعل، الاداة استثنا، حماراً مستثنی.

۵- ضربت القوم الا حماراً

ضربت فعل ضمیر فاعل، قوم مفعول الا اداة استثنا، حما را مستثنی.

٦- مررت بالقوم الا حماراً

«مررت فعل ضمیر فاعل، بالقوم جار و مجرور، الاداة استثنا، حمار امستثنی»

هذا مکان لیس فیه احد الا البوم والغربان ترکیب: «هذا مبتدا، مکان خبر، لیس از افعال ناقصه، فیه جار و مجرور خبر مقدم، احد اسم مؤخر، الا اداة استثناء البوم مستثنی، واو عطف، الغربان عطف به البوم».

مستثنای معرب (مرفوع - منصوب - مجرور)

درموارد ذیل اعراب مستثنی قابل تغییر است.

۱ - مستثنی در کلام تام غیر موجب باشد «تام گفته شد آنست که مستثنی منه در کلام باشد»

۲ - مستثنی در کلام غیر تام غیرموجب باشد «اصطلاحاً بغیر تام یعنی آنکه مستثنی منه در کلام نباشد مفرغ گفته میشود»

مثال از نوع اول (تام غیر موجب)

۱ - ما سمع احدٌ الا تلمیذٌ (مرفوع) ۲- ما رایت احداً الا تلمیذاً (منصوب)

ما نافیه ، سمع فعل احد فاعل ، الاداة استثناء، تلمیذ بدل از احد

ما نافیه، رایت فعل ضمیر فاعل، احداً مفعول، الاداة استثناء، تلمیذ بدل .

۳- ما مررت باحدٍ الا تلمیذ (مجرور)

«ما نافیه ، مررت فعل ضمیر فاعل، باحد جار و مجرور، الاداة استثناء، تلمیذ بدل»

۴- ما جاء احدٌ الا علیٌّ (مرفوع) ۵- ما رایت احداً الا علیاً (منصوب)

۶- ما مررت باحدٍ الا بعلیٍّ (مجرور) ۷- ما جاء احدٌ الا علیاً (منصوب)

۷- ما رایت احداً الا علیاً (منصوب) ۹- ما مررت باحدٍ الا علیاً (منصوب)

دراین نوع مستثنی میتوان مستثنی را تابع اعراب مستثنی منه قرارداد «مثال ۱ - تا ۶ -» و میتوان آنرا بعنوان مستثنی منصوب کرد .

مثال از نوع دوم (غیر تام غیر موجب)

۱- ما سمع الا تلمیذٌ

«ما نافیه ، سمع فعل، الا اداة استثناء، تلمیذ فاعل،»

۲- ما رایت الا تلمیذاً ۳- ما مررت الا بتلمیذٍ

ما نافیه ، رأیت فعل ضمیر فاعل، الا اداة استثناء ، تلمیذا مفعول .

ما نافیه ، مررت فعل ضمیر فاعل، الا اداة استثناء بتلمیذ جار و مجرور .

۴- ما جاء الا فارسٌ «فاعل» ۵- ما رایت الا فارساً «مفعول»

۶- ما مررت الا بفارسٍ «جار و مجرور»

درقسم اخیر مستثنی را نمیتوان منصوباً ذکر کرد زیرا مستثنی دراینگونه موارد معمول فعلی است که درجلو ذکر شده است .

کلیه اقسام مستثنای بالا

بنابر آنچه گذشت کلیه اقسام مستثنای بالا از این شش قسم ذیل تجاوز نخواهد کرد.

۱- «تام موجب» اَتانی اَلْقَوْمُ اِلّا زَیْداً اَوْ غَیْرَ زَیْدٍ (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «وجوباً»)

۲- «تام غیر موجب» مَا سَمِعَ اَحَدٌ اِلّا تِلْمِیذٌ اَوْ غَیْرُ تِلْمِیذٍ (برفع غیر)

(برفع مستثنی «جوازاً» بنابر بدلیت)

۲- «تام غیر موجب» مَا رَاَیْتُ اَحَداً اِلّا تِلْمِیذاً اَوْ غَیْرَ تِلْمِیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «جوازاً» بنابر بدلیت)

۲- «تام غیر موجب» مَا مَرَرْتُ بِاَحَدٍ اِلّا تِلْمِیذٍ اَوْ غَیْرِ تِلْمِیذٍ (بجر غیر)

(بجر تلمیذ «جوازاً» بنابر بدلیت)

۲- «تام غیر موجب» مَا سَمِعَ اَحَدٌ اِلّا تِلْمِیذاً اَوْ غَیْرَ تِلْمِیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنابر استثناء)

۲- «تام غیر موجب» مَا رَاَیْتُ اَحَداً اِلّا تِلْمِیذاً اَوْ غَیْرَ تِلْمِیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنابر استثناء)

۲- «تام غیر موجب» مَا مَرَرْتُ بِاَحَدٍ اِلّا تِلْمِیذاً اَوْ غَیْرَ تِلْمِیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنابر استثناء)

۳- «منقطع موجب» قَامَ اَلْقَوْمُ اِلّا حِمَاراً اَوْ غَیْرَ حِمَارٍ (بنصب غیر)

(بنصب حمار «وجوباً» بنابر استثناء)

٤- «منقطع غیر موجب» مَا زَادَ هٰذَا اَلْمَالُ اِلّا اَلنَّقْصَ اَوْ غَیْرَ اَلنَّقْصِ (بنصب غیر)

(بنصب نقص «وجوباً» بنابر استثناء)

٥- «غیر موجب مقدم» مَا جَاءَنِی اِلّا زَیْداً اَحَدٌ اَوْ غَیْرَ زَیْدٍ (بنصب غیر)

(بنصب زید «وجوباً» بنابر استثناء)

٦ -«غیر تام غیر موجب» ما سمعتُ الا تلمیذٌ او غیرُ تلمیذٍ (برفع غیر)

(برفع مستثنی «وجوباً» بنابر فاعلیت)

٦ -«غیر تام غیر موجب» ما رایتُ الا تلمیذاً او غیرَ تلمیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «وجوباً» بنابر مفعولیت)

٦ -«غیر تام غیر موجب» ما مررتُ الا بتلمیذٍ او غیرِ تلمیذٍ (بجر غیر)

(بجر مستثنی «وجوباً» بنابر مجروریت)

اصطلاحات باب استثناء

۱ -تام موجب ۲ - تام غیر موجب ۳ -منقطع موجب ٤- منقطع غیر موجب ٥ - غیر موجب مقدم ٦ -غیر تام غیر موجب.

ازتوجه بامثله فوق قواعد ذیل بدست میآید .

۱ -مستثنی بالارا درچهار مورد باید نصب داد (تام موجب) (منقطع موجب) (منقطع غیر موجب) (غیر موجب مقدم) یعنی موردی که مستثنی مقدم است .

۲ - مستثنی بالارا دریك مورد مختاریم نصب دهیم ومختاریم باعراب مستثنی منه حرکت دهیم (تام غیر موجب)

۳ - مستثنای غیر تام موجب مورد استعمال ندارد یعنی نمیتوان گفت «جاء الا زیدا»

٤ -مستثنای بغیر بعنوان مضاف الیه همیشه مجرور است زیرا غیر واسماء نظیر آن (سوی-سواء) اضافه میشوند .

٥ - اعراب خود غیر در تمام موارد عیناً مانند اعراب مستثنای بالا است ، واسماء نظایر غیر هم همینطور هستند الا اینکه درسوی اعراب مقدر است .

٦ -در مستثنای بعدا و خلا فرض فعل مستثنی را منصوب وفرض حرف مجرور میکنند .

۷ - مستثنی بسه حال «رفع- نصب -وجر» ذکر میگردد الا اینکه باید قواعد را رعایت کرد .

مستثنای مجرور

١- ذهب القوم عدا زيد
ذهب فعل قوم فاعل ، عدا زيد جار ومجرور.

٢-ماضربت سوى زيد
ما نافيه،ضربت فعل،ضمير فاعل ، سوى زيدمضاف ومضاف اليه،

٣-رايت القوم حاشا زيد
رايت فعل،ضمير فاعل،قوم مفعول ،حاشا زيد ،جار ومجرور .

٤-هل في الدار احد غير زيد
هل استفهاميه،في الدار جار ومجرور خبر مقدم، احد مبتداى مؤخر، غير زيد مضاف ومضاف اليه.

٥- ولايقم احد خلا زيد
«واوعطف، لاناهيه، يقم فعل احد فاعل ،خلا زيد جار ومجرور»

درمقدمه اين مبحث نمونه هائى از مستثنای منصوب ذكر گرديد وضمن بيان مستثنای «غير تام» نيز به مستثنای مرفوع اشاره شد اينك بطوريكه در امثله فوق ديده ميشود مستثنى مجرور شده است به حرف جر (عدا ـ خلا ـ حاشا) وباضافه غير وسوى، يك وجه ديگر از مستثنای مجرور باقى است كه درذيل تحت عنوان «لاسيما» ذكر ميگردد .

تذكر ـ استثنای غير موجب آن استثنائى است كه در آن حرف نفى يا نهى يا استفهام باشد بنابراين مثالهای دوم وچهارم وپنجم غير موجب هستند .

وغير الموجب ماكان فيه حرف نفي او استفهام او نهي

ليس ولايكون

١-قام القوم ليس زيداً ٢- قام القوم ولايكون زيداً ٣-ماقام القوم ليس زيداً ٤- ماقام القوم ولايكون زيداً

دوفعل فوق رانيز دراستثناء بكارميبرند بطوريكه ميدانيم اين دوفعل جزء افعال ناقصه بوده وعمل آنها رفع به اسم ونصب به خبر است درجملات فوق نيز هردوعمل كرده زيداً كه مستثنى است بعنوان خبر منصوب شده و اسم در آنها ضمير مستتر است .

تذكر ـ درصورتيكه درجملات استثنائى بالا وغير، ازليس استفاده شود مستثنى رامیتوان حذف كرد :

لَيْسَ غَيْرُ ذَاكَ وَلَيْسَ إِلَّا ذَاكَ رامیتوان گفت لَيْسَ غَيْرُ وَلَيْسَ إِلَّا

لاسیما

این اداة استثناء نیز که مرکب است از سه کلمه «لا - سی (مثل) و ما (الذی)» (۱) در مبحث استثناء مورد بحث واز آن درموارد تعظیم استفاده میشود مستثنای باین کلمه رادرصورتیکه مفرد موصوف باشد بسه حال میتوان قرائت کرد ۱ - مرفوعاً ۲ - منصوباً ۳ - مجروراً حالت رفعی آن مستثنی خبر است برای مبتدای محذوف، حالت نصبی آن مستثنی منصوب است بعنوان تمیز، حالت جری آن مستثنی مجرور است باضافه سی بآن در حالت اخیر کلمه ما زائده موکده خواهد بود (مارا موصوله یانکره موصوفه هم میتوان گرفت) مثال:

الْامْتِحَانَاتُ صَعْبَةٌ وَلَا سِيَمَا امْتِحَانُ (امْتِحَانٍ - امْتِحَانًا) لَمْ يَسْتَعِدَّ لَهُ التِّلْمِيذُ .

دراین بیت (گفته امرء القیس) که برای همین موضوع استشهاد میشود اسم بعداز لاسیما رافقط بدووجه قرائت کرده‌اند «مرفوعاً مجرورا»

الا رُبَّ يَوْمٍ كَانَ مِنْهُنَّ صَالِحٌ وَلَا سِيَمَا يَوْمٌ بِدَارَةِ جُلْجُلِ (۲)

---

(۱) کلمه سی در لاسیما لفظاً و معناً مانند کلمه مثل است عین الفعل آن در اصل واو بوده و تثنیه آن سیان است در حال تثنیه از اضافه مستغنی است همانطوریکه مثلان مستغنی است، دخول واو ودخول لا برسیما واجب است.

(۲) الارا معانی مختلفه هست که از مضمون جمله معانی مخصوص آن بدست میآید و اینک از جملات ذیل معانی مختلفه آنرا میتوان فهمید «الامرکب است از همزه ولا»

۱ - «الا انهم هم السفهاء» (در اینجا حرف تنبیه است و دلالت بر تحقیق ما بعد دارد) در این مورد آنرا حرف استفتاح هم میگویند

۲ - «الا تنزل بنا» (در اینجا حرف عرض است که میتوان آنرا تقاضا نامید)

۳ - «الا تتوب و ترتد عن غیك» (در اینجا حرف تحضیض است که میتوان آنرا عتاب نامید)

ترجمه بیت فوق. چه بسیاری از ایام که با آن عده بخوشی بسر بردیم بخصوص چقدر خوش بود آنروز که در آن مکان بودیم

نظریات نحویین در مورد عامل استثناء ۱ - سیبویه میگوید عامل در مستثنی فعل مقدم است و میگوید اگر کسی هم گفت چگونه فعل لازم عامل نصب میشود جواب اینست بواسطه الا تقویت میشود.

۲ - ابوالعباس مبرد - زجاج وعده دیگر میگویند ناصب مستثنی الا میباشد بنابر فعل مقدر « استثنی »

درحالت رفعی «یوم» تقدیرش این است ولامثل الیوم الذی هو یوم بدارة جلجل
درحالت جری مازائده است تقدیر اینست ولامثل یوم بدارة جلجل .
دربعضی موارد مستثنای لاسیما محذوف است وازقرینه مقام پیدا است
تُسْتَحَبُّ الصَّدَقَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لاسِيَّما فِي الْعَشْرِ الْاَواخِرِ (تقدیر این است واستحبابها فی العشر الاواخر)

تذکر - درزبان فارسی کلمه لاسیما در این گونه موارد « بخصوص » معنا میشود بنابراین حکم استثنا رابا این معنا که اخراج بعض ازکل باشد نمیتوان بر آن حمل کرد بلکه باید گفت تأکید وتفضیل بعض است نسبت بر کل .

شواهدی از آیات

۱- وَمالِاَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ اِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلىٰ ۹۲/۱۹ ترکیب:
« واو عطف، ما نافیه، لاحد جار و مجرور خبر مقدم ، عند ظرف اضافه به ها ، ها مضاف الیه . من زائده موکده ، نعمة لفظاً مجرور به من محلا مرفوع مبتدای مؤخر ، تجزی فعل مجهول ضمیر نایب فاعل محلا مجرور صفت برای نعمة (میتوان محلا مرفوع گرفت صفت برای نعمة که محلا مبتداست) الا اداة استثناء، ابتغاء مستثنی مضاف اضافه به وجه ، وجه اضافه به رب، رب اضافه به ها ، ها مضاف الیه، الاعلی صفت »

توضیح (این نوع استثنا را میتوان متصل ومیتوان منقطع گرفت در حقیقت جواب است از سؤال مقدر باین معنی «لایوتی ماله الا ابتغاء وجه ربه الاعلی» در این صورت ابتغاء مفعول له است - انفاق مال نمیکند مگر برای رضای پروردگار)

۲- مالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ اِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ ۴/۱۵۷ ترکیب : «ما نافیه، لهم جار و مجرور، خبر مقدم ، به جار ومجرور من زائده موکده، علم لفظاً مجرور به من محلا مرفوع مبتدای مؤخر ، الا اداة استثناء ،

اتباع مستثنی مضاف،الظن مضاف الیه»

توضیح (این استثناء را میتوان به تعبیری متصل و به تعبیری منقطع گرفت در هر دو حال مستثنی منصوب است و مضاف اگر منقطع فرض شود باید گفت ولکنهم یتبعون الظن)

۳-ما فعلوه الا قلیل ۶۶/۴ ترکیب: «مانافیه،فعلوه فعل فاعل مفعول،الاداة استثناء، قلیل مستثنی»

توضیح - (حالت رفعی این مستثنی ازاین جهت است که قلیل بدل است ازفاعل فعل فعلوا چون استثناء غیر تام غیرموجب است مستثنی راغیر رفع بعنوان بدلیت نمیتوان قرائت کرد (مستثنی درحقیقت فاعل است)

۴- وما اوتیتم من العلم الا قلیلا ۸۵/۱۷ ترکیب : « واوعطف ،مانافیه،اوتیتم فعل مجهول من العلم جار ومجرور نایب فاعل «من بیانیه است» الاداة استثناء قلیلا مستثنی (نوع مستثنی تام غیرموجب است)

توضیح (باید توجه داشت چه دراین جمله وچه در جمله سوم قلیل صفت است که جایگزین موصوف شده .

۵ -ولا یلتفت منکم احد الا امرأتک ۸۱/۱۲ ترکیب : «واو عطف ، لاناهیه ، یلتفت فعل،منکم جارومجرور، احد فاعل ،الاداة استثناء ، امرئه مستثنی مضاف ، کاف مضاف الیه ، »

توضیح -(این استثناء تام غیرموجب است ومستثنای آنرا بدو وجه میتوان قرائت کرد، برفع بعنوان بدلیت ونصب بعنوان استثناء (قسم دوم اختیار شده است)

۶-ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون ۵۶/۱۵ ترکیب : «واوعطف،من استفهامیه مبتدا ، یقنط فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر ، من رحمة جارو مجرور مضاف اضافه برب ، رب اضافه به ها ، هامضاف الیه ، الا اداة استثناء ،الضالون مستثنی »

توضیح -(چون استثناء با استفهام شروع ومستثنی منه در کلام نیست ،

استثناء غیرتام غیرموجب است . الضالون چون حالت رفعی است فاعل است برای یقنط)

۷- قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ ۴۳/۱۱ ترکیب : «قال فعل ضمیر فاعل، لا نفی جنس ، عاصم اسم لا، «خبر محذوف» الیوم، مفعول فیه، من امر جار ومجرور ، الله مضاف الیه ، الا اداة استثناء من مستثنی ، رحم فعل ضمیر فاعل »

توضیح - (استثناء چون با حرف نفی شروع شده است غیر موجب است وازجهت اینکه مستثنای منقطع است من محلا منصوب است)

۸- كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ۸۸/۲۸ ترکیب : «کل شیء مضاف ومضاف الیه مبتدا ؛ هالك خبر ، الا اداة استثناء وجه مستثنی اضافه به ها ، ها مضاف الیه »

توضیح - (استثناء تام است و موجب بنابراین مستثنی منصوب است وجوباً)

۹- لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ۹۵/۴ ترکیب : «لا نافیه، یستوی فعل ، القاعدون فاعل ، من المؤمنین جار ومجرور ، غیر بدل از قاعدون ، مضاف اولی مضاف الیه غیر ، ومضاف به الضرر ، الضرر مضاف الیه ، والمجاهدون عطف بقاعدون ؛ فی سبیل جار ومجرور ، الله مضاف الیه، باموال جار ومجرور ؛ هم مضاف الیه، وانفسهم مضاف ومضاف الیه ، معطوف »

توضیح (دراین آیه غیر رابسه- وجه قرائت کرده اند؛ برفع بدل یا صفت باشد برای قاعدون ، بجر صفت برای مؤمنین، بنصب بنابر استثناء، در هر سه حال «غیر» مضاف است به اسم مابعد)

۱۰- هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ۴۷/۶ ترکیب : « هل استفهام یهلک فعل مجهول، الا اداة حصر، القوم نایب فاعل، الضالمون صفت برای قوم »

توضیح (این جمله استثنائی غیر موجب است چون باحرف استفهام شروع شده‌است وازجهتی‌هم که‌مستثنی‌منه در کلام‌نیست بآن مستثنای مفرغ گفته‌میشود «هل‌استفهام انکاری‌است »)

۱۱-لایسمعون فیها لغواً الاسلاماً $\frac{۶۲}{۱۹}$ ترکیب : «لانافیه‌یسمعون‌فعل‌ضمیر فاعل،فیها جاروه‌مجرور، لغوا مفعول،الاداة استثناء،سلاماً مستثنی»

توضیح (این استثناء ازجهت اینکه باحرف نفی شروع شده غیر موجب است وازجهت‌اینکه مستثنی ازجنس مستثنی منه نیست منقطع است) (منقطع غیرموجب)

الاکل شیء ماخلا الله باطل وکل نعیم لامحالة زائل

ترکیب : «الاداة استفتاح ، کل‌شیء مضاف ومضاف الیه مبتدا ، ما مصدریه ، خلافعل ماضی ضمیر فاعل، الله مفعول ، جمله محلامنصوب حال (متجاوزالله) باطل‌خبر »

توضیح - (اشاره‌شد باینکه‌دروقتی که‌درعدا وخلا«ما»مصدریه داخل شود نصب واجب است زیرا در این‌حال هردو فعلند)

ترکیب : « واو عطف ، کل‌نعیم‌مضاف ومضاف الیه مبتدا ، لانفی جنس‌محالة اسم لا ، خبرمحذوف (موجودة) زائل خبربرای مبتدا»

توضیح - (لامحاله‌یعنی‌لاحیلة موجودة- گفته‌شد که‌خبرلا،نفی جنس غالباً محذوف است)

منادی

(المنصوب باللازم اضماره)

عنوان فوق عنوانی است که‌در مآخذ کتب نحوی‌برای منادی ذکر شده‌است منادی آن اسمیرا میگویند که‌بعداز یکی ازحروف ندا (**ا-یا-ای-ایا-هیا-وا**)واقع شود : درمورد اعراب منادی‌بصریین میگویند منادی یکی ازمفاعیل‌است واصل در منادی این‌است که منصوب باشد .

دراین مورد استشهاد سیبویه بقول عرب است که گفته شده «یاایاك» (بعدازحرف نداضمیر نصب بکار برده شده) ودرمورد «یا انت» نیز گفته‌اند : استعمال ضمیر رفع نظراً الی اللفظ بوده است، بنابراین بنظر اینان منصوب درندا بدواعتبار منصوب است .

۱ـ منصوب فی اللفظ ۲ ـ منصوب فی المحل

منادای منصوب فی اللفظ بسه‌قسمت «مضاف ـ شبه مضاف ـ ونکره » ومنادای منصوب فی المحل بدوقسمت «معرفه قبل‌ازندا ومتعرف درندا» تقسیم میشود .

(۱ـ منادای مضاف)

۱ـ یاعبدَ اللهِ اقبلْ ۲ـ یاغلامَ زیدٍ اذهبْ ۳ـ یاعبدامرئةٍ تعالَ ۴ـ یارجلَ سوءٍ تُبْ

دراین نوع منادی نصب واجب وبطوریکه درمثال می بینید نکره ومعرفه یکسان است.

(۲ ـ منادای شبه مضاف)

۱ـ یاخیراً من زیدٍ ۲ـ یاضارباً زیداً ۳ـ یامضروباً غلامُه ۴ـ یاحسناً وجهُه الاخ

حکم این نوع منادا نیز نصب است همانطوریکه منادای مضاف منصوب بود. (۱)

توضیح (زیددرجمله دوم مفعول ضارب، وغلام درجمله سوم نایب فاعل مضروب، ووجه درجمله چهارم منصوب است بعنوان شبه مفعول .

۲ـ منادای نکره (نکره غیر مقصوده)

۱ ـ یا غافلاً والموتُ یطلبُه ۲ـ یا رجلاً خذْ بیدی ۳ـ یا مؤمنین

این نوع ازمنادا نیزمنصوب است واسماء مثنی وجمع نیز مانند مفرد منصوب میشوند درجمله سوم مؤمنین درحالت نصبی است دراین نوع منادی فرد معینی مورد نظر نیست وبهمین جهت بنام نکره غیر مقصوده معرفی شده است بیت ذیل راکه عبد یغوث درحال اسیری گفته بعنوان شاهد درمنادای نکره غیرمقصوده ذکر میکنند .

فیارا کباً اما عرضت فبلغن ندامای من نجران ان لا تلاقیا

(۱) بین منادای مضاف وشبه مضاف ازسه وجه شباهت هست و بهمین لحاظ آنرا شبه مضاف نامیده اند:
وجه اول ـ اول عامل است دردوم همانطوریکه مضاف عامل بود درمضاف الیه .
وجه دوم ـ اسم اول مختص است بدومی همانطوریکه مضاف مختص است به مضاف الیه .
وجه سوم اسم ثانی ازتمام اول است همانطوریکه مضاف الیه ازتمام مضاف است .
ندام و ندما، و ندمان جمع ندیم است که بمعنای رفیق و مصاحب است.

(ای سوار «شخص معینی مورد نظر گوینده نبوده» چون بمکه ومدینه رسیدی
با فیقان وندیمان من که ازنجران هستند بگوی که دیگر ملاقات میسر نیست)

۴-منادای مفرد معرفه (یامعرفه قبل ازندا)

یازید، یازیدان، یازیدون، یایوسف، یاالله، یارحمن، یارحیم، یامحسن،

این نوع ازمنادی محلا منصوب است ولفظاً مرفوع ومبنی است به بناء عارض و چون مفرد دراین نوع منادی آنست که مضاف وشبه مضاف نباشد بنابراین تثنیه وجمع رانیز منادای مفرد معرفه شامل میشود الااینکه بایدتوجه داشت درتثنیه حالت رفعی باالف ونون ودرجمع واو ونون است درکتب نحوی عبارت «بنی علی ما کان یرفع به» اشاره بهمین است . (۱)

۵-منادای نکره مقصوده (یامتعرف درنداء)

۱-یارجلُ ۲- یارجلانِ ۳-یارجالُ ۴-یامؤمنُ ۵-یامؤمنانِ ۶-یامؤمنون

این نوع منادی را متعرف درندا میگویند زیرا اسم منادی قبلا نکره بوده ومانند قسم چهارم لفظاً مرفوع است ومحلا منصوب .

اقسام منادی

۱-مضاف ۲-شبه مضاف ۳-نکره غیر مقصوده ۴-مفرد معرفه ۵-نکره مقصوده

بنابر آنچه گذشت اقسام منادی شامل پنج قسم فوق بوده که سه قسم آن لفظاً منصوب ودوقسم لفظاً مرفوع میبودوهر پنج قسم گفته شد که محلا بعنوان مفعولیت برای فعل مقدر منصوبند .

سیبویه منادا را مفعول به میداند وناصب منادی بنظر سیبویه فعل مقدر «ادعو» یا «ارید» میباشد که بواسطه وجود حرف ندا حذف شده است (ندا بافعل جمع نمیشود)
مبرد نصب منادی را به حرف ندا میداند ومیگوید این ندا نایب مناب وسد مسد

---

(۱) در مورد مبنی بودن منادای مفرد معرفه میگویند از این جهة مبنی است که نازل به منزله وواقع در موقع کاف خطاب است وهمانطور یکه کاف خطاب مبنی ومعرفه است این هم مبنی ومعرفه است در واقع «یازید» بمنزله ادعوك میباشد

تذکر- در وقتیکه اسماء مبنیه مثل هذا وهؤلاء واسماء مقصوره مثل فتی واسماء منقوصه مثل قاضی منادی واقع شوند ضمه مقدر است

فعل محذوف است بنابراین عامل و ناصب حرف ندا است .

نتیجه که‌ازاین دوسطر میتوان گرفت‌اینست که‌ندا ومنادائی مانند «یازید» جمله‌است الااینکه بنظر سیبویه یك‌جزء جمله که‌فعل وفاعل باشد مقدر است ، به نظر مبرد نایب مناب یك جزء جمله در کلام است .

توابع منادی

صفت تأکید عطف‌بیان بدل معطوف

هریك ازموضوعات فوق رامیتوان بعنوان تابع بعد ازمنادی‌ذکر کرد الا اینکه توابع اقسام‌منادی احکامشان‌مختلف‌است وهریك‌روی‌اصول‌خاصی‌اعراب‌میپذیرند (۱)

تابع منادای مفرد معرفه (حال‌مفرد آن)

یازَیْدُ الطَّوِیلُ (صفت) ترکیب:«یاحرف‌ندا،زیدمنادی،الطویل‌صفت مرفوع حملا علی اللفظ »

یازَیْدَ الطَّوِیلَ (صفت) ترکیب:«یاحرف‌ندا،زیدمنادی ،الطویل‌صفت منصوب حملا علی المحل »

یاتَمِیمُ اَجْمَعُونَ (تأکید) ترکیب : «یاحرف‌ندا، تمیم‌منادی، اجمعون تأکید مرفوع حملا علی‌اللفظ »

یاتَمِیمُ اَجْمَعِینَ (تأکید) ترکیب : «یاحرف ندا ، تمیم منادی اجمعین تأکید منصوب حملا علی‌المحل»

یا زَیْدُ اَخَانَا (عطف بیان) ترکیب : «یا حرف ندا ، زید منادی اخانا مضاف‌ومضاف‌الیه منادای‌مستقل بحذف‌حرف‌ندا »

یا رَجُلُ زَیْدُ (بدل) ترکیب : «یاحرف‌ندا، رجل منادی‌زیدبدل درحکم منادای مستقل »

---

(۱) حکم تأکیدعیناً مانندحکم صفت‌است بطوریکه‌دربالاذکرشده‌ایندوتابع‌رامیتوان بدوحرکت رفع ونصب قرائت کردرفع آن‌حمل‌تابع بر لفظ است‌ونصب آن حمل‌تابع برمحل .

درمورد عطف بیان و بدل وهم‌چنین‌معطوف تابع درحکم‌منادای‌مستقل‌است .باین‌معناهمان‌اعرابی‌را که درحال‌داشتن «یا» خواهدداشت بآن بایدداد بهمین جهة است که درمثال آخر (صفحه بعد) رجلامنصوب است

يَا زَيْدُ وَ رَجُلُ (معطوف) ترکیب :«یاحرف‌ندا، زیدمنادی، واوعطف، رجل‌معطوف مرفوع‌درحکم منادای مستقل»

يَا زَيْدُ وَرَجُلاً (معطوف) ترکیب : «یاحرف‌ندا، زیدمنادی واوعطف، رجلامعطوف‌منصوب درحکم‌منادای مستقل»(۱)

تابع «منادای‌مفرد‌معرفه (حال مضاف آن)

يَا اللّٰهُ مَالِكَ الْمُلْكِ (صفت) ترکیب:«یاحرف‌ندا، اللّٰه‌منادی، مالک‌الملک‌مضاف ومضاف‌الیه منصوب درحکم منادای مضاف ، »

يَا زَيْدُ اَخَانَا (صفت) ترکیب : «یاحرف‌ندا،زیدمنادی ، اخانامضاف‌و مضاف‌الیه منصوب درحکم منادای مضاف ، »

يَا زَيْدُ نَفْسَهُ (تأکید) ترکیب : «یاحرف‌ندا، زید منادی ، نفسه‌مضاف‌و مضاف‌الیه منصوب درحکم منادای مضاف»

يَا تَمِيمُ كُلَّكُمْ (تأکید) ترکیب :«یاحرف‌ندا،تمیم‌منادی ،کل‌تأکیدمضاف ومنصوب‌کم مضاف‌الیه درحکم منادای مضاف »

يَا غُلَامُ اَبَاعَبْدِاللّٰهِ (عطف‌بیان) ترکیب : «یاحرف‌ندا ، غلام منادی ،اباعبداللّٰه مضاف‌ومضاف‌الیه، منصوب درحکم‌منادای مضاف ،»

يَا زَيْدُ غُلَامَ عَمْرٍو (بدل)ترکیب : «یاحرف‌ندا ، زید منادی غلام‌عمرومضاف‌و مضاف‌الیه منصوب درحکم منادای‌مضاف »

يَا زَيْدُ وَعَبْدَ اللّٰهِ (معطوف)ترکیب : «یاحرف‌ندا، زیدمنادی،واوعطف،عبداللّٰه مضاف‌ومضاف‌الیه‌معطوف‌درحکم‌منادای‌مضاف »

يَا زَيْدُ وَاَبَاعَبْدِاللّٰهِ (معطوف) ترکیب: «یاحرف‌ندا ،زید ، منادی، واوعطف ، اباعبداللّٰه‌مضاف‌ومضاف‌الیه‌منصوب‌درحکم منادای‌مضاف»

---

(۱) معطوف‌درمنادای‌مفرد اگردارای‌الف ولام‌باشدقرائت آن برفع و نصب‌هردوجایزاست بهمین جهة ابن‌مالک«دون‌ال» رادربیت‌مزبور(صفحه بعد) قیدکرده‌است: کلمه«واالطیر»رابهمین جهةدرآیه‌شریفه«

ابن مالك درمورد این دوقسم تابع چنین میگوید :

تَابِعَ ذِی الضَّمِّ الْمُضَافَ دُونَ الْ الْزَمْهُ نَصْباً كَازَيْدُ ذَا الْحِيَلِ

وَمَا سِوَاهُ ارْفَعْ اَوِانْصِبْ وَاجْعَلاَ كَمُسْتَقِلٍ نَسَقاً وَ بَدَلاَ

منادای مفرد معرفه که مضموم است تابعش رادرصورتیکه مضاف و بدون الف ولام باشد بایدوجوباً نصب دادمانند «ازیدذاالحیل» ای زید صاحب حیله (ذاحالت نصبی را داراست ومضاف است به حیله)

درصورتیکه تابع مضاف نباشد آنرامیتوان بدوحرکت رفع ونصب قرائت کرد مگردرموردعطف نسق (معطوف) وبدل که این دو درحکم منادای مستقل هستند .

تذکر- منادای مفرد معرفه ونکره مقصوده را منادای مبنی، مضاف وشبه مضاف ونکره غیر مقصوده رامنادای معرب» هم میگویند .

تابع منادای مضاف (منادای معرب)

۱- **یَا عَبْدَ اللّٰهِ الْكَرِيمِ** (صفت) ترکیب: «یاحرف ندا ، عبدالله مضاف، ومضاف الیه منادی، الکریم صفت منصوب ، »

۲- **یَا ذَا الْمَالِ بَكْرُ** (بدل) ترکیب ، «یاحرف ندا، ذالمال مضاف ومضاف الیه منادی ، بکر بدل مرفوع درحکم منادای مستقل ،»

۳- **یَا اَخَانَا زَيْدُ** (عطف بیان) ترکیب : «یاحرف ندا، اخانا مضاف ومضاف الیه منادی ، زید عطف بیان مرفوع در حکم منادای مستقل،»

۴- **یَا عَبْدَ اللّٰهِ وَرَجُلاً** (معطوف) ترکیب: «یاحرف ندا، عبدالله مضاف ومضاف الیه منادی، واو عطف، رجلا معطوف ومنصوب درحکم منادای مستقل»

۵- **یَا عَبْدَ اللّٰهِ وَرَجُلُ** (معطوف) ترکیب : «یاحرف ندا، عبدالله مضاف ومضاف الیه منادی، واو عطف، رجل معطوف مرفوع درحکم منادای مستقل ،»

---

* «یاجبال اوبی معه والطیر» (۱۰-۳٤) بدووجه خوانده اند .

«وان یکن مصحوب ال مانقا ● ففیه وجهان و رفع ینتقی »

ترجمه- اگر عطف نسق دارای الف ولام باشد در آن دووجه جایز است «رفع و نصب» (مختار عده رفع است)

منادای مبهم و تابع آن

۱-یاهٰذَا الرَّجُلُ

یاحرف ندا،هذامنادی،الرجل صفت(۱)

۲-یاایُّهَا الرَّسُولُ

یا حرف ندا،ای‌منادی،ها تنبیه، الرسول نعت

۳-یاایتها النفس المطمئنة

یاحرف ندا،ایة منادی، ها تنبیه النفس صفت،مطمئنه صفت نفس

۴-یاهٰؤُلاءِ الرِّجالُ

یاحرف ندا،هؤلاء،منادی ، الرجال صفت

۵-یاهٰذا ذَالمالِ

یاحرف ندا،هذامنادی،ذالمال بدل

۶- یاهٰذازیدُ

یاحرف ندا، هذامنادی،زیدبدل

یا اللّٰهُ

(یاحرف ندا،اللّٰه منادی)

اسمی که منادی‌واقع میشود باید بدون الف وللام باشد زیرا حرف ندابمنزله الف ولام بوده‌وافاده تخصیص میکند تخصیص هم میدانیم‌نوعی‌ازتعریف است باوجود یکی احتیاجی‌بدیگری نیست درواقع در منادا حرف ندابدل ازالف‌ولام خواهدبود امادرمورد اسم جلاله«اللّٰه» که‌حرف ندا در آن داخل‌میشود باید گفت الف‌ولام دراین اسم جزء کلمه‌شده است و تنها اسم اللّٰه است که با بودن الف ولام حرف ندادر آن داخل‌شده‌ومورداستشهاداست-**اللهم** نیزمنادائی‌است‌مانندیااللّٰه که‌درعوض‌حرف‌ندای محذوف‌میم مفتوح‌ذکر شده‌است،درموردی که‌اسم دارای‌الف‌ولام است و منادا واقع میشود برای‌امکان این‌امرازکلمه‌**ای‌یاهذا**استفاده‌میشود یکی‌ازاین‌دوکلمه‌بعدازحرف ندا ذکر شده منادی قرار میگیرد واسم مورد نظر بعدازآن ذکر شده وترکیب آن صفت یا عطف بیان خواهد بود تعیین این‌دوموضوع (صفت یاعطف بیان) بسته است به‌وضع کلمه،واین نوع منادی است که‌بنام منادای‌مبهم خوانده میشود .

---

(۱)درمورد عنوان الرجل‌درمنادائی‌مانند«یاایهاالرجل» ابن‌یعیش چنین میگوید :« واعلم‌ان حقیقة هذاالنعت وماکان‌مثله فی‌نحوهذاالرجل انماهوعطف بیان‌وقول النحویین‌انه نعت‌تقریب وذلك لان‌النعت تحلیه‌الموصوف بمعنی‌فیه اوفی‌شیء من‌سببه‌وهذه اجناس فهی شرح وبیان للاول کالبدل و التأکید‌فلذلك کان‌عطف بیان‌ولم‌یکن‌نعتاً » این‌صفت و آنچه بمانند این‌است‌درجمله مثل«هذاالرجل» عطف‌بیان است‌اینکه نحویین عنوان صفت باین‌نوع اسم‌داده‌اند یك‌نوع تقریب وتشبیه‌است . صفت بایدبیان حال موصوف خودکند بآنچه دراواست یابآنچه درمتعلقات اواست‌این نوع‌از اسماء اسم جنس‌بوده‌مانند بدل‌وتاکیدشارح ومبین‌اسم مذکوردرقبلند پس‌عطف‌بیان خواهند بودنه‌نعت.

وضع ابن و ابنه

این دو اسم که بعنوان صفت ذکر میشوند اعرابشان در منادای مفرد علم مانند منادای مضاف است یعنی باید آندو را بنصب قرائت کرد و همین اعراب را خواهند داشت در وقتی که مضافند و برای علم یا برای کنیه و یا برای لقب صفت باشند ، چیزی که در اینجا باید بیشتر بدان توجه نمود اعراب خود منادی است که برخلاف قاعده میتواند از حرکت نون ابن که مفتوح است متابعت کند بنابر این، این نوع منادی را بدو وجه میتوان قرائت کرد : «رفع و نصب»(١)

١- یا جعفر بن محمد

این صفت واقع شده برای علم در حالیکه مضاف است بر علم دیگر

٢- یا علیَّ بن ابیطالب

این صفت است برای علم مضاف است بر کنیه

٣- یا حسین ابن امیر المؤمنین

(این صفت است برای علم و مضاف است بر لقب)

بنا بر آنچه گفته شد اعراب ابن در هر حال مانند منادی مضاف نصب است، و منادی را هم میتوان بدو حرکت رفع و نصب قرائت کرد : حالت رفع آن از آن جهت است که منادای مفرد معرفه باید مرفوعاً خوانده شود و حالت نصب آن از آن جهت است که منادی متابعت از حرکت نون ابن میکند برخلاف قاعده .

نداء المضاف الی یاء المتکلم

(منادای مضاف به یاء)

در وقتیکه منادی اضافه شود به یاء متکلم اگر منادی از اسماء معتلّه باشد با اثبات یاء آنرا باید مفتوحاً قرائت کرد و اگر از اسماء صحیحه باشد میتوان آنرا به پنج وجه قرائت نمود .

---

(١) اینکه در مورد منادای مفرد که دارای وصف ابن باشد گفته شد جایز است متابعتاً از فتحه نون ابن مفتوحا قرائت شود این برخلاف قاعده جاریه است در مبحث صفت و موصوف خواهید دید که صفت در اعراب متابعت از موصوف خواهد کرد در اینجا بعکس موصوف از صفت در اعراب متابعت میکند علت این است که ابن در این گونه اسماء حکم اسم واحدی را دارد .

بنابراین در آیه شریفه «اذقال الله یا عیسی بن مریم» (٥-١١٥) عیسی را به تعبیری میتوان در تقدیر مرفوع دانست و به تعبیری منصوب .

یاسیدی یاسیدی یاسید یاسید یاسیدا یامولای
یاعبدی یاعبدی یاعبد یاعبد یاعبدا یامقتدای
واجعل منادی صحان یضفلیا کعبد عبدی عبدعبدا عبدیا

دواسم «اب وام» نیز درصورتیکه منادی واقع شوند و برياء متکلم اضافه شوند به وجوه مختلفه میتوان آنها راقرائت کرد :

یاابت • یاابت • یاابتا • یاابتاه یاامت • یاامت • یاامتا • یاامتاه

این دومنادی دراصل یاابی و یاامی بوده است ، یاء متکلم حذف شده ودرعوض محذوف تاء بآن دو اضافه شده است یا ابتی ویاامتی هم گفته نمیشود بعلت اینکه جمع بین عوض ومعوض منه صحیح نیست(۱)

منادای مندوب

در مورد نارضایتی ازپیش آمد ها برای اظهار درد والم وبرای بیان غصه وغم باحرف ندای «وا» جمله تشکیل میگردد که منادای آن بنام منادای مندوب خوانده میشود (با حرف ندای «یا» نیز گاهی منادای مندوب ذکر میشود)

چون اظهار ندبه وبیان درد همیشه برای شخص یاشیء معلومی است لذامندوب هیچگاه نکره یامبهم نخواهد بود حتی اگر درمورد مصیبت باشد ندبه باشهر اسم مندوب اظهار میشود وچون زنها صبرشان در تحمل مصائب کمتراست ندبه بیشتر اختصاص باین جماعت دارد .

۱- واسعد ۲- واسعدا ۳- واسعداه

(۲) منادای مندوب رابسه وجه میتوان عنوان نمود ۱- برفع ۲- بالف ۳- بالف وهاء سکت

(۱) نوشته اند در مورد تاء در یاابت و یاامت سبب به ازخلیل سؤال کرد خلیل جواب داد این تاء بمنزله هاء درعمه وخاله میباشد که برای تانیث است ودلیل اینکه تاء برای تانیث است اینست که دروقف یاابه ویاامه گفته میشود امادرامه چون مؤنث است بودن تاء اشکالی ندارد و درابه هم برای مبالغه است همچنانکه درراویه وعلامه برای مبالغه است ،

(۲) مندوب لفظا یامحلا منسوب خواهد بود بفعل مقدر «اندب» که وجوبا محذوف است

در حالت اول از جهت حکم مانند منادای مفرد معرفه مبنی ومرفوع و در حالت دوم وسوم مانند منادای مضاف منصوب است .

وامن حفر بئر زمزماه،واعبدالمطلباه ✡ وامن قلع باب خیبراه،واامیر المؤمنیناه

الف وهاء سکت در منادای مندوب گاهی بصله ملحق میشود واین در وقتی است که موصول خالی ازالف ولام باشد ودرموردشخصی باشد که امرصله منحصراً مربوط باواست مانند دومثال اول وگاهی هم ممکن است بآخر مضاف الیه ملحق گردد مانند دو مثال دوم .

وَیُنْدَبُ الْمَوْصُولُ بِالَّذی اشْتَهَرَ کَبِئْرِ زَمْزَمَ یَلی وَامَنْ حَفَرَ

وَ مُنْتَهی الْمَنْدُوبِ صِلْهُ بِالْاَلِفْ مَتْلُوَهٰا اِنْ کَانَ مِثْلُهٰا حُذِفْ

ان کان مثلها حذف : در آخر بیت اشاره باسمی است مانند **واموساه** که الف موسی حذف شده والف ندبه بجای آن ذکر شده است .

تذکر ـ هرمندوب منادی خواهد بود ولکن هرمنادی مندوب نخواهدبود .

فَکُلُّ مَنْدُوبٍ مُنادی ✡ وَلَیْسَ کُلُّ مُنادی مَنْدُوباً

منادای مستغاث

در دفع بلا و مصیبت شخصی گاهی از شخص دیگری برای غیر یاری میطلبد دراین باب آنکه یاری میکند « مستغاث» وآنکه او را یاری میکنند «مستغاث له» گفته میشود از آن جهت که استغاثه با یاء حرف نداشروع میشود آنرا درمبحث منادی ذکر کرده اند .

حالات مستغاث و مستغاث له

مستغاث را بسه وجه میتوان عنوان کرد ۱ ـ مجروراً بالام مفتوح حرف جر (لفظاً چون محلا مانند منادی منصوبست) ۲ ـ مرفوعاً (مانند منادای مفرد معرفه) ۳ ـ مختوماً بالف .

مستغاث له را نیز میتوان بسه وجه عنوان کرد ۱ ـ مجروراً بالام مکسور حرف جر

۲ - بالام مفتوح حرف‌جر (درضمائر) ۳- بامن‌حرف‌جر (اگراستغاثه برعلیه‌باشد)

۱- یاللحاکم للمظلوم ترکیب : « یا حرف ندا ، للحاکم لفظاً مجرور به لام محلا منصوب بفعل مقدرادعومستغاث ، للمظلوم جارومجرور مستغاث له ، »

توضیح - (مستغاث بالام مفتوح حرف جر لفظاً مجرور است- مستغاث له با لام مکسور حرف جر مجرور شده است - ترجمه-(ای‌حاکم بفریاد مظلوم برس)

۲- یا قوم للغریق ترکیب : « یاحرف ندا ، قوم منادای مستغاث لفظاً مرفوع ومحلا منصوب بفعل مقدر ادعوا ، للغریق جارو مجرور ، مستغاث له ، »

توضیح - (منادای مستغاث مرفوعاً ذکرشده در واقع‌مثال برای حالت‌دوم مستغاث است‌ترجمه (ای‌قوم‌بفریاد غریق برسید)

۳- یایوسفلاخیك ترکیب : « یا حرف ندا،یوسفا منادای‌مستغاث ، لاخیك جارومجرور ، کاف‌مضاف‌الیه مستغاث له ، »

توضیح (منادای مستغاث مختوماً بالف ذکرشده‌است در واقع مثال‌برای حالت سوم‌است ترجمه (ای‌یوسف بفریادبرادرت برس)

۴- یالله لهم ترکیب : «یاحرف نداء الله منادای مستغاث لفظاً مجرور به لام محلا منصوب بفعل مقدر ادعو ، لهم جار ومجرور مستغاث له ، »

توضیح (مستغاث بالام مفتوح مجروراست ومستغاث له چون ضمیر است‌بالام مفتوح مجرور شده درواقع ذکرمثال برای‌حالت دوم‌مستغاث له‌است ترجمه(ای خدا بفریادایشان برس)

۵- یالالا بطال من العتاة المفسدین ترکیب : «یاحرف‌ندا ، للابطال‌جارومجرور منادای مستغاث لفظاً مجرور به لام‌محلا منصوب ، من‌العتاة

جار ومجرور ، المفسدین صفت ، مستغاث علیه »

توضیح - (این‌مثال برای حالت سوم از مستغاث له است چون استغاثه برعلیه بوده بامن‌حرف جر مجرور شده‌است - ترجمه (ای شجاعان برشما است سرکوبی سرکشان‌مفسد)

٦ - یا للناس الاغنیاء للفقیر ترکیب : « یاحرف‌ندا ، للناس جار و مجرور مستغاث محلا منصوب ، الاغنیاء صفت ، للفقیر جار و مجرور مستغاث له ، »

توضیح - (این نوع منادی هم ممکن‌است دارای تابع باشد و تابع ممکن است‌متابعت ازلفظ کند مجرورشود وممکن‌است متابعت از محل کند منصوب شود ترجمه- (ای مردم غنی‌فقیررا دریابید) .

تذکر ۱-دراستغاثه مستغاث رانمیتوان حذف کرد امامستغاث له ممکن است حذف گردد بنابراین‌درجمله چهارم«لهم»رامیتوان‌حذف کردوبه **یالله** اکتفا نمود .

تذکر۲-بنابراین‌تذکراگر جمله بدین عبارت باشد **یالزید**(با لام مفتوح) مستغاث است واگربدین عبارت باشد **یالزید**(بالام مکسور) مستغاث له است که مستغاث آن‌حذف شده‌است .

تذکر۳-همین لام بعدازیاءحرف‌ندا برای‌تعجب‌هم‌بکارمیرودمثلااگر آب‌زیادی دیده‌شود که‌سبب تعجب باشد گفته میشود .

یاللماء (بفتح لام) ترجمه چقدر آب . (دربیت ذیل لام‌لك برای‌تعجب‌استعمال‌شده)

فیالك من لیل کان نجومه ✡ بامراس کتان الی صم جندل

ای‌عجب ازبعضی شبهاکه گوئی ستارگان آسمان درآن شبها با ریسمانهای کتانی به‌صخره‌های‌سخت‌بسته‌شده- کنایه‌است‌ازاین که‌برای‌مهمومین ومغمومین‌اینگونه شبهارا سحری‌نیست (بیت‌فوق‌درذیل این بیت نوشته‌شود)

الا ایها اللیل الطویل الا انجلی ✡ بصبح و ما الاصباح منك بامثل

ای‌شب طولانی ظلمانی آیاباطلوع صبح تاریکی رابرطرف نمیکنی (من‌اینرا

میگویم ولی معلوم نیست) که روز روشن در نزد من از شب تار بهتر باشد (زیرا هم وغم من در روز بیش از شب است)

اکثرا در وقتیکه منادی ایها باشد حرف ندای یا را حذف میکنند و در مورد منادای مضاف واسم علم هم زیاد میشود که حذف میگردد.

ربنا لاتؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ۲۸۶/۲ ترجمه (پروردگار ما اگر ما بغفلت در راه هدایت ترك امر تو کرده و در امور خطا کرده‌ایم ازما درگذر ،)

یوسف اعرض عن هذا و استغفری لذنبك ۲۹/۱۲ ترجمه (ای یوسف ازاین سخن درگذر وای ذلیخا تو نیز برای خود آمرزش طلب)

منادای مرخم

در وقتیکه جزئی یا قسمتی ازمنادی حذف گردد آن منادی را مرخم میگویند ترخیم که مصدر این اسم مفعول است بمعنای ترقیق صوت وانخفاظ صدا است یعنی باآهستگی ونرمی سخن گفتن.

ازحذف آخر منادی جز تخفیف نظری نیست الا اینکه همین تخفیف راهم برای حذف آن علت نمیگیرند میگویند آخر منادی بدون علت حذف میگردد یعنی باصطلاح نحویین اعتباطاً «بدون دلیل»

ترخیم اختصاص به منادی ندارد در غیر منادی هم در اشعار بعضی ازشعرا دیده میشود .

شرائط ترخیم

در ترخیم این چهار موضوع را باید رعایت کرد

۱-منادی علم باشد ۲- منادی مندوب ومستغاث نباشد ۳-مرکب ترکیب اضافی یا اسنادی نباشد ۴- ازسه حرف بیشتر باشد

(اگر منادی دارای تاء تأنیث باشد مطلقاً ترخیم میشود اعم ازاینکه علم باشد یا غیر علم سه حرف باشد یا بیشتر)

اعراب مرخم

درموقعیکه ترخیم در اسمی صورت میگیرد ترخیم کننده ممکن است قسمت حذف‌شده رادرخاطر بگیرد وبقیه‌ندا راعنوان کند وممکن‌است اساساً از آن‌قسمت ساقط‌شده صرفنظر وبقیه‌اسم‌را بعنوان‌اسم‌علم مستقلی تلقی‌نماید اعراب منادای‌مرخم در این دو فرض مختلف میشود اگرشق اول‌را اختیار کند اعراب آخر مرخم همان اعرابی است که‌قبلا دارابوده اگرشق دوم رااختیار نمود بایدآنرا برفع قرائت‌نماید مثلا اگر **حارث** رامرخم کنیم‌حرف «ر» رابدوحرکت‌میتوانیم‌تلفظ کنیم‌یکی‌بکسر ویکی برفع (بکسر میخوانیم‌چون‌حالت قبل‌ازترخیم کسره‌است‌البته‌بادرخاطر داشتن‌حرف «ث» وبرفع‌میخوانیم‌چون آنرافرض کرده‌ایم منادای‌مستقلی‌است) **یاحار** «بکسر الراء» **یاحار** «برفع‌الراء» واگرجعفررا‌ترخیم کنیم چون‌حرف‌فاء مفتوح‌است اگرشق‌اول‌را اختیارکردیم باید بگوئیم **یاجعف** «بفتح الراء» واگرشق دوم را اختیار کردیم باید بگوئیم **یاجعف** «برفع‌الراء» وهم‌چنین در**قمطر** که‌حرف ماقبل آخر ساکن است گفته میشود**یاقمط** «بسکون الطاء» **یاقمط** «برفع الطاء»

درمورد **یامسلمه** چنانچه‌ترخیم شود جزیك وجه مفتوح آن **یامسلم** صحیح نیست زیرا اگر برفع‌خوانده شودبامذکر اشتباه میشود زیرافرض اینست که‌تاءبرای تأنیث است تافرق باشد بین‌مذکر ومؤنث امااگر فرض‌شد بابودن تاء برای‌مذکرعلم است هردووجه آن «برفع وبفتح «جایزاست .

وَالْتِزِمِ الْاَوَّلَ فِي كَمُسْلِمَةٍ وَجَوِّزِ الْوَجْهَيْنِ فِي كَمُسْلِمَةٍ

نمونهٔ چند از اسماء اعلام مرخمه

حالات اسم قبل از ترخیم و بعد از ترخیم

(قبل از ترخیم)	(بعد از ترخیم)	(حروف محذوفه)	(قبل از ترخیم)	(بعد از ترخیم)	(حروف محذوفه)
یاسعاد	یاسعا	د	یاجاریه	یاجاری	ه
یافاطمة	یافاطم	ة	یامنصور	یامنص	ور
یامسکین	یامسك	ی ن	یامختار	یامختا	ر
یامجید	یامجی	د	یافرعون	یافرع یافرعو	ون
یاغرنیق	یاغرن یاغرنی	ی ق	یاثبه	یاثب	ه
یاعضه	یاعض	ه	یامرجانه	یامرجان	ه
یاعاذله	یاعاذل	ه	یاامامه	یاامام	ه
یاثمود	یاثمو یاثمی	د	یابنون	یابنی یابنو	ن
یاطائفی	یاطائف	ی	یابصری	یابصر	ی
یاعمار	یاعم	ا ر	یامالك	یامال	ك
یامروان	یامرو	ا ن	یامسلمان	یامسلم	ا ن
یا حمراء	یاحمر	ا ء	یاصحراء	یاصحر	ا ء
یابرثن	یابرث	ن	یاهرقل	یاهرق	ل
یاسعدان	یاسعد	ا ن	یاقنفذ	یاقنف	ذ

حالت اعلام مرکبه در ندا

یابخت نصر	یابخت	نصر	یاحضرموت	یاحضر موت
یاعمرویه	یاعمر	ویه	یاسیبویه	یاسیب ویه
یامعدی کرب	یامعدی	کرب	یاخمسةعشر	یاخمسة عشر
یاعبدشمس	یاعبدشمس		یاعبدالله	یا عبدالله

قواعدی چند که میتوان از ذکر این اعلام بخاطر سپرد

۱ ـ منادای مرخم ممکن است مفرد باشد و ممکن است مرکب .

۲ ـ در اعلام مفرد ممکن است یك حرف ساقط شود و ممکن است دو حرف که

قائم‌مقام یك‌حرف باشد «مانندمروان - وعثمان »

۳ - ممکن است یك‌حرف باحرف‌مد قبل حذف‌شود «منصور - منص - مسکین مسك - عمار - عم »

٤ - دراعلام مؤنثه تاءتأنیث والف‌ممدوده، حذف میگردد «جاریه - جاری صحراءصحر

٥ - اگرازسه‌حرف کمترباشد ودارای تأنیث باشدممکن است آنرا مرخم نمود ثبه - عضه ثب عض .

٦ - هر اسم علم مرخمی رامیتوان بدو حرکت‌قرائت‌نمود بضم‌حرکت بنائی (حالت‌منادای‌مفردمعرفه)وحرکت‌اصلی‌خود (بفتح‌بکسر بضم - یابسکون)هرچه‌هست

۷ - درمرکب قسمت مؤخر مرکب‌حذف میگردد - حضرموت - حضر، بخت نصر - بخت .

۸ - درترکیب‌اضافی نمیتوان چیزی حذف کرد - عبدالله - عبد شمس - وهم چنین دراسنادی تابط شرا .

۹ - اگر علم دارای یاء نسبت باشد فقط یاء حذف میشود - بصری - بصر طائفی - طائف .

۱۰ - محذوف درمنادای‌مرخم‌ممکن‌است‌یك‌حرف - دوحرف‌یایك‌کلمهٔ‌باشد .

حذف منادی

گاهی‌ممکن‌است‌که منادی‌را بابودن‌قرینه «حرف‌نداء» حذف کنند البته‌حذف منادی‌بندرت‌انجام‌میشود ولی‌برای نمونه‌وشاهدجمله‌ذیل‌رامیتوان‌عنوان کرد.

یابؤسَ لِزَیدٍ	یاقومُ بؤسَ لِزَیدٍ
یاحرف‌ندامنادی‌محذوف، بؤس مبتدا	یاحرف‌نداء قوم‌منادی، بؤس مبتدا
لزید جارومجرورخبر	الزید جارومجرور خبر

یکی ازمواردی که‌ابتداء به‌نکره جایز بود مورد دعابود بنا براین ابتدائیت بؤس ازجهت اینکه نکره‌است موردایرادنیست چون‌درمقام دعااست .

☆ ☆ ☆

اختصاص

در کتب نحوی اختصاص رابلحاظ اینکه شباهتی به‌نداء دارددرذیل مبحث نداءذکر کرده‌اند موضوع اختصاص اینست که‌ای «مضموماً»باهاء تنبیه‌وتابع‌مرفوع بعداز ضمیری (متکلم یامخاطب) بمنظور تعظیم‌یاتصغیر یابیان مقصودذکرمیگردد .

عامل اختصاص فعل اخص مقدراست وخود اختصاص نیز بعنوان حال‌محلا منصوب است«همین‌یك‌وجه»

گاهی‌ممکن‌است بجای ای اسم‌معرف‌بال یامضاف برمعرف بال‌منصوباً«بعنوان مفعول» ذکر گردد«و گاهی‌ممکن‌است دراختصاص‌اسم‌علم‌ذکر گردد بعضی‌میگویند اختصاص منحصراست فقط به چهار اسم - **معشر-آل-اهل-بنی** البته این نظر از جهت‌کثرت استعمال این‌چهاراسم است‌دراین‌باب چنین نیست که‌منحصر باین‌چهار اسم باشدبلکه‌اصل اختصاص‌راهمان وجه‌اول میدانند واینهاراجاری مجرای آن .

مقایسه‌اختصاص بانداء

وجه‌اختلاف	وجه‌مشابهت
۱ - اختصاص دارای حرف ندانیست	۱ - لفظاًمانندمنادی‌است بخصوص در وقتیکه‌منادی‌حرف‌ندایش‌محذوف‌باشد
۲ - قبل از اختصاص جمله یا ضمیری ذکرمیگردد	۲ - ندا خطاب است اختصاص هم خطاب است .
۳ - اختصاص‌میتواند معرف‌بال‌باشد	(منادی خطاب‌است‌به‌مخاطب اختصاص خطاب است‌به‌متکلم‌ومخاطب)
٤ - ایها الرجل (یا مانند این) در اختصاص حال است و در ندا مفعول	۳ - ندا عاملش‌مقدراست اختصاص هم عاملش مقدراست .
(زیرا ما قبل این نوع اختصاص جملهٔ کامل‌ذکرمیگردد)	٤-ای وهاء تنبیه‌وتابع‌معرف‌بال‌درمنادی هست‌ودراختصاص‌هم‌عیناًوجوددارد
٥-منادی مرفوع‌میشوداختصاص‌نمیشود (فقطای‌دراختصاص مرفوع‌است «لفظاً»)	٥-منادی واختصاص‌هردوه‌محلامنصوبند

نمونه‌چند از اختصاص

۱ ـ اَنَا اَفعَلُ کَذا اَیُّهَا الرَّجُلُ ترکیب«:انامبتدا، افعل‌فعل ضمیر فاعل ،کذا کنایه خبر،ای‌مبتدا ،هاتنبیه، الرجل‌صفت خبر محذوف »

توضیح (درترکیب ایهاالرجل گفته شدخبر آن محذوف است باید آنراچنین‌فرض کرد«الرجل‌المذکوربجای‌ایهاالرجل‌مبتدا ومن‌اراید خبرمحذوف آن»(آن‌مردذکرشده که‌من‌اراده میکنم که مراد«انا» باشد)وممکن‌است‌بهمین‌کیفیت ایها الرجل راخبرگرفت برای مبتدای‌محذوف (من‌اراید) درهردو صورت‌چون‌درقبل جمله کاملی گذشته‌ایهاالرجل‌جمله‌ایست‌درموضع حال که میتوان آنراچنین تعبیرکرد «اناافعل کذامتخصصاً من‌بین الرجال»

۲ـ نَحنُ نَفعَلُ کَذا اَیُّهَا العِصابَةُ ترکیب : «نحن مبتدا ، نفعل فعل ضمیر فاعل ، کذا کنایه در محل مفعول ، ایتها العصابه ترکیبش‌مانند فوق‌است یـاخبری است برای‌مبتدای محذوف «من‌نرید»یامبتدا است تحت‌این‌عنوان«العصابةالمذکوره »ومن‌نرید مقدرخبرباشد درهردوصورت جمله درموضع حال است باین‌عنوان نحن نفعل متخصصین من‌بین الاقوام .

توضیح (ذکراختصاص دراین دوجمله برای‌بیان مقصود است نظری‌به‌تعظیم یاتصغیرنیست ـ العصابة بمعنای جماعة است)

۳ـ اَنَا اَکرَمُ الضَّیفِ اَیُّهَا الرَّجُلُ ترکیب : « انامبتدا ،اکرم‌فعل‌ضمیرفاعل‌خبر، الضیف مفعول ، ایها الرجل مخصوص (ترکیب همان‌است‌که در جمله اول گفته شد)

توضیح ـ (این اختصاص درمقام تعظیم وتفاخر است میخواهد بگوید من‌مختص ومنفردم باکرام میهمان (اختص‌من‌بین الرجال‌باکرام‌الضیف ـ)

۴ـ اَنَا المِسکینُ اَیُّهَا الرَّجُلُ ترکیب : « انامبتدا ، المسکین خبر ، ایها الرجل

مخصوص (ترکیب مانند قبل)

توضیح - (این اختصاص در مقام تصغیر است میخواهد بگوید من بین مردان مختص به مسکنة وذلت هستم -(انامختص بالمسکنة من بین الرجال)

۵-نَحْنُ الْعَرَبَ اَسْخَی النَّاسِ ترکیب : « نحن مبتدا ، العرب مخصوص ، منصوب بفعل مقدراخص ، اسخی افعل التفضیل خبر مضاف،الناس مضاف الیه- دراسخی بواسطه یاء ضمه درتقدیراست»

توضیح (دراین جمله مخصوص اسم معرف بالف ولام است ودر مقام تفاخر وتعظیم گفته میشود)

۶-نَحْنُ مَعْشَرَ الْعُلَمِ نُصْلِحُ الْاُمَّةَ ترکیب : « نحن مبتدا ، معشر العلم مضاف و مضاف الیه مخصوص، نصلح فعل ضمیر فاعل ،الامة مفعول جمله خبر»

توضیح - (دراین جمله مخصوص اضافه شده است باسم معرف بلام این عنوان نیز درمقام تعظیم است)

۷ - نَحْنُ آلُ یَسٍ کُرَمَاءُ ترکیب : « نحن مبتدا ، آل یسن مضاف و مضاف الیه مخصوص ، کرماء (جمع کریم) خبر برای مبتدا »

توضیح (دراین جمله اسم مخصوص « آل » مضاف است وکسب تعریف ازیسن کرده ، که لقب پیغمبر اکرم است بیان در مقام تعظیم است - آل یسن رامیتوان علم هم فرض کرد دراین صورت اسم مخصوص اسم علم خواهد بود)

بقیه منصوبات

۱-خبر افعال ناقصه و افعال مقاربه ۲-اسم حروف مشبهة بالفعل ۳-اسم لا نفی جنس

موضوعات فوق راازجهت اینکه انفکاک آنهااز اسماء مربوطه امکان نداشت درمبحث مرفوعات شرح داده ایم رجوع شود به صفحات ۳۲- ۳۸ -۴۵- ۵۹

درخصوص توابع هم قبلا تذکر داده ایم که درمبحث مجرورات عنوان میشوند .

پایان منصوبات

درمورد اختصاص بایدتوجه داشت بعضی اسماء هستند که باضمارارید یااعنی منصوب میشوند»

فصل چهارم مجرورات

۱ - مجرور بحرف جر

بطوریکه درفهرست کتاب اشاره‌شده مجرورات عبارتند از«**مجرور بحرف جر- مجرور باضافه - تابع مجرور**»دراین مبحث که قسم اول«مجرور بحرف جر» موردبحث ماست این معنارامیبایستی متذکرشویم که‌اصولاحروف دارای‌معنای‌مستقلی نیستندما همانطوریکه یك‌اسم‌یایك فعل‌رادرخارج ازجمله‌میتوانیم معناکنیم‌حرف‌را نمیتوانیم‌معنای کامل‌حروف‌ضمن‌جمله‌بدست‌میآید‌بهمین‌جهت‌است که‌درتعریف کلمات (اسم-فعل-حرف) گفته‌اند:«اگر کلمه‌مستقلادارای‌معنائی‌بود‌بدون‌افاده‌زمان آن کلمه‌اسم است واگر مستقلا دارای معنائی بود با افاده زمان آن کلمه فعل‌است‌واگراستقلالا متضمن معنائی‌نبود آن‌کلمه حرف‌است بنابراین حروف آن‌کلماتی هستندکه مستقلا دارای معنائی‌نیستند .

الکلمة ان‌دلت علی‌معنی‌فی‌نفسها غیرمقترنة بزمان‌فهی‌الاسم وان‌اقترنت بزمان‌فهی‌الفعل وان‌لم تدل‌علی‌معنی فی‌نفسها بل‌فی غیرهافهی‌الحرف .

«مدحاًیاذماً باینهامیگویند ینصب علی‌التعظیم‌اوالشتم - اینهارا نبایدبااختصاص‌اشتباه‌کرد درجملات ذیل‌اسماء منصوبه باضمارارید یا اعنی‌منصوبند

۱- الحمدﷲالحمید (اریدالحمید) ۲- مررت‌بالبائس المسکین (اعنی‌البائس)

درجمله‌اول چون‌الحمید منصوبا ذکرشده نمیتوان‌آنرا صفت برای اللهدانست صفت‌باید در اعراب‌باموصوف مطابق‌باشد بنابراین بایدآنرا باضمارفعلی‌مناسب منصوب دانست

درجمله‌دوم البائس‌را نیز نمیتوان‌برای ضمیرصفت‌گرفت زیرابرای ضمائر نمیتوان صفت‌آورد «ان‌الضمایر لاتوصف» ناچاراً بایدآنرا باضمارفعلی منصوب دانست (اگرالبائس مکسورمیبودآنرا میتوانستیم‌بدل‌فرض‌کنیم)»

زمخشری میگوید اگر مستقلا حرف دارای معنائی میبود فرقی مابین ضَرَبَ زَیْدٌ وَمَا ضَرَبَ زَیْدٌ نبود - (با فرض معنای استقلالی نفی «ما» به ضرب نمیرسید)

وازهمین جهت است که حروف یا با اسم ذکر میشوند یا با فعل **ومن ثم لاینفك من اسم او فعل** - گاهی ممکن است حرفی بعنوان نایب مناب جملهٔ به تنهائی ذکر گردد : سؤال میشود **اَقَامَ زَیْدٌ** مخاطب جواب میدهد **نَعَمْ** دراینجا نباید تصور کرد که نعم مستقلا مفید معناست چون بتنهائی ذکر شده ، دراین گونه موارد بایددانست حرف نایب مناب جمله است مثلا «قدم قام» درمبحث منادی هم گفته شد که بعضی حرف ندا را نایب مناب ادعومیدانند .

موضوع دیگر اینکه اساساً بحث حروف در نحو مورد ندارد مادرمباحث نحوی ازحروف بآن نظر بحث میکنیم که درمورد فعل بحث کردیم مافعل را عنوان کردیم از نظر عمل آن که به عنوان فاعل ومفعول اسم رارفع ونصب داد حرف نیزمورد بحث ما قرارمیگیرد ازاین نظر که به بینیم معمول آن چه عنوانی دارد وهمان مقداری هم که در ترکیب بحث ازاسم وفعل وحرف میشود برای اینست که موقعیت معمول آنها بدست آید - درمقدمه کتاب هم ضمن ذکر عوامل بعاملیت حروف اشاره شد .

حروف مبانی وحروف معانی

حروف را میتوان بدو قسمت متمایز تقسیم کرد یك قسمت حروفی که بنای مفردات کلمات از آنها است (حروف هجائیه) ودیگر قسمتی که در عبارات کامل بین مفردات کلمات ربط میدهند قسمت اول بنام حروف **مبانی** ودوم بنام حروف **معانی** خوانده میشوند کلیه حروفی که تاکنون بآنها برخورد کرده ایم ازعامل وغیر عامل وهمچنین حروف جری که اکنون موردبحث ماست جزء دسته دوم یعنی حروف معانی خواهندبود.

«ودرمورد آیه شریفه «وامرأته حمالة الحطب» نصب حمالة بنابرشتم است یاضمار فعل اراده و این وجه را دراین آیه بهتر ازسایر وجوه آن (خبرمبتدای محذوف یا صفت امرئه) میدانند- مراداز آن ام جمیل زن ابولهب است .

حروف جر یا حروف اضافه

درروجه تسمیه حروف جر نظریات مختلفی هست بعضی میگویند بآنها از این جهت حروف جر میگویند که معنای فعل را بسوی اسم میکشانند و بعضی میگویند چون در بعضی از افعال قوه برای رسیدن بمفعول کم است این حروف بافعال مدد میدهند که آنها بمفعول برسند:

ومن الأفعال أفعال ضعفت عن تجاوز الفاعل الى المفعول فاحتاجت الى اشياء تستعين بها على تناوله والوصول اليه.

ونظر دیگر اینست همانطوریکه جوازم آخر فعل را مجزوم میکنند ونواصب نصب میدهند این حروف هم از آن جهت که آخر اسم را مجرور میکنند بآنها حروف جر گفته میشود. جر از عبارات بصریین وخفض از عبارات کوفیین است جر وخفض در این مورد هردو بیك معنا است دروقتی هم که حرف جری از جلو اسمی کنده میشود و آن اسم منصوباً ذکر میگردد بآن منصوب نبزع خافض گفته میشود.

وجه تسمیه حروف جر بحروف اضافه - اضافه مصدر باب افعال ثلاثي آن ضیف بمعانی مختلفه آمده است از جمله **مال - عدل - خاف - حذر** آنچه با موضوع بحث ماسازش دارد معنای توجه ونسبت و ضم است **اضاف الشيء الى الشيء : اماله** - **اسنده - ضمه** چون حروف توجه میدهند افعال را باسماء وضم میکنند آنها را باینها باین معنا که معنای افعال را باسماء میرسانند حروف اضافه نامیده میشوند

ويسميها بعضهم حروف الاضافة لهذا المعنى اى تضيف الأفعال الى الأسماء اى توصلها اليها

تعداد حروف جاره و معانی آنها

باء تاء كاف ولام وواو ومذ منذ وخلا رب حاشا من عدا في عن على حتى الى

ابن مالك **كي - ولعل - ومتى** را نیز جزء حروف جر ذکر کرده است وبنظر سیبویه لولا هم در ضمیر داخل شود جاره است **لولای - لولاك - لولاه** جار ومجرورند البته این جار ومجرور متعلق به چیزی نیست و موضع این ضمائر نیز بنابراینکه،

مبتدا هستند رفع است و خبر محذوف، قاعده این است بعد از لولا ضمیر مرفوع ذکر گردد مانند «لولا انتم لکنا مؤمنین» نظر اخفش بهمین جهت بر خلاف است میگوید در امثله فوق لولا جاره نیست بلکه ضمیر مخفوض از ضمیر مرفوع نیابت کرده است یعنی (لولای از لولا انا)

هاك حروف الجر وهی من الی ... حتی خلا حاشا عدا فی عن علی

مذ منذ رب اللام کی واو وتا ... و الکاف و الباء و لعل و متی

من و الی

فاعلی که فعلی را شروع میکند چنانچه آنرا اظهار بدارد ابتدای آنرا بامن وانتهای آنرا باالی عنوان میکند من از منزل تا مدرسه رفتم **ذهبت من البیت الی المدرسة** این مسافت ابتدایش بامن وانتهایش باالی عنوان شده است حال چنانچه این مسافت یکجا درنظر گرفته شود بآن عنوان «غایة» داده شود درست تطبیق میکند با همان نظریکه نحویین از غایة دارند اینکه گفته میشود من برای ابتدای غایة است والی برای انتهای آن مقصود همین است الا اینکه گاهی مکانی است مانند مثال فوق گاهی زمانی است مانند این مثال روزه گرفتم از صبح تا عصر **صمت من الصباح الی المساء**

الاصل فی معنی «من» ابتداء الغایة المکانیة او الزمانیة وفی معنی «الی» انتهاء الغایة الزمانیة والمکانیة

استعمال من غالباً بهمین معنا است واز این نظر که تنها حرفی است که ظروف غیر متصرفه را (قبل - بعد - عند) مجرور میکند بآن ام الحروف واصل الحروف میگویند واز همین جهت بحث آن مقدم برهمه حروف است.

«من» غیر از معنای فوق در معانی دیگری نیز استعمال شده که ذیلا ضمن مثال بیان میگردد.

۱ - (تبعیض) **فمنهم من آمن ومنهم من کفر** ۲/۲۵۴ ترکیب: «فاء» عطف، «منهم

جارومجرور خبرمقدم ، من مبتدای مؤخر، آمن فعل ضمیرفاعل ، واوعطف ، منهم جارومجرور خبرمقدم ، من مبتدای مؤخر ، کفر فعل ضمیر فاعل ، »

توضیح (من درمنهم اول ودوم هردو تبعیض است باین معنا بعضی از آن مردم کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی کسانی بودند که کافر شدند)

۲- (بیان جنس) **و یلبسون ثیاباً خضراً من سندس و استبرق** $\frac{۳۱}{۱۸}$ ترکیب : «واو عطف، یلبسون فعل ضمیرفاعل، ثیاباً مفعول، خضراً صفت ، من سندس جارومجرور ، واوعطف ، استبرق عطف به سندس ، »

توضیح (من درسندس برای بیان جنس است و بهمین جهت آنرا ترجمه میکنیم لباس ازجنس سندس واستبرق دربرمیکنند)

۳-(تعلیل) مما خطیئاتهم اغرقوا $\frac{۲۵}{۷۱}$ ترکیب: « مما جارومجرور، خطیئات مجرور به من مضاف اضافه به هم ، هم مضاف الیه، اغرقوا فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، »

توضیح - (مادرجمله فوق زائده است و برای تأکید ذکر شده است صورت واقعی جمله فوق اینست «من خطیئاتهم اغرقوا» وچون من مفید معنای تعلیل است آنرا باید معنا کرد بواسطه گناهانشان غرقه گشتند .

۴-(بدل) ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة $\frac{۳۸}{۹}$ ترکیب : « همزه استفهام ، رضیتم فعل ضمیر فاعل ، باالحیوة جارومجرور ، دنیا مضاف الیه ، من الاخره جار ومجرور ، »

توضیح - (من درجمله فوق مفید معنای بدل است و بهمین جهة آنرا معنا میکنیم آیا بجای آخرت بزندگی دنیا مایل وراضی گشتید ؟)

۵-(مرادف معنای عن) فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله $\frac{۲۲}{۳۹}$ ترکیب « :فاء عطف ، ویل مبتدا ، خبرمحذوف ، للقاسیة جارومجرور ، قلوب فاعل برای قاسیه مضاف، هم مضاف الیه، من ذکر جارومجرور، اضافه

به‌الله،الله‌مضاف‌الیه »

توضیح (در جمله‌فوق قاسیه اسم فاعل قلوب را بعنوان فاعل مرفوع نموده ـ ومن‌مرادف‌است‌بامعنای عن‌وبهمین‌جهت آنرا معنامیکنیم‌وای‌برقلوبی که‌آنها راقساوت گرفته وازذکر خداغافل شده‌اند .)

۶ـ(مرادف‌معنای‌فی)اِذا نُودِیَ لِلصَّلوٰةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ ۹/۶۲ ترکیب : « اذا زمانیه ، نودی‌فعل‌مجهول ضمیرنایب فاعل ، للصلوة‌جارومجرور مفعول له ، من‌یوم جارومجرور اضافه‌به‌جمعه،جمعه‌مضاف‌الیه ، »

توضیح (درآیه شریفه فوق من را میتوان بمعنای«فی»گرفت ـهنگامیکه خوانده‌شدید برای نمازدرروزجمعه)

۷ـ(زائده)وما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلّا یَعْلَمُها ۵۹/۶ ترکیب : «واوعطف ،ما نافیه، تسقط‌فعل، من‌زائده،ورقة لفظاًمجرورمحلاً من،محلامرفوع‌فاعل،الا اداة حصر،یعلمهافعل‌فاعل مفعول ،» (۱)

الی

۱ـ(انتهاءغایةزماناً) ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّیامَ اِلَی اللَّیْلِ ۱۸۷/۲ ترکیب:«ثم‌حرف‌عطف، اتموا فعل ضمیرفاعل ، الصیام مفعول، الی‌اللیل‌جارومجرور، »

توضیح (الی‌درآیهٔفوق مقابل‌من‌است گفته‌شد من‌برای ابتدای غایة،والی برای‌انتهای‌غایة است)

۲ـ(انتهاءغایةمکاناً)مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَی ۱/۱۷ ترکیب

«من‌المسجدالحرام‌جارومجرور،الی‌المسجدالاقصی‌جارومجرور، حرام‌واقصی برای‌مسجدین صفت‌هستند الااینکه فعلا باذکر این صفات عنوان‌علمیت پیداکرده‌اند »

توضیح (سیر ازمسجدالحرام‌یعنی ازمکه‌معظمه‌تامسجداقصی‌یعنی

(۱) من‌در وقتی زائداست که‌در جلو اسم نکره‌قرار بگیرد و آن‌اسم‌فاعل یامفعول یامبتدا باشدالبته بااین‌شرط که‌مقدم‌باشدجمله را نفی ـ نهی ـ یااستفهام «بهل» مثال‌زائده درقسم اول گذشت «شماره ۷»
مثال‌ازقسم‌دوم ۱ ـ هل‌رأیت‌من‌رجل مثال‌قسم‌سوم ۲ـ هل لباغ من‌مفر

بیت‌المقدس غایة‌است که من برای ابتدای آن والی برای انتهای آن ذکر شده با توجه باینکه این غایة مکانی است)

۲-(مرادف معنای مع) لاتأکلوا اموالهم الی اموالکم ۴/۴ ترکیب: «لاء ناهیه تأکلوا فعل ضمیر فاعل ، اموال مفعول ، هم مضاف الیه، الی اموال جار ومجرور ، کم مضاف الیه ،»

توضیح (الی در این آیه بمعنای مع باشد باید آنرا چنین ترجمه کرد اموال ایشان را با اموال خود نخورید)

۴-(تبیین) قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه ۱۲/۳۳ ترکیب: «قال فعل ضمیر فاعل ، رب منادی (حرف ندای آن محذوف است) کسره دلیل بر حذف یاء، السجن مبتدا احب خبر، الی جار ومجرور، مما جار و مجرور، یدعو فعل، نون وقایه یاء مفعول ، الیه جار ومجرور ، »

توضیح - (تبیین در اینجا مراد این است که الی مبین فاعلیت مجرور خود میباشد واین موضوع یا بعد از فعل تعجب است یا افعل التفضیل و بهمین مناسبت در آیه فوق مجرور الی را فاعل گرفته و جمله را چنین ترجمه میکنیم یوسف علیه السلام گفت ای پروردگار من زندان را من از آنچه این گروه مرا بدان دعوت میکنند دوست‌تر میدارم)

۵-(مرادف معنای لام) قالوا نحن اولوا قوة واولوا بأس شدید والامر الیک ۲۷/۳۳ ترکیب : « قالوا فعل ضمیر فاعل ، نحن مبتدا ، اولوا قوة مضاف ومضاف الیه خبر ، واو لوا بأس خبر بعد از خبر، شدید صفت ، واو عطف ، الامر مبتدا ، الیک جار ومجرور خبر»

توضیح (قوم بلقیس گفتند ما صاحبان قوه وقدرتیم با این وصف اختیار کار از صلح وجنگ برای تو است (الی بمعنای لام ترجمه شد) ما کار را بتو وامیگذاریم)

حتی

۱- جاره بمنزله الی ۲- عاطفه بمعنی واو ۳- حرف ابتداء

در مورد حتی وکلمه بعد از آن نظریه نحویین مختلف است سیبویه وخلیل میگویند

اسم بعداز حتی مجرور است به‌سبب حتی زیرا حتی حرفی است ازحروف جاره .

کسائی میگوید جر بعدازحتی بواسطه اضمارالی میباشد .

فراء آنرا عاملی ازعوامل افعال دانسته وازنظر فراء حتی مانند کی وان از عوامل افعال است البة نه‌بآن وجهی که عملش هم ملازم باافعال باشدزیرا در جمله مانند ، **سرت حتی ادخلها** عملی ندارد ومیگویددروقتیکه نیابت‌ازالی‌نماید اسماء رامجرور میکند درواقع حتی جاره از نظر فراء نایب مناب الی است .

باین‌نظر ایراد میکنند ومیگویند فراء معنی اصلی حتی‌را با نظر خود ابطال نموده زیرا اسم مجرور بعد از حتی که داخل در حکم ما قبل وازجمله آن است با نظر فراء مفهومی ندارد میتوان دراین‌جمله : **قاتلت السباع حتی الاسود** گفت اسم مجرور بعدازحتی داخل‌درحکم‌ماقبل نیست ذکر حتی‌دراین مورد برای‌اینست که مفیداین معناباشد (من نه‌تنها قتالم بادرندگان بودبلکه‌باشیران هم‌مقاتله کردم) دراین‌مورد بجای حتی میتوان الی گذارد ؛

مؤلف - شایدنظر فراء ازنیابت ازالی در جملاتی‌است‌که مابعدحتی درحکم ماقبل‌نیست بدیهی است دراین‌جمله : **انّ فلاناً لیصوم الایام حتی یوم الفطر** -اسم بعداز حتی درحکم‌ماقبل نیست دراین مورد میتوان حتی را نایب ازالی و بمعنای آن گرفت‌باری‌این گفتگو هادرمورد معنای‌اول حتی‌است که‌نازل بمنزله‌الی میباشد امادرمورد معنای دوم که‌نازل بمنزله‌واو عطف است‌بحثی‌نیست بمانند اسم‌بعدازواو اسم‌بعدازحتی درحکم ماقبل‌است .

۱-قام القوم حتی زید ۲- رایت القوم حتی زیداً ۳- مررت بالقوم حتی زید

(درجمله‌اول زیدعطف‌به‌فاعل ودردوم عطف‌به‌مفعول ودر سوم عطف‌به‌مجرور است یعنی دراول‌فاعل دوم‌مفعول‌وسوم‌مجروراست)

درمورد معنای‌سوم نیزاختلافی نیست‌زیرا کلام‌بعدازحتی‌دراین موقع‌ازحکم ماقبل‌مقطوع وحتی‌بمنزله حرف‌ابتداء میباشد یعنی بمانند حروف‌ابتداءجمله ما بعد آن یامبتدا وخبر ویافعل‌وفاعل‌است .

نمونه چند از عمل حتی

	جاره	عاطفه	استینافیه
١	اسلمت حتی ادخل الجنة	مات الناس حتی الانبیاء	حتی اذا جاء امرنا
٢	ضربت القوم حتی زید	دخلت البلاد حتی الکوفة	فواعجبا حتی کلیب تسبنی
٣	سلام هی حتی مطلع الفجر	قدم الحاج حتی المشاة	رکب القوم حتی الامیر
٤	فذرهم فی غمرتهم حتی حین	جائنی القوم حتی انت	وزلزلوا حتی یقول الرسول
٥	سرت حتی تغیب الشمس	اعجبنی الجاریة حتی حدیثها	سرت حتی ادخلها
٦	اکلت السمکة حتی رأسها	اکلت السمکة حتی رأسها	اکلت السمکة حتی رأسها
٧	لاافعل حتی تفعل	یعلمه حتی فاق فی العلوم	

توضیحات

١ـ حتی بدو معنا مدخول خود را مجرور میکند ١ـ بمعنای الی ٢ـ بمعنای کی در وقتیکه بمعنای کی باشد باید حتماً مصدر مؤول مجرور باشد و در وقتیکه بمعنای الی باشد احتیاجی باین معنا نیست بهمین جهت تقدیر جمله اول کی ادخل الجنه است و پنجم الی غیاب الشمس

٢ ـ بندرت حتی بمعنای الا هم استعمال میشود در جمله هفتم مفید معنای الا میباشد ـ در واقع حتی جاره استعمالش در اسماء ، غایة ـ تعلیل ـ والا است ،

٣ ـ سزاوار است مجرور حتی موقت باشد در جملهٔ هم که غیر موقت است مانند جمله چهارم بموقت تأویل میشود .

٤ ـ مدخول حتی ممکن است جزء ما قبل (مثال ٦) و ممکن است متصل بما قبل باشد ـ «نمت البارحه حتی الصباح .»

٥ ـ حتی برای مدخولش ممکن است افاده قوة و ممکن است افاده ضعف نماید (جمله ١ـ و جمله ٣ ردیف دوم)

۶ ـ دروقتیکه حتی عاطفه باشد برضمیرداخل میشود جمله‌چهارم ردیف‌دوم درموردداول بندرت است (فتی‌حتاك)

۷ـ درقسم‌سوم حتی (استینافیه) خبرمبتدا بایدازجنس فعل‌مقدم باشد مثلادر جمله سوم بایدگفت الامیرراکب .

۸ ـ مراد ازاستیناف نه‌این‌است که‌بعدازآن مبتداو خبر باشد بلکه مقصود این‌است جمله‌مستأنفه باشد یعنی‌ارتباطی بماقبل نداشته‌باشد دراین صورت ممکن است‌مدخول‌حتی‌جمله‌اسمیه و یافعلیه‌بوده باشد.

۹ـدروقتیکه‌مدخول حتی‌فعل‌مضارع‌باشد تعیین آن‌ازجاره‌واستینافیه مشکل است‌معمولاجاره فعل‌مستقبل واستینافیه حال یامؤول‌بحال است‌اما دروقتیکه ماضی باشداستینافیه است (مثال۷ـ)

۱۰ دروقتیکه مدخول حتی کلمه‌باشدکه‌حرف‌ابتداءباشد (جمله ۱ـ «اذا») حتی استینافیه است .

خلا ـ حاشا ـ عدا

درموردابن‌سه کلمه‌ازجهت‌اینکه متضمن معنای‌استثناءهستند قبلا درباب‌استثناء بحثی شده وچون‌بعنوان جاره مدخول‌خودرا مجرورهم‌میکنند‌دراین‌موقع که‌بحث حروف جاره‌بمیان‌است بایدازآنها نیزذکری‌بشود .

بطورکلی‌درمورد اینکه این‌سه‌کلمه‌میتوانند بعنوان‌جاره‌مدخول‌خودرامجرور کنند اختلافی‌نیست : ودراینکه **خلاوعدا** ازجهت اینکه «ما»مصدریه در آنهاداخل میشودومیتوانند مدخول خود را بعنوان مفعولیت‌منصوب کنند بحثی‌نیست‌صحبت‌در کلمه حاشا است که‌ازنظر سیبویه حرف‌است «**ولم‌یحك سیبویه‌فی حاشا الاالجر**» و میگوید اگر حاشا فعل میبود مانند عدا و خلا ما مصدریه در آن داخل میشد ومی‌توانستیم بگوئیم **اتانی القوم‌ماحاشی‌زیداً** چون گفته نشده پس فعل نیست ، دیگران برای‌حاشا سه وجه ذکر کرده‌اند **۱ـ وجه‌فعلی۲ـوجه‌حرفی بمنزله‌الا ۳ـوجه‌اسمی .**

مثال از هر سه وجه

« وجه حرفی »

۱-اَتانِی الْقَوْمُ خَلا زَیْدٍ ۲-قامَ الْقَوْمُ حاشا زَیْدٍ ۳-ذَهَبَ الْقَوْمُ عدا زَیْدٍ

« وجه فعلی »

۱-صَبَرَ الْقَوْمُ خَلا زَیْداً ۲-لَقِیتُ الْقَوْمَ حاشا زَیْداً ۳-جائَنِی الْقَوْمُ عدا زَیْداً

« وجه اسمی »

۳۱/۱۲ وَقُلْنَ حاشَ لِلّٰهِ ما هٰذا بَشَراً اِنْ هٰذا اِلّا مَلَکٌ کَرِیمٌ (۱)

ترکیب : «واو عطف ، قلن فعل ضمیر فاعل ، حاش تنزیهیه، لام زائده، الله مجرور بلام ، ما مشبهة بلیس ، هذا اسم ما ، بشراً خبر ، ان نافیه، هذا مبتدا ، الا اداة حصر ، ملک خبر ، کریم صفت ، » (۲)

فی

حرف جر «فی» در مواردی مختلف مورد استعمال دارد در یکی از آن موارد معنای ظرفیت است در معنای ظرفیت ممکن است استعمال آن بحقیقت و ممکن است استعمال آن بمجاز باشد همانطوریکه مادر زبان فارسی هم میگوئیم آب در کوزه است و این خانه در دست من است و دررا بحقیقت (جمله اول) و بمجاز (جمله دوم) استعمال میکنیم در زبان عربی نیز اگر بگوئیم ۱-اَلرَّجُلُ فِی الدّارِ ۲-اَلْماءُ فِی الْکَأْسِ ۳-اَلتِّلْمِیذُ فِی الْمَدْرَسَةِ «فی» را در این جملات بمعنای حقیقی خود استعمال کرده ایم زیرا دار ـ کأس ـ مدرسه ـ در حقیقت عنوان ظرفیت دارند اما اگر گفتیم ۱-اَلنَّجاةُ فِی الصِّدْقِ ۲-اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ ۳-وَلَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ «فی» را در این جملات بمعنای مجازی استعمال کرده ایم زیرا مجرور فی در این جملات در حقیقت عنوان ظرفیت ندارند .

---

(۱) زنان مصر از فرط تعجب گفتند منزه است خدای متعال از صفت عجز ، این جوان از جنس آدمی نیست این نیست مگر فرشته بکمال و جمال ـ

(۲) «ان» یکی از ادوات نفی است و بمانند «ما» در نفی حال مورد استعمال دارد داخل در جمله اسمیه و فعلیه هر دو میشود

« ان یتبعون الا الظن » « ان الحکم الا لله »

معانی دیگر «فی»

۱-(مصاحبه) جاءَ فِي الْقَوْمِ (آمد بمعیت قوم) ترکیب: «جاء فعل ضمیر فاعل، فی القوم جار ومجرور»

۲- (تعلیل) قُتِلَ فِي ذَنْبِهِ (بعلت گناهش کشته شد) ترکیب: «قتل فعل مجهول ضمیر نایب فاعل، فی ذنب جار ومجرور، ها مضاف الیه»

۳(مقایسه) مَا عِلْمِي فِي بَحْرِهِ الْأُقْطُرَةُ (علم من در دریای او نیست مگر قطره‌ای) ترکیب: «ما نافیه، علمی مضاف ومضاف الیه مبتدا، فی بحر جار ومجرور، ها مضاف الیه، الا اداة حصر، قطرة خبر»

۴-(مرادف معنای با) أَنْتَ بَصِيرٌ فِي عَمَلِكَ (تو بینائی بکارت) ترکیب: «انت مبتدا، بصیر خبر، فی عمل جار ومجرور، کاف مضاف الیه»

۵-(مرادف معنای الی) رَدَّيْدَهُ فِي جَيْبِهِ (دستش را بسوی جیبش برد) ترکیب: «ردفعل ضمیر فاعل، ید مضاف ومضاف الیه مفعول، فی جیبه جار ومجرور، هاء مضاف الیه»

۶-(مرادف معنای من) مَضَتْ عَلَى ثَلَاثَةُ اشْهُرٍ فِي ثَلَاثِ سِنِينَ (بر من سه ماه از سه سال گذشته) ترکیب: «مضت فعل، علی جار ومجرور، ثلاثة فاعل، اشهر تمیز، فی ثلاث جار ومجرور، سنین تمیز.

عن

حرف جر «عن» در دو وجه مورد استعمال دارد یك وجه آن معنای اسمی است ویك وجه آن معنای حرفی است در وجه اول بمعنای جانب استعمال شده واکثراً با حرف جر «من» ذکر میگردد مانند.

هُوَ جَلَسَ مِنْ عَنْ يَسَارِ الْخَلِيفَةِ — اَنَا جَلَسْتُ مِنْ عَنْ يَمِينِ الْمَلِكِ

«در مورد «ان» نظر سیبویه اینست که ان جز نفی عملی ندارد در جمله اسمیه مدخول آن مبتدا و خبر است ـ نظر عده دیگر این است که بمانندما «ما مشبهة بلیس» رفع باسم میدهد ورفع به خبر «ترکیب در آیه صفحه قبل نظر سیبویه رعایت شده»

ودروجه‌دوم‌معنای آن‌بشرح‌زیر است .

۱-(مجاوزة) تَرَحَّلْ عن مکانٍ فیه ضَیْمٌ ترکیب: «ترحل‌فعل‌ضمیرفاعل،عن‌مکان جارومجرور متعلق‌به ترحل، فیه جارو مجرورخبر مقدم،ضیم مبتدای مؤخر »

ترجمه (ازمکانی که در آن بعدل رفتارنمیشود یای‌بیرون نه ـتجاوزکن)

۲-(بدل) وَاتَّقُوا یوماً لاتجزی نفسٌ عن نفسٍ شیئاً ترکیب :« واو عطف،اتقوا فعل ضمیر فاعل،یوماً مفعول ، لانافیه ، تجزی فعل مجهول‌نفس نایب‌فاعل، عن‌نفس‌جارومجرور،شیئاً مفعول »

ترجمه (تقوی پیشه کنید و برحذرباشید از آنروزکه درپیش است‌وکسی رادر آن‌روزاختیاری‌نیست که‌عهده‌دارامردیگری‌گردد)

۳-(تعلیل) ما فعلَ ذالکَ الّا عن اضطرارٍ ترکیب : «مانافیه،فعل‌فعل‌ضمیرفاعل، ذالك مفعول ، الا اداة حصر ، عن اضطرار جار و مجرور»

ترجمه (او نکرد اینکاررا مگر بواسطه اضطرار)

۴-(مرادف بعد) قالَ عما قلیلٍ لیصبحنّ نادمین ترکیب : «قال‌فعل‌ضمیر فاعل، عماقلیل‌جار ومجرور(مازائده)لام‌تأکید،لیصبحن‌ازافعال‌ناقصه، ضمیراسم‌آن ، نادمین‌خبر »

ترجمه(خدای‌متعال‌فرموده‌بدکاران پس‌ازاندك‌زمانی‌ازکردار زشت خود پشیمان خواهندشد)

۵-(مرادف‌علی)احببت الاحسان الی الفقراء عن کثرة الصلاة ترکیب: «احببت فعل ضمیرفاعل الاحسان مفعول ، الی الفقراء جار و مجرور ، عن کثرة جارومجرور ، الصلاة مضاف‌الیه»

ترجمه (من‌احسان بفقراء رابرکثرة صلاةدوست‌ترمیدارم)

علی

حرف جر «علی» درمعنای استعلاء بطورحقیقت وبطور مجازهر دو استعمال میشود اگربگوئیم :

هُوَ صَعِدَ عَلَی الْمِنْبَرِ لَهُ عَلَیَّ اَلْفُ دِرْهَمٍ

«علی» رادرجمله اول بحقیقت ودردوم بمجاز درمعنای استعلاء استعمال کرده‌ایم درغیراین معنادرمعانی دیگری‌نیز مورداستعمال دارداز جمله :

۱-(مصاحبه) بَذَلَ الْمَالَ عَلَی فَقْرِهِ ترکیب : « بذل فعل ضمیر فاعل ، المال مفعول ، علی‌فقره جارومجرورهامضاف‌الیه ،
ترجمه (باوجود فقرش مال‌را بخشید)

۲-(مرادف‌معنای‌عن) رَضِیَ عَلَیْهِ ترکیب :«رضی فعل‌ضمیرفاعل ، علیه‌جار ومجرور .
ترجمه (ازاو راضی گشت)

۳-(تعلیل) عَلَامَ تَضْرِبُنِی ترکیب : «علام جارومجرور ، تضرب‌فعل‌ضمیرفاعل نون وقایه یاء مفعول
ترجمه (بچه‌علت مرامیزنی)

۴-(مرادف‌معنای‌فی) دَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلَی حِینِ غَفْلَةٍ مِنْ اَهْلِهَا ترکیب : «دخل فعل‌ضمیر فاعل ، المدینه مفعول ، علی‌حین‌جارومجرور،مضاف غفلة مضاف‌الیه ، من‌اهل‌جارومجرور ، هامضاف‌الیه »
ترجمه (داخل در آنشهر شددروقتی که‌اهلش غافل‌بودند)

۵- (مرادف‌معنای‌باء) حَقِیقٌ عَلَی اَنْ لَااَقُولَ ترکیب : « حقیق خبر برای مبتدای‌محذوف ، (هذا) علی‌جار، ان‌ناصبه ، لانافیه، اقول‌فعل ضمیرفاعل ، جمله‌تأویل بمصدر »
ترجمه (این‌سزاواراست به‌نگفتن‌من)

٦-(استدراك یعنی مرادف معنای لکن)

۱-بـــکل تداوینا فلم یشف ما بنا ۲-علی ان قرب الدار خیر من البعد

۳-علی ان قرب الدار لیس بنافع ۴-اذا کان من تهواه لیس بذی ود

۱-بهرچه مارا مداوا کرد دردما تسکین نیافت . ۲ - لکن آنچه مسلم است قرب وملازم آستان بودن بهتر از کناره گیری است .۳ - اگرچه ملازم بودن هم نفعی نخواهد بخشید .٤ - اگر معشوق نسبت به عاشق خود اظهار محبتی نکند .(۱)

تذکر - گاهی ممکن است علی بطور اسم استعمال گردد در این صورت حرف جر «من» در آن داخل شده و بمعنای «فوق» خواهد بود . (۲)

مذ و منذ = رب

راجع به دو کلمه مند ومذ در پاورقی صفحه ۹۲ مشروحاً بحث شده است امادر خصوص رب باید گفت بین نحویین در اینکه آیا این کلمه اسم است یا حرف اختلاف است عده میگویند حرف است ودلیل آنها متکی است باین معنا که رب نقیض کم است از جهت معنی کم برای تکثیر است رب برای تقلیل ،از کم خبر داده میشود از رب نمیتوان خبر داد کم اسم است رب حرف .

۲- در کم حرف جر داخل میشود در رب حرف جر داخل نمیشود در دنبال کم فعل ذکر میگردد در دنبال رب جز اسم نمیتوان ذکر کرد وضع اول مختص باسماء است وضع دوم مختص بحروف، بنا براین کم اسم است و رب حرف. کسائی وتابعین او که نظری مخالف نظر فوق دارند میگویند رب اسم است ودلیل آنان متکی است باینکه از بعض عرب شنیده شده که گفته اند «رُبَّ رَجُلٍ ظَرِیفٌ» (برفع صفت وموصوف) ظریف راخبر از رب گرفته اند. دلیل دیگر آنان این است که حروف معمولا در وسط جمله ذکر میشوند چون رب در صدر جمله است پس اسم خواهد بود بهرحال آنچه مورد قبول است وجمهور آنرا پذیرفته اند نظر اول است .

---

(۱) بابا میگوید: چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که یک سر مهربانی درد سر بی

(۲) نهضت من علیه «من فوقه»

مدخول رب و حالات آن

۱- رُبَّ خَطِيبٍ فَصِيحٍ نَبَغَ فِينَا

رب خطیب جار و مجرور محلا مرفوع مبتدا ، فصیح صفت، نبغ فعل ضمیر فاعل فینا جار و مجرور

۲- رُبَّ رَجُلٍ اَبُوهُ قَائِمٌ

رب رجل جار و مجرور محلا مرفوع مبتدا، ابوه مضاف و مضاف الیه مبتدا، قائم خبر

۳- رُبَّ وَزِيرٍ خَطِيرٍ حَادِثَتُهُ وَهُوَ اَخْفَضُ مِنْكَ جَانِباً

رب وزیر جار و مجرور، خطیر صفت حادثته فعل فاعل مفعول، و او حالیه، هو مبتدا، اخفض خبر منك جار و مجرور،

۴- رُبَّ رَجُلٍ صَالِحٍ لَقِيتُ

رب رجل جار و مجرور محلا منصوب مفعول، صالح صفت، لقیت فعل فاعل

۵- رُبَّمَا الْخَلِيلُ مُقْبِلٌ

رب جار ما کافه، الخلیل مبتدا، مقبل خبر

۶- رُبَّمَا ضَرْبَةٍ بِسَيْفٍ صَقِيلٍ

رب ضربة جار و مجرور (ما زایده) محلا مرفوع مبتدا، بسیف جار و مجرور خبر صقیل صفت

۷- رُبَّهُ رَجُلاً قَدْ رَاَيْتُ

ربه جار و مجرور، رجلا تمیز محلا منصوب مفعول، قد تحقیقیه، رأیت فعل و فاعل

۸- رُبَّهُنَّ جَوَارٍ قَدْ مَلَكْتُ

ربهن جار و مجرور، جوار تمیز، قد تحقیقیه ملکت فعل ضمیر فاعل

توضیحات

۱- درجمله اول چون بعد از رب فعل لازم ذکر شده رب و مجرورش در محل رفع است بنابر اینکه مبتدا باشد و جمله بعد خبر .

۲- درجمله دوم بعد از رب و مجرورش جمله اسمیه مبتدا و خبر واقع شده این مبتدا و خبر در محل رفع است تا خبر باشد برای رب رجل .

۳- درجمله سوم چون بعد از رب فعل متعدی با مفعول ذکر شده رب و مجرور آنرا میتوان محلا مرفوع گرفت بنابر اینکه مبتدا باشد و میتوان منصوب گرفت بنابر اشتغال .

۴- درجمله چهارم چون فعل متعدی بدون مفعول بعد از مجرور رب ذکر شده رب رجل در محل نصب است تا مفعول بوده باشد .

۵- درجمله پنجم «ما» کافه در رب داخل شده وازعمل بازمانده جمله بحال اصلی خود مبتدا وخبر باقیست.

٦- درجمله ششم «ما» زائده دررب داخل شده مجرور رب بحال جری باقیست.

۷- درجمله هفتم ضمیر بررب داخل شده «دخول ضمیر بررب بندرتست» دراین حال اسم منصوب تمیز است وچون بعداز آن فعل متعدی غیز مشغول بضمیر واقع شده ربه رجلا بعنوان مفعولیت درمحل نصب است.

۸- درجمله هشتم همان ضمیر بطور جمع ذکر شده ذکر تثنیه وجمع این ضمیر ازنظر کوفیون است دیگران این را جایز نمیدانند میگویند این هاء باید درحال مفرد باشد وبهمین جهت آنرا هاء موحده مینامند.

۹- کلمه رب باید درصدر کلام واقع شود مجرور ونعت مجرور هم باید نکره بوده باشد واگر بعداز آن هم جمله فعلیه ذکر گردد بایدفعلش ماضی باشد و اگر احیانا مضارع ذکر شود مؤول بماضی خواهد بود **ربما یودّ الذین کفروا لو کانوا مسلمین** (۱)

۱۰- ذکر هاء موحده دررب «مثال۷» برای تعظیم وتفخیم است این ضمیر را ضمیر مجهول گویند زیرا مرجعی درقبل ندارد زمخشری این ضمیر را ضمیر تنکیر میگوید.

۱۱- رب استعمالش هم درتقلیل است وهم درتکثیر جماعتی معتقدند استعمالش بمعنای اول بیشتر است و عده‌ای میگویند بمعنای دوم **ترد للتکثیر کثیراً و للتقلیل قلیلاً**.

۱۲- رب را بلغات مختلف ضبط کرده‌اند ۱- رب ۲- ربه ۳- ربما ٤- ربتما بضم راء وبفتح ، بتشدید وبتخفیف.

لام جاره

لام مفرده بسه قسم تقسیم میشود: ۱- لام عامل جر ۲- لام عامل جزم ۳- لام غیر عامل

---

(۱) ربما (بتخفیف باء) چه بسا او قاتی که بر کفار بگذرد (یا گذشته باشد) وآرزو کنند ایکاش ما مسلمان میبودیم لام عامل جزم همان لام امر است که برافعال مضارع داخل شده وآخر آنها را مجزوم میکند «لیضرب».

قسم اول که مورد بحث است با اسماء ظاهره مکسور است «لزید» ، با ضمایر مفتوح «لك» (با یاء متکلم مکسور است «لی») و بمعانی زیادی استعمال شده از جمله:

۱ـ (اختصاص) **المالُ لزیدٍ** (ملکی) **الجلُّ للفرسِ الجنّةُ للمؤمنِ والابنُ لزیدٍ** (غیر ملکی)

۲ـ (لام عاقبة) **لِدُوا للموتِ وابنُوا للخرابِ** (بزائید برای مردن و بسازید برای خراب شدن)

۳ـ (تعلیل) **ضربتُهُ للتأدیبِ** (باینجهت اورا زدم که ادب آموزد)

٤ـ (استحقاق) **الحمدُ للهِ ـ الملکُ للهِ ـ العزّةُ للهِ ـ والامرُ للهِ ـ ویلٌ للمطففینَ**

٥ـ (مرادف الی) **سمعَ اللهُ لمنْ حمدَهُ** (خدا بسوی کسی که اورا ستایش کند توجه مینماید)

٦ـ (مرادف علی) **ویخرّونَ للاذقانِ یبکونَ** (گریان برروی بسجده افتند)

۷ـ (زائده) **واذْ بوّأنا لابراهیمَ مکانَ البیتِ** (ای محمد «ص» بیاد آور که جای دادیم ابراهیم علیه السلام را در موضع خانه کعبه)

۸ـ (تبلیغ) **قلتُ لهُ ـ اذنتُ لهُ ـ فسرتُ لهُ**

۹ـ (تعدیه) **ما اشدَّ حبَّ زیدٍ لعمرٍو** (چقدر زید عمرو را دوست میدارد)

۱۰ـ (قسم) **للهِ لافعلنَّ هذا** (بخدای قسم هر آینه اینکار را می کنم)

---

* لام غیر عامل آن لامی است که بپوسته مفتوح است و باقسام ذیل تقسیم شده است

۱ـ لام ابتداء که مؤکد مضمون جمله است و معمولا در دو مورد ذکر میگردد ۱ـ در مبتدا ۲ـ بعد از ان (مکسور)

(۱ـ لانتم اشد رهبة) (۲ ان ربی لسمیع الدعاء)

۲ـ لام زائده که این نیز بیشتر در دو مورد ذکر میگردد ۱ـ در خبر مبتدا ۲ـ در خبر ان (مفتوحه)

۳ـ لام جواب (جواب لو ـ جواب لولا ـ جواب قسم)

١١-(صیروره) وُلِدَ الْاِنْسانُ لِحَیٰوةٍ اَبَدِیَّةٍ (عاقبت اینست که انسان برای حیوة ابد خلق شده است)

١٢-(مرادف بعد) اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ (برپای دار نماز را بعد زوال ظهر یعنی در وقت تمایل آفتاب بغرب)

١٣-(مرادف من) سَمِعْتُهُ صُرٰاخاً (از او صدای ناله شنیدم)

١٤- (تعجب) یٰا لِلْمٰاءِ وَیٰا لِلْعُشْبِ (چقدر آب وچقدر گیاه)

= کی =

نظر نحویین در مورد کی مختلف است زیرا هم براسم داخل میشود هم بر فعل در آن موقع که براسم داخل شده باتفاق حرف جر است «کیمه» کی مابوده است.

در آنموقع که بر فعل داخل میشود دو نظر هست اگر همراه بالام باشد جِئْتُ لِکَیْ تَقُومَ آنرا ناصبه میدانند واگر بدون لام باشد جِئْتُ کَیْ تَقُومَ هردو وجه آنرا (ناصبه و جاره) صحیح میدانند واز اینجهت که متضمن معنای لام تعلیلست آنرا مرادف بالام گرفته اند واز آنجهت که مدخول خودرا تأویل بمصدر میبرد آنرا بمنزله ان مصدریه گرفته اند بهرحال خلاصه نظریه ها بقرار ذیل است.

١-اخفش میگوید «کی» در تمام موارد جاره است و نصب فعل بواسطه ان مقدر است.

٢- کوفیین گویند ناصبه است همیشه.

٣- ابن سراج نظرش اینست که ناصبه است ودخولش بر کلمه ما بواسطه مشابهت بالام است.

٤- دیگران میگویند حرفی است مشترك جاره است در موردی مانند

---

(٤)-لام داخله بر اداة شرط «ان» که بنام لام موطئه خوانده شده «لئن اخرجوا لا یخرجون معهم»

(٥)- لام ملحقه باسماء اشاره برای بعد -«ذلك - ذالك»

(٦) -لام ال «الرجل»

«کیما» «کیمه»وناصبه است درموردی‌مانند جِئْتُ لِکَیْ تَقُومَ = جِئْتُ لِاَنْ تَقُومَ (آمدم تاکه برخیزی)

وجاره است بوجهی‌مانند «جِئْتُ کَیْ تُکْرِمَنِي = جِئْتُ لِاِکْرَامِكَ» (برای اکرام تو آمده‌ام)

۵ـ یك‌نظرهم وجه اسمی آنست که میگویند مخفف‌از کیف‌است

واو = باء = تاء

قبلادرضمن‌واوها راجع‌بواوجاره که متضمن‌معنای قسم‌است اشاره کردیم‌چون اینحرف درقسم نیابت‌ازباء ،وتاء هم‌نیابت ازاینحرف را دارد وازجهت‌معنی هم‌هر سه‌مرادفند مناسب‌دید که ازهرسه دریکجا بحث‌شود .

استعمال باء درقسم‌بطوراصالت است و بهمین‌جهة‌ذکرفعل «اقسم-احلف»تنها بااین‌کلمه سازش‌دارد .

باء اعم‌ازواو وواواعم‌ازتاء است وهریك‌بدل‌ازدیگریست ، باء درظاهروضمیر هردوداخل میشود، واوتنها دراسم‌ظاهرداخل‌میگرددوتاء منحصراً مختص‌است‌باسم جلاله‌الله ، **اقسم‌بالله - والله - تالله** .

واوخصوصیت دیگری‌هم دارد وآن‌اینست که متعلقش همیشه‌محذوف است و اگرواوی هم‌بعدازآن ذکر گردد واوعطف خواهدبود .

بندرت دیده‌میشود که واوجاره را شعراء بمعنای رب استعمال کرده‌اند البته دراینموقع بآن‌واو رب گفته‌میشود.

وَلَیْلٍ کَمَوْجِ الْبَحْرِ اَرْخَی سُدُولَهُ عَلَیَّ بِاَنْوَاعِ الْهُمُومِ لِیَبْتَلِی

چه بسا شبهاکه برای‌ابتلاء و آزمایش،سیل‌غم‌وغصه چون‌موج‌دریا بر من‌روی آوربوده است

= باء =

باء غیرازقسم درمعانی دیگری نیزمورد استعمال دارد از جمله :

۱ـ (الصاق) اَمْسَکْتُ بِالشَّجَرَةِ (بآندرخت چسبیدم)

۲ـ (استعانه) کَتَبْتُ بِالْقَلَمِ (بکمك قلم نوشتم)

۳ـ (مصاحبه) اِذْهَبْ بِسَلَامٍ (برو مع السلام)

٤ـ (ظرفیه) سَارَ بِاللَّیْلِ (در شب سیر کرد)

٥ـ (بدل) بَاعَ الْکُفْرَ بِالْاِیْمَانِ (بجای ایمان کفر را اختیار کرد)

٦ـ (تعدیه) ذَهَبْتُ بِهِ اِلَی الْبَیْتِ (اورا بمنزل روانه کردم)

۷ـ (سببیه) فَکُلًّا اَخَذْنَا بِذَنْبِهِ (ما همه را فرد فرد برای گناهشان مؤاخذه میکنیم)

۸ـ (زائده) مواردی هست که باء در آن موارد فقط برای تأکید ذکر میگردد و چون دراین موارد اسم باحالت مجروریت عنوان اصلی خودرا ازدست نمیدهد لذا باء زائده تلقی میشود از آنجمله موارد ذیل است:

باء زائده و موارد آن

۱ـ (درمبتدا) بِحَسْبِكَ دِرْهَمٌ (بحسبك مبتدا) خَرَجْتُ فَاِذَا بِزَیْدٍ فِی الطَّرِیْقِ (بزید مبتدا)

۲ـ (در خبر) جَزَاءُ سَیِّئَةٍ بِمِثْلِهَا (بمثل خبر است) باید توجه داشت این موضوع قیاسی نیست آنچه ذکر شده همین است.

۳ـ (در فاعل) کَفَی بِاللّٰهِ شَهِیْدًا (باللّٰه فاعل) اَحْسِنْ بِزَیْدٍ (بزید فاعل)(۱)

٤ـ (درمفعول) وَلَا تُلْقُوا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ ـ اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ یَرَی

٥ـ (درخبر لیس) لَیْسَ زَیْدٌ بِقَائِمٍ «قائما» لَیْسُوا بِهَا بِکَافِرِیْنَ «کافرین»

---

(۱) درمبحث مبتدا و خبر مثال نهم جمله تعجبیه است و آن یك نوع از صیغه تعجب است که بدان کیفیت گفته میشود نوع دوم آن بصورت امر است احسن بزید که ازاین امر هم اراده تعجب می شود فعل هر دو صیغه تعجب جامد است در اینجا فاعل فعل بزید میباشد که لفظا به باء زائده مجرور و محلا مرفوع است.

۶ـ(درما «حجازیه») مازَيْدٌ بِقائِمٍ «قائما» ماهُمْ عنها بِغائِبِينَ «غائبین»

تذکر ۱ـ درغیراین صورباء زائده نخواهدبود بایدتوجه داشت که ازاین حدود وازاین موارد تخطی نشود.

تذکر ۲ـ گاهی درحالیکه عاملش منفی باشد «فمارجعت بخائبة» ودر دواسم «عین ونفس» باء زائده دیده میشود.

ـ کاف ـ

۱ـ لَيْسَ الْخَبَرُ كَالْمُعايَنَةِ ۲ـ اُذْكُرُوا اللّٰهَ كَما هَداكُمْ ۳ـ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

تشبیه تعلیل زائده (تأکید)

کاف حرف جر درسه معنای فوق تشبیه ـ تعلیل ـ توکید مورد استعمال دارد در معنای دوم غالبا باما «مصدریه» ذکر میگردد درهمین جمله هم «ما» هدی را تأویل بمصدر برده وواقع آن چنین است اُذْكُرُوا اللّٰهَ لِهِدايَتِهِ اِيّاكُمْ (خدارا یاد کنید از آن جهة که شمارا براه راست هدایت کرده است.

درمواردی ممکن است کاف رابمعنای مثل گرفت البته دراین معنی عنوان اسمی بخودمیگیرد در همین جمله زَيْدٌ كَالْاَسَدِ تجوبز کرده اند که گفته شود زَيْدٌ مِثْلُ اَسَدٍ بدین تعبیر «كَاَسَدٍ» مضاف ومضاف الیه است وبعنوان خبریت درمحل رفع خواهد بود تا خبر باشد برای زید.

تذکر ـ کاف خطاب ملحقه باسماء اشاره (ذلك ـ تلك) وکاف ملحقه بضمایر منصوب را (اياك ـ اياكما) تحت عنوان کاف غیرجاره ذیل همین مبحث عنوان کرده اند الااینکه ضمیر منصوب ومجرور ومخاطب ومخاطبه (ضربك ـ كتابك) راکه عنوان اسمی داشته وضمیر هستند ازقسمت بالا جدا نموده اند.

لعل ومتی

علت ورودلعل ومتی درحروف جاره بااینکه اولی ازحروف مشبهة بالفعل و دومی ازاسماء استفهام وشرط است این است که دونفر ازشعرا این دوکلمه راطوری استعمال

کرده که عنوان جاره بخود گرفته‌اند یعنی مدخول آنها را مجروراً ذکر کرده‌اند البته گفته آنها نیزمتکی باستعمال عرب بوده است ولی باید توجه داشت که این استعمال خیلی بندرت است وشایدبیش ازاین دوبیت دیده نشده زیرا استشهاد کلیه نحویین بهمین دوبیت است در واقع گفته این دوبیت مورد اشتشهاد کلیه نحویین قرار گرفته .

مضمون بیت اول درمورد لعل (شاعر کعب بن سعیدغنوی)

فقلت ادع اخری وارفع الصّوت جهرة

لعلّ ابی المغوار منك قریب(۱)

شاهد حالت جری‌اب است که بعدازلعل قرارگرفته .

مضمون بیت دوم درموردمتی (شاعرذویب)

شربن بماء البحر ثم ترفعت متی لجج خضر لهن نئیج(۲)

شاهدمجرور بودن لجج است که بعدازمتی ذکرشده .

درخاتمه مبحث حروف این موضوع راباید متذکرشویم که حروف را ازنظر معنی بسه‌قسمت تقسیم کرده‌اند :

۱ـ آنهائیکه جزمعنی‌حرفی متضمن معنی‌دیگری نیستند :

من-الی- فی-باء -لام- رب- واو-حتی-تاء (۹حرف)

۲ـ بطوراسم هم درجمله بکارمیروند :

علی -عن-کاف -مذ- منذ (۵ حرف)

۳ـ بمعنی‌فعلی‌هم استعمال شده‌اند :

حاشا - عدا -خلا (۳ حرف)

---

(۱) بدوگفتم بار دیگر ندادرده و صدایت را بلندکن شاید این‌مرد کریم (ابوالمغوار) بتو نزدیك باشد و دعوترا اجابت نماید (ابی المغوار کنیه مردی است از بزرگان و از رجال خیر عرب).

(۲) ازلجه های متراکم آب دریا ابرها خود راسیراب و بسمت آسمان درحالیکه مرآنهارا غرش بود بالا رفتند(ذکر بیت نه‌ازنظرمضمون آنست بلکه از نظراستعمال‌متی است که بمعنای من(جاره) استعمال شده مضمون بیت لطفی ندارد زیرا تشکیل ابراز بخارآب است که ازدریاها وسایرنقاط‌دیگر زمین برخاسته دراثر برودت‌درجو تقطیرو بصورت باران بزمین نزول‌میکند) .

حکم ظرفیت حروف و متعلق آنها

حروف جاره (باستثنای حروف جاره زائده) اصولا دروقتی که بر اسمی داخل شوند ازجهت اینکه حکم ظرف را دارند متعلقی خواهند داشت و این متعلق یا فعل است یا شبه فعل

لَيْسَ فِي الْكَلَامِ حَرْفُ جَرٍّ إِلَّا وَهُوَ مُتَعَلَّقٌ بِفِعْلٍ أَوْ مَا هُوَ بِمَعْنَى الْفِعْلِ فِي اللَّفْظِ أَوِ التَّقْدِيرِ .

زیرا گفته شد این حروف موصل معنای فعل یا شبه فعلند بمجرور خود یعنی مجرور باین حروف معمول مستقیم فعل یا شبه فعلند .

ممکنست این متعلق محذوف باشد در اینصورت اگر محذوف از افعال عموم (**وجد-حصل-ثبت-کان**) باشد بآن جار ومجرور اصطلاحاً ظرف مستقر گویند و اگر در کلام باشد ظرف لغو : **إِنْ كَانَ عَامّاً مُقَدَّراً فَمُسْتَقِرٌّ وَإِلَّا فَهُوَ لَغْوٌ**

بنابراین در جمله‌ای مانند «**زَيْدٌ فِي الدَّارِ**» چون فعل یا شبه فعل در کلام نیست باید برای ظرف «دار» فعل یا شبه فعلی در تقدیر گرفت **زَيْدٌ «مُسْتَقِرٌّ» فِي الدَّارِ** او **زَيْدٌ «اِسْتَقَرَّ» فِي الدَّارِ**

اضافه (مجرور باضافه)

قسم دوم از مجرورات اضافه است اضافه بر دو قسم است: ۱- اضافه معنوی ۲- اضافه لفظی

۱- اضافه معنوی اضافه اسمی است باسم دیگر بتقدیر حرفی (من، لام، فی) از حروف جر بین آن دو و این اضافه یا بمنظور کسب تعریف است (اضافه نکره بر معرفه) و یا به منظور کسب تخصیص است (اضافه نکره بر نکره) .

۲- اضافه لفظی اضافه اسم است بمعمول خود و این اضافه را غیر محضه هم میگویند همان طوری که اولی را محضه هم مینامند

وَذِي الْإِضَافَةُ اسْمُهَا لَفْظِيَّةٌ ... وَتِلْكَ مَحْضَةٌ وَ مَعْنَوِيَّةٌ

اضافه معنوی

۱- كِتابُ تِلمیذٍ ۲- كِتابُ التِّلمیذِ ۳- خاتَمُ فِضَّةٍ ۴- دَرسُ المَساءِ ۵- المُقیمی الصَّلوةَ

درمثال اول چون کتاب وتلمیذ هردو نکره هستند اضافه نکره بر نکره است لذا مضاف از مضاف الیه کسب تخصیص کرده است .

درمثال دوم چون مضاف الیه معرفه است مضاف کسب تعریف میکند وچون اضافه متضمن معنای اختصاص است لام در تقدیر گرفته میشود .

درمثال سوم چون مضاف الیه جنس مضاف است حرف جری که در تقدیر است «من» خواهد بود .

در مثال چهارم چون مضاف الیه برای مضاف ظرف است حرف جر مقدر «فی» است .

در اضافه معنوی مضاف نباید دارای «ال» باشد مثال پنجم که مضاف دارای الف ولام است اضافه لفظی است .

اسمی که مضاف واقع میشود اگر دارای تنوین باشد تنوین از آن ساقط واگر مثنی یا جمع مذکر سالم هم باشد نون ساقط میگردد . (مثال آخر مقیمین بوده نون ساقط شده است) (۱)

مثال سقوط نون در تثنیه «تَبَّت یَدا اَبی لَهَبٍ»(۲)

اضافه لفظی

درمورد اسمائیکه مانند فعل عمل میکنند درپاورقی کتاب درمبحث شبه فعل بطور تفصیل بحث شده است همان مطالب که در آنجا عنوان شده دراین اضافه لفظی عینا تکرار میشود البته نه اینکه کلیه آن اسماء ومعمول آنها تکرار شود بلکه فقط آن اسمائیکه دراضافه لفظی موقعیت دارند یعنی اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبهه و معمول اینها، زیرا تنها همین صفات هستند که بحث اضافه لفظی را تشکیل میدهند البته

---

(۱) این مطالب راودرمورد اضافه معنوی بعنوان قاعده بایدضبط کرد

(۲) دودست ابولهب راخسران وهلاکت نصیب گردید .

تکرار آن موضوعات هم نه از این نظر است که مثال یا موضوع منحصر بآنها باشد بلکه از این نظر است که ذهن خواننده بآنها آشنا است اگر آنها تکرار شود موضوع مورد بحث (اضافه لفظی) زودتر درک وفهمیده خواهد شد.

در آنجا گفته شد:

۱- المؤمن ذاکر قلبه (ذاکر اسم فاعل قلب معمول عنوان فاعلیت(۱)) کریم خلقه

(کریم صفت مشبهه خلق معمول آن عنوان فاعلیت)

۲- التلمیذ مسرور قلبه (مسرور اسم مفعول، قلب معمول آن عنوان نایب فاعل)

حال اگر این عوامل را برمعمول خودشان اضافه کنیم یعنی بگوئیم

۱- ذاکر القلب ۲- کریم الخلق ۳- مسرور القلب

اضافهٔ ترتیب داده‌ایم که نام آن اضافهٔ لفظی است، پس اضافه لفظی اضافه صفت است (اسم فاعل - اسم مفعول - صفت مشبهه) برمعمول خود، یا بعبارت دیگر اضافه دو اسمی است که اولی صفت ودومی معمول آن صفت است.

عبارات ذیل بدقت خوانده شود

العظمة لك والكبرياء لجلالك یاقائم الذات ومفیض الخیرات، وواجب الوجود، وواهب العقول، وفاطر الارض والسموات ومبدیء الحرکة والزمان، ومبدع الحین والمکان وفاعل الارواح والاشباح وجاعل النور و الظلمات، ومحرك الافلاك والمدبرات.

یاسامع الدعاء، یارافع السماء، یادائم البقاء، یا واسع العطاء، یا عالم الغیوب. یاغافر الذنوب، یاساتر العیوب. یاکاشف الکروب، یامخرج النبات یاجامع الشتات. یامنشر الرفات.

(۱) دراضافه لفظی اسم فاعل نه تنها بر فاعل اضافه میشود بلکه بر مفعول هم اضافه میشود «کاتب الکتاب»

يا فاطر الخلق البديع و كافلا رزق الجميع سحاب جودك هاطل
يا مسبغ البر الجزيل و مسبل الـ ـستر الجميل عميم طولك طائل
يا عالم السر الخفي و منجز الو عد الوفي قضاء حكمك عادل
رب يربي العالمين ببره و نواله ابدا اليهم واصل
متفضل ابدا و انت لجوده بقبائح العصيان منك تقابل

از توجه با آنچه گفته شد این قواعد بدست میآید

١ـ حذف تنوین و نون تثنیه و جمع در اضافه تخفیفی است در لفظ (علت تسمیه اضافه اخیر هم بلفظی همین است)

٢ـ در اضافه معنوی امکان دارد که مضاف الیه معمول مضاف باشد ولی مضاف صفت نخواهد بود عَمَلُ الْمُؤْمِنِ (قبلا گفته ایم مصدر بفاعل خود اضافه میشود)

٣ـ در عمل اسم فاعل متذکر شده ایم اگر اسم فاعل بدون الف ولام و دال بر ماضی باشد اضافه میشود چون در این اضافه اسم فاعل عامل نیست پس اضافه اش معنوی است .

٤ـ در اضافه لفظی گفتیم مضاف ممکن است دارای الف ولام باشد این در صورتی است که مضاف الیه هم معرف بال یا مضاف بر معرفه باشد .

٥ـ مضاف مذکر اگر به مؤنث اضافه شود کسب تأنیث خواهد کرد و همچنین است در وقتیکه مضاف مونث بمذکر اضافه شود (یعنی کسب تذکیر میکند) (١)

٦ ـ اسمائی مانند اسم اشاره، ضمیر، موصول؛ اسماء شرط و استفهام ، اضافه نمی‌شوند بهمین جهت نمونه‌ای از اضافه این نوع اسماء دیده نشد (ای فقط اضافه می‌شود)

تعیین اضافه لفظی و معنوی عبارات فوق درخواننده آن استعداد را ایجاد میکند که در هر عبارتی اضافه به بیند نوع آنرا تشخیص دهد بنابراین از تعیین نوع آن غفلت نشود بخصوصه در اضافه‌های لفظی نوع معمول را هم تعیین نمائید یعنی به بینید معمول فاعل است - مفعول است - یا نایب فاعل .

١ـ «کل نفس ذائقة الموت» کل مذکر است لکن چون بمؤنث اضافه شده کسب تأنیث کرده دلیل آن ذائقة است که خبر آن واقع شده است

۷- دراضافه‌معنوی‌دروقتیکه مضاف‌عام ومضاف‌الیه‌خاص‌باشد اضافه‌بیانی‌است «مدینة مصر»

۸ - در اسماء متحد المعنی مانند مترادفین وصفت و موصوف اضافه صحیح نیست زیرا مقصود از اضافه‌کسب تخصیص‌یاتعریف‌ازغیر است بنابراین گفته نمیشود «قمح بُرٌّ» یا «رجلٌ قائم»

وَ لَایُضَافُ اسْمٌ لِمَا بِهِ اتَّحَدَ مَعْنًی وَاوِّلْ مُوهِمًا اِذَاوَرَد

۱۰- بعضی اسماء از آن‌جهت که ابهام آنها زیاد است اگر برمعرفه هم اضافه شوند کسب تعریف‌نمیکنندمانند مثل -غیر وشبه بهمین‌جهت‌این‌نوع‌اسماء میتوانند برای‌نکره صفت باشند. مَرَرْتُ بِرَجُلٍ مِثْلِكَ

حالات‌مختلفه بعضی اسماء دراضافه

دراضافه معنوی حالات‌بعضی ازاسماء مختلف است دراین‌خصوص ضمن‌بعضی ازترکیبات توضیحاتی داده‌شده ودرپاورقی کتاب نیزحالات‌بعضی اسماء رابیان‌کردیم ودرمبحث مفعول‌فیه نیز نسبت‌باسمائیکه غالبا مضاف‌هستند اشاره شده اینك ضمن اینکه نام چند اسم ازاسماء مضاف (ظروف وغیرظروف) دراینجابرده میشود مجددا راجع بحالات آنها تذکراتی داده میشود.

نوعاً این اسماء مضاف هستند وحالاتی را که ممکن است دارا باشند این است.

ان رحمة الله‌قریب من المحسنین - رحمة مضاف‌مؤنث‌است، چون کسب‌تذکیرنموده خبرآن مذکرذکرشده‌است.

یکی ازمفسرین دراینجا نظردیگری دارد میگوید ذکرقریب مذکرا از نظر تأویل رحمة به‌ترحم است یاممکن است صفت باشدبرای شیئی محذوف «شیئی قریب» ویااینکه ازاین‌جهت‌است که‌رحمة تأنیثش غیر حقیقی‌است بهرحال دراین زمینه مثالهای دیگری ذکرشده‌ازجمله بیت‌ذیل:

انارة العقل مکسوف بطوع هوی • وعقل عاصی الهوی یزداد تنویرا

«آن اشخاصیکه مخالفت هوی‌نموده وپیروعقل هستند ضمیرشان بنورعقل‌روشن وآنهائیکه‌از هوی‌پیروی میکنندهوی خورشید عقل‌رادرساحت‌دل‌آنان منکسف نموده‌است».

خلوت دل نیست جای‌صحبت اغیار دیو چو بیرون رودفرشته درآید

غیر، مثل ، بعد ، قبل ، اول، بعض ، فوق ، تحت ، یمین ، شمال ، امام وراء ، خلف ، قدام.

۱- اگرمضاف‌الیه‌اینها محذوف باشد مبنی‌برضم خواهندبود **مِنْ قَبْلُ**

۲- اگرقرینه بتعین مضاف‌الیه‌درکلام باشد ویالفظاً اضافه‌شوندبرحسب‌عاملی که درجلو آنهادر آید معرب خواهندبودمن **قَبْلِ ذٰالِکَ** .

۳- اگرمضاف‌الیه آنهارا فراموش‌شده فرض کنیم‌مثل اینکه نداشته اند معرباً باتنوین میتوان آنهاراذکرکرد .

یوم . لیل . زمان . عام . حین. قبل.

اسماء زمان متصرف مقطوع از اضافه باشندیا مضاف بمفرد باشند بر حسب عوامل اعراب میپذیرند ،

اَتَیْتُ یَوْمَ الْجُمُعَةِ.اِنْتَظَرْتُ یَوْماً

کل . بعض . جمیع .مع .ای(۱)

این اسماء رامیتوان‌مانندبالا درنیت مضاف دانست ومضاف‌الیه راحذف‌نمود وباتنوین آنها راقرائت کردعلی **کُلٍّ . جَمیعاً . مَعاً . اَیّاً**

کلا.کلتا . عند . لدی . قصاری

این اسماء هم بر ظاهر اضافه میشوند هم برضمیر **کِلَا الرَّجُلَیْنِ.لَدَیْهِ .**

کِلْتَا الْمَرْاَتَیْنِ . عِنْدَنَا

اولو - ذو - اولات . ذات

این اسماء مخصوص باسم ظاهرند **اُولُوالْاَلْبَابِ . ذَاتُ الْبُرُوجِ**

حیث . اذ . لما . اذا

این‌اسماء مبنی‌هستند وبرجمله خبریه اضافه میشوند

اِذْهَبْ اِذَاذَهَبَتْ.جِئْتُ لَمَا دَخَلْتَ

تذکر- وضع مضاف‌الیه این نوع اسماء را باید از اعراب آنها تشخیص داد بنابراین بایدبه‌اعراب توجه‌نمود .

---

(۱) قبلا در باورقی راجع به کلمه ای مفصلا بحث شده است .

توابع

درخاتمه مبحث مرفوعات بحث توابع‌را بمبحث منصوبات وازآنجا بعللی که ذکرشد آنرا بمبحث مجرورات موکول‌نمودیم اینك که مبحث مجرورات نیز بپایان میرسد بنابوعده‌ای که شده‌است بایدبذکراین موضوع پرداخت .

دربعضی ازکتب‌نحوی درمبحث توابع‌نام پنج تابع‌برده شده این‌تابع پنجمی که آنها ازآن‌نام‌برده‌اندعطف بحرف‌است .

عطف‌بحرف‌را دیگران ضمن‌عطف بیان ذکرکرده‌اند مانیز ازجهت سهولت امر پیروی‌ازاین‌عده‌بحث‌عطف‌بحرف رابه‌مبحث‌عطف‌بیان‌موکول‌وتوابع‌رابهمان‌چهار موضوع مذکور منحصر میکنیم

يَتْبَعُ فِي الْإِعْرَابِ الْاَسْمَاءَ الْاُوَلَ نَعْتٌ وَ تَوْكِيدٌ وَ عَطْفٌ وَبَدَلٌ

کسی که‌امر دیگری‌راپیروی‌میکندبآن **تابع** وآنکه‌امراوپیروی‌شده‌است آنرا **متبوع** گویند

شما امری‌را انجام میدهید من‌نیز بپیروی‌ازشما همان امررا انجام میدهم من تابع‌شماوشما متبوع من‌هستید .

کلمه بواسطه موقعیت خود اعرابی ازعامل میپذیرد کلمه دیگربدان ملحق ولفظا ازآن متابعت‌مینماید اولی‌را **متبوع** ودومی‌را **تابع** آن گویند .

میگوئیم **جاءَ رجلٌ . رايتُ رجلًا . مررتُ بِرجُلٍ** کلمه دیگری بعنوان صفت بدنبال این‌اسماء ذکرمیکنیم اعرابی راکه اولی‌دارد بدومی هم میدهیم میگوئیم :

جاءَ رجلٌ عالِمٌ . رأيتُ رجلًا عالِمًا . مررتُ بِرجُلٍ عالِمٍ

رجل رامتبوع وعالم‌را در هرسه حال تابع لفظی آن متبوع مینامیم (۱)

کسی راصدا میزنندیکبار جواب میدهد مجددا صدا میزنند جواب خود را بمنظورتأکید دوباره تکرارکرده ومیگوید **نَعَمْ نَعَمْ** موقعیتی راکه‌کلمه اول دارد

---

(۱) تابع بردوقسم‌است تابع‌معنوی(مستثنی ـ حال ـ تمیز) تابع لفظی (نعت ـ توکید ـ عطف بیان بدل) .

عیناهمان‌رادومی واجد است اولی را«متبوع»ودومی را «تابع»گویند (تأکید لفظی تکرار حرف)

درتکراراسم وفعل نیزهمین‌طوراست، مطلبی گفته میشود، ازکسی‌اسمی‌برده میشود، گوینده‌بتصوراینکه شاید مطلب فهمیده نشود یا آن‌اسم‌شناخته نگردد‌مطلبی مبین اول‌ویااسمی اشهرازاولی‌بعنوان‌عطف بیان‌یا بدل‌ذکرمیکند مطلب‌واسم دوم‌را «تابع» ومطلب واسم اول‌را «متبوع» آن‌گویند.

شخصی میگوید‌کلمه اخلاص را برزبان راندم بتصور اینکه‌کلمه اخلاص را ممکن‌است ندانند چیست میگوید :

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ. قُلْتُ کَلِمَةَ الْاِخْلَاصِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ (بدل‌جمله‌ازمفرد) وممکن است بعکس بگوید : قُلْتُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ کَلِمَةَ الْاِخْلَاصِ (بدل مفرد ازجمله)

نام‌کسری راکسی عنوان میکند بلافاصله بتصوراینکه مبادا کسری شناخته نشود میگوید انوشروان : قَالَ کِسْرٰی اَنُوشِرْوَانُ حالتی را که کسری دارد (فاعلیت دراین جمله) عینا انوشروان آن را واجد است (انوشروان بدل یا عطف بیان ازکسری است)

ازآنجائی که هریك ازتوابع‌بحث جداگانه واقسام متعددی دارند برای ذکر قواعد مخصوص هریك بااینکه درمبحث منادی نیزدراین‌خصوص مطالبی گفته شده میبایستی جداگانه بحث نمود.

نعت یاصفت

صفتی‌که برای اسمی ذکرمیشود آن صفت یامتعلق بآن اسم است یا متعلق به متعلقات آن اسم دراین جمله :

هٰذَا کِتَابٌ مُفِیدٌ (این‌کتاب مفیدی است) کلمه مفید وصفی‌است‌که‌کتاب‌را توصیف‌کرده‌است ودراین‌عبارت :

هٰذَا کِتَابٌ مُفِیدٌ مَطَالِبُهُ (این‌کتابی‌است‌که مطالبش‌مفید است)کلمه مفید

وصفی است که متعلقات کتابرا (مطالب) توصیف کرده اولی‌را صفت‌بحال موصوف و دومی‌راصفت بحال متعلق‌موصوف میخوانند وبعبارت‌دیگر اولی نعتی است حقیقی ودومی نعتی است سببی

النَّعت هو التّابع الدّالُ علی صفةٍ من صفات منعوته ویقال له النّعت الحقیقی . اومن صفات متعلق منعوته ویقال له النّعت السّببی

صفت ونعت‌هردو ،بیك‌معنی هستند الا اینکه نعت را در عوارض ظاهری و صفت‌را درافعال بیشتر استعمال‌میکنند .

«طویل -قصیر- احمق وعاقل» را نعت «قائم- قاعد -داخل وخارج» راصفت گویند ، ازاینجاست که نسبت بذات‌اقدس الهی گفتن نعت‌موردی‌ندارد وگفته‌میشود صفات خدای متعال

واز آنجائیکه نعت در اسماء معرفه توضیح و در اسماء نکره تخصیص میدهد

اَلْمَلِكُ الْعادِلُ (توضیح) **مَلِكٌ عادِلٌ** (تخصیص) آنرانیزچنین‌تعریف کرده‌اند

والصّفة لفظ یتبع الموصوف فی اعرابه تحلیة وتخصیصا له بذکر معنی فی الموصوف اوفی شیء من سببه

ازآن جهت که ذکر صفت گاهی برای‌مدح است وثناء ،گاهی برای‌ذم است و طرد وگاهی‌هم ممکن‌است‌بمنظورتأکید استعمال‌شود بعضی‌ازنحویین درتعریف آن این موضوع رانیز اضافه کرده‌اند (۱)

النّعت تابع یدلّ علی معنی فی متبوعه مطلقا وفائدته تخصیص اوتوضیح وقدیکون لمجرد الثناء اوالذّم اوالتّأکید .

وباز ازجهت اینکه‌صفت باموصوف خود در عدد ، نوع ، واعراب و همچنین معرفه‌ونکره میبایستی‌مطابقت‌داشته باشد از این‌لحاظ‌بدینطریق‌نیز تعریف‌شده‌است .

---

(۱) بالله العظیم (مدح) شیطان الرجیم (ذم) نفحة واحده (تأکید) .

اَلنَّعْتُ تابِعٌ لِلْمَنْعُوتِ فِي رَفْعِهِ وَنَصْبِهِ وَخَفْضِهِ وَتَعْرِيفِهِ وَتَنْكِيرِهِ سَوَاءٌ كَانَ النَّعْتُ حَقِيقِيًّا اَوْ كَانَ النَّعْتُ سَبَبِيًّا (۱) .

علت اینکه دراین تعریف اشاره بعدد ونوع نشده این است که در وقتی صفت ضمیر را رفع دهد (صفت حقیقی باشد) در تمام موضوعات (چهار موضوع از ده موضوع) یعنی در «رفع ، نصب ، جر ، مفرد ، تثنیه ، جمع ، مذکر ، مؤنث ، نکره ، ومعرفه» میبایستی باموصوف مطابقت داشته باشد واما دروقتیکه صفت اسم ظاهر را رفع دهد (صفت سببی باشد) مطابقت منحصر است بتعریف وتنکیر واعراب در این مثال: «**رَأَيْتُ امْرَءَةً بَاكِيًا وَلَدُهَا**» می بینید صفت باموصوف ازلحاظ تذکیر وتأنیث با موصوف مطابقت نداردبلکه مطابقت آن بافاعل اواست وهمچنین دراین مثال .

«**جالَسْتُ رَجُلَيْنِ حُلْوًا حَدِيثُهُمَا**» که درعدد باموصوف مطابقت ندارد

نعت مشتق ونعت مؤول بمشتق

ازاسماء مشتقه **اسم فاعل . اسم مفعول . صفت مشبهه . افعل التفضیل** عموما صفت واقع میشوند

وازاسماء جامده هم این اسماء : **اسماء اشاره . اسماء موصول . اسماء عدد . اسماء منسوب . مصادر** وکلمه‌ای میتوانندصفت واقع شوند .

مثال از اسماء مشتقه

۱- **قالَ لِي رَجُلٌ كَاتِبٌ** «**اسم فاعل**» ترکیب: «قال فعل، لی جارومجرور رجل فاعل ، کاتب صفت»

۲- **مَضَى الْوَقْتُ الْمَعْهُودُ** «**اسم مفعول**» ترکیب: «مضی فعل ، الوقت فاعل المعهود صفت» .

---

(۱) جاء الرجل العاقل (حقیقی) ترکیب : «جاء فعل، الرجل فاعل العاقل صفت ضمیر فاعل .
- جاء الرجل العاقل ابوه (سببی) ترکیب جاء فعل الرجل فاعل العاقل صفت ابوه مضاف هامضاف الیه فاعل.

۳-هٰذا رَجُلٌ كَرِيمُ الْخُلُقِ «صفت‌مشبهه» ترکیب : « هذا مبتدا،رجل خبر ، کریم صفت‌مضاف ، الخلق مضاف‌الیه‌فاعل کریم»

۴-سَقَطَ مِنَ الطَّبَقَةِ السُّفْلَى «افعل التفضیل» ترکیب :«سقط‌فعل ضمیر فاعل من الطبقه‌جارومجرور،السفلی‌صفت»

توضیحات

درمثال اول‌صفت‌حقیقی است‌لذا درچهارموضوع ازده موضوع‌صفت‌باموصوف مطابقت دارد :۱-رجل نکره کاتب نکره ۲- رجل مرفوع کاتب مرفوع ۳- رجل مذکر کاتب‌مذکر ٤- رجل مفرد کاتب مفرد.

درمثال دوم صفت حقیقی است فرقی‌که بامثال اول دارد اینست‌که صفت و موصوف معرفه‌هستند .

درمثال سوم‌صفت سببی‌است و کریم که صفت‌مشبهه‌است بفاعل‌خود اضافه‌شده است وبهمین جهت‌که اضافه شده با موصوف خود در تمام موضوعات مانند حقیقی مطابقت کرده‌است .

صفت درمثال چهارم حقیقی‌است وفرقی که با مثال اول ودوم دارد اینست‌که صفت بواسطه تأنیث موصوف‌مؤنث‌است.

مثال‌ازاسماء جامده

۱-رَفِيقُكَ هٰذَا وَلَدِي (اسم‌اشاره) ترکیب :«رفیقك‌مضاف‌ومضاف‌الیه مبتدا ، هذا‌صفت ، ولدی‌مضاف‌ومضاف‌الیه‌خبر»

۲- جَاءَ تِلْمِيذُ الَّذِي بِيَدِهِ كِتَابٌ (اسم‌موصول) ترکیب : جاء فعل،تلمیذفاعل الذی موصول صفت ، بیده جارومجرور ، هامضاف‌الیه‌خبر مقدم کتاب مبتدای مؤخر.

۳-هٰنا رِجالٌ ثلاثةٌ (اسم عدد) ترکیب :«هنا ظرف مکان خبر مقدم رجال مبتدای مؤخر ، ثلاثه صفت برای رجال»(راجع بمذکر بودن این اعداد قبلا اشاره شده است)

۴-انا رجلٌ همذانیٌ (اسم منسوب) ترکیب:«انا مبتدا ، رجل خبر همذانی منسوب صفت»

۵-هو رجلٌ عدلٌ (مصدر) ترکیب :« هو مبتدا ، رجل خبر، عدل صفت »

۶- هو معلمٌ ایٌ معلمٌ (ای وصفیه) ترکیب:هو مبتدا، معلم خبر،ای وصفیه صفت مضاف،معلم مضاف الیه»

توضیحات

میدانیم معارف (اسماء معرفه) عبارتند از :

ضمائر- موصولات -اسماء اعلام- اسماء اشاره-اسماء معرف بال -اسماء مضاف بمعرفه.

وضع این اسماء نسبت بموضوع مورد بحث «صفت» بدین ترتیب است :

ضمائر بطور کلی نه برای آنها صفت میآورند و نه برای کلمه صفت واقع میشوند علت قسمت اول از اینجهت است که چون ضمیر در نزد مخاطب معلوم است و معین و استعمالش در وقتی است که اسمی گذشته این معنی گوینده را بی نیاز از ذکر صفت مینماید یعنی معنای ضمایر آنقدر در نهایت وضوح است که احتیاجی بذکر صفت نیست.

واما علت قسمت دوم از آن جهت است که ضمایر جامدند واز اسماء جامده اشتقاقی نیست تا متضمن وصفی باشند.

در این زمینه چنین گفته اند :

مِنها مالاینعت ولاینعت بِهِ وهو الضَّمیرُ لِوُضوحِهِ وجمودِهِ

موصولات و بقیه (غیر از اسماء اعلام) هم صفت واقع میشوند هم میتوان برای آنها صفت آورد .

ومنها ما ينعت وينعت به وهو اسم الاشارة والموصوف والمعرف بالالف واللام والمضاف

اسماء اعلام - اسماء اعلام از اینجهت که اشتقاقی در آنها نیست صفت نمیتوانند واقع شوند لکن موصوف میشوند یعنی برای آنها صفت میتوان ذکر کرد :

ومنها ما ينعت ولا ينعت به وهو العلم

تذکر ۱- اسمائیکه در امثله گذشته صفت واقع شدند عموماً مؤول بمشتق خواهند بود وهم چنین است اگر احیانا اسم جامدی صفت واقع شود مانند **رأيت رجلا اسداً** «ای شجاعاً» دو کلمه «ذو وذات» هم بصاحب وصاحبه تاویل میشوند

جاء رجل ذو مال - وامراة ذات مال

تذکر ۲- از اسماء موصول آنهائی صفت واقع میشوند که دارای الف ولام باشند «الذی - التی»

تذکر ۳- اسماء عدد معمولا در وقتی صفت هستند که بعد از معدود ذکر شوند.

نمونه های مختلف از صفت و موصوف

	حقیقی	سببی
۱	المعاشرة الرديئة تفسد الاخلاق الجيدة	هذا رجل معتمد عليه في الشدائد
۲	صنف هذا العالم الفاضل تصانيف عديدة	جاء الشاب المشهود له بالاستقامة
۳	كتبت بحبر اسود على قرطاس ابيض	جالست رجلين حلوا حديثهما
۴	حان الموعد المضروب واليوم المشهود	جالست نساء حلوا حديثهن
۵	هذه نغمات مطربة (او مطربات)	هذا ثوب ممزقة اطرافه
۶	الجند المنظم يستخدم الحمام الزاجل	الرجل الشريف المقصد محترم
۷	جاء رجل و امراة عالمان	جاءني الرجل الفضلاء آباؤه

رَأَيْتُ طَائِراً يَصِيحُ وَ وَلَداً يَضْحَكُ ٨ رَأَيْتُ رَجُلَيْنِ كَرِيمَيِ الْأَدَبِ

رَجَعْتُ مِنْ سَفَرِي اعْرِفُ بِأَحْوَالِهِمْ مِنْ قَبْلُ ٩ رَأَيْتُ رَجُلاً حَسَانَ الْوَجْهِ

كَسَرْنَا أَقْلَاماً عَدِيدَةً مِنْ بَنِينَ صَغِيرَةٍ ١٠ رَأَيْتُ الْفَتَاةَ الْكَرِيمَةَ النَّسَبِ

توضیحات

١ـ دروقتیکه موصوف جمع مکسر یاجمع مؤنث سالم ویاملحق بجمع مذکر سالم باشد صفت جایز است بطور مفرد وبطور مونث ذکر گردد.

(شاهد مثال ـ ١ـ٢ـ٥ ردیف اول)

٢ـ دروقتیکه موصوف جمع غیر عاقل باشد بهتر این است صفت مفرد مؤنث باشد.

(شاهد مثال ـ ٥ ردیف اول)

٣ـ اسم جمع وشبه جمع صفتش مفرد است

(شاهد مثال ٦ ردیف اول)

٤ـ موصوف اگر متعدد باشد (مذکر أو مؤنثاً) صفت تابع مذکر است

(شاهد مثال ـ ٧ـ ردیف اول)

٥ ـ در وقتی که صفت از اسماء غیر منصرف باشد لفظا در اعراب باموصوف مطابقت ندارد (شاهد مثال ـ ٣ـ ردیف اول)

٦ـ علت تغیر اعراب درصفت تغیر موقعیت درموصوفست موصوف اگر از مرفوعات باشد صفت مرفوع ، ازمنصوبات باشد صفت منصوب ، ازمجرورات باشد صفت هم مجرور خواهد بود ؛

پس بااین تعبیر میتوان گفت صفت آن تابعی است که معمول معمول است

(شاهد مثال ١ـ٨ـ١٠ـ ردیف اول)

٧ـ قبلا گفتیم ازصفات «اسم فاعل، اسم مفعول ، صفت مشبهه ، افعل التفضیل» وصف واقع میشوند دراین امثله هم نمونه هائی ازهریك ذکر شده درمورد صفت مشبهه باید توجه داشت اگروزن فعول باشد «مانند صبور» صفت درتأنیث باموصوف مطابقت

ندارد«رجل صبور»«وامرأة صبور»

(شاهد مثال ۱-۲-۴-۹- ردیف اول)

۸- افعل التفضیل چنانچه بامن تمام شود یا بنکره اضافه شود بطور مفرد ومذکر ذکر میگردد . (مثال نهم «اعرف» حال است جمله را میتوان صفت گرفت)

(شاهد مثال ۹- ردیف اول)

۹- صفت گاهی مفرد است (بتثنیه وجمع هم در این مورد مفرد گفته میشود) مانند مثالهائی که بآنها اشاره شد وگاهی جمله (جملات بیشتر پس ازمعارف حال وپس از نکرات صفتند) وگاهی شبه جمله: **ابصرت هزارا فوق غصن او علی غصن.**

(شاهد مثال - ۸ - ردیف اول)

۱۰- در جملاتی مانند **الحمدلله الحمید ارحم عبدك الذلیل** صفت را میتوان مرفوع خواند بنابراینکه خبر باشد برای مبتدای محذوف ومنصوب خواند بنا براینکه مفعول باشد برای فعل مقدر درهریك ازاین دو صورت گفته میشود نعت از تبعیت ماقبلش در اعراب بازمانده . (۱)

۱۱- در تعریف صفت سببی گفتیم آن صفتی که اسم ظاهر را رفع دهد (لفظا یا محلا) آن صفت سببی است بنابراین درامثله ردیف دوم دقت شود هرصفتی معمولی از اسماء ظاهر دارد.

درمثال اول معتمد که اسم مفعول است ومانند فعل مجهول عمل میکند جار و- مجرور بعد را رفع داده است مثال دوم نیز مانند مثال اول است الااینکه دراولی اسم مفعول از ثلاثی مزید است ودردومی از ثلاثی مجرد .

درمثالهای سوم- چهارم- پنجم وهفتم (ردیف دوم) مرفوع اسم ظاهر است ولی در بقیه مرفوع مضاف الیه است زیرا اضافه اضافه لفظی است یعنی مضاف الیه معمول مضافست .

درحقیقت برای صفت سببی دو حالت هست یك حالت مقرون بضمیر منعوت (در مثالهای (۳-۴-۵) ویك حالت غیر مقرون بضمیر منعوت (مثالهای ۶-۸-۹-۱۰) ازجهت اینکه

(۱) درمقامی هم که قرینه در کلام باشد صفت یاموصوف رامیتوان حذف کرد.

حالت دوم تطابقش با منعوت عینا مانند صفت حقیقی است .

بعضی این نوع ازصفت راهم بصفت حقیقی ملحق کرده و گفته اند :

النعت الحقیقی هو ما دلّ علی صفة فی نفس منعوته او ما اضیف الی المتصف به معرفا بال وحکمه مطابقة منعوته فی التعریف. والنعت غیر الحقیقی هو ما دلّ علی صفة فی شیئ یتعلق بمنعوته او ما کان له نایب فاعل مجرورا بالحرف وحکمها حکم منعوتهما فی الاعراب

تأکید

فاین الی این النجاة ببغلتی اتاک اتاک اللاحقون احبس احبس

دراین بیت کلمه اتاک وجمله احبس بمنظورتأکید تکرارشده است دراتاک چون فاعل اسم ظاهراست تکرارفعل است ومفعول وچون دراحبس ضمیر فاعل است تکرارفعل است وفاعل چون بافعل وفاعل جمله تشکیل میشود بنابراین تکرار اول تکرارلفظ وتکراردوم تکرارجمله است .

موضوع تکراردر کلیه زبانها معمول ومتداول است چون منظوراز آن تمکین معنی درذهن مخاطب وازاله ابهامی است که در محاورات پیش میآید.

چون استعمال الفاظ بعنوان مجاز درغیرمعانی اصلی شایع است گاهی استعمال تأکید ازاین نظرمی شود که متکلم برمستمع ثابت کند که مرادش همان است که عنوان کرده درحقیقت بااین تعبیر تأکید جلوگیر ظن مخاطب است از اراده مجاز وبهمین جهت است که گفته اند .

فائدة التأکید تمکین المعنی فی نفس المخاطب وازالة الغلط فی التأویل

«ترکیب» فا، عطف ، این ظرف مکان محلا منصوب مفعول فیه برای فعل مقدر (انجو) الی این جار ومجرور خبرمقدم ، النجاة مبتدای مؤخر ، به بغله جار ومجرور مضاف ،یا مضاف الیه ، اتاک فعل ومفعول؛ اتاک دوم تأکید ، اللاحقون فاعل فعل اول (فعل دوم چون برای تأکید است فاعل ندارد) أحبس فعل ضمیر فاعل ـ جمله دوم (احبس) تاکید

«ترجمه) مرا رهائی چگونه میسر است، با این استر چگونه مرا نجاتی هست ، بکجامیتوانم بگریزم، تعقیب کنندگان مرا دریافتند نزدیك است بچنك آنان گرفتار شوم ،بایدتوقف کنم و از فرار درگذرم.

تأکید لفظی - تأکید معنوی

تأکید را توکید هم میگویند استعمال هردو دراین موردیکسان است تأکید ریشه‌اش اکد وتوکید وکد میباشد هردو بمعنای بستن ومحکم کردنست (استعمال توکید را دراین باب فصیحتر میدانند) اصطلاحاً تأکید بآن لفظی گفته میشود که در عبارت ذکر شده ومجددا تکرار میگردد اعم ازاینکه آن لفظ اسم ، فعل، یاحرف بوده باشد (زَیْدٌ - زَیْدٌ جاءَ - جاءَ - جاءَ زَیْدٌ - نَعَمْ ، نَعَمْ) این نوع تأکید راکه کلمه یا جمله ماقبل تکرار میشود تأکیدلفظی میگویند. اَلتَّوْکِیدُ اللَّفْظِیُّ هُوَ اِعادَةُ اللَّفْظِ بِعَیْنِهِ اَوْ بِمُرادِفِهِ.

تأکید معنوی باالفاظ خاصی است که‌عبارتنداز :

نفس - عین - کل - کلا - کلتا - جمیع - اجمع - جمع - جمعاء - عامه- قاطبه - کافه .

۱ - جاءَ زیدٌ نفسُهُ اوعینُهُ ۲ - رأیتُ زیداً نفسَهُ اوعینَهُ ۳ - مررتُ بزیدٍ نفسِهِ اوعینِهِ

= تأکید نسبت = تأکید شمول =

دروقتیکه جملهٔ باکلمه نفس یاعین مؤکدشود آن تأکید را تأکید نسبت ودر صورتیکه تأکید بابقیه‌صورت کیرد آنرا تأکید شمول خوانند . بنا براین سه جمله فوق تأکید نسبت واین جمله :

جاءَ القومُ کلُّهُم .. تأکید شمول است .

این سه کلمه «اکتع - ابتع - ابصع» رابعنوان تأکیداجمع میتوان استعمال نمود جاءَ القومُ اجمعونَ اکتعونَ ابتعونَ ابصعونَ به‌تعبیری میتوان گفت این سه کلمه تابع اجمع هستند .

کلمات **اجمع ، جمع و جمعاء** نیز معمولا بعداز کلمه کل ذکر شده و به‌تعبیری میتوان اینهارا نیز تابع کل نامید .

۱ - جاءَ الرِّجالُ کلُّهُم اجمعُ ۲ - جائَتِ العَشیرةُ کلُّها جمعاءُ ۳ جائَتِ العَشایِرُ کلُّهُن جمعُ

وبعد كلٍ اكدوا باجمعا ✡ جمعاء اجمعين ثم جمعا

ازسه‌جمله فوق کل‌را میتوان حذف کرده وبه‌تابع بعدی اکتفانمود.

ودون كلٍ قد يجيء اجمع ✡ جمعاء اجمعون ثم جمع

کلا وکلتا درتأکید اسم مثنی مورداستعمال دارنداولی برای‌تثنیه مذکردومی برای تثنیه مؤنث.

١-سافراخواك كلاهما ✡ سافرت اختاك كلتاهما

٢-رايت الرجلين كليهما ✡ مررت بالمرأتين كلتيهما

مثال‌اول حالت‌رفعی‌است ومثال‌دوم حالت‌نصبی و جری‌درهردوحال کلاوکلتا مضاف هستند به‌ضمیر مؤکد خود.

النكرات لاتؤكد بالتأكيد المعنوى

اسم‌نکره را باید باتأکید لفظی مؤکد نمود ذکر تأکید معنوی دنبال‌نکرات صحیح نیست بنا براین نمیتوان گفت قرأت كتاباً كله صحیح این است که گفته شود قرأت كتاباً كتاباً علت‌این‌است برای‌نکره درخاطرهنوز حقیقتی‌ثابت نیست وتأکید معنوی هم برای تمکین معنای‌اسم و تقریر حقیقت آن‌است، تمکین چیزی‌که هنوز حقیقتش ثابت نیست‌اصولا محال‌است.

امردیگراینکه الفاظی‌که بعنوان تأکید معنوی استعمال‌میشوند معرفه هستند (سبب تعریف اضافه‌است بعضی‌تقدیراً مضافند «اجمع ونظیر آن» وبعضی‌لفظاً «کل و عین) معرفه متابعت ازنکره نخواهدکرد زیراتأکید ازتوابع‌ومانندصفت‌است بایددر اعراب، افراد، تثنیه‌وجمع، مذکرومؤنث وهم‌چنین معرفه بین آندو مطابقت‌حاصل باشدالااینکه در موضوعات اخیر مطابقت روی ضمائری است که این اسماء بر آنها مضاف هستند بهمین‌جهت‌است که گفته‌شد «جاء الرجال كلهم».

یااینکه گفته‌میشود «جائت هند عينها والنساء اعينهن». (١)

(١) دروقتیکه لازم باشدضمیر متصل مؤکدشود بهمان‌ضمیر بایدتابع‌رامتصل کردبآنچه‌متبوع بآن»

- نظر کوفیین -

دراین باب کوفیین باستناد بعضی اشعار (*) ازشعرای عرب مؤکد نمودن نکره رابتأکید معنوی در صورتیکه مؤکد ازاسماء نکره محدوده باشد (معلوم المقدار) جایزدانسته اند بنا براین با این نظر شهر، فرسخ، میل، ضربة، حول، ومانندانها را میتوان بتأکید معنوي مؤکد نمود یالیت عدة حول کله رجب (*)

و ان یفد توکید منکور قبل * و عن نحاة البصرة المنع شمل

ترکیب شود

وهذا مصیر العالمین جمیعهم * وما الناس الا راحل بعد راحل

ایا صاحب الذنب لاتقنطن * فان الاله رؤف رؤف

و لاتر حلن بلا عدة * فان الطریق مخوف مخوف

عطف (عطف نسق)

درمقدمه مبحث توابع وعده کردیم که دراین مبحث عطف بحرف رانیز عنوان کنیم . وقتی بین دو کلمه یا دو جمله حرفی از حروف عطف واسطه شد معطوف و معطوف علیه تشکیل یافت آن عطف را عطف بحرف یاعطف نسق گویند لغتاً عطف بمعنای میل واعوجاج لکن در اینجا مقصود ازعطف اشتراك معطوف است در تأثیر عامل وعطف ازاصطلاحات بصریین ونسق ازاصطلاحات کوفیین است (۱)

---

* متصل است . «مررت بك بك»
ضمیر متصل تأکیدش باضمیر رفع منفصل است .
«کنت انت هنا» « عرفتك انت» «مررت بك انت»
درو قتیکه خواسته باشیم ضمیر مرفوع متصل بانفس یاعین تأکید شود اول آنرا باضمیر رفع منفصل مؤکد نموده سپس بانفس یاعین تأکیدمیشود :
«ضربت انت نفسك زیدا» «سافرت هند هی نفسها)
تذکر ۱- درضمیر منصوب ومجرور باتیان نفس یاعین احتیاجی نیست تنها لزوم آن باضمیر رفع متصل است .
تذکر ۲- جمیع - قاطبه - کافه - عامه اگر مضاف به ضمیر نباشندترکیباً حال خواهند بود . بنا براین جمیعا حال است .
(۱) از تاریخیکه سیبویه در بصره و کسائی در بغداد و کوفه مقیم شده واز اینرو وجانشینان آنها (اخفش و کسائی) آراء خاصی درعلم نحو بوجود آمده نحاة بدو قسمت کوفی و بصری تقسیم شده اند .

گفته‌شد دروقتی که بعضی ازجمله به‌بعض دیگر بوسیله یکی ازحروف عطف مربوط شد آن‌عطف راعطف نسق گویند« نَسَقُ الشَّیءِ عطفُ بعضِهِ علی بعضٍ »دراین نوع عطف‌بین معطوف‌و معطوف علیه ممکن است اشتراك درحکم واعراب باشد : جاءَ المعلمُ والتلمیذُ(معطوف بامعطوف‌علیه‌هم درعمل‌متابعت‌داردهم‌دراعراب)وممکن است‌تنها اشتراك دراعراب‌باشد جاءَ المعلمُ لا التلمیذُ (تنها متابعت دراعراب‌است) چون‌درعطف نسق عموماً متابعت دراعراب‌است لذا آنرا چنین تعریف‌کرده‌اند .

«عطفُ النسقِ تابعٌ یتوسطُ بینه و بینَ متبوعِه احدُ الحروفِ العاطفةِ وحکمُه حکمُ متبوعِه فی الاعرابِ»

آن تابعی که بین‌آن ومتبوعش یکی ازحروف عطف واسطه باشد و دراعراب بامتبوع خود مطابقت کندآنرا عطف‌نسق مینامند .

اقسام عطف نسق

عطف‌نسق رادربدو امرمیتوان چنین تقسیم کرده «عطف اسم‌براسم ـعطف‌فعل برفعل ـ عطف جمله‌برجمله » وسپس آنرا بدین‌ترتیب تفکیك‌کرد .

۱ ـ عطف‌ظاهر برظاهر	۱ ـجاءَنی زیدٌوعمرٌو	۲ ـ رایتُ زیداًوعمراً
۲ ـ عطف‌ظاهر برضمیر	۱ ـانتَ‌وزیدٌ قائمانِ	۲ـایاكَ اکرمتُ‌وعمراً
۳ ـعطف‌ضمیر بر ضمیر	۱ ـ انتَ وهُوَقائمانِ	۲ ـ ایاكَ وایاهُ‌ضربتُ
٤ ـ عطف ضمیر برظاهر	۱ ـ زیدٌوانتَ‌قائمانِ	۲ ـضربتُ زیداًوایاكَ

قسم‌اول عطف ظاهر برظاهر بدوقسمت عطف‌مفرد برمفرد وعطف جمله‌برجمله تقسیم‌میشود غرض‌ازعطف مفرد برمفرداختصار درعامل واشتراك دومی است درتأثیر اول و غرض ازعطف جمله بر جمله ربط واتصال بعض است به بعض واعلام اینکه هنوزمتکلم اراده قطع جمله دوم رااز اول نکرده است .

(درچهار مثال ذیل جمله برجمله مربوط است)

۱ ـ قَامَ زَيْدٌ وَقَعَدَ عَمْرٌو (فعلیه برفعلیه) ۲ ـ زَيْدٌ مُنْطَلِقٌ وَعَمْرٌو قَائِمٌ (اسمیه براسمیه)
۳ ـ مَرَرْتُ بِرَجُلٍ يَقُومُ (فعلیه برفعلیه) ۴ ـ مَرَرْتُ بِزَيْدٍ يَكْتُبُ (فعلیه برفعلیه)

درعطف جمله برجمله اگر جمله دوم اجنبیه وغیر ملتبس باولی بوده باشد و متکلم نیز اراده اتصال کرده باشد حرف عطف رابرای ربط حتماً باید ذکر کرد اما اگرملتبس باولی و اجنبیه نباشد (حال یا صفت باشد) احتیاجی بذکرحرف عطف نیست . (جمله ۳وجمله٤)

تذکر ۱ ـ جملات بعدازنکرات صفات وبعد از معارف احوالند (جمله ۳ صفت ، ٤ حال است) .

عطف به ضمیر متصل وقواعد آن

مرفوع الموضع	منصوب الموضع	مجرور الموضع
۱ ـ قُمْتُ أَنَا وَزَيْدٌ	۲ ـ ضَرَبْتُهُ وَزَيْدًا	۳ ـ مَرَرْتُ بِكَ وَبِزَيْدٍ

درمورد عطف بر ضمیر باید رعایت این قواعد راکرد اگر عطف بر ضمیری است که مرفوع الموضع است باید قبلا آنرا بضمیر منفصل مؤکدکرده سپس اسم بعدرا بآن عطف نمود (مثال ۱)

اگرمعطوف منصوب الموضع باشدبدون تأکید عطف جایزاست (مثال۲)

چنانچه معطوف مجرور الموضع باشد عطف صحیح نیست مگر باعاده جار (مثال ۳)

تذکر ۱ ـ چنانچه بین معطوف ومعطوف علیه کلمه فاصله شود عطف بر ضمیر متصل جایزاست .

۱ ـ فَاجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ (امرکم فاصله شده) ۲ ـ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا (لافاصله شده)

تذکر ۲ ـ در مورد عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار بین بصریین و کوفیین اختلافی هست بصریین آنرا قبیح میدانند و میگویند فقط درمقام ضرورت در شعر جایزاست اما کوفیین شواهدی از آیات آورده و آنرا جایزمیشمرند،

محققین برای تحقیق بپاورقی صفحه ۷۸ جزء سوم جلد اول شرح مفصل میتوانند مراجعه کنند.

- اقسام عطف از نظر اعراب -

۱- لَیْسَ زَیْدٌ بِقائِمٍ وَلاٰ قاعِدٍ ۲ - لَیْسَ زَیْدٌ بِقائِمٍ وَلاٰ قاعِداً ۳ - لَیْسَ زَیْدٌ قائِماً وَ لاٰ قاعِدٍ .

درمثال اول معطوف مجرور است معطوف عطف شده است به‌لفظ .

درمثال دوم معطوف منصوب است معطوف عطف‌شده است به محل .

درمثال سوم معطوف مجروراست معطوف عطف شده است تو هماً (توهماً بر اینکه باء برخبر لیس داخل‌میشود)

نظریات نحویین درمورد عامل معطوف

۱ - سیبویه وجماعتی ازبصریین میگویند عامل در آن عامل دراولی‌است و برای این مدعا میگویند اختلاف عمل‌ازجهت اختلاف عامل‌است اگرعمل از حرف میبود اختلافی حاصل‌نبود .

۲ - عده دیگر میگویند عامل‌اول فعل مذکور وعامل درمعطوف حرف‌عطف است که‌نایب مناب‌عامل قبلی است . (قول ابن‌سراج)

۳ - بعض دیگرعقیدشان این‌است که‌عامل ، فعل محذوف است‌بعدازواودلیل این عده این‌است که‌میگویند جایزاست فعل‌اظهارگردد .

حروف عطف ومعانی آنها

واو - فاء - ثم - حتی - او - ام - لا - لکن - بل

واو - واوعطف که‌درزبان فارسی هم معمول است استعمال میشود بمنظور مشارکت معطوف ومعطوف‌علیه درعمل بدون اینکه‌ترتیبی‌منظور باشد ممکن‌است معطوف ومعطوف‌علیه عمل رادریك زمان انجام‌داده باشند وممکن است یکی‌قبل‌و دیگری بعدانجام داده باشد .

اَلْواوُ هِیَ لِلْجَمْعِ بِدُونِ تَعْیِینٍ .

فَاعْطِفْ بِوَاوٍ سَابِقًا اَوْ لَاحِقًا ✡ فِي الْحُكْمِ اَوْ مُصَاحِبًا مُوَافِقًا

فاء وثم - فاء برای تعقیب وثم برای ترتیب است باین معنا فاء برای مشارکت است باترتیب بی‌فاصله وثم برای مشارکت است باترتیب بافاصله . اَلْفَاءُ لِلتَّعْقِيبِ بِغَيْرِ مُهْلَةٍ وَثُمَّ لِلتَّرْتِيبِ بِمُهْلَةٍ .

وَالْفَاءُ لِلتَّرْتِيبِ بِاتِّصَالٍ ✡ وَثُمَّ لِلتَّرْتِيبِ بِانْفِصَالٍ

حتی - حتی عاطفه برای مشارکت درحکم ومتضمن معنای تدریج است ومیتواند حکم را ازعالی بدانی وازدانی بعالی برساند ودر آن وقتی که عطف است باید معطوف جزء یامانند جزء معطوف علیه واسم ظاهر باشد ودراین موقع میتوان بجای حتی «واو» در جمله گذارد - قَدِمَ الْحُجَّاجُ وَالْمُشَاةُ . مَاتَ النَّاسُ وَالْاَنْبِيَاءُ (در مبحث حروف جاره راجع به حتی مفصلا بحث شده است)

او - اودراین معانی مورد استعمال دارد :

۱ - (شك) لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ يَوْمَيْنِ (یك روز یا دو روز در آنجا متوقف بودیم)

۲ - (ابهام) نَحْنُ اَوْ اَنْتُمْ عَلَى الْحَقِّ (یاما برحق ویاشما برحقید)

۳ - (اباحه) جَالِسِ الْعُلَمَاءَ اَوِ الزُّهَّادَ (درمجالست باعلماء وزهاد آزادی هر کدام خواهی اختیار کن)

۴ - (تخییر) خُذْ مِنْ مَالِي دِرْهَمًا اَوْ دِينَارًا (مختاری که ازمال من در همی یا دیناری برداری)

۵ - (تقسیم) اَلْكَلِمَةُ اِسْمٌ اَوْ فِعْلٌ اَوْ حَرْفٌ (کلمه باسم وفعل و حرف تقسیم شده است)

٦ - (مرادف الا) لاقتلن العدو او يخضع (مگر دشمن خاضع وتسليم شود و گرنه البته اورا ميكشم)

تذكر - دراين معنا فعل مضارع باضماران بعداز «او» منصوب است .

٧- (مرادف بل) دراين معنا در كتب نحويين استشهاد بگفته جرير شده وى «او» رابمعنى «بل» دراين شعر بكار برده است .

ماذا ترى فى عيال قد برمت بهم ... لم احص عدتهم الا بعداد

كانوا ثمانين او زاد و اثمانية ... لولا رجاؤك قد قتلت اولادى (١)

ابن مالك تمام معانى اورا (باستثناى معناى ششم «الا») دراين بيت جمع كرده است .

خير ابح قسم باو وابهم ... واشكك واضراب بها ايضا نمى

ام - ام رابدوقسم تقسيم كرده اند ١ - ام متصل - ٢- ام منقطع - متصل آنرا ميگويند كه بعداز همزه تسويه (سواء علينا اجزعنا ام صبرنا) يابعداز همزه استفهام (ازيد فى الدار ام عمرو) واقع گردد .

درمورد اول فعليكه بعدازهمزه تسويه واقع ميگردد مؤول بمصدراست تامبتدا باشد براى خبريكه درما قبل آن گذشته است درواقع جمله بالا بدين صورت خواهد بود - سواء علينا اجزعنا وصبرنا - (دراين امر شكيبائى وجزع ما ازجهة عدم فايده براى مابيكسان است)

درمورد دوم يعنى دروقتيكه ام بعدازهمزه استفهام واقع است جواب بايد به تعيين داده شود درواقع گفتن «لا» درجواب سئوال بالا صحيح نيست يا بايد گفت زيد فى الدار ويابايد گفت عمرو ، علت تسميه اين ام بام متصله براى اين است كه ماقبل وما بعدام ازهم بى نياز نيستند . (اين ام رامعادله هم ميگويند) .

---

(١) جرير در قصيده اى هشام بن عبدالملك را مخاطب قرار داده پس از ستايش چنين ميگويد: ماذا ترى الخ .
ترجمه - اى هشام درمورد اهل بيت من چه تدبير كرده وچه نظر ميدهى من بواسطه فرزندانم سخت دل تنگم شماره آنانرا جز بكمك محاسبين زبردست نميدانم ، ٨٠ نفر بودند بلكه ٨ نفر نيز برآنان اضافه گرديد اگر اميدم بتو نميبود هرآينه فرزندان خودرا ميكشتم .

ام‌منقطع آنست که مسبوق به‌خبرمحض (۱) یا مسبوق بهمزه غیراستفهام (۲) ویا مسبوق باستفهام بغیر همزه‌بوده باشد (۳) یعنی گاهی ممکن است به‌تنهائی ذکر گردد و گاهی‌ممکن است بااستفهام انکاری یاطلبی همراه باشد وبآن از آن جهت منقطعه میگویند که‌متضمن معنای بل اضراب بوده‌ومیان دوجمله واقع میشود که بهم مربوط نیستند .

ابن هشام درمغنی برای‌ام‌دووجه‌دیگرذکرمیکند ۱ـزائده۲ـ مرادف لام تعریف مثال اززائده :

یالیت شعری ولامنجی من الهرم ام‌هل علی العیش بعدالشیب من ندم(۴)

مرادف‌لام تعریف :

لیس من امبر امصیام فی امسفر .

نسبت بوجه دوم نظرمیدهد که‌شاید این‌استعمال ازبعض اهل‌یمن بوده باشد میگویند شنیدم یکی از اهل یمن گفت من این جمله راخود از یك یمنی شنیده ام **خذالرمح واركب امفرس.**

لاء ـ معطوف به‌لا دراعراب مطابقت ازمعطوف‌علیه‌دارد ولکن‌درحکم‌ندارد یعنی‌لاحکم‌رابرای ماقبل‌اثبات واز مابعد نفی میکند و در وقتی عطف میتواند باشد که‌برمفرد داخل شود :**هوشاعرٌ لاکاتبٌ.**

لکن ـ لکن در آن‌وقتی حرف عطف‌است که‌مقرون بواو نبوده و بعد از آن جمله نباشد وبر آن مقدم‌باشد نفی‌یانهی یعنی بااین سه‌شرط (بعداز آن مفردباشد ـ بعد از نفی یا نهی باشد ـ با واو همراه نباشد) میتواند حرف عطف بوده باشد اگر چنانچه مسبوق بایجاب‌شد یاداخل‌برجمله گردیدیابا‌واو ذکر شد دراین‌موقع‌حرف ابتداء خواهدبود .

---

(۱) «تنزیل‌الکتاب‌لا ریب‌فیه من‌رب‌العالمین ام‌یقولون»

(۲) «الهم‌ارجل یمشون‌بهاام‌لهم ایدیبطشون‌بها»

(۳) «هل‌یستوی الاعمی والبصیرام‌هل یستوی‌الظلمات والنور»

(٤) ترجمه: در آن‌وقتی که‌جوانی‌سپری‌و به‌پیری که‌از آن‌مفری نیست گرفتارهستم‌ایکاش‌میدانستم‌برای‌من ندامتی‌خواهدبود؟

لکن (حرف عطف)

لَیْسَ زَیْدٌ کاتِباً لٰکِنْ شاعِراً

لکن (حرف ابتداء)

وَلٰکِنْ کانُوا هُمُ الظّالِمِینَ

بل - درتعریف بل چنین نوشته‌اند :

بَلْ حَرْفُ عَطْفٍ لِلْاِضْرابِ عَنِ الْمَذْکُورِ قَبْلَها وَجَعْلِهِ فِی حُکْمِ الْمَسْکُوتِ عَنْهُ

دروقتیکه نظراین باشد که‌حکمی رااز اسمی باسم دیگر منتقل و نسبت به اسم اول حکم مسکوت باشد ازحرف عطف «بل» استفاده میشود .

اَلْاِضْرابُ هُوَ اِثْباتُ الْحُکْمِ لِما بَعْدَها بَعْدَ ثُبُوتِهِ لِلْاَوَّلِ

دروقتیکه گفته‌شود ذَهَبَ زَیْدٌ بَلْ عَمْرٌو حکم ذهاب درمورد عمرومسلم‌است اما در مورد زید جایزاست ثبوت وجایز است‌عدم‌ثبوت بسته‌براینکه چه‌اراده‌بشود.

بدیهی است موضوع‌فوق‌درجمله‌ایست که‌مسبوق به‌نفی یانهی نباشد چنانچه بل‌درجملهٔ واقع‌باشد که‌مسبوق به‌نفی‌یانهی‌باشد اثبات‌منحصرمیشود باسم‌بعدازبل .

۱-قالَ رَسُولُ اللّٰهِ بَلْ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ۲-ماقالَ رَسُولُ اللّٰهِ بَلْ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ

تذکر ۱- قطعاً از امثله فوق استنباط‌شد که معطوف به بل باید مفرد باشد نه‌جمله .

تذکر ۲- دراثبات‌حکم نسبت به‌معطوف «بل»مانند «لکن»است بهمین‌جهت ابن‌مالك میگوید .

وَ بَلْ کَلٰکِنْ بَعْدَ مَصْحُوبِیْهِا کَلَمْ اَکُنْ فِی مَرْبِعٍ بَلْ تَیْهِا

وَانْقُلْ بِهَا لِلثّانِ حُکْمَ الْاَوَّلِ فِی الْخَبَرِ الْمُثْبَتِ وَالْاَمْرِ الْجَلِی

عطف (عطف بیان)

گفته شدیکی ازتوابع‌عطف‌بیان‌است عطف‌بیان آن تابع‌جامدی است که‌اشهر ازمتبوع خودباشد : قالَ کِسْرَی : اَنُوشِرْوانُ (عطف‌بیان)

عَطْفُ الْبَیانِ هُوَ تابِعٌ جامِدٌ اَشْهَرُ مِنْ مَتْبُوعِهِ

اگر متبوع عطف‌بیان معرفه باشد آنرا توضیح واگر نکره‌باشد آنرا تخصیص خواهد داد .

عَطْفُ الْبَيَانِ وَهُوَ التَّابِعُ الْجَامِدُ الْمُوضِحُ لِمَتْبُوعِهِ فِي الْمَعَارِفِ وَالْمُخَصِّصُ لَهُ فِي النَّكِرَاتِ .

۱ـ اِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّٰهِ ۲ـ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ

درمثال اول چون متبوع معرفه است (المسیح) تابع (عیسی علیه‌السلام) آنرا توضیح میدهد و در مثال دوم چون متبوع (ماء) نکره است تابع (صدید) آنرا مخصص کرده است .

عده ازنحویین نکره بودن عطف‌بیان و متبوع آنرا جایز نمیدانند وعده جایز میدانند ابن‌مالك ازجمله کسانی است که جایز میداند وروی‌همین‌نظر میگوید .

فَقَدْ يَكُونَانِ مُنَكَّرَيْنِ كَمَا يَكُونَانِ مُعَرَّفَيْنِ

تذکر ـ هر عطف بیان را میتوان در محل معطوف علیه قرار داد بنابراین در جمله بالا میتوان گفت قال انوشروان و چون در تعریف بدل‌کل ازکل خواهیم گفت: **هُوَ كُلٌّ ثَانٍ كَانَ عَيْنَ الْأَوَّلِ**(بدل‌کل ازکل آن تابعی است که عین‌اول‌است)پس میتوانیم انوشروان رابدل ازکسری فرض کنیم (بدل‌کل ازکل) .

عطف بیان‌چون تابعی است شبیه به‌صفت درچهار امراز امور ده گانه یعنی‌در اعراب ، افراد ، تثنیه و جمع ، تعریف و تنکیر و تذکیر و تأنیث باید با متبوع متابعت کند .

فَذُو الْبَيَانِ تَابِعٌ شِبْهُ الصِّفَةْ حَقِيقَةُ الْقَصْدِ بِهِ مُنْكَشِفَةْ

گفته شدعطف بیان مانند صفت‌است بایدبخاطر داشت که‌صفت متضمن حالی ازاحوال موصوف است که بسبب آن‌موصوف تمیزداده میشود درصورتیکه‌عطف‌بیان چنین نیست‌بلکه تفسیراسم‌اول است‌باسم دیگرمرادف آن‌که درعرف واستعمال اشهر ازآن است .

فالصفة تتضمن حالا من احوال الموصوف يتميز بها و عطف البيان ليس كذالك انما هو تفسير الاول باسم آخر مرادف له يكون اشهر في العرف و الاستعمال من غير ان يتضمن شيئا من احوال الذات .

وجه اختلاف صفت با عطف بیان

۱ ـ صفت مشتق یا نازل بمنزله مشتق است درصورتیکه عطف بیان جامد است .

۲ ـ عطف لازمه اش این است که معرفه باشد این ملازمه درصفت نیست .

۳ ـ صفت اعم از موصوف است نمیتواند اخص باشد این شرط درعطف بیان نیست بلکه عطف بیان باید اعرف واشهر از متبوع باشد .

٤ ـ صفت را میتوانیم باضمار فعلی نصب (بعنوان مفعولیت) یا به تقدیر اسمی رفع (بعنوان ابتدائیت) دهیم درصورتیکه درعطف بیان این امر صحیح نیست .

تذکر ـ از آنجائیکه بین عطف بیان و بدل کل از کل چندان تفاوتی نیست ذکر امثله این باب بخاتمه مبحث بدل موکول میشود .

بدل

لغتاً بدل بمعنای عوض است دراین مبحث منظور از بدل آن اسم یا جمله ایست که بمنظور ایضاح بعد از اسم یا جمله دیگری ذکر شود این جمله یا اسم را تابع و آنرا متبوع گویند (علت این است که دراعراب لاحق ازسابق تبعیت دارد) این تابع ومتبوع را در این باب بدل ومبدل منه مینامند یعنی تابع را بدل و متبوع را مبدل منه .

باید توجه داشت بدل اسم مصدر است واز ذکر اسم مصدر دراینجا اسم مفعول (مبدل) مراد است .

درتوابع قبلی یعنی صفت ـ توکید ـ عطف بیان اگر دقتی شود این معنا بدست میآید که آن توابع هیچکدام در جمله مقصود درحکم نبودند یعنی اگر در جمله حکمی بود مربوط به صفت تأکید یا عطف بیان نبود بلکه مربوط بآن اسمی بود که اینها

مکمل آن بودند ، این تابع بعکس آنها است مقصود درحکم است یعنی اگر بگوئیم قَامَ الرَّجُلُ اَخُوكَ حکم قیام براخوك که بدل است حمل میشود در صورتیکه اگر بگوئیم قَامَ الرَّجُلُ الْعَالِمُ حکم قیام بر العالم که صفت است محمول نیست بهمین جهت

درتعریف بدل گفته‌اند :

اَلْبَدَلُ هُوَ تَابِعٌ مَقْصُودٌ بِالْحُكْمِ بِدُونِ وَاسِطَةٍ وَ الْغَايَةُ مِنْهُ هِيَ اِيضَاحُ الْمُبْدَلِ مِنْهُ

بدل آن تابع بی واسطه ایست که مقصود درحکم و بمنظور توضیح مبدل منه ذکر میگردد .

تذکر - قید بدون واسطه در تعریف فوق برای این است که عطف نسق از این تعریف خارج شود زیرا عطف نسق مقصود درحکم است منتهی باواسطه، قام زید وعمرو (حکم قیام برعمرو حمل میشود همانطوری که برزید حمل شده است)

فَخَرَجَ بِقَوْلِهِمُ الْمَقْصُودُ بَقِيَّةُ التَّوَابِعِ وَبِقَوْلِهِمْ بِلَا وَاسِطَةٍ الْعَطْفُ

اَلتَّابِعُ الْمَقْصُودُ بِالْحُكْمِ بِلَا وَاسِطَةٍ هُوَ الْمُسَمَّى بَدَلَا

اقسام بدل

۱ - کل از کل ۲ - جزء از کل ۳ - بدل اشتمال ٤ - بدل غلط

۱ - جَاءَ الْاَمِيرُ اَمِيرُ الْقَوْمِ

جاء فعل الامیر فاعل ، امیر القوم مضاف ومضاف الیه بدل کل از کل

۲ - طَابَ الْاَمِيرُ قَلْبُهُ

طاب فعل الامیر فاعل، قلبه مضاف ومضاف الیه بدل جزء از کل

۳ - اَعْجَبَنِي الْاَمِيرُ حِلْمُهُ

اعجب فعل نون وقایه یاء مفعول الامیر فاعل، حلمه مضاف ومضاف الیه ، بدل اشتمال

۴ - رَأَيْتُ زَيْدًا اَلْفَرَسَ

رأیت فعل ضمیر فاعل ، زیدا مفعول ، الفرس بدل غلط

توضیحات

بدل کل از کل که بآن بدل مطابق هم گفته میشود آن بدلی است که با مبدل منه هیچگونه تفاوتی نداشته وعین همان است ، درمثال اول منظور از امیر القوم همان امیری

است که باالف ولام باحالت رفعی بدنبال فعل جاءذکر شده است .

بدل جزء ازکل آن بدلی است که جزء یابعض یا قسمتی ازمبدل منه است درمثال دوم قلب جزء وبعض ازامیراست، دراین نوع بدل برای ارتباط باید در بدل ضمیری که ارجاعش بمبدل منه است موجود باشد .

بدل اشتمال آن بدلی است که جزء مبدل منه نبوده بلکه ازمتعلقات مبدل منه است وزوال آن ازمبدل منه امکان دارد در مثال سوم حلم از امیر ممکن است زائل گردد اماقلب امکان ندارد دراین نوع بدل نیز ضمیری برای ارتباط دربدل موجوداست .

بدل غلط آن بدلی است که مغایر بامبدل منه است وهیچگونه نسبتی بین آن ومبدل منه موجود نیست ذکراین نوع بدل ممکن است از روی سهو ونسیان بوده باشد متکلم اراده اسم دوم را داشته بغلط اول را عنوان کرد است (رَأَیْتُ زَیْداً حِمَاراً) دربین فصحاء واهل ادب ذکراین نوع بدل معمول نیست

این عبارت خلاصه ایست از آنچه دربالا گفته شد :

وَالْبَدَلُ اِمَّاأَنْ یَکُونَ الْاَوَّلُ فِی الْمَعْنٰی اوبَعْضَه اوْ مُشْتَمِلاً عَلَیْهِ اَوْیَکُونُ عَلٰی وَجْهِ الْغَلَطِ .

احکام بدل ومبدل منه

قبلا تذکر دادیم که بدل تنها با مبدل منه در اعراب باید مطابقت داشته باشد تطبیق درسایر موضوعات شرط نیست ، بنابراین ممکن است بدل معرفه ازمعرفه ،نکره ازنکره ، معرفه ازنکره،نکره ازمعرفه ظاهر ازضمیر یا ضمیر از ظاهر بوده باشد وحتی ممکن است جملهٔ بدل ازجملهٔ دیگر ذکر شود .

نمونه های مختلف ازبدل

۱ـ بدل معرفه ازمعرفه ـ **اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ صِرَاطَ الَّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ** ۶/۱

توضیح مبدل منه (الصراط المستقیم) معرفه است بدل (صراط الذین) نیز بسبب اضافه معرفه است ـ نوع بدل کل ازکل

۲- بدل نکره ازنکره -ان للمتقین مفازاً حدائق واعناباً ۴۲/۷۸

توضیح مبدل‌منه (مفازاً) نکره‌است ، بدل (حدائق ومعطوف آن اعناب) نیز نکره است - نوع بدل اشتمال یا بعض ازکل (۱)

۳ - بدل معرفه ازنکره -وانك لتهدی الی صراط مستقیم صراط الله ۵۲/۴۲

توضیح مبدل‌منه (صراط مستقیم) صفت وموصوف نکره‌است، بدل (صراط الله) بواسطه اضافه معرفه- نوع بدل کل ازکل .

٤ - نکره ازمعرفه - لنسفعاً بالناصیة ناصیة کاذبة خاطئة ۹۶/۱۶ (۲)

توضیح مبدل‌منه (بالناصیه) معرفه‌است بسبب الف ولام، بدل (ناصیه) نکره است -نوع بدل کل ازکل - این نوع بدل را در وقتی نیکو میشمارند که بدل دارای صفت باشد (کاذبة خاطئة هردو صفتند ولایحسن بدل النکرة من المعرفة حتی توصف - ریشه فعل «سفع» ازجهت اینکه مؤکد بنون تأکیداست « لنسفعن » بصورت الف باتنوین نوشته شده است .

نمونه‌های دیگری ازبدل

ظاهر ازضمیر	ضمیر ازظاهر	ضمیر ازضمیر
۱ - رأیته زیداً	۲ - رأیت زیداً ایاه	۳ - رایته ایاه
رأیت فعل‌ضمیر فاعل، هامفعول زیدا بدل کل‌ازکل	رأیت فعل‌ضمیر فاعل‌زیدامفعول ایاه بدل کل‌ازکل	رأیت فعل‌ضمیر فاعل، هامفعول ایاه بدل کل ازکل

ازتمام ضمائر بدل میتوان ذکر کرد مگر ازضمیر مخاطب ومتکلم اگر گفته شود : «مررت‌بك زید » (بدل‌ازمخاطب) یا «مررت بی‌زید » (بدل ازمتکلم) این‌بدل صحیح نیست‌زیرا ضمیرمخاطب ومتکلم درنهایت وضوح‌است احتیاج به‌بیان‌ندارد .

---

(۱) این بیت نیز برای‌شاهد دراین نوع بدل‌عنوان شده‌است :

وکنت کذی رجلین رجل‌صحیحة ٭ ورجل رمی فیها‌الزمان فشلت

ترجمه: من بمانندافرادی بودم که دو پای‌دارند‌پای سالم و پائی که‌حوادث دهر آنرا آسیب‌زده لنگ‌میبود.

(۲) این آیه مرادف‌است با این آیه «فیؤخذ بالنواصی والاقدام» ترجمه البته وی‌را به پیشانی ، آن پیشانی عاصی خطاکار رو بآتش کشند .

وَاعْلَمْ اَنَّ الْمُضْمَرَاتِ كُلَّهَا لَكَ اَنْ تُبْدِلَ « الْاَضْمِيرَ الْمُتَكَلِّمِ وَ الْمُخَاطَبِ » فَلَا يَحْسُنُ الْبَدَلُ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عِنْدَ اَكْثَرِ النَّحْوِيِّينَ .

نمونه‌های دیگری از بدل

۱ ـ فعل از فعل ـ قَامَ زَيْدٌ ذَهَبَ ترکیب : «قام فعل زید فاعل، ذهب فعل ضمیر فاعل ، بدل از قام»

توضیح (این نوع بدل در وقتی صحیح است که هردو فعل معناً و زماناً متفق باشند)

۲ ـ فعل از اسم ـ زَيْدٌ مُتَّقٍ يَخَافُ اللّٰهَ ترکیب : «زید مبتدا ، متق خبر ، یخاف فعل ضمیر فاعل، الله مفعول جمله فعلیه بدل از متق»

توضیح (جمله فعلیه بدل است از شبه فعل (متق)

۳ ـ جمله از جمله (اسمیه) قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اَللّٰهُ الصَّمَدُ ترکیب : « قل فعل ضمیر فاعل ، هو ضمیر شأن مبتدا ، الله مبتدا احد خبر، جمله مبتدا وخبر خبر برای هو ، (ضمیر شان) الله مبتدا ، الصمد خبر بدل»

توضیح (در جمله آخر میتوان صمد را صفت الله گرفت والله خبر مبتدای محذوف (هو) بوده باشد (هو الله الصمد) ومیتوان الله الصمد (صفت وموصوف) را خبر بعد از خبر گرفت) .

٤ ـ جمله از جمله (فعلیه) اِرْحَلْ عَنَّا لَا تُقِيمَنَّ عِنْدَنَا ترکیب : « ارحل فعل ضمیر فاعل ، عنا جار ومجرور ، لا ناهیه تقیمن فعل ضمیر فاعل مؤکد بنون تأکید ثقیله ، عند ظرف مضاف نامضاف الیه ، جمله بعد بدل از جمله قبل »

موارد اختلاف عطف بیان با بدل

چون در بسیاری از موارد عطف بیان و بدل یکی هستند و کمتر ممکن است که نتوان عطف بیان را بدل یا بدل را عطف بیان فرض کرد و حتی گفته شده :

کُلَّما جاز ان یکون عطف بیان جاز ان یکون بدلاً موارد اختلاف بشرح زیر درج میگردد تادر تعیین آندو اشتباهی نشود .

۱ ـ بدل ممکن است جمله باشد عطف بیان جمله نمیشود .

۲ ـ ضمیر عطف بیان نمیشود وازضمیرهم عطف بیان ذکر نمیشود بخلاف بدل که ممکن است هم ضمیر باشد وهم تابع ازضمیر (مثالهائی از این نوع بدل ذکر شد) .

۳ ـ بدل نکره از معرفه و معرفه ازنکره جایز است درصورتیکه عطف بیان باید با متبوعش مطابقت کند اگر معرفه است معرفه واگر نکره باشد نکره ذکر شود .

٤ ـ بدل ازجمله صحیح است لکن عطف بیان ازجمله صحیح نیست .

٥ ـ عطف بیان جمله نمیشود بدل ممکن است جمله باشد .

٦ ـ عطف بیان درنیت نیست که بجای متبوع ذکر شود امادر بدل این نیت هست .

۷ـ بدل ممکن است فعل یاتابع ازفعل بوده باشد در صورتیکه عطف بیان نه ممکن است فعل ونه ممکن است تابع ازفعل بوده باشد .

شواهدی از آیات درمورد بدل

۱ ـ اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً ۲۳/۳۹ ـ ترکیب : « الله ، مبتدا نزّل فعل ضمیرفاعل ، احسن مفعول مضاف ، الحدیث مضاف الیه ، کتاباً بدل ، متشابهاً صفت جمله خبر برای مبتدا »

توضیح ـ (دراین جمله مبدل منه معرفه وبدل نکره است راجع باین نوع بدل اشاره شد بهتر این است که بدل دارای وصف باشد ـ متشابهاً را حال هم میتوان گرفت ـ بغیرازاین دوکلمه دربعد آیاتی هم هست که برای کتاب وصفند) .

۲ ـ اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیقاتاً یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ ۱۷/۷۸ ترکیب: «ان از حروف مشبهة بالفعل ، یوم اسم ان مضاف ، الفصل مضاف الیه ، کان از افعال

ناقصه ، ضمیر اسم کان ، میقاتاً خبر ، یوم بدل از یوم الفصل ، ینفخ فعل

مجهول فی‌الصور جارومجرور نایب فاعل‌جمله کان میقاتامحلا مرفوع خبر برای‌ان »

توضیح - (مبدل‌منه در این جمله معرفه‌است بسبب اضافه‌و بدل نیز معرفه است بسبب اضافه مبدل منه باسم معرف بالف و لام مضاف است ، بدل بر جمله‌فعلیه)

۳ - ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً رَجُلاً فِیهِ شُرَکَاءُ مُتَشَاکِسُونَ ۳۹/۲۹ ترکیب : «ضرب‌فعل،الله فاعل ،مثلا مفعول ،رجلا بدل ، فیه جارومجرور خبرمقدم ،شرکاء مبتدای مؤخر، متشاکسون صفت‌برای شرکاء»

توضیح - (مبدل منه (مثلا) نکره‌است بدل (رجلا) نیز نکره الا اینکه‌بجمله بعدوصف شده‌است)

۴- فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ ۲۰/۸۸ ترکیب : « فاء عطف اخرج فعل ضمیرفاعل ، لهم‌جار ومجرور ، عجلامفعول ، جسداً بدل، له‌جار ومجرور خبر مقدم،خوار مبتدای مؤخر »

توضیح - (مبدل منه «عجلا» نکره است بدل «جسداً» نیز نکره است الااینکه بجمله‌بعد توصیف‌شده)

۵ - وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِیهَا مِنْ بَرَدٍ ۲۴/۴۳ ترکیب : واو عاطفه ینزل فعل‌ضمیر فاعل ، من‌السماء جارومجرور، من‌جبال جار ومجرور بدل ازمن‌السماء ، فیها جارومجرور ، من‌برد جارومجرور »

توضیح - (جارومجرور «فیها» در مقام وصف است برای بدل ، جارومجرور « من‌برد» نیز درمحل جر است بعنوان صفت دیگر - مفعول فعل ینزل محذوف است - درواقع تقدیر این‌است - ینزل من‌جبال سماویة بردیة برداً)

٦ - وَمَا أَنْسَانِیهُ إِلَّا الشَّیْطَانُ أَنْ أَذْکُرَهُ ۱۸/۶۳ ترکیب : « و او عاطفه، ما نافیه انسی‌فعل‌یاء مفعول اول ، هاء مفعول دوم ، الااداة حصر، الشیطان

فاعل ، ان حرف نصب ، اذکر فعل ضمیر فاعل هامفعول، جمله مؤول بمصدر بدل ازها »

توضیح - (قبلا اشاره کردیم آوردن بدل ازضمیر بخلاف عطف بیان جایز است در این آیه جمله ان اذکره بدل است ازها در انسانیه وجمله بدین صورت تعبیر شده است : وماانسانی ذکره الاالشیطان)

۷ - لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ ۴۳/۳۳ ترکیب :«لام حالیه جعلنا فعل ضمیر فاعل ، لمن جار و مجرور مفعول ، یکفر فعل ضمیر فاعل ، بالرحمن جارومجرور ، لبیوت جارومجرور مضاف ، هم مضاف الیه بدل اشتمال از «لمن یکفر بالرحمن »سقفاً مفعول دوم برای جعلنا ، من فضة جارومجرور »

توضیح - (مبدل منه لمن یکفر بالرحمن لفظاً مجرور ومحلا منصوب است بدل نیز لفظاً مجرور ومحلا منصوب است)

۸ - ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ ۵/۷۱ ترکیب : « ثم عاطفه تاب فعل ، الله فاعل ، علیهم جارومجرور ، ثم عاطفه ، عموا فعل ضمیر فاعل واو عطف ، صموا فعل ضمیر فاعل ، کثیر بدل از ضمیر ، منهم جارو مجرور »

توضیح -(مبدل منه در آیه ضمیری است که مربوط به فعل عموا وصموا است (واو) وبدل (کثیر) که اسم نکره است بدل از این واو است ، دو وجه دیگر برای کثیر بیان شده یک وجه فاعلیت در این صورت واو تنها علامت جمع خواهد بود (رجوع شود به صفحه ۱۰۹) وجه دیگر خبر برای مبتدای محذوف)

۹ - وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا ۲۱/۳ ترکیب : « واو عاطفه ، اسروا فعل ضمیر فاعل ، النجوی مفعول ، الذین محلا مرفوع بدل از واو در اسروا ، ظلموا فعل ضمیر فاعل »

توضیح - (الذین درمحل رفع است بنابراینکه بدل باشدازواو در اسروا، سه‌وجه دیگرمیتوان فرض کرد ۱ - واودر اسروا علامت جمع باشدبه‌تنهائی الذین درمحل رفع باشد، بعنوان فاعلیت (صفحه ۱۰۹) ۲ - در محل رفع باشد تاخبر باشد برای مبتدای محذوف «هم الذین ظلموا» ۳ - در محل نصب باشد بنا برذم بفعل مقدر «اعنی»)

۱۰ - هل هذا الا بشر مثلکم $\frac{۳}{۲۱}$ ترکیب : « هل ازاداة استفهام (در این آیه مجازا از آن اراده نفی شده) هذا مبتدا ، الاداة حصر ، بشرخبر، مثل صفت مضاف، کم مضاف الیه ، تمام جمله درمحل نصب بدل ازنجوی (در آیه قبل)

توضیح - (مبدل منه این آیه مفرد است وتمام آیه که بدل واقع شده جمله است)

۱۱ - ومن یفعل ذالک یلق اثاما یضاعف له العذاب $\frac{۶۸}{۲۵}$ ترکیب : « واوعاطفه

هل یکی ازادوات استفهام است: ادوات استفهام عبارتند ازهمزه، هل، ما، من، متی ایان، کیف، این، انی، لم، ای.

چون استفهام بدوقسمت «طلب تصور وطلب تصدیق» تقسیم شده استعمال این ادوات دراین دو قسم استفهام بدین ترتیب است :

۱ - هل منحصرا استعمالش درطلب تصدیق است .

۲ - همزه چون عمومیت دارد دراستفهام هم برای طلب تصور بکارمیرود هم برای طلب تصدیق .

۳ - غیرازاین دو بقیه دراستفهام استعمالشان منحصراست درطلب تصور .

الهمزة ترد لطلب التصور نحو (ازید قائم ام عمرو) ولطلب التصدیق :(ازیدقائم) وهل مختصة لطلب التصدیق نحو(هل قائم زید) وبقیة الادوات مختصة لطلب التصور .

موضوع تصور و تصدیق درو قتیکه موردشک و تردید دراستفهام عامل فعل باشد(درو قوع فعل تردیدی نباشد) روی آن جهة استفهام بشود استفهام طلب تصوراست :(علی وسعید ادرحال سفرمی بینیم ومیدانیم یکی ازاین دو باید بخانه برود تردید حاصل میشود که کدامیک ازاین دو مسافر است آیا علی مسافراست یاسعید (اعلی مسافرام سعید) چون درو قوع فعل تردیدی نبوده تردید درعامل است استفهام طلب تصوراست .

فالاستفهام عن التصور یکون عندالتردد فی تعیین احدالشیئین .

چنانچه مورد شک و تردید وقوع فعل بوده باشد (تردید نسبت به عامل نباشد) روی آن جهت استفهام بشود استفهام طلب تصدیق است .

علی رادرحال سفرمی بینیم تردیدی نسبت به سفراو برای ما حاصل میشود سوآل میکنیم آیا علی مسافراست «اعلی مسافر» چون درنسبت وقوع سفر تردید شده استفهام طلب تصدیق است.

والاستفهام عن التصدیق یکون عن نسبة تردد الذهن فیها بین ثبوتها واثباتها .

من شرطیه مبتدا ، یفعل فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، ذالك مفعول یلق فعل ضمیر فاعل جزای شرط ، اثاماً مفعول ، جمله درمحل رفع خبر برای مبتدا ، یضاعف فعل مجهول ، له جار ومجرور ، العذاب نایب فاعل ، جمله بدل از جمله یلق اثاماً»

توضیح - (در این آیه مبدل منه جمله است بدل نیز جمله است مبدل منه مجزوم است بدل نیز مجزوم شده است - جمله دیگری هم بعد از این آیه هست که آن نیز مجزوم است)

۱۲ - فیه آیات بینات مقام ابراهیم ۹۷/۳ ترکیب : «فیه جار ومجرور خبر مقدم آیات مبتدای مؤخر ، بینات صفت ، مقام ابراهیم بدل بعض از کل (بدل از آیات) یا عطف بیان بنا بر اینکه متضمن همه آیات باشد»

توضیح - (در این آیه در مورد موقعیت مقام ابراهیم بین نحویین اختلاف نظر هست عده آنرا بدل جزء از کل میدانند زمخشری میگوید عطف بیان است ، بقول زمخشری ایراد میکنند میگویند اشتباه کرده است زیرا عطف بیان با متبوع خود در معرفه و نکره باید مطابقت نماید در اینجا مقام ابراهیم معرفه و آیات بینات نکره است)

۱۳ - جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس ۹۷/۵ ترکیب : « جعل فعل الله فاعل ، الکعبه مفعول اول ، البیت الحرام عطف بیان ، قیاماً مفعول دوم ، للناس جار ومجرور »

توضیح - (در این آیه البیت الحرام از آن جهت عطف بیان گرفته شده که جهت مدح در آن ملحوظ باشد)

۱۴ - ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم ۱۱۷/۵ ترکیب: ما نافیه ، قلت فعل ضمیر فاعل ، لهم جار ومجرور مفعول ، الا اداة استثناء ، ما موصوله مستثنی ، امرت فعل ضمیر فاعل ، نون وقایه یاء مفعول ، به جار ومجرور ، ان مفسره اعبدوا فعل ضمیر فاعل ، الله

مفعول ، ربی مضاف ومضاف الیه بدل(از الله) واو عاطفه ربکم مضاف ومضاف الیه عطف بر ربی » جمله ان اعبدو الله محلا مجرور بدل ازهاء در به »

توضیح - (جمله «ان اعبدوالله » رازمخشری عطف بیان از هاء در به گرفته بااینکه گفته شدعطف بیان ضمیر نمیشود وازضمیرهم عطف بیان ذکر نمیشود زمخشری میگوید اگر جمله ان اعبدوالله رابدل فرض کنیم از آنجائیکه مبدل منه در حکم سقوط است ممکن است موصول بدون عائد بماند قاضی بیضاوی میگوید دربدل این شرط نیست که مبدل منه آن جایز باشد درهمه جاساقط شود .

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِ الْبَدَلِ جَوَازُ طَرْحِ الْمُبْدَلِ مُطْلَقاً

موضوع دیگری که دراینجا باید متذکر شد این است که حرف «ان» در این آیه دروقتی صحیح است که مفسره بآن اطلاق شود که ماده قول که در قبل آن گذشته به امر تأویل شود (**ماامرتهم الابما امرتنی به**) زیرا ان اعبدوالله را نمیتوان مقول قول قرار داد .

۱۵ - انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی وفرادی ۴۶/۳۴ ترکیب : «ان» ازحروف مشبهة بالفعل ملغی ازعمل ما کافه ملغی ازعمل، اعظکم فعل وفاعل مفعول ، بواحدة جارومجرور ،ان مفسره ، تقوموا فعل ضمیر فاعل،لله جار و مجرور،جمله محلا مجرور بدل یاعطف بیان از واحده، مثنی حال،واوعاطفه،فرادی عطف به مثنی»

توضیح - (جمله ان تقوموا لله را) میتوان عطف بیان ومیتوان بدل گرفت چون متبوع مجروراست تابع نیز محلا درهردو حال مجروراست .ومیتوان آنرا خبر گرفت برای مبتدای محذوف (هو) دراین صورت محلا مرفوع است.ومیتوان آنرا باضمار فعل «اعنی» منصوب گرفت .

وَمَحَلُّهُ الْجَرُّ عَلَى الْبَدَلِ اَوِ الْبَيَانِ اَوِ الرَّفْعِ اَوِ النَّصْبِ بِاِضْمَارِ هُوَ اَوْ اَعْنِي

پایان مجرورات

فصل پنجم

ملحقات

موضوعاتی که در این فصل ذیل عنوان ملحقات از آنها بحث میشود (اخبار بالذی ـ اشتغال ـ تنازع) موضوعاتی هستند که در نحو کمتر از آنها بحث شده علت این است عبارات وجملاتی که متضمن این مباحث هستند کمتر است چندین صفحه عبارت را ممکن است مامطالعه کنیم و به یکی از این مباحث برخورد نکنیم ولی از آنجائیکه عنوان کتاب با اختصار منافات داشته و از هر بابی هم که تا کنون بحث شده است بتفصیل بحث شده لازم است اولا ازذکر آنها خوداری نشود و درثانی بتفصیل بحث شود وچون این ابواب از مباحث مشکل علم نحو است باید بادقت بیشتری آنها را مطالعه کرد.

اخبار بالذی وفروع آن والف ولام

الذی یکی از اسماء موصول است مقصود از فروع تثنیه، جمع، و مؤنث آن «التی» است ومراد ازالف ولام الف ولام موصول است که براسم فاعل، ومفعول داخل میشود.

این باب وضع شده است بجهت تمرین و آزمایش محصلین تامعلوم شود دراین زمینه معلومات آنها تاچه حداست.

اگر بکسی گفته شود خبر بده بالذی (اخبر بالذی) مقصود نه این است که بسبب الذی خبر بده بلکه نظر این است که الذی رامبتدا قرار ده و از آن بوسیله اسمی که موردنظر است خبر ده بااینکه ظاهر عبارت حکایت ازمعنای اول میکند مع الوصف منظورموضوع دوم است.

نوعاً این سئوال دروقتی پیش میآید که اسمی درجملهٔ گذشته باشد و طرف بخواهد از آن اسم خبر بگیرد جملهٔ گفته میشود باین مضمون «**قام علیٌّ**» «**یا**» «**رأیت علیاً**»

سئوال کننده میخواهد جملهٔ تشکیل شود که «علی» در آن جمله خبر باشد بطرف میگوید اخبر بالذی او باید بگوید اَلَّذِي قَامَ عَلِيٌّ (در مورد جمله اول) وَالَّذِي رَايْتُهُ عَلِيٌّ (درمورد جمله دوم)ـ الذی در هر دو جمله مبتدا و علی در هر دو جمله خبر است عائد موصول در جمله اول ضمیر مستتر است و در جمله دوم ضمیر بارز متصل .

در حقیقت اگر کسی در خصوص اسمی گفت اخبر بالذی باید آن اسم را خبر و الذی را مبتدا قرار داد یعنی جمله‌ای باید تشکیل داد که مبتدای آن الذی و خبر آن اسم مورد نظر باشد در مورد جمله بالا اگر گفته شود بسبب الف و لام خبر ده باید گفت اَلْقَائِمُ عَلِيٌّ .

مَا قِيلَ اخْبِرْ عَنْهُ بِالَّذِي خَبَرْ عَنِ الَّذِي مُبْتَدَأً قَبْلُ اسْتَقَرَّ

چند مثال مختلف

قبل از اسناد	بعد از اسناد
۱ ـ ضَرَبْتُ زَيْداً (مفرد)	اَلَّذِي ضَرَبْتُهُ زَيْدٌ
۲ ـ ضَرَبْتُ الزَّيْدَيْنِ (تثنیه)	اَللَّذَانِ ضَرَبْتُهُمَا الزَّيْدَانِ
۳ ـ ضَرَبْتُ الزَّيْدِينَ (جمع)	اَلَّذِينَ ضَرَبْتُهُمُ الزَّيْدُونَ
۴ ـ ضَرَبْتُ هِنْداً (مؤنث)	اَلَّتِي ضَرَبْتُهَا هِنْدٌ

در تمام این چهار جمله اسماء موصول مبتدا و اسماء بعد خبرند و آنچه از فعل و فاعل و مفعول در وسط واقع شده صله و عائد هستند درواقع قاعده این است که فعل جمله قبل در وسط مبتدا و خبر قرار گیرد و عائدی هم که لازم است بدنبال آن فعل ذکر شود .

وَمَا سِوَاهُمَا فَوَسْطَهُ صِلَةْ عَائِدُهَا خَلْفُ مُعْطِي التَّكْمِلَةْ

از امثله بالا این موضوع استفاده میشود چنانچه در جمله قبل اسم مورد نظر مفرد باشد باید موصول مفرد باشد اگر تثنیه باشد باید موصول تثنیه و چنانچه جمع

باشد باید موصول هم جمع باشد چه مذکر و چه مؤنث یعنی در عدد و تأنیث و تذکیر مطابقت لازم است .

وَبِالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّتِي اُخْبِرْ مُرَاعِيًا وِفَاقَ الْمُثْبَتِ

درمورد خبر بوسیله الف ولام باید توجه داشت هر آن اسمی که از آن میتوان بالف ولام خبر داد به الذی هم میتوان خبر داد لکن چنان نیست هر اسمی که از آن به الذی میتوانیم خبر دهیم بتوانیم بالف ولام هم خبر دهیم .

فَكُلُّ مَا يُخْبَرُ عَنْهُ بِالْاَلِفِ وَاللَّامِ يَصِحُّ اَنْ يُخْبَرَ عَنْهُ بِالَّذِي وَ لَيْسَ كُلُّ مَا يُخْبَرُ عَنْهُ بِالَّذِي يَجُوزُ اَنْ يُخْبَرَ عَنْهُ بِالْاَلِفِ وَاللَّامِ فَكَانَ الْاِخْبَارُ بِالَّذِي اَعَمَّ .

در این باب الف ولام قائم مقام الذی است (اسم است در حقیقت) محلی که در این باب برای الذی هست (ابتدائیت) عیناً برای الف ولام هم هست در واقع الف ولام هم محلا بعنوان ابتدائیت (مبتدا) مرفوع است «القائم علی» باید ترکیب شود الموصول مبتدا، قائم قائم مقام فعل ضمیر مستتر عائد، علی خبر .

اسمی که میخواهیم بوسیله الذی از آن خبر دهیم در هر جمله که باشد اسمیه یا فعلیه (زَيْدٌ قَائِمٌ - ضَرَبْتُ زَيْدًا) از آن اسم میتوانیم خبر دهیم (اَلَّذِي هُوَ قَائِمٌ زَيْدٌ - اَلَّذِي ضَرَبْتُهُ زَيْدٌ) اما شرط خبر دادن بوسیله الف ولام این است که آن اسم در جمله فعلیه بوده باشد و فعل آنهم از افعالی باشد که صحیح باشد صیغه سازی صله الف ولام از آن (جامد نباشد بتوانیم اسم فاعل یا مفعول از آن بنا کنیم)

درواقع بالف ولام از اسمی که در جمله اسمیه است و یا اینکه در جمله فعلیه است و فعلش غیر متصرف است (مانند الرجل در نعم الرجل) نمیتوان خبر داد(۱) .

---

(۱) نعم فعل مدح است چهار صیغه هست که بنام افعال مدح و ذم خوانده شده اند و فعل برای مدح «نعم و حبذا» و دو فعل برای ذم «بئس و ساء» این افعال جامد هستند جز ماضی صیغه دیگری از آنها بنا نمیشود، اسم مرفوعی هم بعداز فاعل بنام مخصوص بمدح یا مخصوص بذم با آنها ذکر میکردد .

در حب ذا فاعل است و در بقیه هم فاعل باید معرف بال (جنسی) باشد یا مضاف بر اسمی باشد که آن اسم دارای الف و لام است .

«نعم العبد انه اواب» «بئس الشراب وساءت مرتفقاً» «حبذا بستان یحمل فی خرج»

انت نعم المتاع لو کنت تبقی ● غیر ان لا بقاء للانسان

زمخشری میگوید :

وَمَجَالُ الَّذِي فِي بَابِ الْأَخْبَارِ أَوْسَعُ مِنْ مَجَالِ اللَّامِ الَّتِي بِمَعْنَاهُ حَيْثُ دَخَلَ فِي الْجُمْلَتَيْنِ الْاِسْمِيَّةِ وَ الْفِعْلِيَّةِ جَمِيعاً وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّامِ مَدْخَلٌ إِلَّا فِي الْفِعْلِيَّةِ .

دراین باب میدان عمل برای الذی وسیع تر است، الذی میتواند مبتدا باشد برای دواسم، اسمی که در جمله فعلیه است واسمی که در جمله اسمیه است، الف ولام تنها میتواند مبتدا باشد برای آن اسمی که در جمله فعلیه است .

وضع عائد در اخبار بالف ولام

صله الف و لام اگر اسم ظاهر را رفع دهد عائدش ممکن است ظاهر گردد وممکن است بحال استتار باقی باشد .

اَلْوَاقِي الْبَطَلَ اللّٰهُ (خبر از فاعل عائد مستتر) اَلْوَاقِيهِ اللّٰهُ الْبَطَلَ (خبر از مفعول عائد ظاهر)

ال موصول مبتدا، واقی قائم مقام فعل صله ضمیر فاعل، (عائد مستتر) البطل مفعول، الله خبر

ال موصول مبتدا، واقی قائم مقام فعل صله، ها عائد؛ الله فاعل برای واقی، البطل خبر،

واگر ضمیر را رفع داده باشد چنانچه بر گشت ضمیر بالف ولام باشد عائد بحال استتار باقی خواهد ماند .

بَلَّغْتُ مِنْ اَخَوَيْكَ اِلَى الْعَمْرَوَيْنِ رِسَالَةً اَلْمُبَلِّغُ مِنْ اَخَوَيْكَ اِلَى الْعَمْرَوَيْنِ رِسَالَةً اَنَا

بلغت فعل ضمیر فاعل، من اخوین، جار و مجرور، کاف مضاف الیه، الی العمرو ین جار و مجرور، رسالة مفعول،

ال موصول مبتدا، مبلغ قائم مقام فعل، ضمیر فاعل، صله ال، من اخوین جار و مجرور ؛ کاف مضاف الیه ، الی العمرو ین جار و مجرور، رسالة مفعول، انا خبر

واگر بر گشت ضمیر بغیر الف ولام بوده باشد باید از صله منفصل و بارز آذکر گردد .

بَلَّغْتُ مِنَ الزَّيْدَيْنِ اِلَى الْعَمْرَوَيْنِ رِسَالَةً . اَلْمُبَلِّغُ اَنَا مِنْهُمَا اِلَى الْعَمْرَوَيْنِ رِسَالَةً الزَّيْدَانِ

بلغت فعل ضمیر فاعل، من الزیدین جار و مجرور، الی العمرو ین جار و مجرور، رسالة مفعول،

ال موصول مبتدا ، مبلغ قائم مقام فعل، انا فاعل، منهما جار و مجرور، الی العمرو ین جار و مجرور، رسالة مفعول، الزیدان خبر

اسمائیکه برای الذی خبر واقع نمیشوند

بعللی که بعداً ذکر میشود این اسماءرا نمیتوان برای الذی خبرقرار داد ،

۱ - اسماءشرط واستفهام؛ ۲ - حال وتمیز؛ ۳ - ضمیر عائد؛ ۴ - ضمیر شأن؛ ۵ - موصوف بدون صفت؛ ۶ - مضاف بدون مضاف الیه ؛ ۷ - مصدر؛ (۱)

اسماء شرط واستفهام - اسماء شرط واستفهام درهرجمله که بوده باشند باید درصدرجمله قرار گیرند (صدارت طلب هستند) اگر بخواهیم آنهارا برای الذی مسند قراردهیم لازمه اش این است که در آخر جمله ذکر شوند ذکر آنهادر آخر جمله برخلاف موقعیت آنهااست بهمین جهت نمیتوان از آنها خبرداد .

حال و تمیز - این دواسم چنانکه شرح آنها درقبل گذشت وندونه هائی هم از آنها ذکرشد میبایستی نکره باشند اگر بنا شود به الذی از آنها خبردهیم لازمه خبر دادن معرفه شدن است بهمین جهت ازاین دواسم هم نمیتوان خبرداد .

ضمیر عائد - لازمه خبردادن ازضمیرعائد این است که مبتدایاموصول بی عائد بماند اگر بخواهیم ازاین جمله «زیدمنطلق» خبردهیم باید بگوئیم «الذی زیدمنطلق هو» مرجع این ضمیر اگر الذی باشد مبتدابی عائد است واگر مبتداباشد موصول بی عائداست بدین جهت ضمیرعائد هم نمیتوان مسندقرارداد (یعنی خبرقرارداد)

ضمیر شأن - جای ضمیر شأن وحدیث دراول جمله است اگر ازضمیر شأن خبردهیم اولاً لازمه اش این است که ازصدارت بیفتد ودرثانی مرجعش ظاهر شود (ضمیر شأن غیر عائد بظاهر است) جمله آنرا تفسیر میکند بنا بر این ضمیر شأن مسند واقع نمیشود.

موصوف بدون صفت - اگر ازموصوف به تنهائی به الذی خبرداده شودلازمه اش این میشود ضمیری که جای موصوف مینشیند توصیف شود.

دراین جمله **رَأَیْتُ رَجُلاً ظَرِیفاً** اگر بخواهیم ازرجل خبر دهیم باید بگوئیم **الَّذِی رَأَیْتُهُ ظَرِیفٌ رَجُلٌ** در اینجا ضمیر به ظریف وصف شده وحال آنکه گفته ایم برای

---

(۱) بایددر نظرداشت غیراز اسماءفوق آنچه ذکرضمیراز آن صحیح نیست دراین باب مسندقرار نمیگیرد یعنی فعل، جمله، جارومجرور، حرف، نکرات بطور کلی صلاحیت این موضوع راندارند .

ضمائر صفت نمیتوان آورد «اِنَّ الضَّمائِرَ لاتُوصَفُ

اگرازموصوف باصفت‌خبرداده‌شد این محظور پیش نخواهد آمد «اَلَّذی ضَرَبْتُهُ رَجُلٌ ظَریفٌ»

مضاف بدون مضاف‌الیه ـ ازمضاف به‌تنهائی اگر خبردهیم بایدضمیری‌راکه بجای مضاف ذکرکرده‌ایم اضافه‌کنیم چون‌ضمائر اضافه‌نمیشوند ازمضاف‌هم‌به‌تنهائی نمیتوان خبرداد اماگرمضاف بامضاف‌الیه همراه‌شداین محظور درپیش‌نبوده میتوان ازآنهاخبرداد ضَرَبْتُ غُلامَ زَیْدٍ ـ اَلَّذی ضَرَبْتُهُ غُلامُ زَیْدٍ.

مصدرـ اگراز مصدر خبردهیم ضمیری‌که بجای مصدر مینشیند لازمه اش این است که‌عامل‌شودیعنی‌معمول‌بعدرابآن‌ضمیر نسبت‌دهیم‌چون کنایه‌مصدر(ضمیرازمصدر) عامل‌نیست لذا ازمصدر هم‌نمیتوان خبرداد .

دراین‌جمله ضَرْبی زَیْداً قائِماً زیداً مفعول وقائماً حال‌است اگربخواهیم از آن‌خبر دهیم‌باید بگوئیم اَلَّذی هُوَ زَیْداً قائِماً ضَرْبی با این ترتیب هو که‌کنایه از مصدر است عامل میشود وَالْمَصْدَرُ اِذَا اُضْمِرَ لایَعْمَلُ

محل‌عائدو وضع آن‌دراخبار به‌الذی

ضمیری که‌بعنوان عائد دراخبار به‌الذی‌ذکر میشود اگرآن ضمیر مربوط به مبتدا ویاخبراست بایدمنفصلاذکر گردد ، اگرمربوط به‌مفعول یا مضاف‌الیه است‌باید متصل‌بفعل بوده باشد،ودرمحل‌ضمیر منفصل نیزباید توجه‌داشت که‌ضمیرمربوط‌بجای اسم مربوط ذکرشود یعنی‌اگر ازمبتدا خبر داده‌شدضمیررابایدبجای‌مبتدانشانید (۱) واگر ازخبر خبرداده شد ضمیر بایدبجای خبرذکرشود (۲)

---

(۱)زیدقائم (مبتداوخبر) «الذی‌هوقائم‌زید» (ضمیربجای‌مبتداذکرشد) .

(۲)زیدقائم (مبتداوخبر) «الذی‌زید هوقائم» (ضمیربجای خبر ذکرشد) .

در مثال‌اول‌خبر ازمبتداودرمثال‌دوم خبرازخبراست .

اشتغال

اسمی که دنبال آن فعلی باشد و آن فعل عامل در ضمیری باشد که راجع بآن اسم است یا عامل باشد در اسمی که آن اسم مضاف بر ضمیر آن اسم است آن اسم را «مشغول عنه» میخوانند (۱)

اَلْاِشْتِغَالُ هُوَ اَنْ یَتَقَدَّمَ اسْمٌ وَ یَتَأَخَّرَ عَنْهُ فِعْلٌ عَامِلٌ فِی ضَمِیرٍ عَائِدٍ اِلَیْهِ اَوْ فِی اسْمٍ مُضَافٍ اِلَی ضَمِیرِهِ .

اعرابی که آن اسم دارد گاهی وجوباً نصب است و گاهی وجوباً رفع و ممکن است در مواردی رفع و نصب هر دو جایز باشد اختلاف اعراب از جهت موقعیت اسم و از جهت ادواتی است که با آن اسم ذکر میگردد .

اِنَّ مَسَائِلَ هٰذَا الْبَابِ عَلَی خَمْسَةِ اَقْسَامٍ- اَحَدُهَا مَا یَجِبُ فِیهِ النَّصْبُ، وَ الثَّانِی مَا یَجِبُ فِیهِ الرَّفْعُ، وَ الثَّالِثُ مَا یَجُوزُ فِیهِ الْاَمْرَانِ وَ النَّصْبُ اَرْجَحُ، وَ الرَّابِعُ مَا یَجُوزُ فِیهِ الْاَمْرَانِ وَ الرَّفْعُ اَرْجَحُ، وَ الْخَامِسُ مَا یَجُوزُ فِیهِ الْاَمْرَانِ عَلَی السَّوَاءِ .

اگر گفته شود زَیْداً ضَرَبْتُهُ (بنصب زید) برای زید باید عاملی از جنس فعل بعد در تقدیر گرفت و نصب آنرا بسبب آن عامل پنداشت یعنی باید فرض کرد جمله فوق اصلش این بوده است «ضَرَبْتُ زَیْداً ضَرَبْتُهُ» چون فعل بعد فعل قبل را تفسیر میکند و بی نیاز از ذکر آن هستیم آنرا ساقط میکنیم بهمین جهت در بعضی از کتب نحوی برای این مبحث این عنوان را ذکر کرده اند .

بَابُ مَا اُضْمِرَ عَامِلُهُ عَلَی شَرِیطَةِ التَّفْسِیرِ

تذکر- جمله فوق را برفع هم میتوان قرائت کرد در این صورت احتیاجی به تقدیر فعل نیست زیرا زید بعنوان ابتدائیت مرفوع است زَیْدٌ ضَرَبْتُهُ .

---

(۱) زیداً ضربته مثال از نوع اول - زیدضربت غلامه مثال از نوع دوم .

عده از نحویین (کوفیین) نظرشان این است که نصب مشغول عنه بواسطه فعل مذکور در بعداست باین معنی فعل بعد، هم در اسم قبل عمل کرده وهم در ضمیر .

دیگران میگویند این نظر صحیح نیست زیرا اگر چه ازلحاظ معنی اسم و ضمیر هردویکی هستند وحکایت ازیك فردی میکنند لیکن ازجهت لفظ این دومغایرند (آن اسم است این ضمیر) .

فعل مفعول خودرا گرفته ومشغول به ضمیر آن اسم است دیگر مورد ندارد که بگوئیم زید نیز بعنوان مفعولیت منصوب است برای اثبات این مدعا این جمله را ذکر میکنند : زَيْداً مَرَرْتُ بِهِ میگویند اگر عاملی برای زید مقدر نباشد نصب آن بچه فعلی خواهد بود فعل بعد مشغول به ضمیر قبل است وبیش از این مفعول هم نمیتواند داشته باشد .

نباید ازنظر دورداشت که درجمله اول «زَيْدٌ ضَرَبْتُهُ» فعلی که مقدراست از جنس فعل بعد بوده ودرجمله دوم «زَيْدٌ مَرَرْتُ بِهِ» آن فعل مقدر ازجنس فعل بعد نخواهد بود بهمین جهت درمثال دوم رفع اقوی از نصب است .

سیبویه میگوید درمثال «زَيْداً ضَرَبْتُهُ» از نظر فصاحت کلام عرب نصب بهتر است لکن رفع اجود از آن است زیرا در رفع احتیاجی باضمار و تقدیر نیست .

اِنَّ النَّصْبَ فِي زَيْداً ضَرَبْتُهُ عَرَبِيٌّ فَصِيحٌ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ وَالرَّفْعُ اَجْوَدُ لِاَنَّ الرَّفْعَ لَا يَفْتَقِرُ اِلَى اِضْمَارٍ وَلَا تَقْدِيرِ مَحْذُوفٍ .

اعراب مشغول عنه

نصب «وجوباً» (١)

دروقتیکه قبل از اسم مشغول عنه ادواتی باشد که معمولا آن ادوات بافعل ذکر میشوند نصب مشغول عنه واجب است .

١ - اِنْ زَيْداً اَكْرَمْتُهُ اَكْرَمَكَ

ان حرف شرط، زیدا مشغول عنه منصوب بفعل مقدر، اکرمت فعل ضمیر فاعل، ها مفعول، فعل شرط، اکرمك فعل ضمیر فاعل جزای شرط .

٢ - حَيْثُمَا زَيْداً تَلْقَهُ فَاَكْرِمْهُ

حیثما اسم شرط، زیدا مشغول عنه منصوب بفعل مقدر، تلقه فعل ضمیر فاعل، ها مفعول فعل شرط، فاء رابط جواب، اکرم فعل ضمیر فاعل، ها، مفعول

لاتجزعي ان منفساً اهلكته ✡ واذا هلكت فعند ذلك فاجزعي (١)

ابن مالك دراين مورد ميگويد :

والنصب حتم ان تلا السابق ما ✡ يختص بالفعل كان و حيثما

رفع «وجوباً» (٢)

دروقتيكه بعدازاسم مشغول‌عنه كلمه‌ذكرشود كه‌نگذارد فعل‌بعد در اسم‌قبل عمل كند در آن‌موقع رفع‌مشغول‌عنه واجب‌است .

معمولا اين‌كلمات نميگذارندمشغول عنه‌معمول فعل‌بعدباشد.

اداة شرط - اداة‌استفهام - اداة‌تحضيض - لام‌ابتداء - كم‌خبريه - حروف مشبهة بالفعل - موصول - واوحال - مانافيه - اذافجائيه .

١ - الصديق ان زرته يكرمك ٢ - العلم هل اتقنته ٣ - ابوك هلا احترمته

٤ - الاستاذ لانا مكرمه ٥ - الفقير كم اعطيته ٦ - الكسلان انى عاقبته

٧ - زيد الذي ضربته ٨ - سافرت والشعب ينهاه الخطيب عن الحرب

٩ - زيد ما لقيته ١٠ - دخلت فاذا الولد يوبخه ابوه

درتمام اين‌امثله مشغول عنه رفعش واجب است زيرا افعال بعدبواسطه موانع نتوانسته‌اندد‌راسم قبل عمل كنند .

نصب «مختاراً» (٣)

درموارد ذيل مشغول عنه بنصب خوانده ميشود (مختاراً) اگربرفع هم آنرا بخوانيم جايزاست .

١ - دروقتيكه‌بعد ازفعلى‌واقع‌شود كه‌دال‌برطلب است(درموردامر - نهى - ودعا)

اباك اكرمه السائل لاتنهره اخاك وفقه الله

---

(١) ترجمه: اى‌زن‌براى‌اموال نفيسى كه‌من‌از بين‌ميبرم‌جزع‌مكن، جزع توبايد درآنوقتى باشدكه من‌از بين‌ميروم .

شاهددر نصب مشغول‌عنه‌است(منفسا) كه بفعل‌مقدر منصوبست.

۲ ـ در وقتیکه قبل از آن ذکر شود اداتی که غالباً بافعل همراهند (همزه استفهام- (اذا زمانیة ـ حرف نفی)

اَزَیْداً ضَرَبْتَهُ اِذا زَیْداً تَلْقاهُ فَاَکْرِمْهُ مازَیْداً لَقیتُهُ

۳ ـ دروقتیکه بعداز جمله فعلیه واقع شود مشروط باینکه بین عاطف واسم مشغول عنه کلمه فاصله نشود (۱)

قامَ زَیْدٌ وَعَمْراً اَکْرَمْتُهُ
(بی فاصله بنصب)

قامَ زَیْدٌ وَ اَمّا عَمْرٌو فَاَکْرَمْتُهُ
(بافاصله برفع)

وَاخْتیرَ نَصْبٌ قَبْلَ فِعْلٍ ذی طَلَبْ وَ بَعْدَ مٰا اِیلاؤُهُ الْفِعْلَ غَلَبْ

وَ بَعْدَ عاطِفٍ بِلا فَصْلٍ عَلیٰ مَعْمُولِ فِعْلٍ مُسْتَقِرٍّ اَوَّلاً

رفع «مختاراً» (٤)

دراین جمله « زَیْدٌ ضَرَبْتُهُ » کلمه ذکر نشده که مشغول عنه را ازفعل بعدمنصرف کند یعنی همراه آن ادواتی نیست که آنرا بجبر بابتدائیت سوق دهدهم مرفوعاً قرائت میشود وهم منصوباً لکن از آنجائیکه ترجیح درعدم اضمار است رفع را بر نصب مقدم میدارند . دراینگونه موارد یعنی موردی که با اسم همراه نباشد آنچه ایجاب نصب میکند وهمراه نباشد آنچه ایجاب رفع میکند و نه آنچه نصب در آن ترجیح دارد مشغول عنه مختاراً برفع قرائت میشود .

وَالرَّفْعُ فی غَیْرِ الَّذی مَرَّ رَجَحْ فَمٰا اُبیحَ اِفْعَلْ وَدَعْ مٰا لَمْ یُبَحْ

رفع و نصب برابر (٥)

رفع ونصب مشغول عنه در آنوقتی یکسان است که در ما قبل جمله گذشته باشد دارای اسم وفعل (صدرجمله اسم ـ عجز آن فعل) مشغول عنه بصدر عطف میشود

---

(۱) دراین دو آیه مشغول عنه منصوب است
یدخل من یشاء فی رحمته «والظالمین» اعدلهم عذاباً الیما .
فریقاهدی «وفریقا» حق علیهم الضلاله .
(۲) عجز: جزء جمله

مرفوعاً قرائت میشود زَيْدٌ قَامَ وَعَمْرٌو اَكْرَمْتُهُ بعجز عطف میشود به نصب قرائت میشود زَيْدٌ قَامَ وَعَمْراً اَكْرَمْتُهُ

وَاِنْ تَلَا الْمَعْطُوفُ فِعْلاً مُخْبِراً ... بِهِ عَنِ اسْمٍ فَاعْطِفَنْ مُخَيَّراً

وضع مشغول عنه باعوامل که جاری مجرای فعلند

راجع به عمل اسم فاعل واسم مفعول مفصلا بحث کرده‌ایم اگر در جمله که عامل اینها بودند ومشغول عنه وجود داشت اگر اسم فاعل بمعنای ماضی باشد در مشغول عنه عملی ندارد باید برفع خوانده شود وچنانچه بمعنای حال یا استقبال باشد نصب مشغول عنه (بنابر اعمال) جایز است.

زَيْدٌ اَنَا ضَارِبُهُ اَمْسِ ... زَيْداً اَنَا ضَارِبُهُ الْاٰنَ

اگر در وصف الف ولام باشد الف ولام مانع است که وصف در مشغول عنه عمل کند.

زَيْداً اَنَا الضَّارِبُهُ (غلط) ... زَيْدٌ اَنَا الضَّارِبُهُ (صحیح)

وَسَوِّ فِي ذَا الْبَابِ وَصْفاً اذَا عَمِلْ - بِالْفِعْلِ اِنْ لَمْ يَكُ مَانِعٌ حَصَلْ

تنازع

اِذَا كُنْتَ تَرْضِيهِ وَيَرْضِيكَ صَاحِبٌ ... جِهَاراً فَكُنْ لِلْغَيْبِ اَحْفَظَ لِلْعَهْدِ (١)

در بعضی از جملات دیده میشود که دو عامل بر یک معمول رو کرده‌اند یعنی در جمله دو عامل هست ویک معمول وهریک از آن دو عامل را از آن خود میدانند چون در هیچ موقع یک معمول بیش از یک عامل نخواهد داشت لذا بین این دو عامل بر سر این معمول نزاعی هست وبهمین جهت این مبحث را مبحث تنازع میخوانند.

ترکیب: اذا شرطیه، کنت از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، ترضیه فعل و فاعل و مفعول، فعل شرط خبر آن (ضمیر بارز عائد است بر صاحب) و او عاطفه، یرضیک فعل و مفعول، صاحب فاعل، جهاراً (عیانا) منصوب بنا بر ظرفیت، فاء رابط جواب شرط، کن از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، فی الغیب جار و مجرور متعلق به کن (الف ولام عوض از مضاف الیه است ـ غیبة) احفظ خبر کن، للعهد جار و مجرور متعلق باحفظ.

ترجمه: هم‌چنان که در ظاهر برفیق خود اظهار محبت کرده واورا از خود راضی میکنی و او نیز بتو محبت کرده و در پی ارضاء خاطر تو است در غیبت او نیز نسبت بعهدی که با او داری وفادار باش.

التنازع عبارة عن توجه عاملين الى معمول واحد متأخر عنهما (۱)

۱ - ضربني واكرمني زيد ۲ - ضربت و اكرمت زيداً

۳ - ضربت و ضربني زيد ۴ - انا قاتل و ضارب زيداً

درجمله اول دوفعل (ضرب واكرم) احتياج بفاعل دارند دو عامل هست يك معمول. درجمله دوم دوفعل احتياج بدومفعول دارند يك مفعول بيشتر در كلام نيست.

درجمله سوم يك فعل طالب مفعول است (فعل اول) و يك فعل طالب فاعل ، يك اسم مرفوع فقط در كلام ذكر شده است (زيد).

درجمله چهارم دوشبه فعل طالب دومفعولند ،در كلام يك مفعول ذكر شده است (زيدا) درامثله فوق نزاع دو عامل برسر فاعل يامفعول بود ممكن است اين نزاع بر سر اسم مجروري باشد «استنرت و ارتشدت بعلمك» هر دوفعل طالب اسم مجرورند.

نظر بصريين و كوفيين

از آنجائيكه يك معمول بيش ازيك عامل نخواهد داشت درمورد عامل معمول باب تنازع بين نحويين اختلاف نظر هست.

بنظر كوفيين معمول ازعامل اول است زيرا عامل اول براى اخذ اين معمول اولى است.

وقال الكوفيون اعمال الاول اولى لانه اول الطالبين و احتياجه الى ذلك المطلوب اقدم من احتياج الثاني.

نظر بصريين اين است كه معمول ازعامل دومى است زيرا اين عامل نزديك بمعمول است.

وانما اختار البصريون اعمال الثاني لانه اقرب الطالبين الى المطلوب

شيخ رضى مينويسد آنچه من تحقيق كردهام در كلام عرب اعمال عامل دوم بيشتر است.

والثاني اولى عند اهل البصرة واختار عكساً غيرهم ذا اسرة

دراين جمله «يحسن و يسيء ابناك» اسم مرفوعى كه در آخر جمله است (ابناك)

---

(۱) قيد تأخر؛ جملات ذيل را ازموضوع مورد بحث خارج نميكند.
«اياك ضربت و اكرمت - بك قمت و بك قمدت - زيدا ضربت و قتلت»

بعنوان فاعلیت مرفوع است دوفعل ماقبل احتیاج بفاعل دارند این فاعل بهریك از آن دو نسبت داده شود صحیح است الااینکه باید برای فعل دیگر فاعلی از ضمائر بازر متناسباً در نظر گرفت زیرا اصولا حذف فاعل جایز نیست و **الفاعل ملتزم الذکر**

حال اگر فاعل را بفعل اول نسبت دادیم جمله بدین صورت خواهد بود **یحسن و یسیئان ابناك** و اگر بفعل دوم نسبت دادیم جمله بدین صورت خواهد بود **یحسنان و یسیء ابناك**

بهر حال یکی از این دو شق را باید اختیار کرد زیرا جمله اول بدان صورت صحیح نیست .

تذکر ۱ - چون کسائی حذف فاعل را جایز میداند از نظر وی نیز جمله اول صحیح است .

تذکر ۲ - فراء هم چون توجه دو عامل را بر اسم ظاهر جایز میداند جمله بنظر او صحیح است .

تذکر ۳ - حکم نایب فاعل نیز در این باب عیناً مانند حکم فاعل است .

تنازع نسبت باسم منصوب و حکم آن

اگر مطلوب عامل غیر مرفوع بوده باشد (مثال ۲ - ٤ -) یعنی عامل طالب مفعول باشد اگر مفعول عمده در کلام نباشد (مفعول ظن واخوات آن نباشد که در اصل مبتدا و خبر بوده‌اند) و طالب هم فعل اول باشد اضمار در فعل جایز نیست یعنی لزومی ندارد ذکر ضمیر در نبال فعل بنا بر این میتوان گفت **ضربت و ضربنی زید** «یا» **مررت و مربی زید** لزومی ندارد که گفته شود .

ضربته و ضربنی زید و مررت به و مربی زید .

لکن اگر طالب فعل دوم باشد اضمار واجب است (ذکر ضمیر در فعل دوم واجب است) باید گفت **ضربنی و ضربته زید و مربی و مررت به زید .**

پایان کتاب

✿ ✿ ✿ ✿ ✿

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

فهرست

فصل اول-مقدمه-تعریف علم نحو

اقسام کلمه-موضوع صرف و تعریف آن-موقعیت کلمه «الرجل» در پنج جمله بعنوان نمونه تشکیل جمله و موقعیت کلمات و حرکات آخر آنها بحث علم نحو... ۱-۲

فایده علم نحو

وضع محصلین و اطلاعات آنها از علم نحو، نتیجه ای که میتوان از علم نحو گرفت ۳

اعراب یا حرکت

اثر و مؤثر-عامل و معمول-عوامل-انواع اعراب و نحوه اختصاص آنها بکلمات... ۳-٤

معرب و مبنی

وضع کلمات نسبت بعوامل-اعراب محلی و اعراب تقدیری-ذکر بعضی از اسماء مبنیه-شاهد از القیه... ٤-٥

اقسام معرب و مبنی

معرب بحرکت و معرب بحروف-اسماء سته، اسماء مثنی-اسماء جمع مذکر سالم-حالات مختلفه این اسماء و تعداد آنها-شاهد از القیه بطریقه استعمال علامت جمع مذکر سالم-ذکر هفت موضوع راجع باین علامت، شاهد از القیه... ٥-٦

مبنی به بناء لازم-مبنی به بناء عارض

مبنی از اسماء و افعال-شاهد از القیه-بیان بناء عارض و ذکر اقسام آن-در چه مواردی معرب مبنی است-حالت بناء فعل مضارع-شاهد از القیه-اعراب معرب-اعراب مبنی... ٦-٨

فصل دوم-مرفوعات

تعریف فاعل-اقسام فاعل-فاعل ظاهر و فاعل ضمیر بارز یا فاعل ضمیر مستتر (حالت فاعلیت اسم ظاهر-ضمیر بارز-ضمیر مستتر) ۱۵ مثال بعنوان نمونه.. ۷-۸

بیان قواعد و تطبیق آنها با امثله فوق

ذکر ده موضوع راجع باین قواعد ۱۰

شبه فعل و افعالی که فاعل نمیگیرند

بیان شبه فعل و نحوه عمل آنها مثال از عمل شبه فعل-اسم مفعول شبه فعل مجهول است ۱۱-۱۳

فاعل صریح-فاعل مأول

۳ مثال از فاعل ماول-ترکیب سه مثال-تمیز یکه معناً فاعل است ۱٤-۱۵

نایب فاعل

تعریف نایب فاعل-ذکر مثال شاهد از القیه ۱٦

احکام فعل مجهول و نایب فاعل

تطبیق احکام فعل و فاعل و فعل مجهول و نایب فاعل، وجه اختلاف-شاهد از القیه... ۱۷

علل حذف فاعل

ذکر شش نظر راجع بحذف فاعل ۱۸

شبه فعل مجهول

اسم مفعول و نحوه عمل آن-ذکر مثال-ترکیب... ۱۸

نایب فاعل صریح نایب فاعل ماول

مثال از نایب فاعل صریح-ترکیب و حالت جمله بعد از فعل مجهول-مجهول شدن افعال دو مفعول طلب-ذکر مثال-شاهد از القیه-مثالی که فعل مجهول در آن موجود است-ذکر پنج مثال و ترکیب آنها... ۱۸-۱۹

مبتدا و خبر

علت ذکر مبتدا و خبر در یک جا-کلام و جمله-چگونگی جمله-شاهد از القیه.... ۲۰

مفرد و مرکب

اقسام ترکیبات-ترکیب اضافی-ترکیب مزجی-ترکیب عددی-ترکیب تقییدی-ترکیب اسنادی-کدامیک از تراکیب کامل است ۲۱

ترکیب اسنادی

مسند یا خبر و مسندالیه یا مبتدا-ذکر مثال و ترکیب آنها-چگونه جمله فعلیه از معلوم و مجهول تشکیل میشود ذکر چهار مثال با ترجمه. ۲۱-۲۲

عامل رفع مبتدا و خبر

عامل لفظی و عامل معنوی - عامل مبتدا معنوی است - رفع خبر بسبب مبتدا است - شاهد از الفیه - تعریف مبتدا - کدام یك از عوامل لفظی با مبتدا سازش دارد - دو مثال از مبتدا با عوامل لفظی ۲۳

چند قاعده کلی راجع بمبتدا و خبر

چه اسمائی میتوانند مبتدا و چه اسمائی میتوانند خبر واقع شوند - شاهد از الفیه - محل مبتدا و خبر در جمله شاهد از الفیه - خبر بچند صورت ممکن است ذکر گردد - شش جمله دارای شش خبر مختلف - شاهد از الفیه - تعلق شبه جمله باسم یا فعل - شاهد از الفیه ... ۲۴

جملات مختلفه از مبتدا و خبر و توضیحات مربوطه

ذکر ۳۷ جمله مختلف برای معرفی مبتدا و خبر با ترکیب و توضیح - در خلال این جملات چند شاهد از الفیه.... ۲۵-۳۱

نواسخ

افعال ناقصه - افعال مقاربه - افعال قلوب - حروف مشبهة بالفعل - ما ولاء مشبه بلیس - لاء نفی جنس . ۳۲

افعال ناقصه

تعداد افعال ناقصه - نحوه عمل - ذکر مثال و ترکیب بعنوان نمونه.. ۳۲

علت تسمیه این افعال بفعل ناقص

چرا این افعال را جامد و غیر متصرف گویند - تقسیم این افعال از نظر تصرف ۳۲

معانی و خصوصیات این افعال

معانی کان - تقسیم آن بتامه - و ناقصه و زائده - در چه وقت تامه و در چه وقت ناقصه است - ذکر مثال از کان تامه ... ۳۲

مواردی که کان زائد است

مواردی که کان من غیر قیاس زائد است - ذکر پنج مثال با اشاره پنج مورد مواردی که قیاسا زائد است - ذکر مثال ۳۳

فعل کان و اسم آن حذف میشود

ذکر مثال برای این مورد - شاهد از الفیه - معنای صار و تقسیم آن بناقصه - و تامه ذکر مثال با ترجمه ... ۳۳

اصبح - اضحی - ظل - بات - امسی

موارد استعمال افعال فوق - ذکر مثال با ترجمه ... ۳۴

مازال - مابرح - ماانفك - مافتیء

خصوصیات این چهار فعل - نحوه عمل آنها - ذکر مثال ... ۳۴

مادام - لیس

ذکر مثال از این دو فعل - نحوه عمل مشتقات افعال ناقصه - شاهد از الفیه - شاهد از آیات قرآن ... ۳۵

نمونه‌های مختلف از عمل فعل ناقص

ذکر ۲۰ مثال از نوع این افعال ترکیب این امثله - ذکر سه بیت بعنوان شاهد ... ۳۵-۳۷

افعال مقاربه

فرق این افعال با افعال ناقصه - نوع خبر این افعال - تقسیمات این افعال ۳۸

رجاء، قرب و شروع

شاهد از الفیه - تعداد افعال مقاربه - ذکر مشتقات این افعال - شاهد از الفیه - ترك حرف نصب وجوبا از هشت فعل از این افعال - شاهد از الفیه خصوصیات عسی - حری - اخلولق ۳۸-۳۹

نمونه‌هائی از عمل این افعال

مثال - ترکیب - ۸ مثال از این افعال - عسی تامه - عسی ناقصه - ذکر مثال - چهار ترکیب بچهار صورت - نتیجه - ذکر یك بیت بمنظور ترکیب ... ۳۹-۴۱

افعال قلوب

طرز عمل این افعال - تقسیمات این افعال - تعداد این افعال از نظر ...

زمخشری ـ سیوطی و ابن مالك ـ شاهد
از الفیه درمورد تعداد آنها ـ نظر ابن
یعیش درمورد این افعال ـ ترجمه آن
نظر ـ مراتب ادراك ٤١ـ٤٣

ملحقات افعال قلوب

معمول این افعال ـ افعالی که
شباهت با فعال قلوب دارند ـ نظر ابن مالك
از (والتی کصیرا) ٤٣

افعال تحویل

تعداد این افعال ... ٤٣

عمل افعال قلوب و افعال تحویل

ذکر مثال ـ حروفی که لفظا مبطل
عمل این افعال هستند ـ ذکر دلیل بر عاملیت
این افعال معنا ـ الغاء یا ترك عمل لفظی
ومعنوی این افعال ـ ذکر مثال ـ کدامیك
از این افعال غیر متصرفند ـ عمل مشتقات
این افعال ـ شش مثال از شش نوع کلمه ـ
تذکر درمورد این افعال ... ٤٥

دسته دوم از نواسخ
(حروف مشبهة بالفعل)

تعداد این حروف ـ طرز عمل ـ ذکر مثال
شاهد از الفیه ـ معانی این حروف ـ تفاوت
ان و ان ـ موقعیت معمول ان (بفتح همزه) ـ
شاهد از الفیه ـ موارد وجوب ان بکسر همزه
ـ شاهد از الفیه ـ مواردی که هر دو وجه
آن جایز است ـ ابطال عمل این حروف
بدخول کلمه «ما» ـ ذکر مثال... ٤٥ـ٤٧

چند تذکر راجع باین حروف

ذکر مثال ـ بیان تذکرات .. ٤٧ـ٤٨

مثال ـ ترکیب ـ توضیح

ذکر ۲۵ مثال مختلف بمنظور
آشنائی بطرز عمل این حروف ـ ترکیب و
توضیح حالت تخفیف بعضی از این حروف ـ
ذکر مثال ... ٤٨ـ٥٥

ضمیر شأن

ضمیر شأن یا قصه ـ منظور از
اسعتمال آن ـ در چه مواردی استعمال
میگردد ـ ذکر سه مثال ـ ترکیب و توضیح ـ
دو تذکر ... ٥٥ـ٥٦

حروف مشبهة بلیس

ما ـ لا ـ لات ـ ان ـ طرز عمل این
حروف ـ ابطال عمل این حروف ـ شاهد
از الفیه ـ نحوه عمل و ترکیب دو معمول
این حروف ـ ۱۲ مثال با ترکیب و توضیح
توضیحات دیگر راجع بامثله ـ موارد
زائد بودن باء ـ شاهد از الفیه ٥٧ـ٥٩

لاء نفی جنس

قسم آخر از نواسخ ـ چگونه این
حرف نفی میکند ـ ذکر مثال ـ تفاوت این
حرف با لاء مشبهه بلیس ـ حذف خبر لاء
نفی جنس ـ شاهد از الفیه ـ لاء با چه
شرایطی عمل میکند ... ٥٩ـ٦٠

حالات اسم لا

مفرد ـ مضاف ـ شبه مضاف ـ مقصود
از شبه مضاف ـ مثال ـ ترکیب توضیح ۹ مثال
با ترکیب ترجمه لاشریك له ... ٦٠ـ٦١

توابع مرفوعات

موکول نمودن این موضوع بآخر مبحث
مجرورات ـ پایان فصل دوم ... ٦١

فصل سوم ـ منصوبات

مفاعیل ـ ذکر عدم تشابه بین
مفاعیل ـ قطعه از عبارت که دارای ۲۳
مفعول است ـ استخراج مفاعیل از قطعه
مزبور بمنظور آشنائی بنوع مفاعیل ... ٦٢ـ٦٣

لازم و متعدی

دو تعریف برای لازم و متعدی
ذکر مثال ... ٦٤

مفعول به

تعریف مفعول به ـ افعال سه مفعول
طلب ... ٦٤

فعل لازم را میتوان متعدی نمود

چگونه فعل متعدی میشود ـ ذکر
مثال ... ٦٤ـ٦٥

تقدیم و تأخیر مفعول به

موارد تقدیم مفعول به - ذکر مثال ۶۵

مفعول صریح یا بیواسطه و غیر صریح یا بواسطه

ذکر مثال از هر دو مفعول - ذکر مثال از مفعول ماول عوامل مفعول به ... ۶۵-۶۶

شبه فعل یا اسمائیکه فاعل و مفعول میگیرند

اسم فاعل - عمل اسم فاعل - ذکر مثال و نوع عمل - ترکیب جملات - توضیحات - شش موضوع اشاره بشش مثال - اسم مفعول - ذکر دو مثال - طرز عمل اسم مفعول - صفت مشبهه - ذکر مثال شباهت آن باسم فاعل - صیغه مبالغه ذکر مثال - طرز عمل آن - نظر ابن یعیش در مورد صیغ مبالغه - افعل التفضیل و عمل آن ذکر مثال - ترکیب امثله - حالات افعل التفضیل - ذکر سه حالت - مصدر - طرز عمل مصدر - ذکر مثال - ترکیب و توضیح - اسم فعل - طرز عمل - ذکر مثال ... ۶۶-۷۱

حذف عامل مفعول به

مقام تحذیر - مقام اغراء - شرح تحذیر نوع آن - ذکر مثال - اغراء - ذکر مثال - حذف عامل مفعول به از جهت کثرت استعمال - ذکر مثال ... ۷۱-۷۲

حذف مفعول به

نظر از حذف مفعول به - ذکر مثال موارد یکه حذف صحیح است - شاهد از الفیه ... ۷۲

مثال - ترکیب - توضیح

ذکر ۲۴ مثال بمنظور معرفی اقسام مفعول به - ترکیب ۲۴ جمله - توضیحات مربوطه ... ۷۲-۷۹

مفعول له - (لاجله)

بیان مفعول له - ذکر مثال بعنوان نمونه - تعریف مفعول له - ذکر مثال - ترکیب - حالات مفعول له - سه حالت برای مفعول له ... ۷۹-۸۰

فقد شرط و مجرور شدن مفعول له بحرف تعلیل

ذکر سه مثال - توضیحات و شرایط نصب - تذکر - شاهد از الفیه ۸۰-۸۱

مثال - ترکیب - توضیح

ذکر ۱۴ مثال بمنظور معرفی نوع مفعول له - ترکیبات ۱۴ جمله - توضیحات مربوطه ... ۸۱-۸۶

مفعول فیه (ظرف)

ظرف و بیان آن - مفعول فیه منصوب است بتقدیر (فی) - ظرف معرب - ظرف مبنی - تعریف ظرف - شاهد از الفیه ظرف متصرف - ذکر مثال - شبه ظرف - شاهد از الفیه ... ۸۶-۸۷

طرف زمان و ظرف مکان معرب

اقسام ظرف زمان - مبهم - مختص محدود - ذکر مثال - اقسام ظرف مکان - مبهم مختص - ذکر مثال - اعراب ظروف - ذکر مثال از انواع ظروف - خلاصه قواعد اعراب - ظروف به نظم - درچه مورد عنوان ظرف خلاف اصطلاح است. ۸۷-۸۹

ظرف زمان و ظرف مکان مبنی

اسماء زمان مبنی - اسماء مکان مبنی شدن بعضی از اسماء مکان معرب ذکر ظروف غیر متصرف ۸۹-۹۰

اسمائیکه نایب مناب ظرف واقع میشوند

مصدر (۱) ذکر مثال - شاهد از الفیه - صفت (۲) ذکر مثال - اسماء عدد (۳) ذکر مثال - ترکیب - اسماء اشاره (۴) ذکر مثال و ترکیب - تذکر - کل و جزء (۵) ذکر مثال و ترکیب ... ۹۰-۹۲

نمونه هائی چند از ظروف با ذکر مثال

(زمان) ذکر مثال - (مکان) ذکر مثال - ترکیب توضیح - ذکر ۱۵ مثال

بمنظور تعریف و تشخیص ظروف -
ترکیب امثله - توضیحات مربوطه -
ذکر قطعه‌ای برای ترکیب ۹۲-۹۹

مفعول مطلق

مصدر و تعریف آن - مدلول فعل -
مصدر یکی از دو مدلول فعل است -
تعریف مصدر - انواع مصدر - عادی میمی - مره -
نوع - ذکر مثال از هر چهار... ۹۷-۹۹

مصدر و اسم مصدر

تعریف مصدر بمنظور تعریف اسم
مصدر - نمونه‌هائی چند از مصدر و اسم
مصدر - نتائجی که میتوان بعنوان قاعده در
این مورد از آن امثله گرفت - ذکر ۷ موضوع
بعنوان قاعده - شاهد از الفیه در مورد
مصدر و مفعول مطلق - نوع مفعول
مطلق ... ۹۹-۱۰۱

حذف عامل مفعول مطلق

مورد تعجب و تأسف - اطاعت و
اجابت دعاء و ثناء تنزیه و تسبیح - نفرین -
استعاذه و التجاء - شتم و توبیخ - عامل
اسماء و مصادری که محذوف است -
ذکر اسماء و مصادر - وضع سبحان
... ۱۰۱-۱۰۲

نایب مفعول مطلق

عدد - صفت - کل و بعض - اسم
اشاره - اسم آلت - ای - ذکر مثال از هر
یك - ترکیب - ۳ مثال ازای (استفهامیه
شرطیه - وصفیه -) ... ۱۰۲-۱۰۳

مثال - ترکیب توضیح

ذکر ۱۲ مثال مختلف بمنظور
تعریف و تشخیص مفعول مطلق - ترکیب
جملات - توضیحات مربوطه ... ۱۰۳-۱۰۷

مفعول معه

اقسام واوها - واو عطف - شرح
واو عطف ذکر مثال معانی انتزاعی از
عطف - ذکر قاعده در این مورد ...
واو استیناف - شرح آن - ذکر
مثال - واو حالیه شرح آن - واو جمع
مذکر - یا واو ضمیر الذکور - ذکر مثال
اجتماع فاعل ظاهر وضمیر در یکجا -
نظریات نحویین در اینگونه موارد واو
قسم - ذکر مثال - واو زائده - شرح -
ذکر مثال واو الفصل ... ۱۰۷-۱۱۸

واو معیه - مفعول معه

ذکر مثال - ترکیب امثله - شاهد
از الفیه - تعریف مفعول معه - مقصود
ابن مالك از لابا الواو فی القول الاحق
شرائطی که برای مفعول معه هست - ذکر
شرائط - درچه مواردی واو معیه است
ذکر موارد - ذکر امثله شاهد از الفیه
فائده - نظر ابن مالك - شاهد از
الفیه ... ۱۱۰-۱۱۲

چند مثال با واو عطف و واو معیه

ذکر مثال - طرز تشخیص این دو
واو - ۱۲ مثال از هر دو ترکیب امثله
توضیحات مربوطه ... ۲۱۱-۳۱۱

حال -

بیان حال - ذکر مثال بعنوان
نمونه - حال از فاعل مفعول و مجرور
تعریف حال (۱) تعریف حال (۲) تعریف
حال (۳) تشبیه حال بمفعول وجه
مشابهت مقارنت حال باذی الحال - شرط
حال وذی الحال تأویل حال جامد
بمشتق - ذکر ۶ مثال - نوع اسم جامد
ترکیب جملات - حال جامدی که تاویل
نمیشود - ذکر مثال عامل حال - ذکر
مثال - عامل معنوی حال - اسم اشاره
ظرف - جارو مجرور - حروف مشبهة
بالفعل - حرف تنبیه حرف
نداء - ذکر ۸ مثال ترکیب
امثله ... ۱۱۳-۱۱۸

حال در مفاعیل خمسه

از مفعول به - ذکر مثال و ترکیب
از مفعول مطلق - ذکر مثال ترکیب -
از مفعول فیه - ذکر مثال و ترکیب از
مفعول له - ذکر مثال و ترکیب - از
مفعول معه ذکر مثال و ترکیب ... ۱۱۸

تقدیم و تأخیر حال از ذی الحال

تقدیم (جوازاً) ذکر مثال -

شاهداز الفیه تقدیم (وجوباً) ذکرموارد
ذکر مثال ـ تأخیر (وجوباً) ذکر موارد
ـ ذکر مثال ... ۱۱۸-۱۱۹

حذف عامل حال

ذکرموارد ـ ذکرامثله ـ ترکیب
جملات ـ خلاصه موارد ... ۱۱۹-۱۲۱

اقسام حال وارتباط آن باذی الحال

حال ازانواع جملات ـ حال با
واوحالیه ـ طریقه تشخیص ـ تذکر ـ
لزوم رابط درجمله حالیه ... ۱۲۱

نمونه‌های دیگری ازحال باذکر مثال

ذکر ۲۰ مثال اشاره بنوع حال ـ
ترکیب جملات ... ۱۲۱-۱۲۴

شواهدی چندازآیات

مثال ـ ترکیب ـ توضیح ـ
ذکر ۲۵ آیه ـ ترکیب آیات ـ توضیحات
مربوطه ... ۱۲۴-۱۳۰

تمیز

عنوان تمیز درمآخذ کتب نحوی ـ
ذکر تمیز ازچه لحاظ است ـ تعریف تمیز
(۱) ترجمه تعریف ـ تعریف تمیز (۲)
ترجمه تعریف ـ تعریف تمیز (۳) ترجمه
تعریف ـ ذکر مثال ـ ترکیب امثله ـ
بیان ابن مالك درمورد تمیز ـ شاهداز
الفیه ... ۱۳۰-۱۳۲

تمیز مفرد یا تمیز ذات

ذکر مثال بعنوان نمونه ـ ترکیب
امثله ـ حالات مختلفه تمیز مفرد ـ تمیزرا
بچند وجه میتوان عنوان نمود ـ ذکر
امثله ـ ترکیب ـ موردی که تمیز
واجب است منصوباً ذکر گردد ـ شاهداز الفیه
... ۱۳۲-۱۳۳

تمیز جمله یا تمیز نسبت

تمیز نسبت چیست ـ تقسیم آن
به محول وغیر محول ـ ذکرمثال از تمیز
محول ـ ترکیب جملات ـ توضیحات
مربوطه ـ تمیز غیرمحول (یاغیرمنقول)
ذکرمثال ـ ترکیب ... ۱۳۳-۱۳۴

عدد و تمیز آن

عدد صریح ـ عدد غیرصریح ـ
عدد صریح کدام است ـ اصول عدد اصلی ـ
ذکرمثال ـ کدام یك ازاعداد مذکرند ـ
تقسیمات عدد اصلی ـ مفرد، مرکب،
عقود، معطوف، اصول عدد ترتیبی
ذکر اعداد ترتیبی ـ (اعداد وصفی)
ذکرمثال ازاعداد وصفی ـ بناء اعداد
مرکب ... ۱۳۴-۱۳۶

احکام تمیز دراعداد صریح

ذکرقواعد آن ـ ذکر مثال ـ
ترکیب امثله ـ شاهد از الفیه ... ۱۳۶

عدد غیرصریح

کم ـ کاین ـ کذا ـ ذکرمثال
تقسیم کم ـ تمیز کم ... ۱۳۷

حالات کم استفهامیه و خبریه در جمله

مثال ـ نوع و ترکیب کم ـ
توضیح ـ ۱۶ نمونه از کم ـ تعیین موقعیت
کم درجملات مذکوره ـ ترکیب ... ۱۳۷-۱۳۸

کاین

بچند وجه خوانده میشود ـ
معنای کاین ـ وضع تمیز آن ـ ذکرمثال از
آیات ـ ترکیب آیات ... ۱۳۸-۱۳۹

کذا

تمیز کذا ـ ذکرمثال ـ نوع تمیز
آن ـ شاهد از الفیه ـ کیت و ذیت
... ۱۳۹-۱۴۰

فرق تمیز باحال

وجه اختلاف ـ وجه تشابه ـ
ذکر بیتی که تمیز درآن مقدم است ـ
ترجمه بیت ... ۱۴۰-۱۴۱

نمونه‌های دیگری از تمیز

ذکر ۱۲ جمله مختلف ـ ترکیب
جملات ... ۱۴۱-۱۴۲

شواهدی چند از آیات در موردتمیز

ذکر۱۹ آیه -ترکیب آیات توضیحات‌مربوطه... ۱۴۲-۱۴۶

استثناء

ثنی متضمن چه‌معنائی است - معنای‌استثناء- تعریف‌استثناء(۱) ترجمه تعریف - تعریف استثناء (۲) ترجمه تعریف-مستثنی-مستثنی منه-آلت‌استثناء ذکرادوات‌استثناء-نوع ادوات‌استثناء - ۳مثال بعنوان نمونه ... ۱۴۸

مستثنای منصوب(در کلام تام موجب)

موردنصب مستثنی وجوباً- سه مثال از کلام تام موجب - ترکیب - سه جمله - ذکرسه جمله باخلا - ترکیب سه‌جمله-ذکر سه‌جمله باعدا - ترکیب سه جمله - حکم مستثنی بالا - حکم مستثنی به عداو خلا - تذکر.. ۱۴۸-۱۴۹

مستثنای منصوب (تقدیم‌مستثنی برمستثنی منه)

ذکر ۷ مثال - ترکیب امثله ... ۱۴۹-۱۵۰

مستثنای منصوب (در مستثنای منقطع)

ذکر۷مثال -ترکیب‌امثله .. ۱۵۰

مستثنای‌معرب (مرفوع-منصوب مجرور)

درکلام تام غیرموجب -ذکر۹ جمله-ترکیب‌جملات-تذکر-درکلام‌غیر تام‌غیرموجب-ذکر۶مثال-ترکیب‌امثله تذکر ... ۱۵۰-۱۵۱

کلیه اقسام‌مستثنای بالا

ذکر ۱۳ جمله - برگشت۱۳ جمله به۶ جمله-اعراب غیردر۶جمله- تعیین جواز ووجوب اعراب درمستثنی .. ۱۵۱-۱۵۲

اصطلاحات باب استثناء

تام‌موجب - تام غیر موجب - منقطع موجب - منقطع غیرموجب-غیر موجب‌مقدم - غیرتام غیرموجب-تعیین موارد نصب در مستثنی - تعیین مورد اختیار-ذکر خلاصه احکام در طی ۷ موضوع... ۱۵۲-۱۵۳

مستثنای مجرور

ذکر۵مثال-ترکیب‌امثله-بیان استثنای غیرموجب-ذکرتعریف ... ۱۵۴

لیس‌ولایکون

ذکرمثال-تذکر-حذف‌مستثنی ذکرمثال... ۱۵۴-۱۵۵

لاسیما

ترکیب‌لاسیما - حالات مختلفه مستثنای لا سیما-ذکر مثال - شاهد از امرءالقیس - توجیه بیت‌مزبور - ترجمه لا سیما ... ۱۵۵-۱۵۶

شواهدی‌ازآیات

ذکر ۱۱ آیه برای تشخیص‌و تعریف‌مستثنی-ترکیب‌آیات-توضیحات مربوطه - ذکریك بیت‌بعنوان شاهد- ترکیب-توضیح ... ۱۵۶-۱۵۹

منادی

عنوان منادی‌درمآخذکتب‌نحوی- (ادوات‌منادی)اعراب منادی -استشهاد سیبویه- منصوب فی‌اللفظ-منصوب‌فی المحل... ۱۵۹-۱۶۰

منادای‌مضاف

ذکر مثال-تعیین‌اعراب... ۱۶۰

منادای‌شبه‌مضاف

حکم اعراب - ذکرمثال-ذکر توضیح.. ۱۶۰

منادای نکره (نکره‌غیرمقصوده)

ذکرمثال - مقصوداز نکره غیر مقصوده - استشهاد ازگفته ابن یعوث ... ۱۶۰-۱۶۱

منادای مفرد معرفه (معرفه قبل از ندا)

ذکر مثال - تعیین اعراب محلی - مبنی بودن منادی - مقصود از مضاف و شبه مضاف چیست... ۱۶۱

منادای نکره مقصوده (متعرف در ندا)

ذکر مثال - علت - وجه تسمیه ... ۱۶۱

اقسام منادی

مضاف - شبه مضاف - نکره غیر مقصوده - مفرد معرفه - نکره مقصوده اشاره باینکه منادی پنج قسم است - نظر سیبویه در مورد منادی و ناصب آن - نظر مبرد - اخذ نتیجه... ۱۶۱-۱۶۲

توابع منادی

صفت - تأکید - عطف بیان - بدل - معطوف - تابع منادای مفرد معرفه (حال مفرد آن) ذکر ۸ مثال - تعیین نوع - ترکیب جملات - تابع منادای مفرد معرفه (حال مضاف آن) ذکر ۸ مثال - تعیین نوع - ترکیب جملات - نظر ابن مالک - شاهد از الفیه - بعض توضیحات - تابع منادای مضاف (منادای معرب) ذکر پنج مثال - تعیین نوع - ترکیب جملات... ۱۶۲-۱۶۴

منادای مبهم و تابع آن

ذکر ۶ مثال - ترکیب امثله - الف و لام و حرف ندا - یا الله - اللهم - ذکر بعض خصوصیات ابن منادی ... ۱۶۵

وضع ابن و ابنه

اعراب ابن و ابنه - متابعت منادی از حرکت نون ابن - قرائت نون ابن بدو حرکت - ذکر مثال - ترکیب امثله ذکر علت... ۱۶۶

نداء المضاف الی یاء المتکلم

منادای مضاف به یاء - قرائت اسماء معتله وصحیحه در منادای مضاف به یاء متکلم - ذکر مثال - شاهد از الفیه طریقه قرائت دو اسم «اب و ام»... ۱۶۷

منادای مندوب

مورد ذکر منادای مندوب - ذکر مثال - طریقه قرائت منادای مندوب - ذکر مثال - شاهد از الفیه - تذکر... ۱۶۷-۱۶۸

منادای مستغاث

مستغاث - مستغاث له - حالات مستغاث و مستغاث له - ذکر مثال - ترکیب امثله - توضیحات - چند تذکر - ذکر حرف ندا برای تعجب - شاهد ... ۱۶۹-۱۷۰

حذف حرف ندا در منادی

مورد حذف - ذکر مثال از آیات - ترجمه آیات... ۱۷۰-۱۷۱

منادای مرخم

موضوع و معنای ترخیم - شرائط ترخیم - ذکر شرائط - اعراب مرخم - ذکر مثال... ۱۷۱-۱۷۲

نمونه چند از اسماء اعلام مرخمه

حالات اسم قبل از ترخیم و بعد از ترخیم - ذکر ۲۸ اسم - حروف زائده - حالات اعلام مرکبه - ذکر ۸ اسم - حروف زائده .. ۱۷۳

قواعدی چند که میتوان از ذکر این اعلام بخاطر سپرد

ذکر قواعد - بیان دو موضوع... ۱۷۴

حذف منادی

ذکر مثال ترکیب... ۱۷۴

اختصاص

موضوع اختصاص - عامل اختصاص - اسمائیکه بیشتر در اختصاص بکار میروند - مقایسه اختصاص با ندا - وجه اختلاف - وجه مشابهت - ذکر وجوه... ۱۷۵

نمونه چند از اختصاص

ذکر ۷ مثال - ترکیب امثله - توضیحات مربوطه... ۱۷۶-۱۷۷

بقیه منصوبات

خبر افعال ناقصه و افعال مقاربه - اسم حروف مشبهة بالفعل - ۳ اسم لاء

نفی جنس ـ ذکر صفحاتی که این موضوعات عنوان شده ـ پایان منصوبات ... ۱۷۷

فصل چهارم مجرورات

مجرور بحرف جر ـ ذکر مجرورات . تعریف اسم، فعل و حرف ـ تعریف کلمه ـ نظر زمخشری در مورد حرف ... ۱۷۸-۱۷۹

حروف مبانی ـ و حروف معانی

تعریف حروف مبانی ـ تعریف حروف معانی ... ۱۷۹

حروف جر یا حروف اضافه

وجه تسمیه حروف جر ـ بیان یك نظر ـ نظر دیگر ـ معنای اضافه ـ ذکر عبارتی در این خصوص ... ۱۸۰

تعداد حروف جاره و معانی آنها

بیان حروف ـ نظر ابن مالك ـ نظر سیبویه ـ شاهد از الفیه ... ۱۸۰-۱۸۱

من والی

معنای من والی ـ ذکر مثال ـ معنای غایة ـ ذکر عبارتی در این خصوص ـ معانی دیگر از من ـ تبعیض (۱) ـ ذکر مثال ـ ترکیب و توضیح ـ بیان جنس (۲) ذکر مثال ترکیب و توضیح تعلیل (۳) ـ ذکر مثال ترکیب و توضیح ـ بدل (٤) ذکر مثال ترکیب و توضیح مرادف معنای عن (٥) ذکر مثال ـ ترکیب و توضیح ـ مرادف معنای فی (٦) ذکر مثال ترکیب و توضیح ـ زائده ـ (۷) ذکر مثال ترکیب ... ۱۸۱-۱۸۳

الی

انتهاء غایة زمانا (۱) ذکر مثال ترکیب و توضیح ـ انتهاء غایه مکانا (۲) ذکر مثال ـ ترکیب و توضیح ـ مرادف معنای مع (۳) ذکر مثال ـ ترکیب و توضیح تبیین (٤) ذکر مثال ـ ترکیب و توضیح مرادف معنای لام (٥) ذکر مثال ـ ترکیب و توضیح ... ۱۸۳-۱۸٤

حتی

جاره بمنزله الی ـ عاطفه بمعنی واو ـ حرف ابتداء ـ نظر یات نحویین (سیبویه ـ خلیل ـ کسائی ـ فراء) نظر مؤلف ـ ذکر مثال ـ نمونه چنداز عمل حتی ـ توضیحات ـ ذکر ۱۰ موضوع بعنوان توضیح ... ۱۸٤-۱۸۷

خلا ـ حاشا ـ عدا

علت ذکر این سه کلمه در این باب ـ نظر سیبویه در حاشا ـ وجوه مختلفه حاشا ـ عدا ـ خلا مثال از هر سه وجه ـ ـ وجه حرفی ـ ذکر مثال ـ وجه فعلی ـ ذکر مثال ـ وجه اسمی ـ ذکر مثال ترکیب ... ۱۸۷-۱۸۸

فی

موارد استعمال «فی» ـ استعمال بحقیقت ـ و مجاز ذکر مثال از حقیقت ـ ذکر مثال از مجاز ـ معانی دیگر فی مصاحبه (۱) ذکر مثال ـ ترکیب و ترجمه تعلیل (۲) ذکر مثال ترکیب و ترجمه ـ مقایسه (۳) ذکر مثال ـ ترکیب و ترجمه ـ مرادف معنای باء (٤) ـ ذکر مثال ـ ترکیب و ترجمه ـ مرادف معنای الی (٥) ذکر مثال ـ ترکیب و ترجمه ـ مرادف معنای من (٦) ذکر مثال ـ ترکیب و ترجمه ... ۱۸۸-۱۸۹

عن

وجه اسمی ـ وجه حرفی ـ معنای دیگر عن ـ مجاوزه (۱) ذکر مثال ـ ترکیب و ترجمه بدل (۲) ذکر مثال ـ ترکیب و ترجمه تعلیل (۳) ذکر مثال ـ ترکیب و ترجمه ـ مرادف بعد (٤) ذکر مثال ترکیب و ترجمه ـ مرادف علی (٥) ذکر مثال ـ ترکیب و ترجمه. ۱۸۹-۱۹۰

علی

علی در معنای حقیقی و مجازی ـ معانی مختلفه علی ـ ذکر ٦ مثال ـ ذکر دو بیت ـ ترجمه دو بیت ـ استعمال علی بمعنای اسمی ... ۱۹۱-۱۹۲

مذ و منذ ـ رب

نظر نحویین در مورد رب ـ مقایسه کم و رب ـ مذ و منذ ـ پاورقی صفحه ۹۲ ... ۱۹۲

مدخول رب و حالات آن
ذکر ۸ مثال - ترکیب ۸ مثال - توضیحات - ذکر مطالبی در مورد رب ... ۱۹۲-۱۹۴

لام جاره
لام عامل جر - لام عامل جزم - لام غیر عامل - معانی مختلفه لام - استعمال لام در چهارده معنی - ذکر ۱۴ مثال - ترجمه ۱۴ مثال ... ۱۹۴-۱۹۶

کی
نظر نحویین در مورد کی - ناصبه وجاره - نظر اخفش - نظر کوفیین - قول ابن سراج - ذکر مثال - وجه اسمی کی ... ۱۹۶-۱۹۷

واو - باء - تاء
استعمال این حروف در قسم - خصوصیات آنها در مورد قسم - واو بمعنای رب - معانی مختلفه باء - ذکر ۷ مثال - ترجمه امثله - باء زائده ... ۱۹۷-۱۹۸

باء زائده وموارد آن
در مبتدا - در خبر - در فاعل - در مفعول - در خبر لیس - در ما مشبهه بلیس ذکر ۶ مثال - دو تذکر - ۱۹۸-۱۹۹

کاف
تشبیه - تعلیل - زائده - ذکر مثال - کاف بمعنای مثل - تذکر ... ۱۹۹

لعل و متی
علت ذکر این دو حرف در این مبحث - ذکر یك بیت از کعب - ذکر یك بیت از ذویب - تقسیم حروف جاره بسه قسمت - ... ۲۰۰

حکم ظرفیت حروف ومتعلق آنها
متعلق فعل است یا شبه فعل - متعلق محذوف - ظرف لغو - ظرف مستقر ذکر مثال ... ۲۰۱

اضافه (مجرور باضافه)
اضافه لفظی - اضافه معنوی - کسب تعریف و کسب تخصیص - شاهدی از الفیه ۲۰۱

اضافه معنوی
ذکر مثال - توضیحات امثله - وضع اسم مضاف ۲۰۲

اضافه لفظی
اضافه لفظی کدام است - ذکر مثال - اضافه اسم فاعل، صفت مشبهه ؛ اسم مفعول، بمعمول خود... ۲۰۲-۲۰۳

عبارات ذیل بدقت خوانده شود
ذکر چند خط از اسماء مضاف ذکر ابیاتی در این مورد - ذکر قواعد در مورد اضافه - شاهدی از الفیه ... ۲۰۴-۲۰۵

حالات مختلفه بعضی اسماء در اضافه
ذکر اسماء مضاف - ذکر خصوصیات اسماء در اضافه ذکر مثال - تذکر ... ۲۰۵-۲۰۶

توابع -
بیان تابع و متبوع - شاهدی از الفیه - ذکر مثال - تکرار در حرف - تکرار در اسم و فعل - ذکر عطف بیان و بدل - ذکر مثال ۲۰۷-۲۰۸

نعت یا صفت
نوع صفت - ذکر مثال - نعت حقیقی نعت سببی - تعریف نعت (۱) بیان نعت و بیان صفت - ذکر مثال - تعریف دیگر از صفت (۲) - تعریف دیگر از صفت (۳) تعریف دیگر از صفت (۴) متابعت صفت با موصوف ... ۲۰۸-۲۱۰

نعت مشتق و نعت مؤول بمشتق
ذکر اسماء مشتقه - ذکر آنها بعنوان صفت - ذکر بعضی از اسماء جامده - ذکر آنها بعنوان صفت... ۲۱۰

مثال از اسماء مشتقه
ذکر مثال - ترکیب - توضیحات - بیان مطابقت صفت با موصوف - ۲۱۰-۲۱۱

مثال از اسماء جامده
ذکر مثال - ترکیب و توضیحات - وضع ضمیر در مورد صفت - ذکر عبارتی در این خصوص - اسماء اعلام و وضع آنها - تذکر - راجع باسماء موصول - تذکر - راجع باسماء عدد... ۲۱۱-۲۱۳

نمونه‌های مختلف از صفت و موصوف

حقیقی-سببی ذکر ۱۰ مثال از هر دو - توضیحات- بیان قواعد راجع به صفات - تعریف دیگر از صفت حقیقی وسببی ... ۲۱۳-۲۱۶

تأکید

ذکر بیتی بعنوان شاهد-تکرار لفظ - تکرار جمله-موضوع تأکید و منظور از آن -تعریف ... ۲۱۶

تأکید لفظی - تأکید معنوی

تأکید و توکید -ذکر مثال از نوع تأکید - الفاظ تأکید معنوی-ذکر مثال... ۲۱۷

تأکید نسبت- تأکید شمول

ذکر مثال - تاکید به اکتع وابتع وابصع - شاهد از الفیه- کلا وکلتا - ذکر مثال... ۲۱۷-۲۱۸

النکرات لاتوکد بالتأکید المعنوی

بیان موضوع - ذکر مثال- علت امر- ذکر مثال-نظر کوفیین - شاهد از الفیه - ذکر ابیاتی برای ترکیب ... ۲۱۸-۲۱۹

عطف (عطف نسق)

موضوع عطف نسق -اصطلاحات بصریین وکوفیین - ذکر مثال-تعریف عطف نسق ... ۲۱۹-۲۲۰

اقسام عطف نسق

عطف ظاهر برظاهر - عطف ظاهر برضمیر-عطف ضمیر برضمیر-عطف ضمیر برظاهر-عطف مفرد برمفرد-عطف جمله برجمله-ذکر مثال- تذکر ... ۲۲۰-۲۲۱

عطف بضمیر متصل وقواعد آن

مرفوع الموضع-منصوب الموضع مجرور الموضع-ذکر مثال -بیان موضوع تذکر - ذکر مثال ... ۲۲۱-۲۲۲

اقسام عطف از نظر اعراب

ذکر مثال-عطف به لفظ -عطف به محل - عطف توهماً - نظریات نحویین در مورد عامل معطوف-نظر سیبویه - نظر ابن سراج ... ۲۲۲

حروف عطف و معانی آنها

تعداد حروف-واو -بیان موضوع شاهد از الفیه-فاء وثم - بیان موضوع شاهد از الفیه -حتی بیان موضوع-ذکر مثال - او - موارد استعمال- ذکر مثال شاهد از الفیه -ام -متصل ومنقطع- ذکر مثال-نظر ابن هشام - شاهد - ذکر مثال استعمال ام بجای الف ولام -لاء -حکم معطوف به لاء -ذکر مثال-لکن-حرف عطف- حرف ابتداء - ذکر مثال - بل تعریف-ذکر مثال -تذکر -شاهد از الفیه ... ۲۲۲-۲۲۶

عطف (عطف بیان)

تعریف -ذکر مثال-تعریف دیگر ذکر مثال-شاهد از الفیه- تذکر - شاهد از الفیه - صفت وعطف بیان - وجه اختلاف صفت وعطف بیان-بیان موضوع تذکر ... ۲۲۶-۲۲۸

بدل

معنای لغوی بدل - حکم بدل مقایسه آن باسایر توابع-ذکر مثال - تعریف-تذکر - شاهد از الفیه ... ۲۲۸-۲۲۹

اقسام بدل

کل از کل - جزء از کل - بدل اشتمال - بدل غلط-ذکر مثال ترکیب - توضیحات- تعریف دیگری از بدل .. ۲۲۹-۲۳۰

احکام بدل ومبدل منه

مطابقت بدل بامبدل منه - بدل معرفه ازمعرفه- بدل نکره ازنکره - معرفه ازنکره - نکره از معرفه - بدل جمله ازجمله - ذکر مثال ازانواع بدل ... ۲۳۰-۲۳۱

نمونه‌های دیگری از بدل

ظاهر از ضمیر- ضمیر از ظاهر ضمیر ازضمیر- ذکر مثال-موارد استثناء ... ۲۳۱-۲۳۲

نمونه‌های دیگری از بدل

فعل ازفعل - ذکر مثال -فعل ازاسم-ذکر مثال-جمله ازجمله-ذکر مثال ... ۲۳۲

موارد اختلاف عطف بیان با بدل

ذکر ۶ موضوع - شواهدی از آیات - ذکر ۱۵ جمله بعنوان تمرین - ترکیب ۱۵ جمله - توضیحات مربوطه ... ۲۳۲-۲۳۸

فصل پنجم - ملحقات

اخبار به الذی - اشتغال - تنازع ذکر مطالبی در مورد این مباحث .. ۲۳۹

اخبار به الذی و فروع آن و الف و لام

الذی و فروع آن - تدوین این باب - تعریف - ذکر مثال - شاهد از الفیه - چند مثال مختلف - قبل از اسناد - بعد از اسناد - ذکر ۴ مثال شاهد از الفیه مطابقت موصول با خبر - ذکر بعضی خصوصیات راجع به الف و لام - ذکر مثال بیان زمخشری .. ۲۳۸-۲۴۲

وضع عائد در اخبار بالف و لام

بیان موضوع ذکر مثال - ترکیب جملات ... ۲۴۴

اسمائیکه برای الذی خبر واقع نمیشوند

اسماء شرط و استفهام - حال و تمیز ضمیر عائد - ضمیر شأن - موصوف بدون صفت - مضاف بدون مضاف الیه - مصدر - محل عائد و وضع آن در اخبار به الذی ... ۲۴۴

اشتغال

موضوع اشتغال - تعریف - تقسیمات آن - ذکر مثال - عنوان دیگری برای این باب - نظر سیبویه ... ۲۴۴-۲۴۶

اعراب مشغول عنه

نصب وجوبا - ذکر مثال - ترکیب - ذکر بیتی بعنوان شاهد - شاهد از الفیه - رفع وجوبا - ذکر موارد ذکر مثال نصب مختاراً - ذکر موارد - ذکر مثال شاهد از الفیه - رفع مختاراً - ذکر مثال شاهد از الفیه - رفع و نصب برابر . ۲۴۸

وضع مشغول عنه باعواملی که جاری مجرای فعلند

بیان موضوع - ذکر مثال - شاهد از الفیه ... ۲۴۹

تنازع

بیان موضوع - ذکر مثال... ۲۵۰

نظر بصریین و کوفیین

بیان نظر - شاهد از الفیه - ذکر مطالبی در این مورد ... ۲۵۱

نزاع، نسبت باسم منصوب و حکم آن

بیان موضوع - ذکر مثال - پایان کتاب ۲۵۱



فهرست اسماء واعلام

الف

ابن مالك ـ ۵ـ ۶ـ ۱۱ـ ۴۱ـ ۵۸ـ ۱۰۰ـ ۱۱۲ـ ۱۶۳ـ ۱۶۴ـ ۱۸۰ـ ۲۲۷ـ ۲۴۷

ابن هشام ـ ۲۲۵

ابن سراج ـ ۲۲۲

ابن عقیل ـ ۸۳

ابن یعیش ۴۲ـ ۱۶۵

ابن سینا ـ (صفحه (د) ازمقدمه)

ابولهب ـ ۱۷۹ـ ۲۰۲

ابوالعباس (مبرد)ـ ۱۵۵ـ ۱۶۱

ابوالمغوار ـ ۲۰۰

ابراهیم علیه السلام ـ ۱۹۵

آربری ـ (د) ازمقدمه)

اخفش ـ ۷۳ـ ۱۸۱ـ ۲۱۹

انوشیروان ـ ۲۰۸ـ ۲۱۲۶ـ ۲۲۷

ام جمیل ـ ۱۷۹

امرؤالقیس ۶۹ـ ۵۵

ب

بابا ـ (باباطاهر) ۱۹۲

بلقیس ـ ۱۸۴

ج

جریر ـ ۲۲۴

خ

خلیل ـ ۱۶۷ـ ۱۸۴

ذ

ذویب ـ ۲۰۰

ز

زجاج ـ ۱۵۵

زمخشری ـ ۶۸ـ ۸۱ـ ۱۷۹ـ ۱۹۴ـ ۲۳۷ـ ۲۳۸ـ ۲۴۲

س

سیبویه ـ ۷۳ـ ۱۰۵ـ ۱۶۱ـ ۱۶۷ـ ۱۸۰ـ ۱۸۴ـ ۱۸۷ـ ۱۸۹ـ ۲۱۹ـ ۲۲۲ـ ۲۴۶

سیوطی ـ ۴۱

سیرانی ـ ۷۳

ش

شیخ رضی ـ ۲۵۰

ع

عبدیغوث ـ ۱۶۰

عیسی بن مریم ـ ۲۲۷

ف

فراء ـ ۱۸۵ـ ۲۵۱

ق

قاضی بیضاوی ـ ۲۳۸

ك

کسری ـ ۲۰۸ـ ۲۲۶

کعب بن سعید غنوی ـ ۲۰۰

کسائی ـ ۱۸۵ـ ۱۹۲ـ ۲۱۹ـ ۲۵۱

ل

لیلی ـ ۱۴۱

م

محمد صلی الله علیه وسلم ـ ۱۹۵

محسن ـ (ه) ازمقدمه)

مسیح ـ ۲۲۷

ه

هشام بن عبدالملك ۲۲۴

ی

یوسف علیه السلام ۱۸۴



Library of



Princeton University.

Princeton University Library
32101 073579904
(NEC)
PJ6203
.B563
1958